



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوات  
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



تاریخ اجتماعی

ایران

از آغاز تا مشروطیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت

نویسنده:

عزت الله نوذری

ناشر چاپی:

خجسته

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	پیشگفتار
۱۳	۱- جغرافیای ایران
۱۳	جغرافیای ایران
۱۵	منابع آبی ایران
۱۵	منابع زیرزمینی ایران
۱۵	شرایط جغرافیایی ایران
۱۵	۲- مهاجرت اقوام آریایی
۱۶	مهاجرت اقوام آریایی
۱۷	لولویان و گوتیان و تیپوری ها
۱۷	کاسیان و مانناها
۱۸	کادوسیان و گیل ها
۱۸	۳- عصر اوستایی
۱۸	زندگانی زرتشت
۱۹	زرتشت و گات ها (۱۸)
۲۰	خانواده و حکومت در اوستا
۲۱	طبقات
۲۱	۴- حکومت های ناحیه ای قبل از هخامنشیان
۲۱	عیلام
۲۳	دولت مادها
۲۳	حدود جغرافیایی

۲۴	سازمان اجتماعی ماد
۲۵	سازمان حکومت در ماد
۲۵	دین و زبان مادها
۲۶	۵ - امپراتوری هخامنشیان
۲۶	هخامنشیان
۲۷	قوانین
۲۸	دین
۲۸	مالیات
۲۹	نظام پولی
۲۹	خانواده و تعلیم و تربیت
۳۰	طبقات اجتماعی
۳۰	۶ - سلوکیان
۳۰	تشکیلات اداری سلوکیان
۳۱	شهرسازی و بازرگانی
۳۲	۷ - پارتیان (اشکانیان)
۳۲	پارتیان
۳۳	سازمان حکومت
۳۴	دین اشکانیان
۳۴	موقعیت اجتماعی زن در دوران پارتیان
۳۵	۸ - ساسانیان
۳۵	ساسانیان
۳۶	تشکیلات دولت ساسانی
۳۷	حیات اقتصادی و اجتماعی در دوران ساسانیان
۳۹	ماهیت اجتماعی رستاخیز مانی

- ۴۰ ..... ماهیت رستاخیز مزدک و مزدکیان
- ۴۱ ..... نتایج جنبش مزدک
- ۴۲ ..... خانواده در دوره ساسانیان
- ۴۳ ..... دین در دوران ساسانیان
- ۴۴ ..... عوامل سقوط ساسانیان
- ۴۴ ..... ۹ - ورود اسلام به ایران و اثرات آن
- ۴۴ ..... اسلام در ایران
- ۴۵ ..... علل نفوذ اسلام در ایران
- ۴۶ ..... ۱۰ - دولت اموی
- ۴۶ ..... دولت اموی
- ۴۶ ..... وضع اداری دوره بنی امیه
- ۴۷ ..... موالی و بنی امیه
- ۴۸ ..... نهضت شعوبیه
- ۴۹ ..... انواع مالکیت زمین در دوره امویان
- ۴۹ ..... نظام مالیات های ارضی در زمان دولت اموی
- ۵۱ ..... عوامل انحطاط و سقوط دولت اموی
- ۵۱ ..... ۱۱ - قیام ابومسلم و انتقال قدرت به عباسیان
- ۵۲ ..... ۱۲ - ایران در زمان حکومت عباسیان (۱۳۲ - ۶۵۶ ه. ق.)
- ۵۲ ..... عباسیان
- ۵۴ ..... ساخت اجتماعی طبقات در دوره عباسیان
- ۵۶ ..... نظام دیوانی در زمان عباسیان
- ۵۶ ..... توسعه مالکیت زراعی در زمان خلافت عباسی
- ۵۷ ..... مالیات در زمان عباسیان
- ۵۸ ..... موجبات ثروت عباسیان

۵۸	موجبات کمی هزینه ها
۵۹	علل سقوط عباسیان
۵۹	۱۳ - حکومت طاهریان
۶۰	۱۴ - صفاریان
۶۱	۱۵ - حکومت سامانیان
۶۱	سامانیان
۶۲	علل رشد دیوان سالاری
۶۳	دستگاه اداری و دربار سامانیان
۶۵	مالیات در دوره سامانیان
۶۵	عوامل سقوط سامانیان
۶۶	۱۶ - دولت غزنویان
۶۶	غزنویان
۶۷	موقعیت طبقات در دوره غزنویان
۶۸	نظام مالی غزنویان
۷۰	دیوان ها در زمان غزنویان
۷۱	ارتش در زمان محمود غزنوی
۷۲	علل انقراض غزنویان
۷۲	۱۷ - آل بویه
۷۳	۱۸ - حکومت سلجوقیان
۷۳	سلجوقیان
۷۵	تقسیم بندی دوران حکومت سلجوقیان
۷۶	تشکیلات کشوری :دیوان مرکزی و مامورین آن
۷۷	نقش علما و قضات و چگونگی تاسیس نظامیه ها
۷۸	اسماعیلیان و سلجوقیان



۷۸	انگیزه های اجتماعی نهضت اسماعیلیان نزاری
۷۹	پایگاه اجتماعی اسماعیلیان نزاری
۸۰	روش های مبارزاتی اسماعیلیان نزاری
۸۱	علل انقراض دولت سلجوقیان
۸۲	دولت های کوچک سلجوقیان (اتابکان)
۸۲	۱۹ - حکومت خوارزمشاهیان
۸۲	خوارزمشاهیان
۸۳	خوارزمشاهیان و موقعیت ممالک اسلامی
۸۳	علل زوال امپراتوری خوارزمشاهی
۸۵	علل پیشرفت چنگیز و مغولان
۸۵	۲۰ - حکومت مغول در ایران
۸۵	مغول در ایران
۸۶	دیوان در زمان ایلخانان مغول
۸۹	مناصب شرعی
۸۹	مالیات و خراج در زمان مغول
۹۰	اصلاحات غازان خان
۹۱	انواع مالکیت های زمین در زمان مغول
۹۲	طبقات در عهد مغول
۹۳	سیری پیرامون نهضت تصوف در ایران
۹۴	نهضت سریداران خراسان
۹۵	علل فروپاشی و زوال سریداران خراسان
۹۶	قیام مرعشیان
۹۶	۲۱ - دولت تیموریان
۹۶	تیموریان

- ۹۷ ..... جانشینان تیمور
- ۹۸ ..... تقسیم بندی و نظام اجتماعی دوره ی تیموری
- ۹۸ ..... اوضاع تشکیلات اداری و کشوری و لشکری و مالیات در زمان تیموریان
- ۹۹ ..... قضاوت در دوره تیموری
- ۹۹ ..... هنر در دوره تیموری
- ۱۰۰ ..... ۲۲ - حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو
- ۱۰۰ ..... ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو
- ۱۰۰ ..... نظام حکومتی ، سازمان ارتش و تشکیلات اداری
- ۱۰۱ ..... ۲۳ - زمینه ظهور سلسله صفوی
- ۱۰۱ ..... سلسله صفوی
- ۱۰۲ ..... نفوذ معنوی خاندان صفوی
- ۱۰۴ ..... تشکیل دولت صفویه
- ۱۰۷ ..... ساختار اجتماعی دولت صفوی
- ۱۱۱ ..... انواع مالکیت ارضی در دوره صفوی
- ۱۱۱ ..... موقعیت کشاورزان
- ۱۱۳ ..... تظلم خواهی مردم
- ۱۱۴ ..... جنبش های دوره ی صفوی
- ۱۱۴ ..... ۱ - تقطویان
- ۱۱۴ ..... ۲ - اکراد یزیدی
- ۱۱۵ ..... ۳ - نهضت مشعشعیان
- ۱۱۷ ..... ۴ - جنبش تبریز
- ۱۱۷ ..... ۵ - جنبش گیلان
- ۱۱۸ ..... اصلاح سازمان های لشکری ، کشوری و روحانیت
- ۱۱۸ ..... مناصب روحانیون

- ۱۱۹ ..... منصب های دیوانی و درباری
- ۱۲۲ ..... صاحب منصبانی که عنوان مقرب الخاقان و مقرب الحضرت داشتند
- ۱۲۵ ..... سایر مناصب
- ۱۲۶ ..... علل سقوط دولت صفویه
- ۱۲۷ ..... ۲۴ - زمینه تشکیل دولت افشاریه
- ۱۲۷ ..... دولت افشاریه
- ۱۲۸ ..... تشکیل دولت نادرشاه افشار
- ۱۲۹ ..... موقعیت نظام ارضی
- ۱۳۱ ..... ارتش در دوره ی افشاریه
- ۱۳۱ ..... دین و مذهب در دوره نادری
- ۱۳۲ ..... سازمان کشوری و اداری در عصر افشاریه
- ۱۳۲ ..... باب اول (قضات)
- ۱۳۲ ..... باب دوم - امرا
- ۱۳۳ ..... باب سوم
- ۱۳۴ ..... باب چهارم
- ۱۳۴ ..... باب پنجم
- ۱۳۵ ..... باب ششم
- ۱۳۶ ..... ایران بعد از مرگ نادر
- ۱۳۶ ..... ۲۵ - تشکیل دولت زندیه
- ۱۳۶ ..... دولت زندیه
- ۱۳۷ ..... سازمان اداری
- ۱۳۸ ..... قضاوت
- ۱۳۹ ..... هزینه زندگی در زمان زندیه
- ۱۴۰ ..... زوال دولت زندیه

- ۲۶ - دولت قاجاریه ..... ۱۴۰
- دولت قاجاریه ..... ۱۴۰
- آغاز حکومت قاجاریه ..... ۱۴۱
- مناصب و مشاغل عالی و درباری در دوره قاجار ..... ۱۴۲
- جمعیت ایران در دوره حکومت قاجار ..... ۱۴۳
- درآمد منابع و مصنوعات دولت دوره قاجاریه ..... ۱۴۶
- عایدات نامرتب ..... ۱۴۷
- تغییر و تحول وضعیت ارضی در دولت قاجاریه ..... ۱۴۸
- سیاست جابجایی عشایر به منظور تضعیف قدرت آنان ..... ۱۴۸
- قضا در دوره قاجاریه ..... ۱۴۹
- نحوه ملک داری در دوره قاجاریه ..... ۱۵۰
- ارزش در دوره قاجاریه ..... ۱۵۲
- ماموریت گاردان و تشکیل ارتش در زمان قاجار ..... ۱۵۲
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۱۵۳

## تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت

### مشخصات کتاب

سرشناسه : نوذری عزت‌اله ۱۳۲۳ - عنوان و نام پدیدآور : تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت / عزت‌الله نوذری مشخصات نشر : تهران خجسته ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری : ۴۱۰ ص. : جدول نمودار. فروست : تاریخ ایران ۳. شابک : ۲۸۵۰۰ ریال-۹۶۴-۷-۴۵-۶۲۳۳ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۵۰۰۰۰ ریال چاپ چهارم: ۴-۳۴۵-۶۲۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم) یادداشت : ص ع به انگلیسی Nouzari: social history of Iran: from the begining to the constitutionalism. یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۱. یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵. یادداشت : چاپ چهارم : ۱۳۸۷. یادداشت : چاپ پنجم : ۱۳۸۸. یادداشت : کتابنامه : ص. [۳۷۷] - ۳۸۴ ؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت : نمایه. موضوع : مسائل اجتماعی -- ایران موضوع : ایران -- اوضاع اجتماعی موضوع : ایران -- تاریخ رده بندی کنگره : HN۶۷۰/۲ ۹۸۱/۹ ۱۳۸۰ رده بندی دیویی : ۹۵۵ شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۸۱۱۸

### پیشگفتار

ایران در روند چندین هزار سال تاریخ خویش ، به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه اش - پل ارتباطی میان اقوام شرق و غرب - نقش مهمی را در روابط اجتماعی ملل ایفا نموده است . همین امر باعث شده است تا در جای جای این سرزمین پهناور، اقوام مختلف همواره در تردد باشند و بعضا در موقعیت مناسب در منطقه ای از این سرزمین برای خود حکومتی ایجاد نمایند. برخورد این حکومت ها با یکدیگر و تاثیر و تاثر پذیری از همدیگر در روابط اجتماعی ، گاه باعث جذب و مستهلک شدن قومی در قومیتی دیگر و گاه در نشیب و فرازهای تاریخی باعث اضمحلال کامل آنان شده است . اما همین فرایندهای اجتماعی نیز باعث دوام و بقای چندین هزار ساله سرزمین ایران گردیده است . به طوری که دانشمندان ، این سرزمین را یکی از هفت منطقه ی تمدن ساز بشری به حساب می آورند. نگارنده سعی نموده است در جلد اول کتاب تحت عنوان تاریخ اجتماعی از آغاز تا انقلاب مشروطیت ایران ، با بهره گیری از منابع مختلف ، اعم از دست اول یا غیره ، در چهارچوب عمل انسان ها و روابطی که آنان با طبیعت و بین خود به منظور ارضای نیازهای زندگی ایجاد کرده اند را روشن سازد و در این راستا، انگیزه های انسانی و نتایج اعمال آنان که همواره مستلزم توجه به وابستگی متقابل روابط اجتماعی است و قوانینی که به دگرگونی های تاریخی نظم می بخشد و از خلال این روابط مشخص و روشن می شوند را مورد بحث قرار دهد. امید است مشتاقان و پویندگان تاریخ ایران بتوانند از این مجموعه بهره برداری نمایند و در دستیابی به شناخت بهتر و کامل تر از همیاری دریغ نورزند. در خاتمه از آقایان آذرخش بیداری ، ویراستار و سیروس نوذری ، سروروش یکرنگیان ، نسخه پردازان ، که در امر ویرایش و نسخه پردازی و نمونه خوانی این کتاب زحمات فراوانی را متقبل شدند سپاسگزاری می شود. حروف نگاری ، طراحی صفحات و صفحه بندی این کتاب مرهون عنایت مدیر و کارکنان موسسه نشر و حروفچینی نخستین می باشد که صمیمانه ترین سپاس ، نثارشان باد. دکتر عزت الله نوذری شیراز پاییز ۱۳۷۹

### ۱- جغرافیای ایران

#### جغرافیای ایران

فلات ایران که محدوده ی طبیعی و پهنه ی بزرگ رویدادهای تاریخ اقتصادی - اجتماعی ایران و مرکز فعالیت قوم ایرانی بوده

است، از شرق و غرب بین دره‌ی سند و سرزمین میان رودان (بین النهرین) و از طرف شمال، بین ترکمنستان و دریای خزر و ماورای قفقاز و آمو دریا (رود جیحون)، از طرف جنوب، به خلیج فارس و دریای عمان منتهی می‌گردد که مجموعاً حدود ۶۰۰/۶۰۰/۲ کیلومتر مربع مساحت آن می‌باشد که قریب ۶۳ یا ۶۴۸/۱ کیلومتر مربع آن، مساحت ایران کنونی است. سرزمین کنونی ایران از نظر شرایط مختلف جغرافیایی، یعنی پستی و بلندی زمین، آب و هوا و اقلیم، میزان رطوبت، نوع گیاهان و جانداران، استعداد خاک و منابع زیر زمینی دارای وضع بسیار متفاوت می‌باشد. در ایران، از نظر پستی و بلندی سه رشته کوهستان وجود دارد: در شمال، رشته جبال البرز که از دنباله‌ی کوه‌های قفقاز و ارمنستان منشعب می‌شود و تا ساحل جنوبی دریای خزر و سپس شمال خراسان امتداد می‌یابد. بلندترین ارتفاع جبال البرز، قله‌ی آتشفشان دماوند با (۶۵۴/۵) متر ارتفاع می‌باشد و به وسیله‌ی کوه بابا که در شمال افغانستان واقع و بلندترین قله‌ی آن (۹۶۴/۴) متر است که همه‌ی فصول سال از برف پوشیده می‌باشد) به کوه‌های هندوکش و در ادامه به هیمالیا می‌پیوندد. از شمال غرب ایران رشته کوه‌های زاگرس شروع و پس از عبور از غرب و جنوب، در امتداد خلیج فارس، به دریای عمان می‌رسد و به موازات ساحل اقیانوس هند تقریباً تا مصب رود سند امتداد می‌یابد. (۱) این رشته کوه‌ها در ایران هزار کیلومتر طول و تا دویست متر عرض دارد. (۲) گذشته از این دو ناحیه کوهستانی، نواحی کوه‌های مرکزی و کوه‌های مرزی را در مشرق باید ذکر کرد که اغلب کوه‌های این نواحی، به عکس ارتفاعات شمال و غرب، بایر و برهنه بوده و کمتر گیاه دایمی در آن‌ها مشاهده می‌شود. این رشته کوه‌ها که در دو جانب فلات ایران کشیده شده‌اند، متعلق به دوران سوم زمین‌شناسی می‌باشند که دارای ذخایر بسیار گرانها هستند که حتی در جهان باستان نیز ارزش آن شناخته شده بوده است. به طوری که محققین در مورد سیر تکوینی این ناهمواری‌ها اظهار نظر می‌نمایند، یک دوم مساحت ایران را کوهستان تشکیل می‌دهد که با پیدایش کوه‌های جنوب اروپا و آسیا همزمان بوده است. دو عامل در شکل‌گیری این کوه‌ها موثر بوده‌اند: یکی عامل معرفت الارضی قاره‌ی اروپا و آسیا و دیگری، امواج آتشفشانی‌ها. وضع استقرار زمین ایران، یعنی سرایشی زمین با شیبی ملایم از جنوب به طرف شمال قرار گرفته است. در حالی که بلندی زمین در کرمان از سطح دریا ۶۵۹/۱ متر، شیراز ۵۳۰/۱، تهران ۱۶۰/۱، مشهد ۳۹/۱ و تبریز ۳۴۰/۱ متر است، فرازی اصفهان و یزد ۵۹۰/۱ متر می‌باشد. مرکز این فلات را بیابانی پهناور در بر گرفته که فرورفتگی آن از نواحی اطراف بیش تر است، اما فرازی آن ۶۰۹ متر بالاتر از سطح دریاست. فلات ایران را دره‌هایی تشکیل می‌دهد که تا حد زیادی پر از لایه‌های رسوبی است که به طور یکنواخت بر روی هم قرار گرفته‌اند و در پایین‌ترین لایه، آمیخته‌ای به هم فشرده از ریگ و شن و خاک است و می‌توان از میان آن، بی‌آن که به لایه‌ی دیگری برخورد، چاه‌ها و دالان‌های زیرزمینی حفر کرده از این رو، ظاهراً فلات ایران پیش از دوران چهارم زمین‌شناسی زیر آب بوده است. نواحی مرکزی ایران فوق‌العاده خشک و کویری است که از این میان، کویر مرکزی خشک‌ترین نقطه‌ی کره‌ی ارض می‌باشد و کوه‌های مرتفع اطراف آن مانع رسیدن ابرها به درون فلات می‌شوند. کویر نمک از نظر ساختمانی، با کویر لوت تفاوت بسیار دارد، چه کویر لوت حفره‌ای است که در اثر شکستگی طبقات زمین احداث شده در حالی که کویر نمک یک چاله‌ی بزرگ زمین‌شناسی می‌باشد. قسمت اعظم کویر نمک را شن و سنگ ریزه پوشانده است که اغلب دستخوش باد قرار می‌گیرد و توفان‌های شدید، شن‌های آمیخته به نمک را مانند امواج دریا به حرکت درآورده، گاهی تپه‌های طولانی تا ارتفاع چهل متر از خود به جای می‌گذارد. این تپه‌های شنی که در اثر وزش باد تغییر مکان می‌دهند به تپه‌های ریگ روان معروف است و برای کاروان‌ها و آبادی‌های اطراف کویر خطرناک می‌باشد. مقدار بارندگی در این نواحی حدود ۱۰۰ میلیمتر و اختلاف درجه حرارت در شبانه روز در طول سال، خیلی زیاد - بین صفر تا هفتاد درجه - می‌باشد. به نظر می‌رسد عواملی که در کیفیت آب و هوای ایران موثر می‌باشد، می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: دسته اصلی و دسته فرعی. دسته اصلی مانند: عرض جغرافیایی، حرارت، جریان‌های هوایی، رطوبت و باران دسته فرعی مانند: دریاها، پوشش گیاهی و از این قبیل.

## منابع آبی ایران

شبکه آب های روان ایران در وسعت بسیار زیادی در سطح ایران پراکنده است و می توان آن ها را از نظر مقدار آبه به دو دسته تقسیم نمود: اول؛ آب های روان یا رودهای دائمی که پیوسته و به طور دائم در بستر رودها جریان دارد و دارای آبگیر مشخص می باشند. دوم، رودهای موقت یا فصلی (موسمی) که در فصول پر باران دارای آب بوده و در سایر فصول کم آب، بلکه خشک می باشند و برخی دارای آبگیر مشخص هم نیستند. رودهایی که در خاک ایران جریان دارند و به دریای خزر می ریزند، عبارتند از رود ارس، سفید رود، رود چالوس، رود سه هزار، رود هراز، رودخانه بابل، رود تالار، رود تجن، رود گرگان، رود اترک، رود قره سو و رود نکا. علاوه بر رودهای مذکور، رودهای کوچک دیگری در حوزه ی آبریز دریای خزر جریان داشته و به دریا می ریزند که از میان آن ها، آن دسته را که فقط از نظر ماهیگیری و آبیاری دارای اهمیت می باشند می توان به شرح زیر نام برد: بالهارود، آستارا رود، شفا رود، طالش رود، شلمان رود، سیاهکل رود، کیارود، صفا رود، تشارود، سرداب رود، خیر رود، کلارود، گرماب رود و چند رود کوچک دیگر. مهم ترین رودهای حوضه ی آبریز خلیج فارس را می توان به شرح زیر برشمرد: اروند رود، رود گاماسب، رود کارون، رود دز، رود جراحی، رود هندیجان، رود دلکی، رود مند، رودهای شور و میناب، رودهای مهران و تابنده. حوضه ی رودخانه های داخلی و کناری ایران عبارتند از: زرینه رود، سیمینه رود، تلخ رود، صافی رود، جاجرو، رود کرج، رود شور، رود مسیله، زاینده رود، رود کر که به ترتیب به آبریزهای دریاچه ی ارومیه، آبریز حوضه ی مسیله، آبریز دریاچه ی حوض السلطان و حوض مره، آبریز باتلاق گاوخونی و آب ریز دریاچه ی بختگان می ریزند.

## منابع زیرزمینی ایران

ایران دارای منابع زیرزمینی، ذخایر بسیار غنی نظیر آهن، مس، قلع، سرب، نفت، ذغال سنگ، اورانیوم، طلا، نقره و سنگ های قیمتی مانند فیروزه، سنگ لاجورد و عقیق می باشد که از دوران های قدیم مورد استفاده بوده و توجه ملل باستانی نظیر آشور را به خود جلب می کرده است. نفت و گاز که مهم ترین ذخیره تحت الارضی ایران می باشند دارای مقام ویژه ای در اقتصاد ایران بوده و بنابر آخرین برآوردهای کان هان ایران، دارای حدود یازده میلیارد تن ذخیره نفتی می باشد که معادل ۱۳ نفت جهان و نزدیک به ۲۵ ذخیره ی نفتی کشورهای خاورمیانه است.

## شرایط جغرافیایی ایران

شرایط جغرافیایی بسیار متفاوت و مختلف ایران که در حقیقت وضعیت یک شبه قاره را به آن داده است عامل بسیار مهم در مسیر وقایع و رویدادهای تاریخ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی این سرزمین بوده است. خاک ایران به دلیل وسعت و موقعیت استراتژیک اش، شرق و غرب جهان باستان را به یکدیگر متصل می نمود و از این طریق، علاوه بر این که سبب انتقال فرهنگ و تمدن شرق و غرب گردید، در عرصه ی اقتصادی و روابط بازرگانی و تجاری، نقش بسیار مهمی را ایفا می نمود. (۳) از سوی دیگر شرایط بسیار متفاوت و متغیر آب و هوایی ایران سبب گردیده که اقوام مختلف این سرزمین در شرایط کاملا-متفاوت از یکدیگر، با فرهنگ های گوناگون و متنوع به سر برده و هر یک دارای ویژگی های کاملا-بارز از یکدیگر به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشند.

## ۲- مهاجرت اقوام آریایی

## مهاجرت اقوام آریایی

مهاجرت طوایف آریایی هند و ایرانی بنا به نوشته محققین دست کم از حدود دو هزار سال ق. م. انجام گرفته است، این طوایف از دیگر طوایف آریایی جدا شده و از میهن مشترک و اصلی خود که به نظر بیش تر صاحب نظران در منطقه وسیعی از شمال ناحیه ای میان دریاچه ی آرال و دریای سیاه واقع شده بود کوچ کردند و به سوی فلات پهناور ایران و سرزمین هند روی آوردند ماکس مولر، موطن آریاها را آسیای مرکزی می داند و هاگسلی انگلیسی آن را منطقه ای وسیع بین دریاچه آرال و دریای شمال معرفی می نماید. این که چرا و چگونه و تحت چه عواملی مهاجرت انجام گرفته است، سعید نفیسی در کتاب خود به نقل از اوستا می نویسد: در حدود هزاره پنجم ق. م. هنگامی که دیگر آب و هوای پامیر برای اقوام آریاها سازگار نبوده است، بنای مهاجرت به سوی جنوب گذاشتند و در دامنه جنوبی پامیر، به دو دسته تقسیم گشتند. دسته ای به طرف شرق رهسپار شدند و از دره سند و پنجاب به هندوستان و دسته دیگر رو به مغرب و از راه آسیای مرکزی و صحرای قراقوم امروز، یا دشت خاوران سابق، وارد ایران شدند. (۴) اوستا نیز درباره مهاجرت آریاها اشاره می نماید که خشکسالی یا توفان شدید، به خصوص کمبود غذا و رشد جمعیت، آنان را وادار به مهاجرت نموده است. دکتر تاراچند، مورخ و فیلسوف بزرگ هند، در کتاب گزیده ریگ ودا، نظر دیگری را در مورد مهاجرت آریاها ارائه می نماید. وی علت جدایی طوایف آریایی هند و ایرانی از دیگر طوایف آریایی را اختلاف عقیده دینی و مذهبی می داند! و برای اثبات نظریه خویش می نویسد، بیش از چهارده قرن، ق. م. طوایف آریایی هند و ایرانی، میترا، ورونا، اندرا و ناستیه، را پرستش می کردند و نام این چهار خدا در ریگ ودا و اوستا آمده است. (۵) بنابراین، ریگ ودا و اوستا قدیمی ترین اثر دو قوم آریایی ایران و هند، هر دو از یک زبان مادر شاهی مشتق و از نظر فکری و اجتماعی نیز به هم نزدیک اند و طوایف دیگر آریایی درباره چنین خدایانی در اختلاف به سر می برند. البته برخی از دانشمندان، هجوم اقوام دیگر به سرزمین آریایی ها را علت مهاجرت آنان دانسته اند. در کتاب ایران ویچ آمده است از میان قبیله هایی که در حدود ۷۰۰/۱ ق. م. در شمال دریای مازندران و بین دریای سیاه و دریای مازندران چادرنشینی می کردند، دو قبیله ی ایرانی؛ مادی و پارسی که با یکدیگر تفاوت اندکی در گویش داشتند به سوی سرزمین های جنوبی تر کوچ کردند و به نواحی غرب دریای مازندران آمدند و در آن جا ساکن شدند و نام نژادی خود را به آن نواحی دادند. نام های، آران، آلان و آلبانی همه از ریشه ی ایران eran برخاسته اند و نمودار آنند که روزگاری ایرانی نژادان در آن جا ساکن بوده اند. این دو قوم (مادی و پارسی) به تدریج از دربندهای قفقاز گذشته و در پیرامون دریاچه رضائیه (ارومیه) که پهنه ای بیش از امروز داشت و دارای دشت های سرسبز و خرم بود ساکن شدند و به کار دامداری و کشاورزی و تربیت اسب پرداختند. مورخان یونانی نام قبایل پارسی را چنین نوشته اند: (۶) پاسارگادیان - مارافیوئی - ماسپیوئی، که مهم ترین آنان، پاسارگادیان هستند و قبیله ی هخامنشی و پادشاهان ناحیه پارس از این قبیله هستند. پارسیان دیگر چنین اند: پانثیلا-یوئی - دروئوسی- یوئی - گرانئیوئی. قبایل کوچ نشین پارسی چنین اند: دائوتی - مردوئی - دروکیلوئی - ساگارتیوئی تیره های مادی عبارتند از شش تیره زیر: بوئوسائی - پارتاکنوئی - ستروئوخاکش - اریزانتوئی - بوئودیوئی - مگوئی. این دو طایفه بزرگ با همه ی تیره های خود که نام برده شده به سوی نواحی حاصلخیز پیرامون دریاچه ارومیه (شهرآب) فرود آمدند. تیره مادی، در نواحی جنوب شرقی دریاچه - بین همدان و تبریز - جای گرفت و بعدها تا اصفهان پیش رفت؛ و قبیله های پارسی در مغرب و قسمت های جنوب غربی دریاچه، در ناحیه اردلان (ایران مقدس) جای گرفت. این قبایل با یکدیگر و همین طور با قبایل بومی این مناطق برخورد نمودند که به مرور زمان در یکدیگر ادغام شده و در کنار یکدیگر به دامداری و تربیت اسب که یکی از مهم ترین پیشه های آنان بود پرداختند. دیاکونوف، در تاریخ ماد می نویسد: از آثاری که به زبان سومری و اکدی و هوریانی، در دست است چنین مستفاد می گردد که در کوهپایه های غربی زاگرس، آن جایی که بعدها ماد غربی را تشکیل می داد، قبایل هوریان، لولویان و گوتیان و ظاهراً قبایل دیگری که با عیلامیان قرابت داشتند زندگی می کردند. علاوه بر این، در سایر



نقاط شمالی و شمال شرقی نیز قبل از ورود آریاییان، اقوام دیگری همچون تیپورها، آماردها، کاسیان، ماناها، طالشیان و گیلها پراکنده بوده‌اند. (۷)

### لولویان و گوتیان و تیپوری‌ها

لولویان، این قوم بخش وسیعی از قسمت علیای رود دیاله تا دریاچه ارومیه و حتی فراتر، تا شمال غربی آن را اشغال کرده بود. این اسم، در زبان اورارتوئی، لولو، به معنی بیگانه و دشمن و در اکدی، لولوبوم یا لولویوم آمده است. قوم لولوئی از اقوام آسیایی نژاد بودند و با عیلامیان قرابت داشتند. از پادشاهان معروف این قوم، آنوبانی نی بود - ۲۲۰۰ ق. م. - که سنگ نبشته‌ای از او بر صخره‌ای بر سرپل ذهاب هنوز برجاست. ناحیه‌ی تسلط این قوم در آذربایجان در کتیبه‌های آشوری با نام زاموآ یاد شده است که در هزاره‌ی دوم ق. م. کشور مقتدری را تشکیل دادند لولوئیان به طور مداوم با اقوام مجاور از آن جمله با آشوریان در حال جنگ بودند. از قرن نهم ق. م. دیگر از آنان نامی به میان نیامد. (۸) گوتیان (قوتیان) اصطلاح گوتی (کوتی) در هزاره‌ی سوم و دوم ق. م. به یک گروه نژادی اطلاق می‌شده که در مشرق و شمال غربی لولوئیان و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کردند. بعدها ممکن است این نام به اقوام گوناگونی که در شمال و مشرق بابل زندگی می‌کردند اطلاق گردیده و واحد ارضی معین و مشخصی را شامل نمی‌شده است. در هزاره‌ی اول ق. م. همه، اوراتوئیان، و مردم ماننا، و ماد را گوتی می‌نامیدند. فقط در کتیبه‌های سارگن دوم، مادهای ایرانی زبان، از گوتیان مشخص و ممتاز گردیده‌اند. گوتیان در ۳/۰۰۰ ق. م. و زمان سلطنت تارام سین - پادشاه اکد - در صحنه تاریخ پدید می‌آیند. آنان زبان مستقلی داشتند که تا اندازه‌ای با خانواده زبان‌های عیلامی قرابت داشتند و ممکن است از انواع زبان‌های قفقازی قدیم و آلبانی (در سرزمین قفقاز) باشد. تیپوری‌ها ناحیه‌ای که امروز طبرستان و مازندران نامیده می‌شود در قدیم مسکن تیپورها بوده است در اسناد بابلی از این قوم که همراه کاسیان به شهر بابل هجوم آورده‌اند ذکر شده است. در بدو ورود آریاها به فلات ایران تیپورها، جلو پیشروی آنان را به آن نواحی گرفته بودند. در اوستا، چندین بار از این قوم به نام دیو و آفریده شده‌ی اهریمن نام برده شده است. (۹)

### کاسیان و ماناها

استرابون، جغرافی دان یونانی از کاسیان به نام کاسایوئی یاد می‌کند و محل اولیه آنان را در بنادر خزر می‌نویسد، برخی تصور می‌کنند که نام قزوین و نیز دریای کاسپین ممکن است حاکی از خاطره این قوم باشد. کاسیان در هزاره دوم ق. م. در دامنه‌های زاگرس می‌زیستند. این قوم همواره در فکر تصرف میان رودان (بین النهرین) بودند، تا سرانجام توانستند امپراتوری بابل را منقرض کرده و مدت ۶۰۰ سال بر آنان حکومت نمایند. دیاکونوف می‌نویسد: کاسیان از زمان‌های قدیم تا فتح ایران به دست اسکندر مقدونی، در محلی که اکنون لرستان نامیده می‌شود ساکن بودند و بیش‌تر به دامداری اشتغال داشتند. اشیایی که از حفاریات باستانشناسی به دست آمد، مشخص می‌نماید که قبایل کنونی که در لرستان زندگی می‌کنند از اخلاف ایشان می‌باشند. (۱۰)

ماناها بعد از لولوئیان و گوتیان قوم دیگری به نام ماننا در ناحیه‌ی زاموآ، در جنوب دریاچه ارومیه، مسکن گزیدند و دولت بزرگی در مغرب ایران امروز تشکیل دادند. اینان با لولوئی‌ها و هوریان قرابت داشتند و اصلاً در کوه‌های زاگرس می‌زیستند. از قرن نهم تا هشتم ق. م. نام‌های ایرانی در بین اسامی مانناها دیده می‌شود. نخستین بار در قرن نهم ق. م. از ایشان در سالنامه‌های آشوری نام برده شده و پایتخت ایشان شهر ایزیرتو، در پنجاه کیلومتری شهر سقز کنونی بوده است. در قرن هشتم ق. م. پس از کشور اورارتو، مانناها مقتدرترین حکومت این نواحی را تشکیل می‌دادند. آنان در قرن هفتم ق. م. با سکاها متحد شده و با آشور بانیپال جنگ کرده ولی مغلوب و ضمیمه دولت آشور شدند و بعد از چندی جزء ایالات ماد درآمدند. (۱۱) حکومت ماننا از ایالات

نیرومند غرب ایران بود که در قرن هشتم ق. م. در شمال عیلام، پادشاهانی داشت. این کشور گاهی مستقل و زمانی تحت حکومت اورارتو یا آشور قرار داشت و نقطه کشمکش های دایمی بین آنان بود. (۱۲) در زمانی که مادها به پیشوایی دیاکو و پسرش فرورتیش دولت نیمه مستقلی را تشکیل داده بودند، مادها قصد داشتند در شمال غربی ایران حکومت عظیم و مستقلی بوجود آورند، ولی با مقاومت آشوریان و هجوم سکاها روبرو شدند. در سال ۷۱۹ ق. م. پادشاهی به نام ایرارتو بر مانناها فرمان می راند که طرفدار اتحاد با آشور بود ولی این سیاست، مخالف مصلحت ایالات شرقی مانناها بود و فرمانروایان آن ایالات از جمله می تانی، حاکم زیکرتو و بگداتی، حاکم شدیشن سر به شورش برداشتند اما سرانجام به دست سارگن، پادشاه آشور از میان رفتند. مردم ماننا به لحاظ معیشتی، بیش تر به دامداری و پرورش گوسفند، گاو، اسب، خر و شترهای دو کوهان می پرداختند. قوم ماننا دارای اراضی پر نعمت بودند چنان که هنگام لشکرکشی سارگن دوم، به اورارتو در سال ۷۱۴ ق. م. اهالی ماننا، آرد و مایحتاج سربازان آشور را تامین می نمودند. پادشاهان ماننا دارای شورای شیوخ بودند و سرزمین تحت قلمرو خود را با نظر ایشان اداره می کردند بزرگانی که در این شوراها عضویت داشتند عبارت بودند از پیشوایان و سران محلی و خویشاوندان شاه و سایر فرمانروایان. (۱۳) سرزمین ماننا به چند ناحیه تقسیم می شد که به زبان آشوری به آن ناژه می گفتند. سوریکاش (ناحیه سقر کنونی)، مشی (بخش علیای رود جغتو)، اوایشیریش (کرانه شرقی دریاچه ارومیه) و آرسپانشی. فرهنگ و تمدن ماننا چنان که از اشیای گنجینه سقر برمی آید، در همان سطح تمدن او را بر تو قرار داشت. بردگی در آن جامعه تکامل و رونق چندانی نیافته بود، به ظن قوی از حدود پدشاهی تجاوز نمی کرد.

### کادوسیان و گیل ها

پاره ای از محققین گیل ها را با قوم کادوسیان از یک تیره می شناسند. بارتولد در این باره می نویسد: در عهد قدیم سکنه گیلان را کادوسیان تشکیل می دادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند. در ادامه می نویسد همین قوم و یا قسمتی از آن را گیل هم می نامیدند. کادوسیان، در ارتفاعات کوهستانی بخش غربی و در قسمت های جلگه ای گیلان می زیستند کادوسیان مانند گیل ها، از نفوذ قبایل آریایی در میان خود جلوگیری کرده و آن را دچار کندی ساختند. بعدها مانع نفوذ اعراب نیز شدند و سال ها با استقلال می زیستند. ماردها یا آمارت ها آنان جنگجویترین طایفه غیر آریایی حوزه شمالی دریای خزر بودند که در حاشیه سپیدرود زندگی می کردند و سپیدرود به نام آنان رود آمارد خوانده می شد. (۱۴)

### ۳- عصر اوستایی

#### زندگانی زرتشت

پس از عصر ودایی، در حدود هزار سال ق. م. دوره ای می آید که آن را به نام کتاب اوستا دوره یا عصر اوستایی می نامند. اوستا منسوب به زرتشت بوده و تنها سندی است که از آن عصر باقی مانده است زندگانی زرتشت خود از مهم ترین پدیده های این دوران است و کتاب او - اوستا - آینه تمام نمای وضعیت آریایی ها در این دوره است. زندگانی زرتشت زرتشت که نام خانوادگی او اسپتیمه (در زبان پهلوی اسپتیمان یا سپنتمان شده است) پیغمبر بزرگ آریایی، در آغاز یکی از ریشی های عصر ودایی به شمار می رفت. (۱۵) بعدها که بر اثر مهاجرت آریاهای ایرانی و پیدا شدن جامعه جدید و موجبات تازه، لازم آمد که در سنن قدیم ودایی تجدید نظر شود، زرتشت به نام یک مصلح و پیغمبر از مقررات و سنن قدیم ودایی آن چه که موافق زمان و جامعه جدید آریایی می دانست اخذ کرده و تغییراتی در مذهب آریایی قدیم داد و دینی پدید آورد که بعدها به نام او، آیین زرتشتی و

مزدیسنا خوانده شد. (۱۶) نام زرتشت در اوستا زرتوشتر *zarath-shtera* آمده که به معنی دارنده شتر زرد است، برای نام وی معنی دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله هوگ *h-ug* انگلیسی ترجمه نام او را راهنمای اعلی دانسته است. لقب وی اسپیت مان *spitman*، نام پدرش پوروشاسب *p-urvashaasp* و نام مادرش دوغدو بوده است. زرتشت در ۲۰ سالگی از مردم کناره گرفت و به ریاضت پرداخت. در سی سالگی در کنار رود دایی تی از طرف اهورمزدا به او امر شد تا مردم را به خدانشناسی دعوت کند. پس از آن، زرتشت به تبلیغ عقاید خود در میان مردم توران و سکستان پرداخت؛ ولیکن پیشرفتی نیافت، زیرا روحانیونی که کوی (*kavi*) نام داشتند بر او قیام نموده و بر ضد او شوریدند، سپس او به امر اهورمزدا به درگاه گشتاسب شاه رفت و او را به آیین خود آورد، وزیر گشتاسب که جاماسب نام داشت دختر زرتشت را به همسری گرفت و برادرزاده خود هووی (*huvi*) را که دخت فرשוستر بود به همسری زرتشت درآورد. زمان حیات زرتشت در متون قدیم مانند بندهشن *daheshn-b-n* زادسپرم، دینکرد، و ارداوبراف نامه، با اندکی تفاوت چنین آمده است: ارداوبراف، زمان بعثت زرتشت را در سیصد سال پیش از اسکندر می داند و بندهشن، ۲۵۸ سال پیش از بین رفتن سلطنت هخامنشی ذکر کرده است. ابو ریحان بیرونی با تاریخ بندهشن موافق است و مسعودی در مروج الذهب، زمان رسالت زرتشت را با فتح اسکندر ۳۵۸ سال فاصله می دهد. شاهنامه فردوسی، رسالت زرتشت را بیست و چهار سال پیش از تاسیس سلطنت هخامنشی و به شهریاری رسیدن کوروش دانسته است. پروفیسور هنینگ، با در نظر گرفتن عمر زرتشت که در روایات هفتاد و هفت سال آمده و بعثت زرتشت را که در سی سالگی ذکر شده، به سه تاریخ دست می یابد. (۵۵۳ - ۶۵۰؛ ۵۵۱ - ۶۳۸؛ ۵۴۱ - ۶۱۸ ق. م.). ضمناً او معتقد است که مرگ زرتشت می بایستی قبل از به سلطنت رسیدن کوروش رخ داده باشد. (۱۷)

### زرتشت و گات ها (۱۸)

آریاییان زندگیشان را به گله داری می گذراندند و خود به دو دسته تقسیم می شدند، تعدادی از آنان که در جلگه های وسیع، زندگی می کردند استعداد و انعطاف بیش تری در پذیرش تمدن تازه داشته و دیگران که صاحب زمین های ناهموار بودند به همان زندگی چادرنشینی و شکار قناعت کردند. اینان به خدایان قدیمی طبیعت، مانند دیوها و دوهای هندیان، اعتقاد داشتند. زرتشت در گات ها از مریدان این خدایان به نام های فرفسترهیزوا که معنی آن افعی زبانان می باشد (بسنای ۳۳ بند ۶) نام برده است. بیش ترین سطور گات ها اختصاص به مبارزه با طرفداران دیوان یا بهتر بگوئیم مبارزه با معتقدان قدیم و طبیعت پرست داشته است؛ به عبارت دیگر، گات ها، تاریخی است انباشته از برخورد با دیوپرستان. زرتشت می کوشید که با فلسفه اجتماعی خود که فلسفه ی پیشرو بود، آریاییان را از زندگی چادرنشینی و شکارورزی بازداشته، آنان را به زندگی در شهرها، کشاورزی و تمدن شهری آشنا کند، و برای اتحاد آنان تک خدایی را جانشین خدایان متعدد و طبیعت پرستی نماید. بارتولومه می نویسد: نو آوری زرتشت این است که بجای خدایان متعددی که وجود داشت، یک خدای دانا یا اهورمزدا را جانشین ساخت. (۱۹) اغلب محققین دیگر که پیام زرتشت را به دقت بررسی کرده اند دریافته اند که در گات ها فقط یک خداوند و آفریدگار وجود دارد و زرتشت پیام آور یک توصیه خالص است. دیوهای گات ها موجوداتی آسمانی نبوده و بر روی همین زمین زندگی می کردند. این دیوان که زرتشت از آن ها به نام های بتدوا، کرپان ها، کاوی ها، کرنا و دیوسیجها نام می برد مخالفین فلسفه زرتشت و خواهان شیوه زندگی قدیمی خود یعنی چادرنشینی و شکارورزی بوده اند. در حقیقت گات ها تصویریست از جامعه ی بسیار کهن که مرحله انتقالی جامعه شبانی به جامعه کشاورزی است. دیاکونوف، نهضت دینی شرق ایران را که در گات ها منعکس شده است، نهضتی دموکرات می داند. در گات ها نامی از طبقات و اصناف مختلف نیست؛ زیرا در آن عصر هر کس می توانسته هم کشاورز، هم چوپان و هم جنگجو باشد. (۲۰) روابط و مناسبات ارضی گات ها بیانگر ارتباط خانه، کشتزار، ایالت، یا: خانه، ده، و ایالت است. زرتشت

پیوسته در تلاش برای حفظ این نظام در برابر چادر نشینان بود چنان که در (وهوخشتر گات یسنا ۵ بند ۱۴) فریاد برمی دارد: کرپانان نمی خواهند که در مقابل قانون زراعت سر اطاعت فرود آورند و یا در (یسنا ۳۱ بند ۹) در ستایش کشاورزی می گوید: از آن تو بود آرتی ها، از آن تو بود نیروی آفریننده ستوران و فردی روشن که ستور را آزاد گذاشته تا خویش نزد برزیگر و غیر برزیگر اختیار کند و گاه در دفاع از شهر و زندگی شهری و کشاورزی، با اهورامزدا سخن می گوید (و در یسنا ۳۱ بند ۱۶) می گوید از تو می پرسم اگر دانائی (زرتشت) را به واسطه راستی آرزوی برتری بخشیدن به مال و شهرت بوده است و اگر می خواهد که مثل تو بشود، ای مزداهورا، کی بدان رسد و چگونه باید رفتار کند؟ در همین باب در (یسنا ۴۵ بند ۹) می گوید بشود که مزداهورا از قدرت، خویش را بکشت و کار یاری کند تا آن که بستوران و برزیگران نمو و ترقی دهیم بنظر می رسد که گاهی دیوان انسان نما - طرفداران چادر نشینی - بر زرتشت و یاران او پیروز می شدند، زیرا در (اشتود گات یسنا ۴۶ بند ۱) گوید: به کدام خاک روی آورم، به کجا رفته پناه جویم و در ادامه شکوه می گوید: چگونه ترا خشنود توانم ساخت ای مزدا. (۲۱) کشور دلخواه زرتشت و حکومت دلخواه او کشور و حکومتی است که آسایش مردمان در آن فراهم باشد چنان که در (آبان یشت - کرده سی ام بند ۱۲۰) می گوید: ای، اردیسور آناهیتا و ای نیک، ای توانا، اینک از تو خواستارم این کامیابیم که با ارج فراوان به شهریاری بزرگی دست یابیم که در آن خوراک بسیار ساخته می شود و بهره و بخش هر کس بسیار است. نهضت زرتشت، نهضتی اجتماعی بود که پایه هایش را بر یکتاپرستی (اهورامزدا) قرار داده است تا همانطور که ذکر شد اتحاد ایرانیان را تامین کند. در گات ها دویست بار به کلمه مزدا برمی خوریم، اهورامزدا قدرتی یکتا و آسمانی، توصیف شده است که مانع طرفداران و پیروان راستی و زندگی شهری و کشاورزی، و خصم چادر نشینان و خدایان آنان است. اهورامزدا خدای بخشایش و آمرزش و ترحم و شفاعت است و نه خدای جبر و قهر و مکر و خشم، بلکه خدای پاکی، راستی، مردانگی، راستگویی و پیمان شناسی است و یاران و آفریدگان وی نیز باید چنین باشند. اهورامزدا خواست و اراده خود را برتر از همگان نمی داند، بلکه با امشاسبندان و ایزدان و فروهرها، آدمیان را در کار آفرینش و پیکار، با اهریمن به یاری می خواند و در این پیکار فرقی میان میان زن و مرد نیست به آناهیتا همان اندازه ارج می گذارد که به مهر. در سراسر گات ها موجودی به نام اهریمن وجود ندارد. کلمه اهریمن اولین بار در زمان ساسانیان و در زمان نگارش دوباره اوستا و تفسیر آن (زند) و (پازند) در مقابل اهورامزدا قرار گرفت. در گات ها انسان آزاد آفریده شده و اوست که به اختیار سرنوشت خود را شکل می دهد. حتی پیروان دروغ نیز آزادانه راه خود را انتخاب می کنند. در یسنا (۵/۳۰) تاکید می کند که مزدا را نیز باید برگزید و داوطلبانه و به اختیار از او اطاعت کرد. در یسنا (۲/۵۲) و یشتاسب و دو عضو خانواده هوکره، دختر و داماد زرتشت باید به اختیار و با میل اطاعت و پرستش اهورا را بپذیرند. پروفوسور گیگر، انتخاب آزاد را جالب ترین اصول زرتشت می داند. در سه بند گات ها (۹/۳۱) آمده است از آن توست خرد مینوی جهان آفرین تو به بندگان خویش نیروی اختیار راه نیک و بد، بخشودی تا این که راهی برگزینند که راهنما به آن گرویده و یا رهبر غیر واقعی شان داده است. آن چه اصل و هدف واقعی زرتشت است، بسط راستی و راست کرداری و پرهیز از ریا و دروغ و فریب است.

### خانواده و حکومت در اوستا

شکل حکومت به طوری که از اوستا دانسته می شود، به صورت پراکنده و (ملوک الطوائفی) بود خانواده در اوستا با کلمه نافه nafa، و خانه با کلمه مان مشخص شده است. پدر، رئیس خانواده و زن کدبانوی آن بود. از چند خانواده، تیره یا تئوما تشکیل می شد که آن را زنتو می خواندند و محل سکنای آن بلوک بود که آن را گئو می گفتند. چند عشیره یا قوم، مردمی را تشکیل می دادند که محل سکونت آنان دهیو یا ولایت بود. روسای خانواده ها و رئیس تیره یا وبس پت ها، رئیس عشیره را انتخاب می کردند. خود دهیوپیت یا رئیس ولایت هم انتخابی بود چون چند قوم در زیر اداره یک شخص واقع می شد او را شاه بزرگ می

خواندند. دهبوپات‌ها امرا و پادشاهان محلی بودند که از شاه بزرگ اطاعت می‌کردند. اقتدار این شاهان محدود بود، ولی بعدها به واسطه آن که به هنگام جنگ فرماندهی را نیز عهده دار بودند به اختیارات خود افزودند. پدر، رئیس خانواده و مراقب اجاق (دودمان) خانواده بود تا نگذارد آتش آن خاموش شود. فرزندان تابع محض پدر بودند، وقتی دختری را شوهر می‌دادند، آن دختر از خانواده و تیره پدر خارج شده داخل خانواده و تیره شوهر می‌شد.

## طبقات

تا زمانی که آریاها در سرزمین اصلی بودند، رسم طبقاتی یا کاست **caste** معمول نبود و پس از مهاجرت به هند و فلات ایران و برخورد با بومیان آن دو کشور و نیز توسعه‌ی نژاد ایشان رسم طبقاتی نیز در میان آنان معمول گردید. نزد ایرانیان، مردم به چهار گروه یا (پیشتر) که همان اشکال ابتدایی طبقه باشد منقسم گردیدند که نخستین گروه موبدان و هیربدان و آموزگاران و همه اهل هنر و دانش بودند که در اوستا - اتروان خوانده شده‌اند؛ گروه دوم، جنگجویان و سپهبدان و دلاوران بودند که رته‌نشترو (ارتش‌داران): دارنده گردونه و ارابه‌ی جنگی (خوانده می‌شدند. گروه سوم، کشاورزان بودند که واستریا (برزیگران) نام داشتند. گروه چهارم، پیشه‌وران و کارگران بودند که آنان را هوئیتی (هوتخشان) نامیده‌اند. (۲۲) در نوشته‌های پهلوی این چهار طبقه، اتروان، ارتشتاران، وستریوشان و هوتخشان آمده است. در کتاب ودا نیز هندوان را به چهار طبقه (**varna**) قسمت کرده‌اند: ۱ - برهمانا **brahmana**، که طبقه‌ی روحانیون و دانشوران باشند؛ ۲ - کشتریا **kashtaria** که طبقه‌ی جنگجویان و رزمندگان هستند؛ ۳ - وئسیا **vaisiya** که طبقه‌ی کشاورزان و برزیگرانند، ۴ - سودرا **sudra**، که طبقه‌ی دست‌ورزان و کارگران هستند.

## ۴ - حکومت‌های ناحیه‌ای قبل از هخامنشیان

### عیلام

پیش از پیدایش امپراتوری هخامنشیان که مناطق بسیار وسیعی از دنیای قدیم را در بر می‌گرفت، در فلات ایران حکومت‌های ناحیه‌ای مختلفی تشکیل گردیده بود. این حکومت‌ها کم و بیش دارای جنبه‌ها و ویژگی‌های یک حکومت قبیله‌ای و در شکل تکامل یافته‌تر، دولت‌های متشکل و متمرکز بوده‌اند. بی‌گمان از آن میان مهم‌ترین و قابل‌توجه‌ترین این حکومت‌ها، تمدن‌های عیلام و ماد هستند که هر یک دارای اهمیت بسزایی در زمینه بسط و گسترش تمدن و فرهنگ دنیای قدیم داشته‌اند و تاثیر و نفوذ آن‌ها بر تمدن‌ها و فرهنگ‌های همجوار و در طول زمان بسیار چشمگیر و قابل‌توجه بوده است. بنابراین، شناخت تمدن‌های عیلام و ماد لازم است زیرا، بدون آگاهی از تمدن‌های مذکور، شناخت تمدن هخامنشی امکان‌پذیر نمی‌باشد. دولت عیلام حدود جغرافیایی دولت عیلام در گستره‌ی تاریخی خود از اوایل هزاره سوم تا اواسط هزاره اول ق. م. بخش وسیعی از مناطق غربی و جنوبی سرزمین امروزی ایران را در بر می‌گرفته و بر اساس تقسیمات جغرافیای سیاسی عیلام باستان، سرزمین‌های خوزستان، بخشهایی از استان‌های لرستان، کردستان و فارس و کرمان را در بر می‌گرفت، این سرزمین در حقیقت یکی از چهار بخش دنیای قدیم محسوب می‌شود. که شامل آکاد در شمال، سوپارو در مشرق، امورو در مغرب و عیلام در جنوب قرار داشته‌اند. (۲۳) دوران حیات تمدن عیلام را دانشمندانی چون رابینز آمریکایی و هیتنز آلمانی به تفاوت، از ۳،۰۰۰ سال تا ۱،۵۰۰ و ۲۵۰ ق. م. برآورد نموده‌اند. اکنون با کشفیات جدیدی که در نتیجه حفاریات باستانشناسی در سال ۱۳۴۷ ش. در منطقه‌ی هفت تپه به دست آمده، حدود زمانی تمدن عیلام، بینابین این دو نظر، مورد تایید قرار گرفته است. دمرگان در مورد نژاد مردم عیلام معتقد است که آنان از نژاد آسیایی با زاگروعیلامی - یعنی نه هند و اروپایی و سامی - می‌باشند. در حالی که برخی دیگر از دانشمندان،

مانند دیولافوا اعتقاد دارند که عیلامیان جزو بخشی از اقوامی از نژاد و زبان قفقازی و یا خزری می باشند. (۲۴) حکومت عیلام حکومت عیلامیان - اصولاً حکومت ایالات خودمختار، یا بهتر بگوئیم نوعی حکومت فدرال بوده است. بدین معنی که هر یک از ایالات دارای حکومت های جداگانه بوده اند زمانی که دولت مرکزی اهمیت و اقتدار کافی نداشت هر یک از آنان با استقلال می زیسته و هنگامی که دستگاه حکومت مرکزی قدرت می یافت، موفق می شد دوباره این حکومت های خودمختار را تحت قدرت واحد خود در آورد. هر چند این حکومت ها استقلال داخلی خود را هرگز از دست نمی دادند، و از این رو تاریخ عیلام گاه بسیار مغشوش و درهم می نماید. سلسله هایی که به ترتیب در عیلام حکومت نموده اند عبارتند از: ۱ - سلسله آوان از حدود ۲۷۰۰ تا ۲۰۰۰ ق. م. دارای قدرت بوده اند تاکنون نام دوازده نفر از پادشاهان این سلسله ثبت گردیده است. ۲ - سلسله سیماتش: این سلسله در حدود ۳۰۰ سال و از ۳۰۰۰ تا ۲۸۵۰ ق. م. حکومت کرده اند از پادشاهان این سلسله تاکنون نام ده نفر ثبت شده است. ۳ - سلسله انزان: انزانیان از سال ۳۵۰ تا ۲۱۰ ق. م. حکومت نموده اند. (۲۵) عیلامیان برای پادشاهان خود تقدس و الوهیت خاصی قایل بودند و آنان را پدر - شاه انزان و شوش می خواندند. عیلام از ابتدای تولد تا واپسین دم حیات در کنار همسایگانی می زیست که هر یک دارای تمدن های بسیار پیشرفته ای بوده اند. فی المثل آکادیان و سومریان که پس از مدتی درهم آمیخته و تشکیل دولت بابل را دادند و از آن زمان است که بابل وحدت یافته، تمدن درخشان خود را به عیلام عرضه داشت بی گمان دولت آشور نیز در این نقل و انتقال دارای سهم بسزایی بوده است؛ و یا کشور اورارتو (واقع در سرزمین ارمنستان کنونی) که دارای تمدنی بسیار معتبر بوده است که هر چند دور از عیلام قرار گرفته بود، ولی از طریق معابر کوهستان زاگرس و توسط اقوام واسط و مسکون در سر راه - چون لولوییان و گوتیان - و یا از راه تجارت و تماس های اقتصادی، تمدن خود را به عیلام عرضه می نمود. (۲۶) به عبارت دیگر می توان گفت علاوه بر آن که عیلامیان تحت تاثیر تمدن های پیشرفته ای همچون سومر و اکد و بعد بابل و آشور قرار گرفته بودند، نقش رابط میان تمدن کوه نشینان شمالی و دشت نشینان نواحی جنوب را نیز داشتند. این تماس ها و ارتباطات، گاه دوستانه و مسالمت آمیز، و زمانی دیگر خصمانه و شدید بوده است. سرانجام با سلطه آشور بر بابل، آشوریان با عیلام در همسایگی قرار گرفتند که در نهایت منجر به اضمحلال تمدن عیلام گردید. (۲۷) مهم ترین شهرهای عیلام، شهرهای شوش، ماداکتو و خایلدالو بوده اند، از این میان شهر شوش از اهمیت و قدمت بیش تری برخوردار بوده است. این شهر در پیشرفت حیات اقتصادی و اجتماعی دنیای قدیم نقش مهمی داشته و دارای شهرت فراوان در تمدن دنیای آن روز بوده. دمرگان شهر شوش را به چند بخش تقسیم نموده است: ۱ - ارگ یا قلعه شوش که از زمان بنا تا حمله اسکندر به ایران مسکونی بود. ۲ - محله تجاری ۳ - محله ای در بخش راست رود کرخه که تالار آپادانا، قصرهای داریوش و اردشیر سوم را نیز در بر می گرفت. ۴ - شهر دورانتاش نزدیک شوش که در زمان اونتاش گال پادشاه عیلامی بنا گردید. از این شهر، زیگورات (۲۸) معروف به چغازنبیل در محلی به همین نام باقی مانده که باستان شناسان فرانسوی توانسته اند طی چند سال طبقاتی از این زیگورات را از زیر خاک بیرون آورند. زندگی اقتصادی و اجتماعی عیلام عیلامیان موفق شده بودند که از مرحله ی زندگی بیابانگردی و شکار بیرون آمده، و به کشاورزی و اهلی نمودن حیوانات دست یابند. همزمان با دستیابی آنان به فلزاتی چون مس و برنز و اختراع مفرق، صنایع فلزکاری عیلامیان توسعه ی چشمگیری یافت. تجلی و نمونه بارز این پیشرفت در مجسمه برنزی نیپرازو به خوبی مشاهده می گردد. این مجسمه، ۷۵۰ کیلوگرم وزن دارد. هم چنین ساخت اشیای ظریف ترینی، با نقره و طلا کاری، مویده توسعه هنرهای ظریفه در صنایع فلزکاری عیلامی ها است. در این دوره حجاران و مجسمه سازان، اغلب بر سنگ رخام یا مرمر، کار می کردند، مجسمه های کوچکی که از حفاری ها به دست آمده، نیاش گران و انسانهایی را نشان می دهد که گلدانی در دست دارند. علاوه بر آن، مجسمه و نقش حیوانات به وفور در کارهای آنان دیده می شود، ساده شدن اشکال و ابعاد هندسی هنرمندان عیلامی، شیوه ای شبیه به سبک کوبیسم به وجود آورده بود. در همین دوره با اختراع چرخ کوزه گری، سفال سازی در اشکال پیشرفته ای رشد نمود

و بالید و باز در همین دوره، عیلامیان نخستین چرخ ارابه‌ی مدور را ساخته‌اند. عیلامیان، سفال‌ها و سایر اشیای خود را با نقش‌های هندسی یا جانوران و گیاهان تزیین می‌نمودند. با رشد و گسترش مصنوعات، تقاضای مواد خام روز افزون شد و از همین رهگذر رابطه تجارتي و بازرگانی توسعه یافت به طوری که این ارتباط قلمرو وسیعی در آسیا و آفریقا، از هند تا مصر را در بر می‌گرفت. در پی این گسترش همه‌جانبه، شبکه‌های گوناگون راه - که مراکز مختلف تجاری را به همدیگر می‌پیوست - بوجود آمد ساخت انبارهای متعدد برای حفظ و نگهداری انواع کالا، تهیه و تنظیم اسناد بازرگانی و محاسبه اجناس که روی الواح گلی پخته شده ثبت می‌گردید، و به کارگیری مهرهای استوانه‌ای که با نقش‌های مختلف حیوانات و یا اشکال هندسی مشخص می‌شد از دیگر پیشرفت‌هایی است که در تمدن عیلامی مشاهده می‌گردد. این روند و تغییر و تحول معیشتی و اقتصادی، باعث گردید زندگی اشتراکی کلان‌قبیله‌ای به تدریج تجزیه شده و اختلافات و تضادهای طبقاتی را تشدید نماید، به همین ترتیب، مناسبات جامعه طبقاتی (برده‌داری) در تمدن عیلام سریع‌تر از سایر نقاط آغاز گردید. اومستد می‌نویسد: در این زمان سندهای بسیاری، مانند وام‌های بذر، خوراک، سیم (نقره) و قراردادهای معمولی بازرگانی، فروش زمین، ملک یا خانه یا کشتزارها و اجاره‌نامه برای آن‌ها و رسید پرداخت اجاره بها فروش بوده، صورت اسامی رعیت‌های وابسته به زمین‌های زراعتی بزرگ و معاملات با آن‌ها، صورت اسامی روستاییانی که به طور آزاد کار می‌کردند و موارد بسیار دیگر از این قبیل دیده می‌شود. (۲۹) علاوه بر این، تمدن عیلام فن آبیاری مصنوعی را در شرق و غرب ایران معمول کرد که نسبت به گذشته پیشرفته‌تر بود. در این زمان علاوه بر مناسبات اجتماعی مبتنی بر نظام پدرشاهی، حتی بقایای نظام مادرشاهی نیز مشاهده می‌گردد و ازدواج با محارم و ازدواج خواهر با برادر کاملاً رایج بود. دین عیلام عیلامیان جهان را پر از ارواح می‌دانستند و خدای بزرگ خود را شوشیناک می‌نامیدند اما اجرای مراسم دینی مربوط به این خدا، فقط به پادشاهان و کاهنان اختصاص داشت. مکان این خدای بزرگ در محل متبرکی از جنگل بود. در کتاب تاریخ تمدن عیلام آمده است: مذهب عیلام در تمام دوران‌ها جنبه‌ی جادویی داشت، و چنان بود که حتی آشوریان خونسرد را تحت تاثیر قرار می‌داد، به عبارت دیگر برای سرزمین‌های میان رودان، عیلام همیشه سرزمین ساحران و شیاطین بوده است. (۳۰) و در ادامه آمده است: در اعصار جدیدتر، بی‌نی‌گیر با عنوان فرمانروای آسمان توصیف شده و در بسیاری موارد در میان مردم عادی به صورت نام‌های شخصی متجلی می‌گردد. در یک جا نیز نام او به یک شاهزاده خانم دوران عیلام میانی در زمان پادشاهی شیلهک - این شوشینیک نسبت داده شده است. این شاهزاده خانم را اوتو - ۱ - هی - بی‌نی‌گیر می‌خواندند. (۳۱) به هر حال تمام شواهد حاکی از آن است که وی الهه بزرگ مادر عیلامیان بوده است. به همین دلیل بوده که برخی از دانشمندان، بی‌نی‌گیر را همان الهه‌ی کیریش می‌دانند. شاید هم کیریش، صرفاً لقبی برای بی‌نی‌گیر بوده است.

## دولت مادها

### حدود جغرافیایی

مادها که بخشی از اقوام آریایی بودند، از آغاز قرن هفتم ق. م. تا پایان قرن هشتم ق. م. دولتی را تاسیس نمودند که از شمال به رود ارس، از شرق به دریای خزر، از غرب به کوه‌های زاگرس و از جنوب به کویر و تا حدود اصفهان محدود می‌گشت. دانشمندان، قلمرو مادها را به سه بخش تقسیم نموده‌اند: ۱ - ماد کوچک: شامل آذربایجان (آتروپان)، ۲ - ماد بزرگ: شامل کردستان و نواحی مرکزی ایران، ۳ - ماداگینا: شامل ولایات ری و اطراف آن. (۳۲) در اراضی‌ای که بعدها تحت عنوان ماد متحد گشت، اقوام بسیار متنوعی سکونت داشتند. منابع آشوری نام این قبایل را گوتیان و لولویان ذکر کرده‌اند. در اراضی نزدیک تر به کرانه‌ی دریای خزر (کاسپی) و نیمه‌ی سفلی دره‌ی قزل‌اوزن و نقاط شمالی‌تر آن حکومت‌های کوچک وجود

داشت و قبایل مختلفی در این محدوده می زیستند که به احتمال، گیل ها و کادوسیان و کاسپیان بودند که احتمالا اینان با گوتیان و لولویان قرابت داشتند. علاوه بر این ها مردا - ها یا امردا - های نیمه صحرائشین و ساگارتیان نیز در محدوده ی ماد می زیستند. آشوریان نیز از نواحی علیای دره قزل اوزن به سمت شرق تا دشت کویر را سرزمین مادها دمدادی می خواندند. در قلمرو شرقی ماد به تدریج عنصر زبان ایرانی تفوق بیش تری یافت. اما در نواحی جنوبی ماد اقوام عیلامی، آلپی رل مهمی بازی می کردند. در بخش شمال - میان ارس و ارومیه و هم چنین در کرانه غربی دریچه ارومیه محتملا قومیت هوریانی و اورارتو تفوق داشته اند. ولی به تدریج عنصر ایرانی نقش موثرتری در اتحادیه ی قبایل ماد ایفا نمود، اما به هر صورت، ماد هرگز نتوانست به نحوی متشکل، حکومتی منسجم را سازمان دهد. دیاکونوف اقوام اصلی و مهم ماد را چنین معرفی می نماید: ۱ - یوس ها، ۲ - بارتاک ها، ۳ - شروخان ها، ۴ - آری سانت ها، ۵ - یوری ها، ۶ - بغ ها (۳۳)

### سازمان اجتماعی ماد

سازمان اجتماعی ماد برخاسته از تاثیر دو همسایه خود یعنی (پارس و آشور) بوده. جنگ های مستمر با اقوام مجاور و هم چنین میان سران اقوام داخلی ماد در جریان بود در این عصر بسیاری از ویژگی های سازمان جامعه برده داری در شرف تکوین بوده و تجزیه بی شک آغاز گردیده بود. نظام خانواده بر مبنای پدرشاهی برقرار بود، و سالمندترین عضو خانواده به عنوان رئیس خانواده محسوب می شد بدین ترتیب سازمان اجتماعی ماد به چهار بخش مجزا تقسیم می شد: الف: نیمانا nimana کوچک ترین واحد سازمان اجتماعی یا خانواده بوده است. ب: ویس vise به معنای خاندان و عشیره و یا نام متداول دهکده و نقاط مسکونی را در بر می گرفت، ویس پت پترو یا شیخ خاندان، عشیره و رئیس ده (دهخدا) بود که در زمان شکل گیری طبقات، اینان به طبقه ممتاز و اشراف بدل شدند. ج: زنتو zant - به معنای مجموعه ای اتحادیه های قبایل می باشد و در راس هر یک زنتوپت یا زنتومه قرار داشت. دنگهو - دهیو. این واژه در اوستا به معنی کشور به معنای کلی و نامشخص و در گاته ها مجموعه ای است بزرگتر از زنتو، بهر حال می توان حدس زد که دنگهو شبیه کشورهای کوچکی بوده است که به موجب منابع آشوری در سرزمین ماد وجود داشته اند. در راس هر دنگهو یک دنگهوپتی قرار داشت - شاهگان مادی، این شاهگان ها، سلاطین مستبد به مقیاس کوچک تر بوده اند زیرا در این زمان هنوز مقتضیات ایجاد یک قدرت استبدادی موجود نبود. (۳۴) گریشمن درباره وضع طبقات مختلف ایران در زمان مادها می نویسد: جامعه ماد به چندین طبقه تقسیم می شد: نجبا - آزاد مردان - مالکین اراضی - کسانی که چیزی نداشتند و در آخر، بردگان. (۳۵) در اواخر دوران ماد در سرای امرا و بزرگان - قرون نهم و هشتم ق. م. - غلامان، کنیزان، و پیشه ورانی حضور داشتند که تمام ضروریات مورد نیاز مخدوم خود را فراهم می نمودند. محققا جز این ها پیشه ورانی آزاد نیز وجود داشتند که مازاد عواید و محصولات خود را به فروش می رساندند. دانشمندان عموما معتقدند که روستاییان این عصر در ایران از آزادی بیش تری نسبت به سرزمین های دیگر مانند بین النهرین (میان رودان) و مصر بهره می برده اند. (۳۶) در قلمرو اتحادیه قبایل ماد، افراد جامعه به طور کلی به دامداری اشتغال داشته اما از زراعت که بر پایه ی آبیاری مصنوعی باشد نیز بی اطلاع نبودند. ریچارد فرای می نویسد: استفاده از آب های زیرزمینی از جمله چاه در غرب ایران معمول بوده است. آب چاه به وسیله چهارپایان به سطح زمین بالا کشیده می شد فرای در ادامه می نویسد: فراوانی قنات در زمان مادها نشانه ی پیشرفت و تکامل ابزار و فن آن از دوره ی عیلامیان به بعد است. بارتولد درباره آبیاری در این زمان به این مساله توجه دارد که آبیاری به وسیله ی ایجاد نهرها بسیار معمول بوده و تمام باغ های میوه و تاکستان ها و سرزمین های مزروعی اطراف همدان از رود مرادبیک آبیاری می شده است. (۳۷) به طور کلی در قرن های هشتم و هفتم ق. م. کشاورزی و دامپروری رشته اصلی اقتصاد مادها را تشکیل می داده، در عین این که صنایع دستی نیز تازه رو به توسعه نهاده بود. در تمدن مادها پرورش اسب از اهمیت خاصی برخوردار بود. درباره پرورش اسب در ایران



هرودوت می نویسد: اسب مادی در دوران قدیم شهرتی بسزا داشت. این اسبان همه پر خون و ظریف و خوش اندام، متوسط و متناسب و پر جست و خیز هستند. پیشانی آن‌ها راست و نیم رخشان هموار می باشند. (۳۸) پیرتان می نویسد: اسبان ایرانی با سلطنت ایرانیان نخستین، از ایران به کشورهای آسیای صغیر و میان رودان رفته و آشوریان از بدو استقرار دولت خود در صدد به دست آوردن اسبان ایرانی برآمده، و برای رسیدن به آن‌ها هر چند یکبار هجومی به ایران می آوردند و همواره در اندیشه غارت اسبان ایرانی بوده اند. استفاده از اسب، نشانه‌ی توانایی دیرینه‌ی قوم ماد است، زیرا در تحرک جنگ، بسیار موثر بود، روستاییان با استفاده از اسب بود که از پراکندگی زیاد روستاها کاسته و فواصل را تا آن‌جا کوتاه کردند که در نتیجه، برقراری روابط کالایی فراوان میان مراکز روستایی و شهرک‌ها ایجاد گردید و به قدرت اقتصادی بیش‌تر و سرانجام به دولت و حکومت انجامید. آنان به بهره‌مندی از همین امتیازات بود که توانستند دولت نیرومند آشور را منقرض نمایند.

### سازمان حکومت در ماد

با وحدت قبایل ماد و انتخاب شاه از میان آن‌ها، انسجام و تشکل سازمان بوجود آمد. نتیجتاً پیامد آن، تقسیم وظایف درباری، تشریفاتی، خدماتی و ارتشی و غیره بود. فی‌المثل در زمان دیاکو، اولین شاه مادی، برای بار عام، ضوابط و مراسمی مقرر گردید که احتمالاً به تقلید از دستگاه پادشاهی آشور بوده است. در زمان اختیویگو، دربار مرکز خوشگذرانی‌ها و تجملات باشکوه بود، درباریان آراسته به جامه‌های سرخ و ارغوانی بوده و زنجیرها و گردن‌بندهای زرین به می‌بستند و این در حالی بود که بناهای باشکوه به شیوه‌ی دربار آشور تزین یافته بود. ویل دورانت راجع به طبقات بالای اجتماعی ماد می نویسد: طبقات بالای اجتماعی بنده مد و زندگی تجملی شده بودند. مردانشان شلوارهای قلاب‌دوزی شده می‌پوشیدند و زنان خود را به غازه و جواهر می‌آراستند و حتی زین و برگ اسبان را با طلا زینت می‌دادند. برارابه‌های گرانبها سوار می‌شدند و از مجلس جشنی به جشن دیگر می‌رفتند. (۳۹) با تشکیل دولت ماد، در قرن هشتم ق. م. همدان (اکباتانا) بعنوان پایتخت برگزیده گردید. ارگ و کاخ معروف با هفت باروی تو در تو چنان که باروی هر قلعه بر باروی قلعه بیرونی مشرف بود و آخرین بارو که همان ارگ و خزانه پادشاه در آن جای داشت بر تمام دیوارهای دیگر مشرف بود. تمام کنگره‌های باروی ارگ، طلایی بود و کنگره‌های باروهای دیگر هر یک رنگی دیگر داشت - سیمین، ارغوانی، کبود، سرخ، سیاه و سفید. در زمان هوخشتره - قرن هشتم ق. م. - استفاده از بردگان چه برای خدمتگزاری بزرگان، و چه برای بهره‌گیری اقتصادی قوت یافت، این بهره‌گیری از نیروی کار بردگان، امور کشاورزی، صنعتی، استخراج معادن و حتی امور ساختمانی را در بر می‌گرفت. سازمان سپاه در زمان فرورتیش تدارک دیده شد، به طوری که هرودوت می‌نویسد: در یک سپاه، سواران، کمانداران، نیزه‌داران از یکدیگر جدا شده و (فرورتیش) سازمان تازه‌ای به سپاهیان خویش داد. وی توانست سرکردگان پارسی را با خود همراه ساخته در جهت تثبیت قدرت و وحدت گام بردارد. (۴۰)

### دین و زبان مادها

دین مادها در هزاره‌ی اول ق. م. مبتنی بر اعتقاد به خدایان گوناگون و بت‌ها بوده برای پی‌بردن به اندیشه‌های مذهبی مادها و به دست آوردن آگاهی لازم، می‌توان مجسمه‌ها و بت‌های ابلیشان عجیب‌الخلقه و شگفت‌انگیزی که نیم‌هیوان و نیم‌آدمی بوده‌اند و یا حیوانات عجیب‌تخیلی که بدن شیر و بال عقاب و غیره داشته‌اند و از سرزمین‌های غرب مادها به دست آمده است را نام برد. ظاهراً کیش کاسیان و معتقدات بابلیان، در اندیشه‌های مذهبی مادها، تاثیر داشته است. شواهدی مویید این امر می‌باشد که مراسم قربانی از دیرباز در ایران معمول بوده است. هر چند مدارک به دست آمده، بیش‌تر از دوره هخامنشیان است، نظیر قربانی هزار گاو بر آتیه‌تروا بدستور خشایارشا، قربانی اسبان سفید برای رود استریمون توسط مغان و یا نقش برجسته استخر که بزغاله‌ای

را برای قربانی می برند اما می توان پذیرفت این گونه مراسم از دیرباز و پیش از هخامنشیان و در زمان مادها وجود داشته است . زبان مادها استرابون معتقد است که زبان مادها به زبان پارسیان ، آریاییان ، باختریان و سغدیان شباهت داشته . دارمستتر (۴۱) معتقد است زبان مادها با زبان اوستا مطابق بوده و بی شک زبان تکلمی آنان آریایی بوده است و هم چنین با زبان پارسی ها نیز قرابت و نزدیکی داشته . انقراض ماد و تاسیس امپراتوران هخامنشیان در این میان ، کوروش هخامنشی - کوروش دوم - که در آن زمان به جای پدرش - کمبوجیه اول - بر مسند فرمانروایی پارس تکیه زده بود، می کوشید تا در بین طوایف و اقوام مجاور نفوذ کند، سرکردگان نواحی مختلف را با خویش همداستان ساخته و پارس را از فرمانبرداری مادها برهاند. بنا به روایتی از کتزیاس ، طی سه جنگ که بین پارسیان و مادها روی داد مادها مغلوب پارسیان شدند. هرودوت می نویسد لشکری که آستیاکس (آخرین پادشاه ماد)، جهت سرکوبی کوروش فرستاده بود توسط هاراکوس - سردار لشکر مادها که کینه ای دیرینه نسبت به آستیاکس داشت - به کوروش پیوست . در جنگ دیگری که شخص آستیاکس در راس لشکری علیه کوروش آن را رهبری می کرد شکست خورده و خود نیز به اسارت افتاد. در این جنگ نیز لشکریان ماد بر وی شوریده و پادشاه خود را تسلیم کوروش کردند و موید این ماجرا، لوحه ی بابلی است که برجا مانده ، و بدین گونه هخامنشیان پارسی به آسانی توانستند مادها را شکست داده و حکومت ۱۵۰ ساله آنان را در سال ۵۵۰ ق . م . مضمحل سازند. (۴۲)

## ۵- امپراتوری هخامنشیان

### هخامنشیان

از پارسیان اول بار در قرن نهم ق . م . و در منابع آشوری یاد شده است . در اواخر قرن هشتم ق . م . پارسیان حکومت خود را در پارسوماش پایه گذاری و کمی بعد شروع به نفوذ خاک و حکومت عیلام نمودند. چنین به نظر می رسد که پارسیان در ابتدا اتحادی قبیله ای تشکیل داده بودند که در راس آن امیری از خاندان هخامنشی قرار داشته است . (۴۳) حدود جغرافیایی بنا بر نوشته ی گریشمن قبایل اولیه پارس در محدوده کوهستان بختیاری ، در چهل کیلومتری شوشتر سکونت داشته اند. کوروش دوم ، اولین امپراتور هخامنشی - در منشور خود (در بابل) خود را فرزند کمبوجیه ، نوه کوروش و نواده چپش پیش ، فرمانروای انزان معرفی می کند. کوروش اول معاصر با آشور بانپال پادشاه آشور بود و در حدود ۶۷۰ ق . م . بر قبایل پارسی فرمانروایی می کرد. چپش پیش ، کوروش اول ، کمبوجیه اول و هم چنین کوروش دوم ، در آغاز فرمانروایی خود در سرزمین عیلامی انزان و پارس حکومت داشته اند و پس از گشودن انزان خود را شاه انزان نامیدند. گریشمن در مورد حکومت پارسیان می نویسد: آنان تازه از حالت نیمه چادرنشینی درآمده و به قومی نیمه خانه نشین تبدیل شده بودند. الفبای آنان با علائم میخی نوشته شده که معرف پیشرفت آنان در خط علامتی است . (۴۴) قدیمی ترین لوحه ای که از عهد هخامنشیان به دست ما رسیده است لوحه ای است که در آن آریارمنه چنین می گوید: (۴۵) این سرزمین پارسیان که من مالک آنم دارای اسبان نیک و مردان نیک است . خدای بزرگ اهورامزدا آن را به من داد من پادشاه این سرزمینم . (۴۶) کوروش که بدون خونریزی همدان - پایتخت مادها - را تصرف کرده بود، سازمان حکومت خود را به آن جا منتقل کرد و عده ای از پارسیان را مامور همکاری و نظارت در امور دولتی نمود. انتقال حکومت ماد به دست هخامنشیان چنان بی سر و صدا انجام یافت که در دنیای خارج ، حکومت پارسیان همان حکومت مادها تلقی می شد. اتحاد و مملکت تحت قیادت کوروش ، ایران را به صورت میانجی تمدن شرق و غرب درآورد. (۴۷) پارسیان که در ابتدای پیروزی ها هنوز نسبت به دولت های متمدن آن روزگار عقب مانده تر بودند، درصدد برآمدن آن دولتها را که در پایان قرن هشتم و اوایل قرن هفتم ق . م . به سبب جنگهای خارجی و مبارزات اجتماعی تضعیف شده بودند. به اطاعت خود درآوردند با همین نیت و پس از

پیروزی بر ماد، توانستند بابل و مصر را تصرف نموده و فرمانروایی مطلق سرزمین های تصرف شده را به دست گیرند. اما نکته شایان توجه این است که در عین حال، همانند شاهان این کشورها و طبق سنن محلی آنان تاجگذاری نموده و سنن قدیمی، تقویم و روش های اداری آن کشورها را مورد استفاده قرار دادند. کوروش سیستم داخلی و اداری کشورهای تحت تصرف خود را تقریباً دست نخورده نگاه داشته و حتی به آنان در امور اداری، استقلال محلی داد. وی در نخستین سال فرمانروایی خود در بابل، در اقدامی تاریخی، فرمانی مبنی بر آزادی یهودیان از اسارت و بازگشت آنان به موطن اصلی و نیز تجدید بنای معبد در بیت المقدس صادر نمود. (۴۸) در پی آمد این فرمان، چهل هزار یهودی که راه سرزمین خویش را در پیش گرفته بودند کوروش را منجی خود دانستند. رفتار کوروش نسبت به قوم یهود، روح حق شناسی آنان را در برابر حکومت ایران برانگیخت، تا جایی که در کتب مذهبی و سرودهای شادی خود، که پس از سپری شدن دوران اسارت سروده بودند، از کوروش و مردم ایران به نیکی یاد کرده اند. پیشوایان یهود، حتی کوروش را منجی و از پیامبران خویش خواندند و مویده این نظر، نوشته های ستایش آمیزی است که در کتاب عزرا (azra)، باب های اول و دوم و کتاب اشعای نبی، فصل چهل و پنجم آمده اند. البته بعدها عصیان های سال ۵۲۳ تا ۵۳۱ ق م. کمبود ثبات را در امپراتوری هخامنشی نشان داد. (۴۹) داریوش اول برای پیشگیری از کوشش های تجزیه طلبانه، تغییرات وسیعی بوجود آورد تا امکان ایجاد نظامی دایمی برای امور اداری و کنترل سرزمین های تصرف شده را فراهم آورد وی هم چنین نظمی به وضع مالیات ها داده و پادگان های نظامی را در اقصا نقاط توسعه بخشید. به نظر می رسد این رشته اقدامات تقریباً از سال ۵۱۸ ق م. آغاز شد؛ اقداماتی که در جهت تغییر سازمان و یکپارچه نمودن ادارات ایالتی بود. نتیجه این تغییرات در بابل و مصر و سایر سرزمین های دیگر، یک نظام اداری واحد بود که تا پایان حکومت هخامنشیان تغییر مهمی نیافت. (۵۰)

## قوانین

در امپراتوری هخامنشیان نظام ها و سازمان های مختلفی در کنار یکدیگر وجود داشتند. بنا به نوشته گریشمن: در بیستون، تخت جمشید، شوش و نقش رستم یک سلسله فرامین داریوش به دست آمده است که تشابهی بین متون آن و قوانین حمورابی موجود می باشد. این فرامین که روی لوحه یا پاپیروس نوشته می شده است برای اجرا به ایالات و ساتراپ های امپراتوری ایران ارسال می شده است. در این دوره، سازمان قانونگذاری، نظیر آن چه که در یونان و بعد در روم بوده وجود نداشته است. (۵۱) در حقیقت دستورات و فرامین شاه که در بعضی موارد با نظر مشاوران مخصوص تهیه می شد. اساس قوانین را تشکیل می داده است. در طول تاریخ ایران، این نظامات با تعلیمات و دستورات مذهبی و عرف و عادت آمیخته گردیده و روی هم رفته قوانین و اصول جاری کشور را به وجود آورده اند. در هر صورت، در امپراتوری هخامنشی یک سلسله نظامات وجود داشته که مربوط به تمام قلمرو امپراتوری بوده و تمام ایالات شاهنشاهی مجبور و مقید به اطاعت از آن بوده اند. اما در عین حال، آنان با درک اهمیت روابط محلی و برای تنظیم روابط داخلی ایالات مختلف، قوانین محلی و قدیمی را نیز حفظ می کردند. در ایران باستان، از نظر قضایی یک سلسله قوانین کیفری وجود داشته است که اساس مجازات جرائم را تشکیل می داده بزه های کوچک را با تازیانه از ۵ تا ۲۰۰ ضربه کیفر می دادند. گناهان بزرگ تر را با داغ کردن، ناقص کردن عضو و بریدن دست یا پا، کندن چشم، به زندان افکندن و در نهایت، کشتن، مجازات می کردند. در ایران بالاترین مقام قضایی از آن شاه بود، و البته اصل بر این قرار داشت که پادشاه در قضاوت های خود از اهورامزدا الهام می گیرد. در مرتبه دوم، محکمه ی عالی قرار داشت که این محکمه از هفت عضو تشکیل می گردید. بعد از محکمه ی عالی، دادگاه های محلی قرار داشتند. قوانین قضایی را معمولاً مغان و روحانیون وضع می کردند. اغلب قضات از روسای مذهبی بودند. ظاهراً اشخاص غیر مذهبی نیز به این سمت برگزیده می شدند. (۵۲) برای جلوگیری از طولانی شدن جریان دعاوی، رسیدگی به هر مورد شکایت، مدت زمان معینی داشت. به هنگام رسیدگی به جرایم متهمین، اعمال خوب

و بد آنان را در نظر می گرفتند در این زمان ، نسبت به امانت در قضاوت و رعایت عدالت نهایت سخت گیری می شد. فی المثل ؛ کمبوجیه دستور داد، قاضی ای را که متهم به عدم رعایت عدالت گردیده بود، اعدام و پوستش را بر مسند قضا پهن کنند و پس از آن به دستور وی پسر آن قاضی به همان سمت منصوب گردید.

## دین

از مجموعه مدارک موجود مربوط به دین ایرانیان ، چنین می توان نتیجه گرفت که اقوام آریایی پیش از استقرار در سرزمین ایران ، برای برخی از مظاهر طبیعت ، مانند ماه و خورشید و باران ، احترامی ویژه قایل بوده اند. چنین به نظر می رسد که اقوام آریایی نیز همانند بسیاری از اقوام قدیمی دیگر، مانند مصریان و بابلیان ، احترامی خاص نسبت به خورشید داشته اند. در عین حال ، آریاییان سنت قدیمی احترام به آتش و کوشش در جهت نگهداری آن را که ناشی از نیاز طبیعی اقوام بدوی به آتش بوده است ، برای خود هم چنان حفظ کرده بودند از سوی دیگر، به نظر می آید که در اوایل عهد هخامنشیان ، آئین زرتشت نفوذ زیادی در ایران نداشته است در این باره ایوانف در کتاب تاریخ ایران باستان می نویسد: با داوری از روی سنگ نبشه های داریوش اول و خشایارشا که تا روزگار ما رسیده است . دین پارسیان وجوه مشترکی با آیین زرتشت دارد. اهورامزدا را چون خدای بزرگ (اما نه یگانه ) می شناسند و اعتقادات دوگانه گرایی دارند. برخی از دانشمندان در این تفاوت ها گواهی بر وابستگی نداشتن دین آغازین هخامنشیان به آیین زرتشت می بینند که در خطوط کلی ، گرامی داشت فرد را تنها چون بازتاب مرده ریگی یگانه در خود دارد. به نظر می رسد هخامنشیان ، دین تازه را پیگیرانه نپذیرفتند. این دین در زیر تاثیر تصورات دینی محلی تغییر شکل داده بود. در مورد دین های مغان و کاهنان پارسی و ماد باستان نیز ابراز تردید می شود برخی بر این پندارند که اینان در آغاز زرتشتی نبوده اند و سپس زرتشتی شدند و شکل آیین زرتشت را تغییر داده یا آن را تحریف کرده اند اما در هر حال در سرتاسر روزگار هخامنشی مغان ، صرف نظر از این که بی درنگ پس از پدید آمدن تعلیمات نو، زرتشتی شده بودند و یا این که دیری پس از آن ، این دین را پذیرفته باشند، کاهنان دین زرتشت بودند این نیز احتمال دارد، چون که در سده های ششم تا پنجم ق. م. آیین زرتشت در پارس رو به گسترش بود و پادشاهان هخامنشی با آن که برتری تعلیمات دین زرتشت را چون دین رسمی خویش ارزیابی کرده بودند، با این همه از نیایش خدایان کهن که نماد نیروهای سرکش بود و قبیله های پارس آنان را می پرستیدند، دست نکشیدند، اما گرامی داشت اهورامزدا بالاتر از دیگر خدایان بود. (۵۳)

## مالیات

در زمان کوروش و کمبوجیه ، هنوز روش منظم مالیاتی که بر مبنای محاسبه شرایط اقتصادی کشورهای زیر سلطه ی هخامنشیان مقرر شده باشد، وجود نداشت . این کشورها هدایا و مالیات هایی به فراخور می دادند که به طور مسلم بخشی از آن ها به صورت جنسی بوده است . چنان که ذکر گردید در سال ۵۱۸ ق. م. داریوش اول برای مالیات های دولتی ، نظام جدیدی ایجاد نمود، هر ساتراپ موظف گردید برای هر منطقه بر حسب وسعت زمین زیر کشت و درجه حاصلخیزی آن ، که از پیش به طور دقیق معین شده بود مبلغ مالیات را نقدا پرداخت نماید. پارسیان خود بعنوان ملت حاکم ، ناگزیر به پرداخت مالیات نقدی نبودند، لیکن ظاهرا از دادن مالیات های جنسی معاف نمی شدند. (۵۴) ملل دیگر از جمله سکنه ی کشورهای خود مختار (فینیقیه ؟ و غیره ...) سالیانه مجموعا قریب ۷،۷۴۰ تالان (۵۵) بابل مالیات می پرداختند. در عین حال ، قسمت اعظم این پرداخت ها از سوی کشورهای بود که به لحاظ اقتصادی پیشرفته ترین ممالک آسیای صغیر از جمله : بابل ، سوریه ، مصر بودند. روش تقدیم هدایا حفظ شده و به هیچ وجه داوطلبانه نبوده است . کشورهای که خود دارای معادن فلز نبوده اند، می بایست برای پرداخت مالیات ها، کالای کشاورزی و

صنعتی خود را به فروش رسانده و در ازای آن، نقره را به عنوان مالیات پرداخت نمایند. به طوری که اسناد موجود نشان می دهد مالیات های جنسی به صورت آرد، جو، احشام، آبجو و غیره پرداخت می شده است. به موازات مالیات هایی که بر دوش ملل تابعه سنگینی می کرد، مخارج ساتراپ ها و دربار آنان نیز به عهده همین ملت ها بود. میزان مالیات هایی که در دوره ی داریوش اول معین شده بود، علیرغم تغییرات مهم اقتصادی که در کشورهای تحت سلطه ی پارسیان بوجود آمد، تا پایان دوره ی امپراتوری هخامنشی تغییری نکرد. (۵۶)

### نظام پولی

در امپراتوری هخامنشی سکه های گوناگونی ضرب می شد، این سکه ها عبارتند از: ۱- سکه شاهنشاهی. ۲- سکه ساتراپ ها. ۳- سکه ایالتی با تصویر شاهنشاه. ۴- سکه محلی. در سال ۵۱۷ ق. م. داریوش اول - برای اولین بار - سکه ای که برای سراسر امپراتوری دارای اعتبار باشد، درست کرد که بعنوان پایه ی نظام پولی امپراتوری قرار گرفت. این سکه درایک طلا بود که ۴/۸ گرم وزن داشت. ضرب سکه طلا منحصر به شاهنشاه بود و به سبب این که فقط ۳ آن از آلیاژی دیگر بود، در طی چند قرن مهم ترین سکه رایج در دنیای تجارت آن روزگار بود. نوع اصلی سکه های رایج از جنس نقره بود که ۶/۵ گرم وزن داشته و از نظر ارزش یک بیستم درایک بود و معمولا در ساتراپ های آسیای صغیر ضرب می گردید. (۵۷) ارزش طلا- و نقره ای که در گنجینه های شوش، تخت جمشید و سایر شهرها نگهداری می شد، در اواخر دوران هخامنشیان بالغ بر ۶۳۰،۲۳۵ تالنت بود. در چنین شرایطی، پول هایی که بعنوان مالیات های دولتی جمع آوری می شدند، ده ها سال در گنجینه سلطنتی انباشته شده و عملا از جریان معاملات و داد و ستد خارج می گردیدند و تنها مقدار اندکی از آن ها به عنوان مزد کارگران و مخارج دربار و دستگاه اداری خرج می شد. به این دلیل بود که در تجارت و داد و ستد کمبود سکه بسیار محسوس گشته و تاثیر نامطلوبی در نظام پولی گذارده بود (۵۸) همین امر، روش مبادله کالا را تقویت کرده و جریان اقتصادی را به سوی کامل کالا می کشانید.

### خانواده و تعلیم و تربیت

در این دوران خانواده بر بنیان پدرسالاری استوار بود، در عین حال زنان نیز از حقوق اجتماعی قابل توجهی برخوردار بوده اند. آنان حق رفت و آمد آزاد داشتند و می توانستند املاک و اموالشان را با اراده و میل خود واگذار نمایند. ظاهرا با تشکیل حکومت مرکزی به ویژه از زمان داریوش اول موقعیت زنان در ایران تنزل نمود و به قصد محدود نمودن قدرت زنان، برای زنان خانواده های ثروتمند، محدودیت هایی قائل شدند. به هر حال در جامعه ایران باستان و در نزد طوایف آریایی هیچ گاه تساوی بین زن و مرد وجود نداشته است. در حالی که مردان آریایی قادر به انتخاب زنان متعدد بوده و حتی می توانستند برای خود حرمسرا تشکیل دهند، نسبت به وفاداری زن به شوهر قوانینی سخت وضع گردیده بود. (۵۹) یکی از وظایف اساسی زنان به وجود آوردن فرزندان متعدد به خصوص اولاد ذکور بود. اغلب به خانواده های پر اولاد جوایز و کمک هایی از طرف پادشاه داده می شد. سقط جنین از گناهان کبیره محسوب می گردید طبیعتا اولاد ذکور عامل عمده تولید اقتصادی و دفاع نظامی محسوب می گردید فرزندان ۵ سال اول زندگی خود را تحت سرپرستی مادر بوده و از آن پس، تربیت آنان زیر نظر پدر انجام می گرفته است. به منظور تربیت فرماندهان و منشیان دولتی، تعلیم و تربیت فقط در انحصار و ویژه ی خانواده های نجبا و اشراف بوده است. تعلیم و تربیت طبقات خاص معمولا- توسط روحانیون در خانه و یا معابد انجام می گرفته است. چنین معمول بود که مکتب خانه ها دور از بازار و محل کسب که آلوده به زد و بند و سوگند دروغ و تقلب بوده است، باشد، مفاد درسی اغلب شامل رونویسی و خواندن اوراد مذهبی از روی اوستا بوده است، ایرانیان فرزندان خود را از کودکی به فنون نظامی، تیراندازی و سواری آشنا می نمودند. از نظر خط و

نگارش باید یادآور گردید که در این دوران چون تعداد کسانی که با نوشتن خط میخی پارسی آشنا باشند کم بوده اند، لذا کتیبه ها و نوشته ها به خط پارسی آرامی، عیلامی و گاهی بابلی نوشته می شد.

## طبقات اجتماعی

خانواده سلطنتی، در راس قدرت و سازمان اجتماعی و با تمام امتیازات ویژه اقتصادی و سیاسی قرار داشت. خانواده سلطنتی به اتفاق برخی خاندان های بزرگ پارسی، طبقه ی ممتاز جامعه را تشکیل می داده اند. بیش تر وظایف فرماندهی سپاه و حکومت ایالات با اعضای این خانواده ها بود، تنها روسای خانواده های بزرگ پارسی، حق ورود به دربار سلطنتی را داشتند بعد از اشراف و نجبا، مستخدمین دولت و دبیران که طبقه اداری مملکت را تشکیل می دادند، قرار داشته، کسبه، تجار و دهقانان در طبقات پایین تر اجتماع قرار می گرفتند. در مورد نظام بردگی در دوران هخامنشی اطلاعات زیادی در دست نیست اما بی گمان نظام کار و بهره برداری از نیروی انسانی به شیوه روم، یونان و بین النهرین (میان رودان) نبوده است. (۶۰) پیشه وران و سازمان های صنعتی در این دوران اساس اقتصادی ایران بر نظام کشاورزی و شبنانی استوار بوده است. انجام امور بازرگانی و بسیاری از مشاغل و حرف صنعتی، در دست ملل تابعه نظیر مصریان و فینیقیان بود. بنابراین، اقتصاد شهری، شامل کار و پیشه های گوناگون در داخل شهرها بوده است. بسیار محتمل است که صاحبان بعضی از مشاغل، به منظور تبادل نظر در مورد مسائل و رفع مشکلات شغلی یکدیگر، اجتماعی داشته اند که هسته های اولیه ی سازمان های صنفی را در قرون بعد تشکیل داده است. در عین حال باید در نظر داشت که به سبب اقدامات بزرگ ساختمانی و ایجاد راه ها و جاده ها، سازمان منظم و متمرکز دولتی برای تهیه کارگران و پیشه وران تقسیم کار و پرداخت مزد وجود داشته است. مدارک و الواحی که از تخت جمشید به دست آمده نشانگر آن است که در این دوره، یک سلسله مقررات اجتماعی و حقوقی برای تعیین و تثبیت حقوق کارگران وجود داشته است. گریشمن می نویسد: در آن جا حقوق وظیفه ی کارگران دقیقاً تعیین شده و مزد یک کودک، یک زن، یک مزدور و با یک پیشه ور مشخص شده است. حتی مزد روحانیون که در خدمت دین بودند ثبت شده است. - در این زمان، سازمان ها و مراکزی برای جمع آوری کارگر ایجاد شده بود که شعبه هایی در ممالک مختلف شاهنشاهی داشته است. (۶۱)

## ۶- سلوکیان

### تشکیلات اداری سلوکیان

با شکست داریوش سوم به دست اسکندر مقدونی در ۳۲۰ ق. م. و استقرار دولت یونانی - سلوکیان ۳۱۲ تا ۶۲ ق. م. - یکی از مهم ترین وقایع تاریخی آن زمان در خاور نزدیک، در این بخش از جهان روی داده و به تعبیری انقراض امپراتوری هخامنشی، پایان تاریخ باستان و آغاز دوران تازه ای است که در آن فرهنگی مادی که آن را فرهنگی هلنی می نامند بر جهان چیره گشت. از نظر تاریخ ایران، اسکندر سبب پایان یافتن دورانی بزرگ و آغاز فرمانروایی بیگانه و چندگانگی در کشور بود. (۶۲) با سقوط امپراتوری هخامنشی، دوران جدیدی در زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم ایران آغاز گردید، بدین ترتیب که روش نوینی که آمیزه ای از تاثیر عنصر یونانی و میراث تمدن هخامنشی بود برقرار گردید. تشکیلات اداری سلوکیان در دوران سلطه ی مقدونیان با این که مرکزیت امپراتوری از میان رفته و ایرانیان مغلوب یونان شده بودند، ولی در بسیاری از شئون زندگی و روش معیشتی رویه خود را حفظ و آن را به فاتحین تحمیل نموده و حتی آنان را تابع راه و رسم خود نمودند. گریشمن می نویسد: پس از فتح ایران، از همان ابتدا یونانیان متوجه شدند که اداره ی چنین امپراتوری وسیع، بدون استفاده از همکاری ایرانیان بسیار مشکل خواهد بود به

همین دلیل، بسیاری از سازمان‌های اداری و شاهنشاهی ایران را به حال سابق خود گذاردند. عده زیادی از امرا و شاهزادگان، و روسای ایرانی در مشاغل سابق باقی ماندند. خود اسکندر و فرماندهان وی شیوه‌ی زندگی و زرق و برق دستگاه حکومت هخامنشی را تقلید کردند گروه زیادی از ایرانیان از راه ازدواج با یونانیان پیوند فامیلی و خانوادگی استوار کردند. (۶۳) گوتشمید می‌نویسد: سلوکیان از لحاظ اداری به ساتراپ نشین‌های مختلف تقسیم می‌شد و حکام منصوب از طرف شاه که استراتژ (۶۴) خوانده می‌شدند در راس آن قرار داشتند، محققین هفتاد و دو ساتراپ نشین را در این دوران حدس می‌زنند. (۶۵) اگرچه این رقم اغراق آمیز است ولی بی‌شک در این دوره ۲۵ تا ۲۸ ساتراپ نشین وجود داشته است. ساتراپ نشین‌ها به آپارخی و آپارخی‌ها به هپیارخی تقسیم می‌شدند و هپیارخی خود به بخش‌های کوچک تری تقسیم می‌گشته که به نام استان‌ها خوانده می‌شد. استان‌ها در آغاز ایستگاه‌های پستی هخامنشی بوده که بعدها به صورت کوچک‌ترین واحد اداری درآمد. هر ساتراپ نشین پایگاهی داشت که مقر استراتژ و ادارات مرکزی بود، از قبیل خزانه و بایگانی‌های شاه‌ی که شعب‌هایی از آن در تمام شهرهای ساتراپ نشین وجود داشت. در هر ساتراپ نشین قدرت نظامی و اداری در دست استراتژ بود و امور مالی توسط ماموری که اکوتوم خوانده می‌شد و مستقیماً زیر نظر شاه بود اداره می‌شد. (۶۶) اراضی کشور به دو دسته اراضی شاهی و اراضی شهری تقسیم می‌شد. اراضی شاهی بسیار وسیع بود و بیش‌تر زمین‌های کشاورزی جزو این اراضی محسوب می‌شد. نیمی از اراضی کشاورزی شاهی را روستاییان کشت می‌کردند، و ملزم بودند که مالیات اراضی نقدی و یا جنسی به پادشاه پرداخت نمایند. در اراضی شاهی، کلنی‌های نظامی مستقر می‌شد. افراد این کلنی‌ها قطعات زمین یا سهمیه‌های اراضی که کلر خوانده می‌شد دریافت می‌داشتند و موظف بودند خدمت نظامی انجام دهند و از این نوع افراد، فالانژها که اساس ارتش سلوکی را تشکیل می‌دادند به وجود می‌آمد. عایدات خانه را تنها درآمد سالیانه اراضی تشکیل نمی‌داد، بلکه انواع عوارض و مالیات‌های دیگر نیز تحت عنوان کلنی (مالیات‌های شاهی) از مردم اخذ می‌شد، که در سراسر کشور سلوکی یکنواخت بود از جمله این مالیات‌ها باج و مالیات بر معاملات بود. در نزد سلوکیان مالیات‌های دسته‌جمعی نیز متداول بود که به آن (فوروس) می‌گفتند. در زمان سلوکیان شهرسازی رونق فراوانی داشت. شهرهای سلوکی دارای سازمان پولیس بود یعنی مجمع ملی مرکب از افراد متساوی‌الحقوق جامعه، و شورای انتخابی شهر و دادرسان انتخابی مردم حق داشتند درباره مسایل اجتماعی شهر خود اظهار نظر کنند و در حل آن با دستگاه اداری مشارکت نمایند. خودمختاری پولیس‌های سلوکی کامل نبود و از حدود امور داخلی شهر تجاوز نمی‌کرد، بسیاری از شهرها علاوه بر مقامات انتخابی (ایپستات) نیز داشتند که بنابر قاعده عمومی از اهل محل و اعیان شهرها تشکیل می‌شد. ایپستات‌ها ممکن بود انتخابی باشند ولی به هر حال نماینده قدرت پادشاه بودند، شهرهای سلوکی تابع پادشاه بوده و ساتراپ‌ها می‌توانستند در صورت بروز اختلاف مستقیماً به پادشاه مراجعه کنند. (۶۷) پادشاه سلوکی، هیچ‌گاه فرمانی خطاب به شهرها صادر نمی‌کرد بلکه نامه‌ی به شهر می‌نوشت؛ خطاب به مردم شهر و دادرسان کل. این نامه باید از لحاظ تشریفاتی مورد تصویب مجلس شهر و دادرسان قرار گیرد غالباً نامه‌های پادشاه به مثابه اسناد مهم بر سنگی نقش می‌شد و در میدان شهر آگورا نصب می‌گردید. به طور کلی گرچه دوران سلطه مقدونیان از نظر سیاسی به دلیل از بین رفتن استقلال ایران به ضرر این کشور بود ولی در مقابل، یک سلسله ارزش‌های نوین اقتصادی و اجتماعی که ناشی از تمدن دریایی و بازرگانی یونانی بود به نظام جامعه ایرانی وارد گردید اما همگام با ضعیف شدن قدرت مرکزی سلوکیان و نیرو گرفتن اقوام محلی در شرق ایران جامعه‌ی ایرانی تدریجاً از روش بازرگانی و دریایی و تمدن یونانی دوری گرفت.

### شهرسازی و بازرگانی

یکی از مشخصات بارز اقتصادی و اجتماعی ایران در دوران مقدونی و یونانی، توسعه‌ی شهرها و بوجود آمدن مراکز تازه جمعیت

بود. آنان در کنار دجله چندین شهر ایجاد نمودند. در این دوران توسعه شهرسازی در ناحیه سوریه و (میان رودان) بین النهرین بیش از سایر نواحی بود؛ مع ذلک در فلات ایران در ناحیه کرمانشاه، همدان، بروجرد و نهاوند شهرهای تازه بوجود آمد. تنها در کنار خلیج فارس چندین بندر و شهر تازه ایجاد شد. با ظهور شهرهای جدید بعضی از مراکز تمدن قدیمی نظیر بابل و شاهره‌های فینیقی و سوری گرفتار انحطاط شدند. در این دوره مراکز تازه جمعیت با اصول شهرسازی جدید بنا می‌گردید که در آن داد و ستد به طور قابل توجهی ملاحظه توسعه یافت و یک سرمایه داری محدود تشکیل شد علاوه بر این داد و ستدها، بسیاری از سرمایه داران، ساختمان‌های چند طبقه برای فروش و یا اجاره می‌ساختند. غیر از شهرسازی، اقدامات مهمی در زمینه توسعه جاده‌ها و راه‌های ارتباطی انجام گرفت. کوشش در راه توسعه بیش‌تر، ارتباط و نزدیک ساختن نواحی مختلف امپراتوری، از همان زمان اسکندر آغاز گردید و در حقیقت مقدونیان، اقدامات اولیه شاهان هخامنشی را در این زمینه دنبال کردند. این عوامل که ناشی از اقتصاد تجاری و دریایی و به وجود آمدن اقتصاد جهانی آن دوره بود خود تاثیر به‌سزایی در توسعه تجارت و تسهیل داد و ستد داشت. فرای درباره شهرنشینی سلوکیان می‌نویسد: شهرها دارای زمین‌ها و املاکی بود که روستاییان در آن محل‌ها سکونت داشتند و به کار کشاورزی مشغول و بدان املاک وابسته بودند. روستاییان، گاه از سعه‌ی صدر جوامع شهری استفاده می‌کردند و به توسعه‌ی اجتماعات خود پرداخته به صورت دهکده‌هایی که نوعی استقلال داخلی داشتند در می‌آمدند. ... چنان که از فهرست شهرهای افکنده به دست سلوکیان بر می‌آید، ایشان بیش‌تر در پی نگاهداری راه‌های ارتباطی و بازرگانی با جاهای دوردست مشرق و باختر بودند و شهرهایی چون نهاوند که در آن جا کتیبه‌هایی از آنتیوکوس سوم نیز یافت شده است. در هکمتانه (همدان) و بیستون و نقاط دیگر بر سر راه سلوکیه شواهدی بر حکومت سلوکیان می‌باشد. (۶۸)

## ۷- پارتیان (اشکانیان)

### پارتیان

تسلط یونانیان و مقدونیان بر فلات ایران نمی‌توانست برای مدت بسیار طولانی تداوم یابد، زیرا علی‌رغم کوشش شخص اسکندر و سیاست مقدونی کردن شرق که از طرف جانشینان وی تعقیب می‌گردید، بسیاری از مردم ایران نسبت به آنان بیگانه ماندند و حکومت سلوکیان در این مملکت فاقد یک شالوده ملی بود. اصولاً روش اقتصادی و اداری غیر متمرکز و پراکنده سلوکیان عدم توانایی آنان به بسط قدرتشان در قسمت‌های مختلف امپراتوری، خود عامل تحریک و تشویق تمایلات استقلال طلبانه حکام و فرمانروایان محلی بود. ایوانف در تاریخ ایران باستان می‌نویسد: پیامد بحران دولت سلوکیه، در نیمه سده سوم ق. م. آن شد که کنترل بسیاری از ولایت‌های خاوری از دست این دولت بیرون رفت در راس این ولایت‌ها، فرماندارانی یونانی بودند، دیودت در باختر (باکتریا بلخ) اوتیدم در سغد و اندراگور، در پارت. (۶۹) چنین به نظر می‌رسد که در ابتدای کار مبارزه پارتیان بیش‌تر بر اساس حفظ منافع محدود قومی و صیانت طایفه‌ای بوده است تا یک جنبش اساسی در جهت تامین استقلال ملی تمام ایران در مورد اصل و نژاد پارتیان اشکانی، گیرشمن می‌نویسد: آنان به قبیله‌ی پرنی - که جزئی از قوم دهه، بود - متعلق بودند. دهه، مجموعه‌ای از قبایل سکایی بود که بصورت چادرنشینی و استپ‌های بین دریای خزر و دریای آرال، زندگی می‌کردند. در حدود سال ۲۵۰ ق. م. دو برادر، ارشک و تیرداد، با جنگجویان خود همراه پنج تن از روسای دیگر، ناحیه علیای تجن را اشغال کردند. (۷۰) پادشاه جدید بلخ، به آنان حمله نمود، اما ایشان از این خطر گریخته به ایالات مجاور پارت هجوم بردند و حاکم آن جا را کشتند. دو سال بعد، ارشک (۷۱) در جنگ کشته شد، ولی پارتیان که همیشه در محاربه بودند، تحت فرماندهی تیرداد تمام ناحیه‌ی را که امروز سرحد ماورای خزر و روسیه و ایران را تشکیل می‌دهد، به تصرف درآوردند. تیرداد در همین مکان، نخستین



پایتخت خود را بنا نهاد. اندکی بعد شهری دیگر به نام موسس سلسله، ارشک بنا شد، و تیرداد در آن جا تاجگذاری کرد. (۷۲) در هر حال، جنبش پارتیان در شرق ایران، موجب از بین رفتن تسلط مقدونیان و فراهم شدن مقدمات وحدت ملی ایرانیان گردید. پارتیان در اندک مدت بر فلات ایران مستولی شدند و به زودی به عنوان مظهر جدید احساسات ملی ایرانیان و مدافع شرق ظاهر گردیدند. پارتیان با ادامه سیاست صلح و جنگ و حمله و دفاع توانستند مدت پانصد سال فرمانروایی خود را بر محدوده فلات ایران حفظ و در مقابل اقوام شرق و غرب مقاومت کنند.

## سازمان حکومت

سازمان حکومت در آغاز پادشاهی اشکانیان، همانند دستگاه حکومتی سلوکیان و پادشاهان هلنی بود ولی یقیناً از بعضی جهات آنان با شاهان هلنی تفاوتی داشته‌اند. پس از مهرداد دوم که رسم جانشینی موروثی برافزوده بود، اهمیت نقش بزرگان در شوراها افزون گشت از این زمان شورای اشراف و بزرگان مساله جانشینی شاهان را بررسی و تصویب می نمودند. در مراحل بعد، به سبب نبودن قدرت مرکزی و فقدان یک نظام قانونی پایدار و استوار که موضوع جانشین را همواره معین نماید، دقیق نبودن پایه‌ها و درجات و مشاغل که شمار آن‌ها بسیار بود، دیده می‌شود. چون پارتیان بر قلمرو سلوکیان که زیر نفوذ مستقیم فرهنگ یونانی بود تسلط یافتند با شهرهای یونانی، شهرهای نظامی آنان و شهرهای مهاجرنشین روبرو شدند. آنان از سوی دیگر با نظام شهربانی هخامنشی که اندکی شکسته شده بود روبرو گشتند در این نظام‌ها زیردستان شهربانان با شهربانان برابر بودند. پارتیان در آغاز از شهرها و فرهنگ هلنی‌خواهی می‌کردند و همان سازمان سلوکی را بر هر جا که غلبه می‌کردند نگاه می‌داشتند. به عنوان مثال: مهرداد اول کاسیس نامی را به شهربانی ماد گماشت و یا هیمرا را به شهربانی میان رودان (بین‌النهرین). (۷۳) و (۷۴) در کتیبه‌ی بیستون متعلق به مهرداد دوم، از لقب (شهربان شهربانان) مانند شاه شاهان یاد شده است، واگذاری تیول از طرف شاهنشاه به خویشان و فرمانبرداران در سرزمین‌های تحت قلمرو و زناشویی میان اشراف و خاندان شاهی، موجب درآمیختگی پارتیان با خاندان‌های اشراف گشت و بدین ترتیب رفته رفته اشراف نیز در ساختار حکومت نقش مهم‌تری یافته و تدریجاً قدرت شاهی کاهش یافت. پلوتارک و ژوستین (در کتاب یازدهم، فصل ۳، بند ۵) نوشته‌اند؛ پارتیان عبارت بودند از گروهی اندک از آزادان و انبوهی بزرگ از بندگان منظور از آزادان همانا بزرگان و اشراف بودند که آراتان نامیده می‌شدند و خاندان‌های بزرگ و دیوانیان نیز در این شمار می‌گنجیدند. از این گروه در کتیبه‌های پارسی میانه با واژه وزرگان یاد شده است. این طبقه‌ی اخیر در دربار و سپاه نقش رهبری داشت و مردانش از پایگاه‌ها و رتبه‌ها و مزایای متعددی برخوردار بودند. (۷۵) سیموکاتا می‌نویسد: که ایرانیان بیش‌تر از لقب‌های خویش یاد می‌کردند، نه از نام‌های شان. این بی‌شک از خصوصیات دوران اشکانی و زمان‌های اخیر فرمانروایی ایشان بود که شناختن ساختمان حکومتی دولت پارتیان را بس دشوار می‌سازد. با این همه، شهربانان پایه دستگاه اداری پارتیان به شمار می‌آمدند، اما در بعضی نقاط مثل نسا گویا مرزبان بالاتر از شهربان و پایین‌تر از یک دیاپتین *dyapty* یعنی کدخدای یک روستای آباد بود. در دولت اشکانی دو شورا، امور مربوط به کشور را بر عهده داشتند: ۱- شورای بزرگان که احتمالاً ویسپوهران خوانده می‌شدند. در این شورا نمایندگان خاندان اشکانی و ظاهراً برگزیدگان شش خاندان بزرگ عضویت داشتند. ۲- شورای مغان که نفوذ آنان در امور کشور از شورای نخستین کمتر بود. این دو شورا متفقاً یکی از افراد خاندان اشکانی را به سلطنت انتخاب می‌کردند البته در این انتخاب وصیت پادشاه نیز بی‌تاثیر نبود. ۱۸ مملکت در زمان پارتیان تابع آنان بود. از این میان یازده مملکت از حقوق و امتیازات بیش‌تری برخوردار بودند و هفت حکومت دیگر در مرحله‌ی پایین‌تری قرار داشتند. فی‌المثل؛ ماد، آذربایجان، خوزستان، فارس هر یک سلطانی از خود داشتند و در ضرب سکه آزاد بودند. آنان تنها تعدادی سرباز و مقداری هدایا به شاهان اشکانی می‌دادند. ایالات دیگر به دست روسای خاندان‌های بزرگ فئودال پارت اداره و رهبری می‌شد

و آنان این مقام را به طور موروثی حفظ می کردند. بردگی در عهد اشکانی بندگان دوره اشکانی به نام های بندق ، آتشریک و رسیک خوانده می شدند. این بندگان در امر کشاورزی و معادن شاهی به کار گمارده می شدند و در میان ایشان آتشریک از مقام برتری نسبت به بقیه برخوردار بود. آنان در دستکرها که املاک شخصی به شمار می رفت به کار اشتغال داشته و به مثابه بخشی از اموال اربابان ملک محسوب می شدند. اربابان می توانستند آتشریک را به رسم هدیه پیشکش نموده و یا از وجود ایشان برای گروگان استفاده برند. آنان به هنگام فروش مزرعه نیز فروخته می شدند.

## دین اشکانیان

اشکانیان به روزگار صحراگردی ، مظاهر طبیعت مانند: آفتاب ، ماه و ستارگان را می پرستیدند. کیش پرستش نیاکان نیز در بین آنان وجود داشت - آنان چون به قدرت رسیدند نسبت به مذاهب گوناگونی که در ایران وجود داشت با نظر اغماض می نگریستند. در مراحل بعد، برای شاهان خود نیز الوهیت قائل گردیدند. چنان که ارشک از این مرتبه برخوردار بود. وی لقب اپی فانس را که کلمه ای یونانی است بر سکه های خود نقش نمود. شاید به واسطه ی همین تقلید است که بعضی از شاهان پارتی مانند، مهرداد دوم عنوان خدایی به خود می دادند. در این زمان ، اشکانیان مردگان را با لوازم خویش به خاک می سپردند، و این خود گواه آن است که آیین زرتشت ، دین رسمی و دولتی آن دوره نبوده است . اما با تمام این احوال می توان گمان برد که مغان زرتشتی در نقاط مختلف ایران مراسم پرستش اهورامزدا و یا دیگر خدایان کهن را اجرا می نمودند. علاوه بر این ، در مدارک به دست آمده ، دلالت بر اشاعه ی کیش مهر نیز دیده می شود در این زمان ، بعضی از ارباب انواع یونانی نیز جزء مذهب پارتیان بوده است . مثلاً ژئوس رب النوع بزرگ یونانیان در ردیف اهورامزدا قرار داشت ؛ یا آپولن رب النوع آفتاب در ردیف مهر قرار گرفت و در مرتبه بعد، دو رب النوع یونانی یعنی آرتیمیس و هراکل نیز مورد پرستش واقع می شدند. درباره دین در دولت اشکانیان دیاکونف می نویسد: در کتاب چهارم دینکرد روایتی وجود دارد که در زمان بلاش اشکانی - بلاش اول و یا بلاش دوم - تنظیم و تدوین اوستا - کتاب مقدس زرتشت - آغاز گشت . (۷۶) وی در ادامه می نویسد: از نام های خاص پارتی که در اسناد مکشوف در نسا محفوظ مانده ، از رواج معتقداتی که بعدها از خصوصیات زرتشتیگری رسمی شمرده می شود حکایت می کند، در قرن اول ق. م . در شهر نسا نوعی گاهنامه ی زرتشتی متداول بوده است . (۷۷)

## موقعیت اجتماعی زن در دوران پارتیان

در این دوران تعدد زوجات متداول بوده ولیکن داشتن بیش از یک زن رسمی جایز نبوده است . تعدد زنان غیررسمی در میان پارتیان و به ویژه در خانواده سلطنتی و اشراف از زمانی متداول شده بود که آنان به ثروت دست یافته بودند؛ زیرا پیش از این ، زندگانی صحرائشینی آنان مانع از داشتن زنان متعدد بود. شاهان اشکانی زن رسمی خود را از شاهزادگان یا لاقل از میان زنان پارتی انتخاب می کردند زن پیش از فوت شوهر خود نمی توانست شوی دیگری انتخاب کند ولیکن زن در صوت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی جدا می شد. مرد فقط در چهار مورد می توانست از زن خود جدا شود: ۱- نازا بودن ۲- پرداختن به جادوگری ۳- فاسدالاخلاق بودن ۴- پنهان کردن ایام قاعدگی از شوهر. ازدواج با اقربانی نزدیک در ایران قدیم مرسوم به خوتک دس پسندیده بود، و ظاهراً سبب آن را فقط خانواده و پاکی نژاد قرار می دادند ولی معلوم است که زرتشتیان در زمان های بعد، آن را فوق العاده مذموم دانسته اند. زنان درباری در این زمان ، در کارهای سیاسی مداخله می کردند چنان که موزا مادر فرهاد پنجم با پسرش بر تخت سلطنت می نشست و همراه فرزند زمام امور را در دست داشت . سکه هایی که در دوره ی پادشاهی فرهاد پنجم ضرب می شد با شمایل مادر و فرزند مشخص می گردید، باید اذعان داشت که ارزش اجتماعی زن در نقاط مختلف

کشور اشکانی، یکسان و همانند نبوده است.

## ۸ - ساسانیان

### ساسانیان

طغیان ایرانیان جنوب به رهبری خاندان ساسان که منجر به از بین رفتن تسلط ایرانیان شرق - پارتیان - و تشکیل شاهنشاهی نوین با روش و راه و رسم تازه گردید، آخرین مرحله تکامل یک دوره ی تحول طولانی، در راه ایجاد تمدنی کاملاً ایرانی شد. ایوانف در کتاب تاریخ ایران باستان، درباره به قدرت رسیدن خاندان ساسان می نویسد: در پارس، قلمروهای کوچک تری نیز بوده است. فرمانروای یکی از این قلمروها، پاپک از خاندان ساسان که زمانی کاهن معبد آناهیتا در پارس بود، در سال ۲۰۸، ۲۰۹ حکومت شاهی را تصاحب کرد و گوچهر، را از سریر فرمانروایی بزیر کشید و کشت. (۷۸) پس از مرگ پاپک ۲۲۲ پسرش اردشیر، فرمانروایی خود را بر برخی از ولایت های همجوار پارس، کرمان، خوزستان و جز این ها گسترش داد و در اتحاد با فرمانروایان برخی از پادشاهی های کوچک که در ترکیب دولت پارت بود، آرتیان پنجم اشکانی (آرشاکی) را شکست داد. پس از آن، اردشیر به زودی در سال ۲۲۶ چون شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد. (۷۹) کریستن سن، در کتاب ایران در زمان ساسانیان، در این باره می نویسد: پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی، پارسیان همه اقوام ایرانی را مجدداً در تحت قدرت خویش آورده شاهنشاهی جدیدی در مشرق تاسیس کردند که، با امپراتوری روم پهلو می زد. (۸۰) اما شیوه ای که ساسانیان برای تحقق بخشیدن به یگانگی سیاسی مملکت خود به کار گرفتند، موجب تغییرات دامنه داری در سازمان اجتماعی ایران شد. اولاً ساسانیان که ارتش و اهمیت عظیم دین را در تامین سازگاری و همبستگی ملی دریافته بودند، بر خلاف اشکانیان، دین زرتشتی را آیین رسمی مملکت اعلام کردند، و بدین ترتیب مقام روحانیون را در سلسله مراتب دستگاه حکومت بالا بردند شاید هم قدرت فزاینده ی روحانیون از ادوار پیشین تاریخ ایران، به ویژه در آمدهای هنگفت ایشان از محل آتشکده ها، آنان را به چنان نیروی عظیمی مبدل کرده بود که ساسانیان از دخالت ایشان در رهبری امور گریزی نداشتند. ابن مسکویه در تجارت الامم می نویسد: اردشیر در کشور داری از فرزانه ای ایرانی که تنس نام داشت و از هیریدان بود، یاری می جست و در کشورداری و کارسازی ها با وی به تدبیر می نشست، هم چنین ابن مسکویه در بخش اندرنامه اردشیر بابکان می نویسد: شهرياران پارس همکاري میان دين و دولت را بايد ضروري شمردند و آن را دو برادر همزاد بدانند که پایداری هر یک جز به آن دیگری نباشد، زیرا که شالوده پادشاهی است. (۸۱) هنگامی که کنستانتین امپراتور روم غربی، دین مسیح را رسماً پذیرفت، اشاعه آن را فریضه خود شمرد، دینی که به تدریج حتی در ایران نیز مبلغان بسیاری می یافت از سوی دیگر، سلسله کوشانی در شرق که به کیش بودا گرویده بود، لذا دین مزدایی، بین دو رقیب محصور گردیده و ضرورت حفظ دین رسمی، برای شاهنشاهی ساسانی آشکارتر شد. ثانیاً ساسانیان که خواستار ایجاد تمرکز شدید در زیر سیطره استبداد خود بودند، خاندان های اشرافی را از اختیارات سیاسی خود محروم کردند و نمایندگان ایشان را در دستگاه های مفصل اداری مملکت به مقامات عالی برگزیدند ولی این تدبیر، اشراف را با حکومت شاهنشاهی موافق نکرد، و به همین سبب سراسر تاریخ عصر ساسانی پر از داستان های دسایس اشراف بر ضد شاهنشاهان ساسانی است گریشمن درباره سیاست شاهان نسبت به خاندان اشراف می نویسد: این خاندان ها مانع استحکام و اثبات سلطنت می شدند ساسانیان در حالی که این گروه را پذیرفتند، مساعی خود را برای تعدیل قدرت آنان به کار بردند در نتیجه قدرت این خاندان در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاهپور دوم محدود گردید (۸۲) از همین جا، سومین ویژگی زندگی سیاسی ساسانیان آشکار می شود و آن تکیه بر دهقانان یعنی؛ آزادگان و نجبای درجه دوم روستاها بود.

## تشکیلات دولت ساسانی

در طی چهار قرن که دولت ساسانی دوام یافت، شرایط زندگی عمومی و اداری کشور دستخوش تغییرات گوناگون شد، اما در کلیات و اصول همان بنای اداری و اجتماعی که موسس سلسله پی افکند و به کمال رساند، تا پایان عهد ساسانیان بر یک بنیان همچنان باقی ماند. در برنامه تنسر، درباره تشکیلات جدید در جامعه ساسانی می نویسد: چون نوبت به ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد که آن نیز مبتنی بر چهار طبقه و تفاوت آن با ادوار پیش این شد، که طبقه سوم را دبیران قرار دادند و کشاورزان و صنعتگران را در رتبه چهارم گذاردند. بنابراین، طبقه بندی اجتماعی با توجه به اوضاع سیاسی زمان به چهار بخش تقسیم گردید: (۸۳) ۱- روحانیون - اتروان ۲- جنگیان - آرتیشتاران ۳- مستخدمین ادارات - دبیران ۴- توده ملت (روستاییان و استرپوشان و صنعتگران و شهریان) - هتخشان. هر یک از این طبقات، به چند دسته تقسیم می شد طبقه روحانیون مشتمل بوده است بر قضات (دادور) و علمای دینی (مغان)، پس از مغان. موبدان و هیربدان و سایر اصناف روحانی قرار داشتند که هر یک شغلی و وظیفه خاصی داشت. دیگر از شعب طبقه روحانیون، دستوران و معلمان بوده اند و این صنف اخیر را مغان، اندرزبر، می گفتند. اما طبقه جنگیان، مشتمل بر دو صنف سوار و پیاده بوده است که وظایف مختلف داشتند. انصافی که در طبقه مستخدمین ادارات قرار داشتند، دارای وظایف مختلفی بودند: منشیان، محاسبان، نویسندگان احکام محاکم و نویسندگان اجاره نامه ها و قراردادهای، مورخان، پزشکان، منجمان نیز جزو این طبقه بشمار می رفته اند. طبقه توده مردم هم مرکب از اصناف و شعبی بود مثل نجاران، ملاحان، سوداگران و سایر پیشه وران. (۸۴) هر یک از طبقات ریسی داشت: رئیس روحانیون، موبدان موبد، رئیس جنگیان ایران، سپاهبذ، رئیس دبیران، ایران دبیربذ یا دبیران مهشت. رئیس طبقه چهارم را واستر پوشان سالار یا واستر پوش یا هتخشبد می نامیدند. هر رئیس یک بازرس در تحت اختیار داشت که مامور سرشماری طبقه بود بازرس دیگری موظف بود که به درآمد هر فردی از افراد طبقه رسیدگی کند و نیز یک آموزگار، اندرزیز، در اختیار او بود، تا هرکس را از اوان کودکی، علم یا پیشه ای بیاموزد و او را به تحصیل معاش قادر سازد. (۸۵) کریستن سن درباره تقسیم اجتماعی در دولت ساسانی می نویسد: در ازمنه نخستین عهد ساسانیان، یک تقسیم اجتماعی دیگر وجود داشت، که بی شبهه از بقایای عهد اشکانیان بوده است. نام این طبقات را در کتیبه ی حاجی آباد، که به دو زبان نوشته شده است می توان دید. شاپور در آن سنگ نبشته، کیفیت تیراندازی خود را با حضور، شهریاران (امرای دولت) و واسپوهران (مقصود روسا یا به طور کلی خاندان های بزرگ) (۸۶) است، ورزگان (بزرگان و آزادگان) شرح می دهد. در این صورت فقط طبقات ممتاز ذکر شده است و نمی توان از روی یقین معلوم کرد که چه نسبتی بین این صورت و طبقه بندی اجتماعی سابق الذکر بوده است. آن چه مسلم است ترتیب مذکور همیشه ثابت نمی مانده و اصولاً از پیچیدگی خاصی برخوردار بوده است. کریستن سن در ادامه می نویسد: روحانیون زرتشتی سلسله مراتبی داشتند که بسیار منظم بود اما اطلاع دقیق از آن در دست نداریم، مغان طبقه بزرگ روحانیون فرودست را تشکیل می دادند، ظاهراً رئیس معابد بزرگ را به لقب مغان مغ می خوانده اند. از این طبقه بالاتر، طبقه موبدان و رئیس همه موبدان، موبدان موبد نام داشت، وی در جمیع مسائل نظری دینی و اصول و فروع علمی آن فتوی می داد و سیاست دینی را در اختیار داشت. در بعضی ادوار عهد ساسانی رئیس کل هیربدان، هیربدان هیربذ بعد از موبد بزرگ در رتبه اول قرار داشت. (۸۷) مسعودی در کتاب مروج الذهب، طبقات اجتماعی و سیاسی در زمان ساسانیان، از زمان اردشیر تا بهرام را این طور می نویسد: اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد: نخست، وزیران و پس از آن موبدان که نگهبان امور دین و قاضی القضاات و رئیس همه موبدان بود و آنان نگهبان امور دینی همه کشور و عهده دار قضاوت دعاوی بودند و چهار اسپهبدی نهاد یکی به خراسان دوم به مغرب، سوم به ولایت جنوب و چهارم به ولایت شمال، این چهار اسپهبد، مدیران امور ملک بودند که هر کدام تدبیر یک قسمت را به عهده داشتند و فرمانروای یک چهارم آن بودند، آن گاه طبقات نغمه گران، مطربان و آشنایان صنعت موسیقی را انتظام آورد و دیگر ملوک خاندان ساسانی

که پس از او آمدند به همین رسم بودند تا بهرام گور، که او مراتب اشراف شاهزادگان، متولیان آتشکده‌ها، متعبدان، زاهدان، عالمان دینی و دیگر رشته‌های فلسفه را به حال خود گذاشت، ولی طبقه مطربان را، تغییر داد و کسانی را که به طبقه متوسط بودند، به طبقه بالا-برد و طبقه پایین را به طبقه میانه جا داد و مراتب را دگرگون کرد. چون به مطربان که مایه نشاط او بودند دلبستگی داشت، ترتیب اردشیر بابکان را درباره آن به هم زد شاهان بعد از او نیز به همین روش بودند تا خسرو انوشیروان که مرتبه مطربان را به ترتیبی که در ایام اردشیر بابکان بوده مقرر کرد. (۸۸)

### حیات اقتصادی و اجتماعی در دوران ساسانیان

اقتصاد ساسانیان کماکان بر کشاورزی مبتنی بود تا بازرگانی، مغ هذا این عهد که مشخص پایان جهان باستانست، به یاری اداره‌ی دولتی در امور فرهنگی و سیاسی موفقیت‌هایی به دست آورد. گریشمن، در این باره می‌نویسد: مسکوکات ساسانی - سیمین، مسین و به ندرت زرین - در مبادلات تجارتي در منطقه‌ای وسیع جریان داشت این عهد، دوره‌ی پیدایش حقیقی برات است و بانکداران یهودی بابل و موسسات مشابه ایرانی در جریان دادن برات نفوذ عمده داشتند. هر چند برات محققا از هزاره‌ی دوم ق. م. شناخته شده بود، اما جریان آن محدود بود و در حقیقت جز شناسایی فرضی یا تثبیت تاریخ تادیه چیز دیگری نبود. (۸۹) از زمان ساسانیان، برات به صورت سند تملک در آمد و آن را سند رسمی می‌شناختند، بانک‌های شاهنشاهی که تحت اداره ایرانیان یا یهودیان بودند، مبادلات پولی را به وسیله اسناد مکتوب به کثرت انجام می‌دادند گروهی اندک از متخصصان مالی، معتقدند که کلمه‌ی چک با اصطلاح تضمین سند از زبان پهلوی به زبان‌های اروپایی رفته و از ابداعات موسسات بانکی ایران می‌باشد. (۹۰) بازرگانان مسیحی سوریه، بعدها برات را از ایران اقتباس کردند و به مغرب رسانیدند در آن جا برات مخصوصا از عهد مروثی (۹۱) شناخته شده است. در این دوره در شهرها استعمال سکه وسعت یافت، که تعداد فراوانی از درهم‌های سیمین ساسانی، در ایران یا در ممالک مجاور یافته شده است. در مناطق روستایی، غالبا مزد زارعان، سربازان، کارگزاران و حتی مالیات هم، جنسی پرداخت می‌شده و این سنت در بعضی نواحی تا عهد ما هم ادامه یافته است. اما تجارت خارجی، کاملا بر پایه اقتصاد مبتنی بر مسکوکات مستقر بوده است. تجارت خارجی به طور محسوسی نسبت به قرون گذشته، افزایش یافته و مخصوصا شامل امتعه گرانبها و مصنوعات تجملی، که مورد استفاده‌ی دربار شاهنشاهی و طبقه ثروتمند اشراف ایرانی بوده می‌شده است. اخذ مالیات و عوارض جنسی موجب آن گردید که حکام ذخیره‌هایی مهم از محصولات که در درجه اول ملزوم بودند، فراهم آوردند و عمال آنان، آن‌ها را در بازارها پخش می‌کردند. فایده دیگر این‌ها، آن بود که هنگام قحطی احتیاجات ملت را به وسیله‌ی توزیع ذخایر مرتفع سازند و شاهان ملزم بودند به جهت تسکین بدبختی‌های ملت با آن موافقت نمایند. بنا به نوشته‌ی گریشمن، هرگز در ادوار سابق، تجارت مانند این دوره تحت نظارت جدی قرار نگرفته بود، و این امر دولت را مجبور کرد برای وسایل متزاید حمل و نقل در جاده‌ها، رودها، و نهرها، ایستگاه‌ها و کاروانسراها و آب‌انبارهایی بسازد. عمال مخصوص برای این خدمت معین شده بودند و ایستگاه‌های سرحدی و بنادر دریایی را مراقبت و نظارت می‌کردند. هم‌چنین دولت انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که مهم‌ترین آنها ابریشم خام بود که از چین وارد می‌شد و مخصوصا در کارگاه‌های سوری و فینیقی آن را به کار می‌بردند. و به زودی مردمی که پادشاهان ساسانی آنان را در سرزمین‌های ایران جایگزین کرده بودند با ایشان رقابت نمودند، و از آن میان کارگاه‌های شوش، گندیشاپور و شوشتر از جهت مصنوعات خود شهرت یافتند. ظروف سفالین تجملی، مصنوعات شیشه‌ای سوری، فلسطینی و اسکندرانی به ایران وارد می‌شد. مبادله‌ی منسوجات و تجارت البسه بسیار قابل توجه بود عنبر را از بحر اسود وارد می‌کردند، پاپیروس که بیش از پیش جانشین پارشمن (پوست) شده بود، همواره خریدار داشت استعمال کاغذ به نظر نمی‌رسد که بیش از دوره‌ی اسلام، از چین به ممالک دیگر رفته باشد. ادویه معطر را از چین و عربستان به عنوان ترانزیت می‌آوردند.

ناردین فلفل را از سرزمین ماد صادر می کردند، تجارت بین المللی موجب ایجاد مستعمرات بازرگانان گردید مخصوصا یهودیان و سربانیان و نواحی بعید مانند هند، ترکستان، برتانی و سواحل بحر اسود، مستقر شدند. تجارتخانه های صادراتی که سابقا همه چیز می فروختند، در این دوره تخصص یافتند و خود را به فروش گندم چارپایان و مصنوعات کارخانه ها محدود کردند. بدین وجه تمایز بین، تاجران صادراتی و بازرگانانی که در بازارهای داخلی تجارت می کردند، آشکار گردید و نتیجه این شد که تعداد دلالات افزایش باید جمعا تجارت خارجی نسبت به دوره سابق، چندان بهتر نشد و سبب آن را باید در مداخله ی دولت در اموری که موجب اشکال آزادی مبادلات می گردید، جستجو کرد. هم چنین در تجارت داخلی، تجارت محلی و دست فروشان روستایی، که عموما وابسته به تجار مستقر و در مراکز مهم بودند، تخصص یافتند. در خارج از حیطه تجارت، فعالیت بانکی محدود بود بانک ها جز در موارد کمی محصول یا مواقع پرداخت مالیات وارد عمل نمی شدند، مع هذا این امر مانع از آن نبود که دولت بیش از پیش در عمل موسسات اعتباری ابراز علاقه کند و نظارت خویش را بر آنها به طرزی منظم ادامه دهد، چنان که آثار آن، مدتی دراز تا ازمه جدید بدون تغییر باقی مانده است. (۹۲) تولید محصول بهتر شد و توسعه یافت و آن هم شامل منسوجات ابریشمی و هم صنعت شیشه سازی بود و در این رشته ها نیز تخصص کامل به دست آوردند. (۹۳) دولت با انحصارات خویش، تولید کننده به شمار می آمد و دارای کارگاه هایی بود، وی قدرت خود را حتی به بعضی صنایع خصوصی - صناعی که مستقیما مورد توجه درباره قشون و ادارات بود، بسط داد و در نتیجه قیمت مواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل و نظمی ایجاد نمود. بدین وجه، تمایلات جدیدی پدید آمد که موجب ظهور تعدادی از پیشه ها گردید، که بعدها در دوران اسلام و قرون وسطی از آن ها استفاده کردند. املاک بزرگ عموما دارای زارع، نجار، آهنگر، نساج، نانوا، آسیابان و روغن گیر مخصوص به خود و هم چنین آسیاب بودند، آسیاب اختراعی تازه بشمار نمی رفت، بلکه از قرن چهارم میلادی مورد استعمال قرار می گرفت، محصولات کشاورزی حفظ می شد و توسعه می یافت، در این قسمت کارهای جدیدی انجام شد، از جمله کاشت درخت توت، تربیت کرم ابریشم و این امر، برای کشوری که منسوجات ابریشمی در آن بسیار مصرف می شد مهم بوده است. املاک عظیم دولت و بزرگان، کماکان متعلق به دولت صورت می گرفت، زیرا آزادی اقتصادی در امور کشاورزی بسیار محدود بود و با اقدامات انفرادی نمی توانستند آن را توسعه دهند. در حالی که حیات اقتصادی جمعا تا حدی سعادت آمیز بود، سرنوشت روستاییان بدتر شده بود، سیرت روشن بینانه ای که روستاییان دوره ی یونانیت از آن برخوردار بودند، از میان رفت. آنان مورد تعدی قرار می گرفتند، استقلال نداشتند و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمی شدند. ایشان به استثنای چند مورد نادر، که استقلالی کمابیش بی ثبات در میان آنان دیده می شد، به دولت یا یکی از بزرگان تعلق داشتند. زارعان وابسته به اراضی و املاک دولت و بزرگان و یا آتشگاه ها بودند. مالکان بزرگ اراضی، بیش از پیش مقتدر گردیدند و مالکان کوچک مجبور بودند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند، چون بزرگان می بایست مالیات را برای دولت جمع آوری کنند، تعداد کسانی که تحت نظارت آنان بودند، افزایش یافت دولت که بدین وجه، جمع آوری مالیات ها و عوارض برای وی تسهیل شده بود تا حدی به فئودال ها وابسته گردید و مساعی وی برای پایان دادن نفوذ اینان منجر به شکست شد، قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابسته ی آنان بشمار می رفت. املاک بزرگ به صورت موسسات محدودی درآمدند، و قسمت اعظم آن ها به اجاره واگذار می شدند در این املاک گروهی از روستاییان به کار می پرداختند و هر چه را که مصرف اعیان و بزرگان بود عمل می آوردند از قبیل گندم، روغن، شراب، انواع میوه و گوشت. دستمزد را جنسی می پرداختند و هم چنین عواید زمین جنسی بود جریان مسکوکات در مناطق روستایی به حداقل تخفیف یافته بود، مالکان، دیگر در شهرها سکونت نمی کردند، بلکه در املاک خود در مواضع مستحکم، مسکن می گزیدند و از آن جا که زراعت املاک خود را به وجهی معقول و منظم اداره می کردند، کاخ های آنان همه گونه ادوات و اثاث را که دستیابی به آن ها در آن عهد مسیر بود، دارا بودند و سربازان خاص ایشان از آن

قصرها و خانواده هواداران و خدمتکاران ایشان در مقابل اغتشاشات، دفاع می کردند. در آن عهد، یک روش اقتصادی ثابت - ولی دور از عواطف انسانی - مبتنی بر فلاح در جهان ایجاد شد و در طی قرون برقرار ماند. هم چنین به مرور، با گذشت قرن ها، در مقابل این تحولات، تمدنی جدید پدید آمد و توسعه یافت و از مناطق روستایی به شهرها سرایت نمود. دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود برای اخذ آن به قوه قهریه متوسل می شد. مالیات غیر مستقیم که بر گمرک، نواقل و راهداری وضع شده بود، موجب تحمیلات بیش تری بر مردم گردید کلیه کسانی که به طبقه ممتازان متعلق نبودند، مجبور بودند به هر قسم خدمت تن در دهند؛ در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند، در تهیه مواد بکوشند کار صنعتگران را انجام دهند، ایستگاه های چاپار را حفظ کنند. از سپاهیان پذیرایی نمایند، اغنام و احشام شاه را بچرانند. روستایی موظف بود اسبان خود را برای چاپار حاضر کند کاروان سالار، اراکه ران و قایقران می بایست ستوران گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده سازند، دولت محصولات را از کسانی که در بازارها به داد و ستد می پرداختند به قیمتی نازل می خرید و فساد عمال، با وجود مقابله ی جدی پادشاهان وحشتناک بود. تحول مالی کهن خسرو اول ایجاد کرد، بیش از آن که به نفع ملت باشد به سود خزانه بود و تعدی و جهل که مردم در آن ها غوطه ور بودند، آنان را به اعتصاب برمی انگیخت اعتصاب امری جدید در جهان قدیم محسوب نمی شد، جنبش مزدکی که رنگی دیگر داشت، مبتنی بر مبنای اجتماعی و اقتصادی بود ولی بر تختی که در نکبت غوطه ور بود مانع از آن می شد که وی ب فکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند. چنان که برزویه می نویسد: عصر ما، همه جا در انحطاط است. دولت دارای ثروت درخشان و قوای نظامی آن قدر مطلق بنظر می رسد. اما سازمان اجتماعی اش پوسیده و خراب بود.

### ماهیت اجتماعی رستاخیز مانی

گرچه آیین مانی شکل و محتوی دینی داشت اما، تعلیمات آن یک واکنش تند اعتراض آمیز در برابر اشراف فئودال و ثروتمندی بود که از هیچ گونه اعمال ضد انسانی خودداری نمی کردند. افراط و دنیا پرستی، رواج ستمگری موجب تفریط اعراض در آیین مانی گردید، مانی مطابق دستورات دینی خود ارزش دنیا را تا جایی تنزل داد که دوستی آن را با دشمنی یا زندگی انسان اعلام و نخبگان بشریت را به ترک کامل دنیا دعوت کرد. (۹۴) آیین مانی، در شرایطی در ایران و جهان ظهور کرد که جنگ و خونریزی، در شرق و غرب بصورت یک بیماری مزمن در آمده بود بنا به گفته مسعودی: پادشاه برای تحصیل ثروت جنگ می کرد؛ چنان که شاپور اول مقصود خود را از جنگ با پادشاه هند فقط تحصیل ثروت نوشته بود. (۹۵) در داخل کشور، مردمان و خانواده های بسیاری به جرم داشتن عقیده مذهبی غیر عقیده حاکم قتل عام می شدند، هم چنین پیشوایان (۹۶) دینی و خداوندان آتشکده ها و پرستشگاه ها، قرن های طولانی بود که مردم را گوسفند وار - به سود طبقه ی حاکم و اشراف - در مراتع آسمانی می چرانند، در حالی که خود از محصولات مراتع و مزارع زمین و دسترنج روستاییان سرمست شده، هم خود می خوردند و هم حصار حصین منابع زمینداران بودند. آنان هم با قدرت قوام آمده و مستحکم خود، در بهره کشی از روستاییان هیچ حد و مرزی نمی شناختند. مردم هیچ امیدی نداشتند و چشم براه سوشیانت (نجات دهنده مقدسی که به وعده کتاب اوستا، می بایست برای استقرار عدالت اجتماعی ظهور کند) با بیچارگی دعا می کردند، فشار انواع بردگی، انواع ستم و خود کامگی را اختلاف شدید طبقاتی و فساد به اوج خود رسیده بود که دین مانی با اعتراض تند به دنیا پرستی و برای رهایی از بندگی غرایز حیوانی انتشار یافت. مانی، با صدای اعتراض آمیز از خلقت ستمگونه انسان که با قلابه بردگی نفس خود و با بردگی دیگران چشم به دنیا گشوده است، در کتاب کنز الاحیاء خود چنین نوشته است: (۹۷) آدم گفت لعنت - لعنت بر این قالب اهریمنی من باد، و بر زنجیر کننده روح من لعنت بر آن نیروهای اهریمنی که مرا به غلامی انداخته اند. مانی، تضاد شدید طبقاتی را در نوعی تضاد قاطع، بین قلمرو نور و قلمرو تاریکی خلاصه می کرد. او با تصویر دنیای ستمگران و خود کامان به عنوان مظهر قلمرو ظلمت که به قلمرو نور و دنیای مردم پاک

و زحمتکش تجاوز می‌کنند، جنگ این دو عنصر را نشان می‌دهد. بدین ترتیب مانی، پدیده جهان را در رهایی انسان از روان نورانی و شب ظلمانی می‌داند، و سراسر اخلاق مانوی در اطراف رهایی روان از تن دور می‌زند. (۹۸) در این جنگ خداوند روشنایی شکست می‌خورد، اما تسلیم نمی‌شود و در خفا به تجهیز خود می‌پردازد و از مادر حیات کمک می‌گیرد. شاپور، تا مدتی تبلیغ مذهب مانی را تحمل نمود، ولی با خصومتی که نشان داد پس از آن او را از ایران تبعید نمود، از آن زمان مانی، قریب ده سال در ممالک آسیای مرکزی سرگردان بود. (۹۹) مانی، بزرگ‌ترین سازمان دهنده دینی بود که در آن زمان دنیا به خود می‌دید، او در زمان حیاتش دین خود را از غرب امپراتوری روم تا هند و از مرزهای چین تا عربستان گسترش داد. (۱۰۰) شاید بتوان گفت که مذهب مانی، مخلوطی از مذاهب بودائی، مسیحی، زرتشتی، گنوسی، ماندائی و فلسفه یونان و مسلک ابن دنیان است چنان که اصطلاحات آنان را در کتاب خود عمداً به کار برده است. (۱۰۱)

### ماهیت رستاخیز مزدک و مزدکیان

اختلاف شدید طبقاتی، تجدید طبقات مردم در حصارهای عبورناپذیر نظام کاست، مهجور نگهداشتن ملت از حقوق انسانی، آموزش، دانش و فرهنگ، بی‌اعتنایی به سرنوشت آنان، اخذ مالیات‌های سنگین به عناوین مختلف، استثمار نامحدود کشاورزان و زحمتکشان شهری، خودکامگی‌ها و خودسری‌های طبقه فرمانروا و فئودال‌ها، قدرت فوق‌العاده روحانیون، تضاد میان روحانیون و دربار بالاخره نارضایتی عمیق میان عموم مردم و اختلاف در دستگاه حاکمه می‌توانند از علل اساسی ظهور مزدک باشند. اندیشه برابری اقتصادی به وسیله او، از مفاخر تاریخ کهن بشمار می‌آید، چرا که محتوای این نهضت از وجود مردمانی آگاه و صاحب وجدان اجتماعی در ایران باستان حکایت می‌کند. این نهضت، در گرماگرم پیکار، به علل عدم هماهنگی نیروهای مختلف، همچون روستاییان، صنعتگران شهری، روشنفکران، عدم هماهنگی این نیروها و فقدان دانش طبقاتی و استعداد دوراندیشی و سازمان لازم و خودسری گروه‌هایی از پیروان و غفلت از مکر دشمن به سامان نرسید. مهم‌ترین جنبه اندیشه مزدک، این بود که علت عدم مساوات و ایجاد ناراحتی‌ها را، مالکیت زن و زمین داشته است. پس، برای به وجود آوردن اجتماعی که بر پایه عدل استوار باشد، لازم دانست که همه مردم به طور مساوی از زن و خواسته بهره‌برند اما مورخین که بر موضوع اشتراک زن اشاره می‌کنند، کمتر سخن از اشتراک حاکمیت می‌نمایند، در صورتی که اصل سخن مزدک و جوهر انقلاب در اشتراک مالکیت بوده است. شاید همین جنبه بشر دوستی مزدک است که اقبال لاهوری، او را پیغمبر مردم گرای ایران باستان نامیده است. (۱۰۲)

و یا نیکلسون عقیده دارد: مزدک مثل افلاطون، فیلسوف نبوده تا درباره‌ی یک حکومت اشتراکی، ایدئولوژی خود را بر روی کاغذ بیاورد، و پس از آن با همکاری پیروان خود انقلابی ایجاد کند، بلکه او فقط مردی مبارز و مصلح بوده است. از نظر مزدک آدمی را پنج نوع بدی از راستی برمی‌گرداند: ۱- تعصب ۲- خشم ۳- انتقام ۴- احتیاج ۵- مالکیت از دیدگاه مزدک - از این میان - مالکیت، بیش از همه انسان را از راستی دور می‌کند، کسی که از این بدی‌ها پرهیزد، به اهورامزدا می‌پیوندد. او می‌گفت: تنها مالکیت زن و خواسته (مالکیت) می‌باشد که بدی‌ها را میان اجتماع به وجود می‌آورد و مانع پیدایش دین و راستی می‌گردد. از لحاظ تعلیمات، وی عدم اشتراک زن و خواسته، تعصب و احتیاج، میل به مالکیت را به وجود می‌آورد و در نتیجه خشم و انتقام بین مردم پدید می‌آید. پیروان مزدک ذبح حیوانات، خوردن گوشت و خون حیوان را منع کردند، آنان جامه‌های بسیار درشت یافت و خشن در بر می‌کردند و با کشتن نفس و پرهیز از لذت زندگی با بی‌خبری‌های زمان ساسانی به مبارزه پرداختند. مزدک می‌خواست به این طریق نور را از اختلاط ظلمانی و پرتوهای روشن آن را از آمیزش حلقه‌های تاریک نجات بخشد، این نظر، بنیاد تمام نظرات بعدی اوست، به عقیده مزدک پیروزی نهایی با نور است، زیرا نور بر ظلمت مسلط است. از ویژگی‌های مهم آموزش مزدک، آن است که این آیین به توضیح پدیده‌های اجتماعی و انتقاد از آن‌ها می‌پردازد، مساله‌ای که



نظر مزدک را جلب می کند نشان دادن ریشه های نابرابری در جامعه و راه حصول به عدالت و مساوات است . به نظر مزدک نعمات مادی را (اهورامزدا) یکسان در دسترس مردم قرار داده است و نابرابری از آن جا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته اند اموال متعلق به دیگران را تصرف کنند چنان که می بینیم در زمان ساسانیان ، اشراف ، اراضی دهقانان را بزور غصب می کردند و یا دهقانان ناچار می شدند زمین های خود را به آنان بفروشند. پس نابرابری در تقسیم خواسته ها و نعمات ، اساس ظلم است و راه نیل به عدالت ، رفع نابرابری ، یعنی استقرار مساوات در برخورداری از نعمات مادیست . (۱۰۳) مزدک ، به نظام اجتماعی زمان خود معترض بود و اعتراض او بساط خودکامان را توانسته بود به لرزه درآورد، و بی سبب نبود که خسرو انوشیروان درصدد برآمد تا مزدک و مزدکیان را نابود سازد. مطهر بن طاهر المقدسی در این باره می نویسد: خسرو انوشیروان در یک روز، ۸۰ هزار و بقول ابوالفرج (در کتاب الاغاتی): در یک روز، ۱۰۰ هزار مزدکی را کشت . (۱۰۴) و ابن مسکویه می نویسد: انوشیروان سران مزدکی را گردن زد و دارایی شان را در میان مردم بهر کرد. (۱۰۵)

### نتایج جنبش مزدک

۱ - خسرو اول ، تمام نیروی خود را مصروف بر آن داشت تا در آن موقعیت مغشوشی که پس از فنای سران مزدکی پیش آمده بود، دگرگونی ایجاد کرده و دوباره نظم را برقرار سازد یعنی نظام مترزل اجتماع و هم چنین اوضاع اقتصادی کشور را هماهنگ نماید و بدین منظور، وی برای چهار صاحب منصب که هر یک از نواحی کشور را اداره می کردند، اعلامیه ای صادر کرد. طبری ، فقط نامه ای را که خطاب به استان دار آذربایجان نوشته شده است را ذکر می کند: پادشاه ، در این نامه قول می دهد که حکومت عادلانه ای را پیشه کند و غمخوار رعایای خویش باشد ولی وی عملا قدرت فئودال های بزرگ را که قبلا درهم شکسته شده بود احیا کرد کشور را به چهار بخش تقسیم نمود و هر قسمتی را به یک استاندار صاحب اختیار (پادوسپان ) که بالاترین قدرت اداری به او تفویض شده بود واگذار کرد. (۱۰۶) همان طور که طبری صریحا بیان داشته است : خسرو این کار را مایه ی تحکیم نظم در کشور می دانست . خسرو دستور داد کلیه مایملک پیروان آن فرقه را مصادره کرده در میان بینوایان تقسیم نمایند، تا خویشان را در نظر توده مردم فردی نیکوکار و حامی قدرتمند آنان نشان دهد، از طرفی در نظر داشت ، احساس نامطلوبی را نیز که بر اثر از میان سران مزدکی در برخی محافل به وجود آمده بود برطرف سازد. خسرو دستور داد کسانی را که قبلا اقدام به تصاحب ثروت دیگران کرده بودند، به هلاکت رسانده و اموال را به صاحبانشان پس دهند. ۲ - خواندمیر، نیز در تاریخ خود گزارشی از حافظ ابرو درباره ی اقدامات خسرو اول در خصوص تنظیم روابط اجتماعی پس از هلاکت مزدک نقل می کند: خسرو فرمان داد تعداد زیادی از مزدکیان را به هلاکت رساندند، ولی سپس ترسید که مبدا با فقدان ایشان که از نظر تعداد جمعیت قابل توجهی بودند قدرت شاهنشاهی تحلیل رود بدین جهت وی بقیه پیروان آن فرقه را عفو کرد و فقط به مصادره اموالی که مزدکیان از دیگران غصب کرده بودند، اکتفا کرد. ۳ - خسرو، امر کرد به زارعان آلات و ادوات زراعت و گاو و شخم می دادند تا زمین ها را معمور سازند وی به آنان که مهاجرت اوطان اختیار نموده بودند، فرمان داد تا به وطن های اصلی مراجعت کردند. ۴ - دستور داد، اشخاصی که به اموال دیگران خساراتی وارد آورده و یا اموال آنان را غصب کرده بودند، تاوان این عمل خود را تمام و کمال بپردازند. ۵ - دیگر این که اطفال بی سرپرست نجبا را به فرزندخواندگی خود قبول نمود و دختران نجبا را، به همسری نجیب زادگان درآورد و هر آن چه لازم داشتند بدانان سپرد. (۱۰۷) و بدین نحو بود که خسرو، گروه نجیب زادگان درباری را به وجود آورد و حقوق قدیمی طبقه ورزگان را نادیده گرفت ، بدین ترتیب خسرو از این گروه جدید که زمانی تقریبا مستقل و سرشار از غرور و نخوت بودند، افرادی ساخت که رفقای سفره و مداح حکومتش بودند. ۶ - خسرو کوشید، تا اوضاع اقتصادی را نیز بهبود بخشد، وی طبقه کشاورزان را مورد توجه بسیار قرار داد. دستور داد نهرها - کاریزها بکنند، شبکه آبرسانی را گسترش دهند، سدها ساخت - دستور

داد زمین های باتلاقی را خشک کنند، پل ها بسازند، دهکده های ویران را تجدید بنا نمایند (۱۰۸) ۷ - اصلاحات مالیاتی نیز از آن جمله بود که دستور داد نسبت به سن و سال و نسبت به زمین های بارور و با نسبت به قحطی ها از مردم مالیات بگیرند و سیستمی برای این کار در نظر گرفت. ابن مسکویه می نویسد: کورث (قباد) در واپسین روزهای پادشاهی خویش فرموده بود تا زمین ها را چه کوه و چه دشت بپیمایند تا مردم باج بر پایه ی آن گزارند. لیک کار پیمایش به انجام نرسیده بود که کورث، بمرسد. چون انوشیروان، پادشاه شد فرمود تا کار پایان برند و تنها بر خرمانان و زیتون بنان باج نهادند که در باغی رسته باشد. سپس فرمود تا باج سرانه را جز به نژادگان و رزمندگان و هیربدان و دبیران و پیشکران شاه بر توده مردم بستند و آنان را بر چند گروه کردند، گروه دوازده درهم، گروه هشت درهم، گروه شش درهم و گروه چهار درهم که به توانایی و ناتوانی مرد بسته بود بر آنان که کمتر از بیست یا بیش تر از پنجاه سال داشتند باج نداشتند. خسرو فرمود بر پایه آن باج را سالانه در سه شهر بستانند و آن را همداستانی به نامند یعنی باجی که همه بدان خوشنود بودند. (۱۰۹) اساس تمثیلی مزدک از جهان دریافتن - هوش - یاد - شادی گویا از نظر مزدک این ها مظاهر خدا هستند. این چهار نیرو در برابر معبود هم چنین ایستاده اند، چنان که در برابر تخت شاه ایران چهار کس حضور دارند. موبذ موبدان - هیربذ بزرگ - سپهبد - رامشگر. این چهار نیرو، گیتی را به وسیله هفت وزیر اداره می کنند. سالار - پیشکار - باربر - پروان - کاردان - مشاور - کودک (حمال) (رییس) - (دستور) (مستخدم) تصور می شود که این هفت وزیر، میان دایره دوازده موجود روحانی حرکت می کنند. خواندک - خورندک - زوندک - آیندک - شبوندک - کتدک - پرندهک - خیزندک - دهندک - خواندک - ستاندک - دوندک نکته ی شگرف در این مزدک، همانا تبلیغ این مساله است که باید از طریق جهاد و مبارزه، نور را از مرحله اختلاط به مرحله جدا شدن (نور و ظلمت) از یکدیگر برساند. (۱۱۰)

### خانواده در دوره ساسانیان

از مجموع قوانین مدنی عهد ساسانیان، چنین بر می آید که مقررات مربوط با روابط خانواده زن، مرد، پدر و مادر و فرزندان، بسیار جامع تر از دوران های قبل بوده است. در جامعه ایران ساسانیان، ریاست خانواده مانند گذشته با مرد بوده است، که کذک خدای نام داشته است. با وجود آن که در دوران ساسانیان زنان از نوعی آزادی های اجتماعی برخوردار بودند و حتی بعضی از آنان به مقام سلطنت نیز رسیده اند، ولی مرد عنصر برتر جامعه را تشکیل می داد، و اولاد پسر، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر اجتماعی دارای ارج بیشتری بوده است. از نظر حفظ اصالت خون، ازدواج با اقربای نزدیک، خواهر و دختر معمول بوده است و به عنوان فرایندی تلقی می گردیده است. مردان می توانستند زنان متعدد اختیار کنند، ولی حقوق و موقعیت زنان در خانه یکسان نبوده است، بدین معنی، زنانی که از طبقه ممتاز بوده اند عنوان پادشاه زن و یا کذک و بانوک داشته اند و شوهر ناگزیر بوده است که تمام عمر از آنان نگاهداری کند و معیشت شان را فراهم سازد. (۱۱۱) زوجه هایی که از طبقه پایین تر بوده اند، نسبت به زوجه ممتاز دارای وضع و موقعیت پست تر بوده اند و به آنان چاکرزن می گفته اند. تنها اولاد ذکور چاکرزن در خانواده پذیرفته می شدند مرد می توانسته است که زن خود را بدون رضایت به دیگری بسپارد. شوهر کردن دختر با اجازه پدر بوده است، مرد می توانسته است که از درآمد زن و غلامان او استفاده کند، اما در موقع جدائی بایستی درآمد او را به وی دهد. مقررات ازدواج ظاهرا به پنج شکل انجام می گرفت: (۱) زنی که با رضایت والدینش به خانه شوهر می رفت، فرزندان که برای شوهرش به دنیا می آورد، در دو جهان به همسرش تعلق داشت این چنین زن را پادشاه زن (زن ممتاز) می خواندند. (۲) زنی که تنها فرزند خانواده بود (اواغ زن)، زن تنها فرزند خوانده می شد. فرزند اول این زن را به والدینش می دادند تا جای دختری که را که خانواده را ترک گفته بود بگیرد، از این هنگام وی را مانند زن نخست (ممتاز زن) می گفتند. (۳) اگر مردی که در سن ازدواج بود و مجرد می بود، خانواده اش به زنی بیگانه جهیز می دادند و او را به همسری مردی بیگانه در می آوردند این زن را (سدرزن) یا همسر خوانده

می‌نامیدند، نیمی از فرزندان او به مرد مرده که می‌بایست در جهان دیگر شوی او باشد تعلق داشت و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود. (۴) بیوه ای که دو بار به خانه بخت می‌رفت (چاکرزن) نام داشت. اگر او از شوهر اولش فرزندی نداشت، وی را همانند همسر خوانده می‌دانستند، نیمی از فرزندانش که از همسر دوم می‌زایید، به شوی نخست او که می‌بایست در جهان دیگر به عقد همسرش درآید تعلق داشت. (۵) زنی که بی‌رضایت پدر و مادرش ازدواج می‌کرد فروتر از دیگر زنان بود، این زن را خودسرای زن (زنی که خود خانه ای بنا کرده) می‌گفتند و نمی‌توانست از والدینش ارث ببرد، تا این که پسر بزرگش به سن بلوغ می‌رسید در نزد پدر او را مقام (ممتاز زن) می‌بخشید. در این دوره شیربها نیز وجود داشت بنابراین این رسم، شوهر آینده زن مبلغی پول یا کالایی معادل آن مبلغ به والدین زن می‌داد لیکن بنابر (دینکرد) اگر پس از ازدواج معلوم می‌گردید زن ارزش مبلغ پرداخت شده را ندارد مثلاً- اگر زن نازا بود این پول می‌بایست به شوهر پس داده شود. (۱۱۲) تولد فرزند بویژه اگر پسر بود با برپایی بزمی طی مراسم جشن و سرور و دادن صدقات همراه بود هنگام نامگذاری فرزند دقت می‌کردند تا نام‌هایی را که بت پرستان بکار می‌بردند بر فرزند خود نهند. فرزند می‌بایست از پدر فرمان بردار و تربیت پسران جوان بر عهده مادر بود، اگر مادر درمی‌گذشت، این وظیفه بر گردن عمه یا دختر بزرگ خانواده بود. پذیرفتن فرزندخواندگی تابع مقررات سختی بود، اگر مردی می‌مرد و دو پسر بالغی نمی‌داشت تا جای وی را گیرد، سرپرستی کودکان وی را به قیم می‌سپردند و اگر مرده توانگر بود، اداره میراث وی را به پسرخوانده می‌دادند و چنان که آن مرد زن ممتاز داشت او با نام پسرخوانده، اداره‌ی زندگی و ماترک او را در دست می‌گرفت. اما اگر تنها یک چاکرزن از وی می‌ماند، این زن دیگر اختیاری نداشت، بلکه او را نیز مانند کودکان صغیر به قیم می‌سپردند و در این مورد اگر پدر چاکرزن زنده بود او را به پدر و گرنه به برادر یا یکی از خویشان نزدیکش به نگهداری می‌دادند اگر مرد در گذشته، ممتاز زن یا دختری یگانه داشت، وظیفه پسرخواندگی به ترتیب بر گردن برادر و خواهر و دختر برادر، پسر برادر و دیگر خویشان نزدیک می‌افتد. فرزند خواندگی خود شرایطی داشت، او می‌بایست بالغ، مزدا آیین و عاقل باشد. شمار افراد خانواده اش زیاد باشد و مرتکب گناهان بزرگ نشده باشد اگر زنی این وظیفه را بر گردن می‌گرفت نه می‌بایست شوهر داشته باشد و نه خواهان آن باشد، نمی‌بایست کنیز کسی باشد و از راه فاحشه‌گری گذران کند وی می‌بایست در خانواده ای دیگر، سمت فرزندخواندگی نداشته باشد، زیرا زنان جز در یک جا، نمی‌توانستند فرزند خانواده شوند اما مرد بی آن که محدودیتی داشته باشد، می‌توانست پسر خوانده چند خانواده باشد. (۱۱۳) در ادامه‌ی بحث خانواده کلمان هوار، در کتاب ایران و تمدن ساسانی می‌نویسد: مرد و زن می‌توانستند با بستن پیمان نامه ای میان خود در دارایی با هم شریک شوند، اگر مردی دو زن داشت و با عقد پیمان نامه در مالکیت اموال با آنان شریک بود، در این مورد هر یک از دو زن دارایی خود را به اشتراک با شوهر اداره می‌کرد، اما میزان دخالت زنان در اداره‌ی اموال یکسان بود، مرد می‌توانست هر گاه که خود بخواهد این مالکیت مشترک را به هم بزند ولی زنان چنین حقی را نداشتند، کسی نمی‌توانست وارثان قانونی را از حقشان در سهم بردن از میراث محروم کند، مگر در مواردی که می‌خواستند با آن، وام شخص در گذشته را پردازند یا از زن فرزندان پدر یا هر پیرمرد دیگری که در کفالت متوفی بود نگهداری کند در این مورد، تقسیم بخشی از ماترک میان نانخورها قانونی بود، چون مردی وصیت می‌کرد ملزم بود که یک سهم از دارایی خود را به هر یک از دختران مجردش و اگر زن ممتاز داشت دو سهم را به او بدهد. (۱۱۴)

### دین در دوران ساسانیان

در ایران دوره ساسانیان ظاهراً دین زرتشت رسمیت پیدا نموده بود و رسوم و آداب آن در زندگی و مرگ اجرا می‌شد ولی در عین حال چنان که معلوم است اعتقاد به تثلیث - اهورامزدا، مهر، و آناهیتا - همچون گذشته، در میان طبقات از بالاترین تا پایین ترین آن رواج داشته است. دین زرتشت با آیین‌های خشک و غیرقابل انعطاف که حامی طبقات یا کاست‌های فرمانروا بود،

احتمالا نمی توانست آن وجهه را در میان طبقات پایین هم داشته باشد. این دین در حقیقت از همان آغاز ساسانیان به وسیله موبدان به سود دودمان حاکم و اشراف فئودال و به زبان مردم روستا و زحمتکشانش شهری، تغییر یافته و آداب و رسوم آن تعمیم داده شده بود. کریستن سن از منابع نصرانی، از سوگند یزدگرد اول به خورشید یاد می کند و می گوید: این پادشاه سه بار سوگند به آفتاب را تکرار کرده است، و سعی داشت که روحانیون عیسوی خورشید پرستی را بپذیرند بنابراین، تعظیم خورشید به عنوان مظهر مهر - به شکل میترای زیبا - در دین زرتشتی مقامی ارجمند داشت. (۱۱۵) در اوستا - کتاب دینی زرتشتیان - به طور نمایان از مهر و آناهیتا، در مقام خدایان مقتدری که در طبیعت و زندگی مثل اهورامزدا نقش دارند یاد شده است؛ اما در این دوره رسم به خاک سپردن اموات و گذاشتن آنان در هوای آزاد معمول بود. (۱۱۶) در این دوره، آتشکده ها برای طبقات مختلف در نظر گرفته شده بود. مثلاً آتشکده فرنبغ، برای روحانیون و آذرگشسب برای جنگاوران و اشراف و برزین مهر برای کشاورزان و مردم عادی اختصاص داشت این سه بیش از زیارتگاه های دیگر سراسر ایران زینت و ثروت داشتند. (۱۱۷) ریچارد فرای، درباره وضع دین زرتشتی در پایان ساسانیان می نویسد: این دین، رو به انحطاط می رفت و دستگاه روحانی آن که به تشریفات و رسم های دینی پیش تر می پرداخت، به نابودی می گرایید با نگرشی بر کارنامه ساسانیان در مینوی خرد، تصویر روشنی از موبدان و مغان به دست می دهد؟ که کاملاً از ریاکاری و از قدرت طلبی آنان سخن می گوید هم چنین ارداویرافنامه و یا کتاب کلیله و دمنه که برزویه با، تصویری از شرایط زمان ساسانی را مطرح می نماید. در چنین شرایطی، اوضاع اجتماعی ایران به آن جا رسیده بود که آیین زرتشت، برای هدایت و ارشاد اخلاقی مردم کفایت خود را از دست داده بود و در واقع نمی توانست دستگاه خسته و گسیخته و ملول ساسانی را با خود حمل کند، زیرا جامعه ساسانی با ارزش هایی چون خون نژاد مالکیت که عامل عمده ای در امتیاز طبقات به شمار می رفت، شکل گرفته بود لذا در چنین شرایطی با مرگ یزدگرد راه و زمینه، کاملاً آماده برای مسلمانان عرب به سرزمین ایران گردید.

### عوامل سقوط ساسانیان

۱ - جنگ های طولانی و مستمر، که بیش از ۲۴ سال با رومیان - هیاطله - هفتالیه به طول انجامید. ۲ - مالیات های گزاف که بر مردم به اشکال مختلف تحمیل می گردید. ۳ - اختلاف طبقاتی که اکثریت مردم در قاعده هرم قرار داشتند و در راس، هفت خانواده سرشناس، این اختلاف باعث گردید عامه مردم از هرگونه مواهبی بی بهره بمانند و سرخوردگی و بی تفاوتی به آنان دست دهد. ۴ - تضاد میان موبدان و مغان و دخالت آن ها در دستگاه حکومت. ۵ - نافرمانی حکام بلاد مرزی (مرزبانان). ۶ - بی خبری سلاطین ساسانی و در عیش و عشرت بسر بردن آنان. ۷ - درگیری های داخلی بر سر قدرت مثلاً؛ بین بهرام چوبین و خسرو، که نهایتاً خسرو با همکاری امپراتوری روم شرقی توانست بر بهرام چیره شود و حکومت را در دست گیرد و با قتل عام ۱۰ نفر از شاهزادگان - فرزندان خسرو - توسط شیرویه که تنها ۸ ماه حکومت کرد و یا دست به دست گشتن حکومت توسط ۱۳ پادشاه در مدت زمانی ۵ ساله که از میان زنان و یا نوجوانان برگزیده شده بودند. ۸ - وجود ادیان و اختلاف آن ها از جمله زرتشتی، یهودی، عیسوی، مزدکی، مانوی.

### ۹ - ورود اسلام به ایران و اثرات آن

#### اسلام در ایران

ورود اسلام به ایران باعث تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی گردید ولی به این معنی نبود که کاملاً فرهنگ خود را از دست بدهد،

بلکه با حفظ آن و جذب اسلام، توانست فرهنگ مخلوط اسلامی - ایرانی به وجود آورد به هر حال ورود اسلام به ایران توانست که: ۱ - تقویم طبیعی شمسی ایران را به تقویم عربی مبدل سازد. ۲ - دین زرتشت در مقابل دین اسلام برافتاده و قدرت اسلامی در نوای تسخیر شده به سرعت رو به پیشرفت نهاد. ۳ - مالیات ها جای خود را به زکات و خراج و صدقه ها داد. ۴ - خط و زبان پهلوی با خط و زبان عربی ممزوج گشت. ۵ - برخی از شغل ها و حرفه ها کاملاً دگرگون گشت و یا از بین رفتند، مانند: می فروشی، خوک بانی و غیره... ۶ - در سازمان اصناف نیز دگرگونی های شگرفی به وجود آمد. ۷ - در نظام خانواده نیز دگرگونی هایی پدید آمد - منجمله ازدواج با محارم - قواعد ارث، حقوق. ۸ - نظام طبقاتی و امتیاز خانواده ها و خاندان ها از میان رفت. ۹ - باعث گردید افراد به حقوق تازه ای دست پیدا کنند که تا آن زمان از آن بی خبر بودند. ۱۰ - دیوار بلند مالکیت های بزرگ (اقطاع داری) را که عامل جدایی از رعایا بود، بر سر در هر دو طبقه خراب نمود. ۱۱ - احکام قصاص، دیه، سرقت، نکاح، نفقه، تعدد زوجات، طلاق و آن چه در قوانین مزدیسنا بود کاملاً منسوخ شده و قوانین تازه جای آن نشست و رایج گردید. ۱۲ - جشن های کهن به عنوان رسوم مجوسی منسوخ و به روزها و هفته ها تقسیم شد و عید فطر و عید قربان جای آن ها را گرفت. ۱۳ - تضادهای بین ایران و روم و بیزانس تعدیل یافت. ۱۴ - وارد نمودن ایران به دنیای اسلام، یعنی در یک جامعه واحد، ملل مختلف تشکیل شده اند، جامعه ای که از حیث فرهنگ و مذهب و ملیت با هم به کلی متفاوت اند. و بدین ترتیب طومار تاریخ قدیم ایران در هم پیچیده می شود و فصل جدیدی در تاریخ به ظهور می رسد ولی همان گونه که ذکر گردید، اسلام با آن همه اثرات شگرف در همه جنبه ها، هرگز نتوانست فرهنگ و تمدن ایرانی را یکسره در خود حل نماید بلکه ممزوج با آن فرهنگ ایرانی - اسلامی را به وجود آورد. دلایل این امر مربوط به عواملی است که می توان مختصراً به آن ها اشاره نمود: پربار و عمیق بودن فرهنگ و تمدن ایران پیش از اسلام که محصول دورانی بسیار طولانی بوده است. پهنای بودن سرزمین کهن ایران به طوری که وسعت سرزمین های امپراتوری ساسانی به حدی بود که تصرف آن حدود دو قرن به طول انجامید. وجود راه های صعب العبور و کوهستانی، جنگل ها و بیابان ها.

### علل نفوذ اسلام در ایران

سقوط نهبوند که نسب نامه ی دولت ساسانیان را ورق به ورق به طوفان فنا داد، بیداد و تباهی شکفت انگیزی را که در آخر عهد ساسانیان این همه ی شئون ملت رخنه کرد، پایان بخشید و دیوار فرو ریخته دولت ناپایداری را که موربانه ی فساد و بیداد آن را سست کرده بود و ضربه های کلنگ حوادث در ارکان آن تزلزل افکنده بود عرصه ی انهدام کرد. (۱۱۸) سقوط نهبوند عظمت و جلال خاندان کسری را که یکسره درهم ریخت، این پیروزی که اعراب در نهبوند به دست آوردند هر گونه مقاومت جدی و موثری را که ممکن بود در برابر آنان روی دهد نیز از میان برد، این فتح، پیروزی قطعی ایمان و عدالت بر ظلم و فساد بود پیروزی نهایی سادگی و فداکاری بر خودخواهی و تجمل پرستی بود. این اعراب که جای خسروان و مرزبانان پرشکوه و جلال ساسانی را می گرفتند، مردم ساده و بی پیرایه ای بودند که جز جبروت خدا را نمی دیدند خلیفه ی آنان که در مدینه می زیست از آن همه تجمل و تفنن که شاهان جهان را هست، هیچ نداشت و مثل همه ی مردم بود، زندگی ساده ی فقرآلود زاهدانه یا سپاهیان داشتند. سلمان فارسی، که بعدها از جانب عمر به حکومت مدائن رسید، نان جوین می خورد و جامه پشمین می داشت. به هر حال، تسلط اعراب یکی از مهم ترین رویدادهای تاریخ اقتصادی و اجتماعی این سرزمین می باشد. (۱۱۹) به عبارت دیگر، این واقعه سازمان اقتصادی و اجتماعی، فرهنگ، آیین، زبان و خلاصه، کلیه مظاهر ملی قوم ایران را عمیقاً دگرگون کرد. می توان گفت بسیاری از مبانی زندگی و شئون تمدن امروزی، از هنگام ورود اسلام پایه گذاری شده است، یعنی اساس اعتقاد مبانی فکری، عنصر انسانی، جامعه ایرانی را که نیرومندترین عامل اقتصادی و اجتماعی هر جامعه است به کلی دگرگون نمود. اگرچه با انتشار آیین اسلام و

نفوذ طولانی اعراب، ایران تبدیل به یک جامعه اسلامی گردید ولی بر خلاف بسیاری از ملل مغلوب عرب، هرگز به صورت یک جامعه عربی درنیامد، و هم چنین از همان ابتدای امر، قوم ایرانی با همان خاصیت انعطاف پذیری، و تقوا در تمدن های خارجی، شروع به تاثیر گذاردن در فرهنگ جامعه اسلامی نمود. در حقیقت جامعه جدید اسلامی از لحاظ نظام اقتصادی - اجتماعی داری فرهنگی متأثر از تمدن و راه و رسم نفوذ ایرانیان بوده است. به هر صورت سقوط دولت ایران باستان و تسلط طولانی اعراب در ایران، یک سلسله تحولات عمیق و ریشه ای در روش اقتصادی و اجتماعی ملت ایران به وجود آورد. خلفای راشدین ۱ - ابوبکر از سال ۱۱ لغایت ۱۳ ه. ق. (۶۳۲ - ۶۳۴ م) خلافت کرد. ۲ - عمر بن الخطاب از سال ۱۳ لغایت ۲۳ ه. ق. (۶۳۴ - ۶۴۴ م) خلافت کرد. ۳ - عثمان بن عفان از سال ۲۳ لغایت ۳۵ ه. ق. (۶۴۴ - ۶۵۴ م) خلافت کرد. ۴ - علی بن ابی طالب (ع) از سال ۳۵ لغایت ۴۰ ه. ق. (۶۵۶ - ۶۶۱ م) خلافت کرد.

## ۱۰ - دولت اموی

### دولت اموی

با سپری شدن روزگار خلفای راشدین، حکومت به خلفای بنی امیه (۱۲۰) رسید. در این زمان تغییرات فراوانی در اساس دین مبین اسلام پدیدار گشت. مساوات و برادری و تقوی و پرهیزگاری که از مقررات این دین به شمار می رود در نتیجه ی عصبیت عربی و خودخواهی بنی امیه به کلی از میان رفت و جای خود را به ظلم و ستم و شکنجه و آزار و تحقیر و توهین نسبت به ملل غیر عرب - موالی - داد. بخصوص با خلافت معاویه بن ابو سفیان دستگاه ساده و بدون پیرایه خلافت اسلامی رنگی دیگر گرفت. بوریا و فرش ساده ای که عمر در مسجد مدینه روی آن می نشست و به امور مسلمانان می پرداخت و علی بن ابی طالب (ع) همچون فقیرترین مردم می زیست و حتی برادر خویش را از دیگران مستثنی نمی دانست در این دوران، تبدیل به فرش های گرانبها و قصرهای باشکوه سلطنتی گردید، نگهبانان، حاجیان خاص با لباس های فاخر و پر نقش و نگار، در دربار او به خدمت گمارده شدند. خلفای بنی امیه به تقلید از شاهنشاهان ساسانی و امپراتوران روم شرقی، در خوراک و پوشاک و آداب و رسوم اجتماعی به تجمل می پرداختند و برای خود صندلی ها و تخت های آبنوس و عاج ساختند. در ظاهر آرایی به حدی اصراف کردند که حتی از پادشاهان ایران و روم نیز جلو افتادند. (۱۲۱) خواندمیر در کتاب حبیب السیر می نویسد: معاویه چون بخلافت رسید ملبوس و ماکول تکلف می نمود و به تجمل و وحشت ملوک می فرمود، امیر المومنین عمر رضی الله عنه، او را کسرای عرب می گفت. (۱۲۲)

### وضع اداری دوره بنی امیه

در دوران بنی امیه دستگاه دولتی با قدرت خلفا، بر اشراف و قبایل عرب تکیه داشت و قدرت کلی در دست اشراف قبایل بود. بدیهی است که در زندگی اشراف قبایل عرب در سال های اول هجرت، تغییراتی به وجود آمد. بزرگان قبایل اکثراً مبدل به ملاکین بزرگ شدند و بسیاری از بزرگان در طی فتوحات در نواحی مختلف سرزمین پهناور اموی صاحب ملک و اموال فراوان گشتند؛ ولی با وجود این، بسیاری از بزرگان و اشراف از تجارت و هم چنین از زندگی چادرنشینی آباء و اجداد خود دست نکشیدند. اعیان و اشراف قبایل در املاک خود از بردگان استفاده ی فراوان می برند و به اصطلاح نتیجه کار و کوشش طبقه زحمتکش عاید این دسته می گردید و چون این دسته در صدر دولت قرار داشتند، در حقیقت بار سنگین دولتی خلافت به دوش مردم زحمتکش می افتاد و به این ترتیب دگرگونی بزرگی در اداره کشورهای اسلامی به وجود آمد. (۱۲۳) اعراب فاتح، برای اداره یک ملت بزرگ فاقد تجربه و ماموران کاردان بودند. ناگزیر نظامات سنن سیاسی و اداری باستانی ایران را پذیرفتند و با

احتیاجات خویش سازش دادند. طبری می نویسد: اسد بن عبدالله، حاکم خراسان، روزی در جشن مهرگان پذیرایی رسمی و با شکوهی از دهقانان محلی و سرداران عرب به عمل آورد. جالب این که دهقانان ایرانی هدایایی را که در دوره ساسانیان به شاهدان محلی داده می شد، به اسد پیشکش می کردند. با این وصف بنی امیه و حکام آنان با وجود احتیاج به سیستم ایرانی و شاهی راضی به تغییر سیستم خود نبودند آنان که در درجه ی اول از ملیت عرب نمایندگی می کردند سعی داشتند به این لحاظ نفوذ خود را زیادتر کنند و از مردمان سرزمین های مفتوحه مالیات بگیرند، از فرمانروایان تحت نفوذ خود خراج دریافت نمایند. حکام بنی امیه غالباً به دستور خلفا، برای تحصیل پول و تامین مخارج سنگین درباره با مردم ظلم و ستم فراوان می نمودند و برای جمع آوری پول به هر کاری دست می زدند. و در این باره ابتکاراتی نیز به خرج می دادند چنان که حجاج بن یوسف ثقفی عامل بنی امیه در عراق، از نو مسلمانان بر خلاف موازین اسلامی به زور جزیه گرفت، و کار را به جایی رسانید که روحانیون بصره از رفتار او بستوه آمدند و بر خواری اسلام گریستند. (۱۲۴) قدامه بن جعفر، می نویسد: ماموران مالیاتی و مسوولین جمع آوری خراج، افرادی بودند که جز گرفتن سود و بهره ی خویش، اندیشه ی دیگری نداشتند خواه آن را از مال خراج بگیرند و خواه از مال رعیت به یغما برند، آنگاه این همه را با جور و بیداد و تجاوز و تاراج می ستاندند و توده ها را در گرمای آفتاب نگه می داشتند و به سختی می زدند. (۱۲۵) هندوشاه نیز تاکید می کند، در زندان حجاج چند هزار کس محبوس بوده اند، حجاج دستور داد تا ایشان را آب آمیخته با نمک و آهک دادند و به جای غذا سرگین آمیخته با گمین (ادرار، بول) می دادند. (۱۲۶) ابن اسفندیار، درباره ی شورش خونین دهقانان طبرستان در زمان سلیمان بن عبدالملک اموی می نویسد: یزید بن مهلب، سردار اموی، در گرگان سوگند خورد که با خون عجم، آسیاب بگرداند گویند بسیاری از جوانان و دلیران و سواران و مرزبانان را گردن زد. چون خون روان نمی شد برای این که امیر عرب را، از کفاره سوگند نجات دهند آب در جوی نهادند و خون را با آن به آسیاب بردند و گندم آرد کردند و یزید بن مهلب از آن نان بخورد تا به سوگند خود وفا کرده باشد. (۱۲۷) در دوره حکومت اموی، فشار و ستم فتودال های محلی و حکام دست نشانده عرب، روستاییان را مجبور به فرار از روستا و ترک خانه و زندگی خود می کردند به طوری که حجاج بر آن شد تا این روستاییان را از شهرها بیرون براند و بر دست هر کس، اسم محل و روستایی را که می بایستی به آن جا برود، نقش کند و جزیه ها و مالیات های سنگین بر آنان تحمیل نماید. (۱۲۸) با مطالبی که ذکر گردید پیداست که حکومت بنی امیه حکومت اسلامی نبود تا برابر موازین و مقررات شرعی، مسلمانان را مساوی و برابر بدانند، هر که نیکی می کرد اگر موالی بود پاداش نداشت و هر که بدی می کرد، اگر عرب بود کیفر نمی دید. حکام و فرماندهان هم دادگر و با فضیلت نبودند، بلکه بر اثر عصبیت جاهلی و داشتن خوی و خصلت عربی فقط به عرب خدمت می کردند نه به اسلام.

### موالی و بنی امیه

اصولاً بنی امیه حکومت خود را بر محور سیادت عرب بنا نهاده بودند. ایرانیان و دیگر خلق های غیر عرب در سرزمین های اسلامی تا حد برده و بنده (موالی) تنزل کردند و بنی امیه نسبت به آنان بسیار سخت می گرفتند. (۱۲۹) موالی نمی توانست به هیچ کار آبرومندی به پردازد، حق نداشت سلاح بسازد، بر اسب بنشیند. اگر یم موالی نژاد ایرانی با دختری عرب ازدواج می نمود سرنوشتی جز تازیانه، زندان در انتظارش نبود. طبقه موالی در دوران امویان و آغاز روزگار عباسیان طبقه خاص از طبقات اجتماعی مسلمانان بشمار می آمدند. در عراق، موالی کوفه بیش تر از ایرانی بودند و فارسی سخن می گفتند. در حالی که سایر موالیان، زبانشان سریانی بود، در عهد معاویه بیش از بیست هزار تن موالی در کوفه می زیستند که بیش ترشان ایرانی بودند و حتی بعضی از والیان عراق به سبب همین کثرت موالی از ناچاری به زبان فارسی آشنایی پیدا نمودند. در برابر این ظلم و ستم و پریشانی ها و شکنجه ها، ایرانیان و خلق های غیر عرب (موالی)، سرانجام به ستوه آمدند و طغیان نمودند و در هر نهضتی که علیه حکومت اموی به وجود

آمد شرکت نمودند. چنان که در لشکر مختار بن ابو عبید ثقفی که به خونخواهی حسین بن علی علیه السلام علیه بنی امیه قیام نموده بود، بیش از بیست هزار تن در آن شرکت داشتند و چندین برابر اعراب بودند. (۱۳۰) نخستین قیام و شورش، از درون حکومت اموی آغاز شد و ابن اشعث (حاکم زابل) به مخالفت با حکومت بنی امیه برخاست. علت قیام و خروج ابن اشعث را چنین نوشته اند: عبدالرحمان بن اشعث از جانب حجاج، در زابل، امارت داشت. حجاج نامه ای تند به او نوشت که، هر چه زودتر در وصول و ایصال مالیات ها اقدام کن و به هند و سند حمله بر و سر عبدالله عامر را فوراً نزد من بفرست ... (۱۳۱) ابن اشعث که در صدد سرکشی و طغیان بود، بر آشفت و جوابی درشت به حجاج نوشت که تاختن به هند و سند کنم، اما ناحق نستامم و خون نریزم. ابن اشعث قبل از ابومسلم شورش کرد و بسیاری از نیروهای توده ای و روشنفکری و مذهبی را به دور خود جمع نمود. او در جنگ های فراوان حجاج را شکست داد و در تمام این جنگ ها، از سوی شعوبی ها و مخصوصاً از روستاییان و رنجبران ایرانی حمایت شد اما سرانجام در جنگ جماجم - پس از صد روز نبرد - شکست خورد و دستگیر گردید و در بین راه خودکشی نمود. (۱۳۲) در هنگام ظلم و ستم حکام غرب و تجاوز و تاراج عمال اموی، خراسان قلب شورش و نهضت های ملی و توده ای بود زیرا که: اولاً، از جهت اقتصادی و ظلم و ستم و فشار ماموران حکومتی در اخذ خراج و تحمیل مالیات های جدید به توده ها، گزارش های موجود نشان می دهد که خراج خراسان، بالغ بر نصف خراج کل سرزمین های خلافت بود. ثانیاً به خاطر موقعیت جغرافیایی و دور بودن خراسان از مرکز خلافت اموی (دمشق)، که امکان لشکرکشی خلیفه و سرکوبی قیام های مردم را دشوار می ساخت. بدین ترتیب، ظهور شخصیت هایی مانند بکیر بن ماهان، ابومسلم خراسانی و خدش و در نتیجه، تشکیل سازمان مخفی طرفداران بنی عباس، زمینه را برای پیدایش و استقرار یک توازن اجتماعی نوین، ضروری ساخت. ماهان، بازرگانی بود که از ظلم و ستم و فشارهای مالیاتی حکام اموی به ستوه آمده بود و با توجه به خاستگاه طبقاتی او، می توان گفت که ماهان در استقرار حکومت بنی عباس، تامین و تحکیم خود را جست و جو می کرد. خدش نیز دارای پایگاه وسیع طبقاتی در میان روستاییان خراسان بود و در لفافه ی دعوت به استقرار حکومت بنی عباس، به تبلیغ عقاید اقتصادی - اجتماعی - مزدک می پرداخت، او و پیروانش تقسیم زمین و اموال را وعده می دادند - حاکم خراسان و ماوراء النهر، خدش را تعقیب و دستگیر نمود، زبانش را کندند و دست هایش را بریدند و دیدگانش را میل کشیدند و بعد به قتلش رساندند. (۱۳۳)

### نهضت شعوبیه

بزرگ ترین نهضتی که منجر به انقراض دولت و سیادت عرب در ایران شد، نهضت شعوبیه بود، این نهضت از اوایل قرن دوم هجری و بلکه پیش از آن شروع و دنباله ی آن تا قرن ششم هجری کشیده شد. پیدایش این مسلک، جنبش بزرگی را در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تغییرات عمیقی در کلیه شئون سیاسی و فکری و ادبی عرب پدید آورد و کار به جایی رسید که عده ی زیادی از هر طبقه و ملتی، حتی خود عرب ها هم به این فرقه پیوستند. در کتب ادب و تواریخ، به نام بسیاری از دانشمندان مشهور و شاعران و نویسندگان معروف و امرا و وزرای بزرگ برمی خوریم که دارای عقیده شعوبی و از هواخواهان جدی این نهضت بودند. از آن جمله می توان، اسماعیل بن یسار نسانی، بشار بن برد طخارستانی، ابو ثواس حکمی، ابراهیم بن ممشار اصفهانی، ابوالحسن مهیار دیلمی و عبدالله بن مقفع را نام برد. از عهد دولت اموی به بعد، سه مسلک و عقیده مهم در میان مسلمانان به وجود آمد که می توان آن ها را به احزاب سه گانه تغییر کرد. هر کدام از این احزاب، دارای آرا و عقایدی مخصوص در موضوع برتری ملتی بر سایر ملل، یا مساوات اقوام و ملل با یکدیگر بود که عبارتند از: ۱ - برتری عرب بر همه ملت ها و اقوام جهان (اهل التفقیل) یا (حزب عربی) ۲ - مساوات و برابری ملت های جهان با یکدیگر (اهل التسویه) یا (حزب مساوات) ۳ - برتری عجم بر عرب و تحقیر آنان (یا حزب شعوبی) (۱۳۴) ظهور این سه مسلک از حیث تقدم و تاخر به ترتیبی است که ذکر شد. این بحث بعداً در زمان



عباسیان مورد تحلیل قرار خواهد گرفت .

## انواع مالکیت زمین در دوره امویان

ظاهراً مالکیت زمین در نزد اعراب مانند بسیاری از ملل، در ابتدا به طور اشتراکی و متعلق به تمام افراد طایفه و قبیله بوده است؛ یعنی زمین به طور دسته جمعی زراعت می‌گردید و هر کس به سهم خود برمی‌داشته است. بعداً تدریجاً، مالکیت فامیلی و خصوصی جانشین آن گردید. در هر حال، سیستم مالکیت اشتراکی و فامیلی و قبیله‌ای در مورد مراتع و چراگاه‌ها باقی ماند. بعد از فتوحات اسلام و استقرار آن در ممالک مختلف چهار نوع مالکیت ارضی به وجود آمد. اول - زمین‌هایی که مسلمانان به قهر و غلبه گرفته بودند و آن‌ها را مفتوحه عن وطن می‌گفتند. این زمین‌ها بر دو قسم بودند یکی از آن‌هایی که در موقع فتح آباد بوده‌اند؛ این زمین‌ها مال مسلمان بوده و قابل فروش و هبه و مالکیت خصوصی نبوده و حاصل آن‌ها در مصارف مسلمین و با نظر خلیفه به کار می‌رفت و دیگر آن که زمین‌هایی که در موقع فتح بایر بوده‌اند. این املاک نیز در اختیار خلیفه بود و کسانی که اقدام به احیای آن‌ها می‌کردند می‌توانستند مالک آن‌ها شوند. دوم - اراضی جزیه: این اراضی زمین‌هایی بودند که با صلح فتح شده بود و در ضمن شرط شده بود که مال مالکین اصلی زمین باشد به شرط آن که جزیه دهند. سوم - زمین‌هایی که مالکین آن‌ها با رغبت اسلام آورده‌اند مثل زمین‌های مدینه متعلق به مالکین اصلی و بدون جزیه می‌بود. (۱۳۵) چهارم - اراضی بایر که یا نظر خلیفه به آبادکننده آن‌ها تعلق می‌گرفت. از زمان بنی‌امیه به واسطه تغییر روش خلافت اسلامی و کوشش خلفا و اطرافیان آنان به جمع ثروت و اراضی، تدریجاً قسمت عمده از املاک مزروعی در ممالک تحت سلطه اسلام در دست اشخاص متنفذ، متمرکز گردید و مالکین بسیار بزرگ ارضی به وجود آمدند. علت به وجود آمدن این مالکیت بزرگ ارضی که آن را ضیاع می‌گفتند آن بود که اولاد خلفا و اطرافیان آنان قسمت عمده املاک بی‌صاحب را که مالکین آن‌ها کشته شده و یا فرار کرده بودند، تصاحب نمودند و غیر از این، اشخاص املاک زیادی متعلق به مردم را به زور غصب کردند. عامل دیگر که موجب تمرکز زمین در دست مالکیت بزرگ شد آن بود که بسیاری از مالکین کوچک هم برای در امان ماندن از ظلم و جور حکام و مامورین در مقابل نضج مختصری، املاک خود را به اسم اشخاص متنفذ، نزدیکان و یا خود خلیفه می‌کردند. این رویه را التجاء یعنی پناه بردن می‌نامیدند. التجاء از زمان بنی‌امیه معمول گردید و به طوری که جرجی زیدان در تاریخ اسلام می‌نگارد: در زمان خلافت ولید عده‌ای از مالکین عراق املاک خود را از بیم تعدی باجگیران، به نام مسلمه بن عبدالملک والی عراق و برادر خلیفه به ثبت رساندند. مثال دیگر آن که مالکین زنجان برای مصون ماندن از تعدی راهزنان، اراضی خود را به نام قاسم، پسر هارون ثبت کردند.

## نظام مالیات‌های ارضی در زمان دولت اموی

تقریباً در تمام دوره امویان داستان خراج مشکل عمده‌ی زندگی موالی بود این خراج نوعی مالیات ارضی بود که اهل ذمه - گذشته از جزیه‌ی خویش و هم‌چنین موالی - از بابت اراضی خود، در شهرهایی که به جنگ گشوده می‌شد می‌پرداختند. میزان آن نیز مبتنی بود بر آن چه که در عهد ساسانیان از این گونه اراضی خراج وصول می‌شد. (۱۳۶) این گونه اراضی را که به جنگ گشوده می‌شد، فاتحان عرب غنیمت خویش می‌شمردند. اما عمر بن الخطاب که پایبندی اعراب را به زمین و زراعت سبب دوری آنان از مجاهده در راه نشر اسلام می‌شمرد، این اراضی را ملک عام و متعلق به همه‌ی مسلمین جهان و نه فقط فاتحان دانست و مقرر داشت که آن اراضی را جزو غنیمت جنگ نشمرند و بین فاتحان تقسیم نکنند، بلکه آن‌ها را همچنان در دست کشاورزان، و نو دهقانان سواد (۱۳۷) باقی‌گذارند و فقط مالیات خراج - و حتی گاه از باب نوع توسعه، جزیه نیز خوانده می‌شد. غیر از این گونه زمین‌ها نوعی دیگر از اراضی نیز بود که تمام آن‌ها به خلیفه تعلق داشت و آن‌ها را صوافی می‌خواندند. آن‌ها، زمین‌هایی بودند

که صاحبان شان در جنگ کشته یا ناپدید گشته و یا خود در املاک خاصه ی کسرا و خاندان سلطنت بازمانده بودند و به هر حال ، این گونه اراضی را خلیفه هر نوعی که می خواست اداره می کرد و چون عواید آن ، از عواید خراج جدا بود، خلفا - خاصه امویان - آن را به میل خویش به هر کسی که می خواستند به اقطاع واگذار می نمودند، و این گونه اراضی - مخصوصا در سواد که مردم آن پیش از سایر نقاط با اعراب در ایستاده بودند و هم چنین در آن جا املاک خاصه کسرا بیش تر یافت می شد - فراوان بود. در هر حال اراضی شهری که به جنگ گشوده می شد اگر بین فاتحان تقسیم می شد، ارض خراج بود. (۱۳۸) در این صورت ، مالکان این اراضی در ملک خویش همه گونه تصرف می توانستند کرد، جز این که بدون دستور خلیفه ، آن اراضی را که در حقیقت ملک عام همه مسلمانان به شمار می آمد، نمی شد به اراضی عشیر که ملک خاص افراد می بود تبدیل کنند. بنابراین ، از مالکان این گونه اراضی کسی که اسلام می آورد هر چند از جزیه معاف می شد، لیکن از خراج ارض معاف نبود، مگر آن که زمین خود را رها کند و به شهر برود. در این صورت نیز زمین او را خلیفه یا به دیگری وامی گذاشت و از آن خراج می گفت و یا خود، جزء صوافی در می آورد. با این همه در عمل ، مکرر اتفاق می افتاد که ارض خراج را نیز مسلمین خرید و فروش می کردند و از پرداخت خراج آن نیز طفره می رفتند. چنان که در عهد حجاج ، کسانی از موالی سواد را که برای گریز از پرداخت خراج سنگین ، آبادی و املاک خود را رها می کردند و به شهرها می رفتند. حجاج کسانی را واداشت تا نسبت به دریافت خراج از موالیان فراری اقدام نمایند بدین گونه در حقیقت ، در این گونه اراضی دهقانان خراسان که نسبت به ساسانیان هم چندان وفاداری نشان نداده بودند - چون از (اهل ذمه ) شدند - املاک و اراضی سابق خود را همچنان در تصرف گرفتند و مقرر شد که مالیات سابق خویش را تحت نام خراج به بیت المال پردازند. این خراج ، مثل قدیم بر اساس مساحت زمین بود و یا آن که در عهد عمر و نیز روزگار امویان در مساحت بعضی اراضی چند بار تجدید نظر کردند. در اساس کار تغییری حاصل نشد. به هر صورت ، تمام خراسان تقریبا جزو اراضی عهدی بشمار می آمد که ساکنان آن مبلغی مقطوع به عنوان باج و به موجب عهدنامه های جداگانه می پرداختند. جمع آوری آن به عهد خودشان بوده و اراضی آنان ، ارض خراج تلقی نمی شد؛ اما چون قبول اسلام موجب معافیت از جزیه بود، ناچار وقتی از اهل ذمه کسانی اسلام می پذیرفتند، می بایست جزیه آنان از مبلغی که در عهدنامه ها آمده بود کسر شود؛ کاری که در عمل کمتر اتفاق می افتاد. لیکن بار جزیه ای این نو مسلمانان هم بر دوش کسانی که بر دین پدران خویش مانده بودند نمی ماند. زیرا دهقانان و کسانی که مامور جمع آوری مالیات و باج بودند، چون غالبا از جانب امرای مسلمان در کار آنان نظارتی نمی رفت ، این جزیه یا معادل آن را به بهانه ها و عناوین گوناگون هم چنان از نو مسلمانان وصول می کردند؛ و بدین سبب ، نشر اسلام از جانب اعراب در خراسان - مخصوصا در دوره ی اموی - چندان تشویق نمی شد. و نهایتا موجب خشم و نارضایتی و شورش می گشت ، زیرا حتی اگر یک تن مجوس اسلام می آورد، نه تنها وی را از جزیه معاف نمی کردند، بلکه او را جریمه نیز می نمودند و به هر بهانه خراج وی را افزایش می دادند. (۱۳۹) تا باز به آبادی های خویش برگردند. این حکم حجاج نه فقط آنان را باز به پرداخت خراج مجبور می کرد بلکه گاه از آنان (جزیه مسلمانی ) هم وصول می شد و این عمل ، از اسباب عمده ی نارضایتی عامه مسلمانان از حجاج بود. اما شهرهایی که به صلح و به موجب عهدنامه ، تسلیم شده بودند. هر چند زمین آن ها نیز ارض خراج محسوب می شد، لیکن مالکان آن اراضی ، اگر مسلمان می شدند، زمین شان ارض عشیر می شد و از خراج معاف بودند. درست است که در عمل این قاعده مورد قبول کسانی مثل عمر بن عبدالعزیز نبود ولی در هر حال نقض این قاعده موجب نارضایتی می شد. آن ایام - ایام امویان - این گونه اراضی ، بیش تر در خراسان و ماوراء النهر بود، در این حدود مرزبانان و دهقانان که می دیدند که چه شکست هایی در سواد و عراق بر ساسانیان وارد آمده است . لذا، دیگر امیدی به تجدید حیات دولت ساسانی نداشتند و بدون جنگ و غالبا به موجب عهدنامه هایی جداگانه ، تسلیم شدند. در این عهدنامه ها مقرر می شد که اهل شهر، سالیانه مبلغی به عنوان باج و جزیه پردازند. از جمله بر حسب این گونه عهدنامه ها قرار شده بود از شهرهای مهم خراسان و ماوراء النهر مانند نیشابور،

هزار هزار درم، هرات، هزار هزار درم، بخارا، هزار هزار درم، سمرقند هفتصد هزار درم، توس ششصد هزار درم، ایبورد چهارصد هزار درم به اعراب پردازند. البته جمع آوری این مبلغ ربطی به فاتحان نداشت و دهقانان و کدخدایان محلی موظف بودند که آن را به طور عادلانه از بین مردم جمع آوری کنند.

### عوامل انحطاط و سقوط دولت اموی

یکی از علل ضعف سلسله اموی - از بین رفتن روابط محکم قبایل عرب مسلمان و خودنمایی از حلول دوباره روح قبایلی و تعصب و فردیت و سرکشی و جدایی از حکومت مرکزی در جامعه عرب بود. عامل دیگری که در این انحطاط و سقوط موثر واقع گردید، موروثی شدن خلافت بود. موضوع سومی که در ضعف و انحطاط و بالا-خره انقراض سلسله اموی، حتی از دو موضوع قبلی نیز موثرتر بوده و خود حزب شیعه و طرفدار بنی هاشم و علی (ع) و خاندان وی بود به ویژه مسلمانان غیر عرب عموماً - ایرانیان خصوصاً - که از مساوات اجتماعی و اقتصادی برخوردار نبودند و مقام آنان تا درجه ی موالی پایین آورده شده بود. بنا به عقیده نویسندگان عالیقدر، ون فلوتن، در انقراض خلفای بنی امیه زیر تاثیر بسزایی داشته است: ۱ - تنفر شدید نژاد تابع نسبت به فرمانروایان جابر بیگانه. ۲ - پیدایش نهضت شیعه یا گروه گروندگان به خاندان علی بن ابیطالب (ع). ۳ - انتظار ظهور منجی.

### ۱۱ - قیام ابومسلم و انتقال قدرت به عباسیان

نهضت شد بنی امیه که از مدت ها پیش در خراسان ریشه گرفته بود یا همت ابومسلم در همه جا گسترش یافت. هندوشاه در کتاب تجارب السلف درباره ابومسلم می نویسد: بعضی گویند ابومسلم از فرزندان بوزرجمهر (بزرگمهر) است؛ در اصفهان از مادر زاده شد و در کوفه نشأت یافت و به ابراهیم الامام بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس پیوست و در خدمت او علم فقه بیاموخت؛ و بعضی گفته اند، او بنده بود و در بندگی به هر جای افتاد و ابراهیم امام را نظر بر وی آمد. او را به خرید و تربیت فرمود، و این قول مرجوع است و بعضی دیگر گویند از مرو است از دیه (ده) ماخال و این قول مصنف ابومسلم نامه است (۱۴۰). موفقیت های تردیدناپذیر نهضت ابومسلم در ۱۲۷ هجری توجه مروان دوم، خلیفه اموی را با وجود تمام نگرانی هایی که وی به جهت شورش های خوارج در بین النهرین (میان رودان) و عربستان داشت و یا آشوبی که در نتیجه قیام طرفداران علویان یعنی عبدالله بن معاویه در مغرب ایران به وجود آمده بود، به خود جلب نمود پیروزی های ابومسلم در ایران، پایگاه های مهم امویان را از میان برد و آن گاه آخرین پایگاه امویان یعنی شهر کوفه را به تصرف در آورد و بدین ترتیب قسمت عمده عراق کارش یکسره شد و با این پیروزی ها، دولت عباسیان به قیامت ابوالعباس بن سقاح، در ۱۳۲ هجری در کوفه آغاز شد که دوره جدید و مبدا خلافت خاندان عباسی بود خاندانی که پانصد سال در مشرق خلافت را در دست گرفت و امویان را به کلی از میان برداشت. (۱۴۱) استقرار حکومت عباسیان که با خون ایرانیان استوار گردیده بود، آرزوها و امیدهای توده مردم را در ایجاد یک عدالت اجتماعی تحقق بخشید. سیاست های ضد ملی و ضد بشری عباسیان خیلی زود ابومسلم و پیروان او را به اشتباهشان آشنا ساخت. ابومسلم در خراسان از نفوذ بسیاری برخوردار بود، به طوری که طبری می نویسد: گروهی از مردان فدایی در اختیار او بودند که به اشاره ی وی حتی از قتل مخفیانه نیز هراسی نداشتند. این عده ابومسلم را تمثال ذات حق می پنداشتند. (۱۴۲) این اوضاع، باعث شد که عباسیان نسبت به او احساس خطر جدی نمایند. آنان به زودی برای از بین بردن نفوذ او به اقدامات توسل جستند: بدین ترتیب او را با ابو جعفر، به زیارت مکه بفرستند، چه این که این دستوری بود که وی نمی توانست از انجام آن استنکاف ورزد. لذا، او با هشت هزار تن وارد میان رودان شد، ولی در هر حال ابومسلم دیگر از خراسان دور شده بود. (اول رمضان ۱۳۶ هجری از خراسان عزیمت کرد). در بازگشت از زیارت خانه خدا، خلیفه سفاح، وفات یافت. پس از او، ابو جعفر، با لقب منصور، به خلافت دست یافت او در این که

ابومسلم را باید از میان بردارد، تردیدی نداشت. (۱۴۳) برتولد اشیولر می نویسد: اما علت این که ابومسلم هم بدین سادگی به دام افتاد این بود که وی معتقد بود عباسیان که در حقیقت همه چیز خود را به وی مدیونند، لاقبل به شخصیت وی احترام خواهند گذاشت اما باید به این واقعیت پی می برد که در حکومت جدید این گونه رعایت ها و ملاحظات معنی و مفهومی ندارد. ذکر کشتن ابومسلم در تاریخ گزیده این گونه آمده است: ابومسلم شمشیری حمایل داشت، خلیفه منصور گفت؛ شنیدم از عمم شمشیری قیمتی به دست تو افتاده است بنمای، ابومسلم شمشیر برکشید و به خلیفه داد و گفت: نی، این دیگرست (خلیفه چون تیغ به دست گرفت) گفت، یاد داری که به من چه ها کردی؟ در عهد برادرم بر تو سلام کردم، جواب ندادی، و بعد از شیعه ی ما، سلیمان بن کثیر را بی گناه بکشتی، ابومسلم گفت: ای امیر المومنین از آن حق خدمت ها یاد کن که من بر این دولت ثابت کرده ام، خلیفه گفت: این کارها قوت دولت کرد، نه شوکت و مردی تو و اگر کار به کردار تو بودی بر پشه ای قادر نشدی دست بر دست زد، کسانی که در قفا ایستاده بودند، با ضربه های پیاپی او را از پای درآوردند. (۱۴۴) ابو جعفر پس از زمانی که با لذت بر پیکر بی جان ابومسلم نگاه کرد دستور داد که او را به دجله افکندند. ابو جعفر سپس آن روز را نخستین روز سلطنت خویش خواند و آن را در شمار سه رویداد در زندگی که از بهترین رویدادهای عمر او بودند آورد. (۱۴۵) با قتل ابومسلم، این سردار معروف، وی در نظر بسیاری از ایرانیان، به صورت اسطوره و وجودی برتر از بشر و نجات دهنده جلوه نمود. بسیاری از گروه ها، به جاودانگی و زنده بودن ابومسلم و به رجعت دوباره او معتقد بودند. دسته ای به نام رزامیه (۱۴۶). در مرو، امامت را پس از سفاح، حق ابومسلم می شمردند. شعبه ای از ایشان که به ابومسلمیه (۱۴۷) یا برکوکیه شهرت یافتند. با بیان این نظر که روح خداوند در ابومسلم حلول کرده او را تا حد و مرتبه ی خدایی رسانده و او را از فرشتگان بالاتر می دانستند. به هر حال، اگر یکی از انگیزه های قوی قیام ایرانیان را علیه خلفای عباسی خونخواهی ابومسلم بدانیم، باید یادآور شد که عواملی دیگر نیز در این خیزش ها دخیل بوده اند. از آن جمله، به قتل رساندن ابومسلم خلال و خاندان علی، خاندان ایرانی برامکه، مال اندوزی خلفا، فی المثل در مورد آخر، خلیفه المستکفی، بیش از چهار میلیون لباس و پوشیدنی گوناگون در دستگاه خود داشت و یا در مورد خزانه هارون الرشید، نوشته اند که او بیش از نه میلیون دینار ثروت اندوخته بود جز این ها، خوش گذرانی ها و عیاشی های خلفا، خشونت و فشار و مصادره اموال مردم انگیزه های موجه ای در جنبش های گروهی ایجاد می نمود.

## ۱۲- ایران در زمان حکومت عباسیان (۱۳۲ - ۶۵۶ ه. ق.)

### عباسیان

خلافت عباسیان دوره ی تازه ای را در تاریخ اسلام گشود و بحق، دولت، خواننده شد. کوفه ابوالعباس فاتحان و مهاجران قدیم عرب بودند و از اعراب یمانی در بین آنان فراوان بود، البته همسایگان مساعد و قابل اعتمادی برای این دولت - که اسم اش عربی عربی ولی در واقع ایرانی و خراسانی بود - به شمار نمی آمدند؛ خاصه که تمایلات شیعی و علاقه به خاندان علی (ع) نیز در قلوب اهل شهر و حتی در بین قبایل مجاور، ریشه یی قوی داشت و هر وقت یک علوی - اگرچه در خارج از کوفه - سر به شورش بر می داشت انتظار می رفت که در کوفه کسانی به یاری او برخیزند. از این رو، اهل کوفه برای خلیفه ی عباسی نیز - چنان که برای خلفای اموی - مزاحم و آشوبگر و فتنه جوی و ناراضی می نمودند، و اگرچه در دعوی و سخن دلیرتر بودند تا در کار و اقدام، لیکن به هر حال، غالباً هر جا فتنه ای برمی خاست دست آنان در آن فتنه دیده می شد. بدین لحاظ سفاح (۱۴۸) خیلی زود دستگاه خلافت را به شهر قصر (۱۴۹) برد. قصر، شهری کوچک بود که ابن هیره والی عراق در آخرین سال های خلافت اموی، نزدیک شهر انبار، بنا کرده بود. ابن هیره که ساختمان قصر را به پایان آورد سفاح، آن جا را پایتخت خویش نمود و هاشمیه نام نهاد.

(۱۵۰) در همین مکان بود که سفاح به مرگ نا به هنگام درگذشت و منصور نیز در همین محل گرفتار طغیان راوندیه (۱۵۱) و بعد سنباد (۱۵۲) شد، از آن پس، یعنی در زمان منصور، بغداد به شهر هزار و یکشب معروف و به عنوان مرکز خلافت برگزیده شد. (۱۵۳) درست است که در این عهد نیز مثل عهد عبدالملک و هشام، اعراب هنوز در قصر خلیفه آمد و شد می کردند، اما دیگر در نزد خلیفه قربت و مکانی نداشتند. موالی زادگان خراسان که غالباً امیران و ندیمان و جلسیان و حاجیان خلیفه بودند. دیگر شیوخ و سادات عرب را به درگاه خلیفه راه نمی دادند. تعصبات عربی دیگر تکیه گاه قدرت خلافت نبود و به همین سبب در دولت عباسیان خیلی بیش از عهد اموی - در ممالک شرقی خلافت - وحدت وجود داشت. در واقع آن چه تا آن زمان مانع حصول وحدت واقعی در زمان اموی می شد همین اتکا به سیاست آن خاندان بود بر سیادت و تفوق عرب، از این رو ترک سیاست عربی بنی امیه خلافت عباسیان رنگی تازه داد، و بدین گونه، در جای امپراتوری های قدیم بین النهرین، دولتی تازه پدید آمد که بیش از نیمی از آن رنگ عربی نداشت و نیم دیگر هم تقریباً یکسره ایرانی بود. در حقیقت طرز حکومت ساسانیان که مبتنی بر رعایت توازن در بین عناصر و اقوام مختلف تابع امپراتوری بود و عرب همواره آن را عالی ترین نمونه جهاننداری می شمرد، برای این سلسله سرمشق گشت. مخصوصاً در اوایل عهد این سلسله و پیش از غلبه غلامان ترک، قواعد جهاننداری دوره ی کسرا و بزرگمهر در دربار خلفا مورد تقلید و پیروی واقع می شد؛ و وزرایی مانند برامکه (۱۵۴) و آل سهیل خود را تا حدی وارث بزرگمهر و جاماسب می شمردند و توجه به ترجمه خداینامه ها و کلیله و آیین نامه و کتب پهلوی دیگر، از شرق و علاقه این خلفای تازه، به قواعد و رسوم جهاننداری ایام ساسانیان حکایت دارد. در هر حال نفوذ ایرانیان، در دستگاه خلافت عباسیان، مخصوصاً تا عهد متوکل هر روز بیش تر می افزود. (۱۵۵) در دربار هارون و مامون غالباً بیش تر وزیران و دبیران و ندیمان، ایرانی بودند در دربار خلفا، لباس ایرانی بین امرا و رجال مرسوم بود. از عهد منصور، کلاه های سیاه بلند مخروط گونه ای که قلتوه خوانده می شد در دربار عباسیان باب شد حتی خلیفه متوکل، که گاه تن به لباس ایرانی می آراست. (۱۵۶) باری خلافت عباسیان برای ایران وضع تازه یی پدید آورد. در خراسان نه فقط تفوق اعراب از میان رفت، بلکه قسمت عمده ای از اعراب نیز از آن جا رانده شدند. گذشته از این ها، تاثیر و نفوذ ایران در تشکیلات تازه دولت عباسیان چندان بارز و قوی شد که ترتیبات عربی مهد اموی تا حدی به کنار رفت چون در دولت تازه به قدرت رسیده، ملاک برتری مسلمانی بود، نه برتری نژاد عربی، لذا همه ی قوانین، حاکی از آن بود که از این پس، ایرانیان در کار اداره ی مملکت و امور سیاسی یار و انباز خلفا خواهند رفت. اما خلافت، سفاح ۱۳۲ - ۱۳۶ ه. ق. که همه در خونریزی و انتقامجویی گذشت کوتاه بود جانشین او منصور که بیست و دو سال (۱۳۶ - ۱۵۸ ه. ق.) خلافت راند خلیفه ای زیرک، مال دوست و چاره جوی بود. هندوشاه می نویسد: دولت عباسیان را حیل و مخادعت غالب بود و کارها را به مکر پیش از آن می ساختند که به شجاعت و دشت و در آخر وقت به استیفاء لذات مشغول شدند و از ملکداری غافل گشتند. (۱۵۷) منصور، اولاد علی (ع) را برای خلافت خویش، مدعیان خطرناکی می دانست که در مورد آنان، بی رحمی و قساوتی کم نظیر نشان داد. وی برای اعراب مردم بعضی را سر برید و بعضی را زنده لای دیوار گذاشت، با این همه، حکومت خشن او برای اولادان و آرامشی به ارمغان آورد. پس منصور، مهدی، مردی زیرک و آزاده، اما در عین حال نرم خوی و عشرت جوی بود، ده سال مدت خلافت وی (۱۵۸ - ۱۶۹ ه. ق.) در صحبت اهل ذوق و در تعقیب زنادقه گذشت. در ایران، مخصوصاً با قیام یوسف البرم (۱۵۸) و قیام مقنع (۱۵۹) مواجه شد که هر دو را دفع کرد. هادی، فرزند وی که خلافت کوتاه او (۱۶۹ - ۱۷۰ ه. ق.) خیلی زود تمام شد، کار پدر را تعقیب نمود. بعد از او، در دوره خلافت بیست و سه ساله ی هارون (۱۷۰ - ۱۹۳ ه. ق.) دولت عباسیان به اوج عظمت رسید، وزارت او با برامکه بود و آنان با تدبیر و مروت، مهمان مملکت او را کفایت می کردند و تا زمانی که آنان بر سر کار بودند خلیفه از این بابت دغدغه ای نداشت قیام خرم دینان، در آذربایجان شورش حمزه بن آذرک (۱۶۰) در در سیستان خروج رافع بن لیث (۱۶۱) در خراسان سال های آخر خلافت او را مشوش کرد. در عصر او، تجارت و صنعت در بغداد ترقی کرد، اما ارتباط او با

فرنگ که گویند، سفیران به درگاه شارلمانی فرستاده، ظاهراً اصلی (صحت) ندارد بعد از مرگ وی، امین به خلافت رسید. در دوره ی خلافت وی، ماجرای کینه و اختلافات کهنه ی عرب و موالی بار دیگر در نزاع خونینی که بین امین و برادرش مامون روی داد، مجال ظهور یافت غلبه ی مامون در این ماجرا پیروزی نهایی موالی را بر اعراب محقق ساخت و مامون نیز با آن که در مقابل نارضایتی بغدادیان عاقبت تمایلات ایرانی خود را مقهور کرد، لیکن دیگر به اعراب برای کسب قدرت و نفوذ فرصت نداد بعد از وفات او، برادرش معتصم به خلافت نشست، ترکان در دستگاه خلافت راه یافتند و از آن پس، رفته رفته هم نفوذ عرب فرو کاست و هم قدرت خلافت در خطر تجزیه واقع گشت و خلافت کوتاه واثق و برادرش متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ ه. ق.) راه را برای غلبه ترکان بر دستگاه خلافت گشود. (۱۶۲) به این ترتیب دوره خلافت عباسیان را می توان به دو قسمت مختلف تقسیم نمود و هر یک از این دو قسمت اختلاف بسیاری با یکدیگر دارند. دوره نخستین که آن را عصر طلایی خلافت عباسیان می گویند، از آغاز پیدایش دولت عباسی (۱۳۲ تا مرگ مامون ۲۱۸) ادامه می یابد، که در این مدت، دولت عباسیان به منتهی درجه عظمت خود رسید. اما در دوره دوم، که روزگار انحطاط و تنزل آنان بشمار می آید. (۱۶۳) از خلافت معتصم (۲۱۸) آغاز و تا سقوط بغداد به دست هلاکوخان (۶۵۶ ه. ق.) منتهی می شود. در این دوره خلافت رو به ضعف گذارد و سرانجام دورانش پایان یافت. (۱۶۴)

### ساخت اجتماعی طبقات در دوره عباسیان

۱ - خلیفه: بالاترین مقام کشوری و مذهبی بود. او اختیارات کشوری خویش را به وزیر و اختیارات دینی را به قاضی و اختیارات جنگی را به سردار یا امیر می سپارد. ولی در همه ی امور، خود تصمیم نهایی را می گرفت، به عبارت دیگر، همه ی قدرت ناشی از شخص خلیفه بود. ۲ - اشراف و مقام وزارت: هندوشاه نخبوانی در کتاب تجارب السلف می نویسد: در دولت سابق (امویان) وزارت بر کسی مقرر نبود و هر کس را از خلفاء که کاری پیش آمدی در تعبیر آن (یا) مستبد بودی یا با خویشان و اصحاب مشاورت کردی. اما در دولت عباسیان کارها بر قاعده می رفت. ایشان وزرا را مرتب کردند... وی در ادامه می نویسد: وزیر باید واسطه باشد میان پادشاه و رعیت پس باید که طبیعتی داشته باشد که مناسبتی باشد او را با طبع عوام و مناسبتی باشد یا طبایع ملوک تا با هر یک مناسب ایشان (رفتار) تواند داشت و اول وزیری که در عالم بوده است هارون بن عمران است برادر موسی، و عادت دیوان خلفا چنان بود که در القاب وزیر، سید الوزراء فی العالمین گفتندی، در این زمان عباسیان، مشاغل عالیه وزارت از انحصار اعراب بیرون آمد و نمایندگان اشراف ایرانی و مالکین اراضی (دهقانی) نیز به مشایخ مزبور منصوب گشتند. از ایرانیانی که مقدمات عالیه را شاغل گشت. دهقانی بود از اهل بلخ و صاحب اراضی وسیع به نام خالد برمک. (۱۶۵) ۳ - ارتشیان: در ساختمان ارتش عباسیان عواملی موثر مشاهده می شود: الف - تشکیل سپاه برای حفاظت خلیفه، لیکن وظیفه نگهبانان حفظ خلافت و سلاله عباسی بود. در صورت وقوع جنگ، برخی از دستجات و این نگهبانان نمی بایست حتی لحظه ای از خلیفه دور باشند. ب - نگهبانان خلیفه، مرکب از بردگان جوان، یا غلامان حبشی و خزری و اسلاوی به ویژه ترک بودند که از برده فروشان می خریدند و تعلیم می دادند، به طوری که در اواخر خلافت مامون دسته نگهبانان منحصراً از غلامان ترک مرکب بود. ج - توده اصلی ارتش را داوطلبان تشکیل می دادند، حکام و جانشینان خلیفه و حکام محلی که هنوز در بعضی نقاط وجود داشتند، می بایست عده معینی سوار مسلح و پیاده گرد آورند ساختمان این ارتش آینه ی تمام نمای رابط اجتماعی آن عصر بود. د سواران، از مالکان بزرگ و متوسط اراضی و پیادگان از روستاییان بودند، سپاهیان مزبور می بایست خود سلاح، لباس و دیگر لوازم خویش را تهیه کنند. دولت موظف بود هنگام لشکرکشی به سپاهیان آذوقه و علیق و غیره برساند و بدین طریق، ارتشی به وجود آورد که لشکریان فتودال ادوار بعدی را به خاطر می آورد. ۴ - بازرگانان، ارباب جزاف و صنعت و پیشه در ایران به ویژه در مغرب و شمال غربی، از رونق اقتصادی (بسیاری برخوردار بودند. زیرا، با رشد جمعیت و گسترش این شهرها، نیاز به صنعت و پیشه و روابط

بازرگانی، روز به روز بیش تر می شد و همواره بازارها از هیجان فوق العاده ای برخوردار بودند. (۱۶۶) ۵ - موالی، موالیان در زمان بنی امیه جزو پست ترین قشر اجتماعی به حساب می آمدند، ولی پس از روی کار آمدن عباسیان، وضع موالی تغییر یافت، منصور خلیفه عباسی، موالی و غلامان را به کارهای مملکتی گماشت؛ و یا مهدی برای مشورت با موالی به انجمن می نشست، در سایر کارها نیز موالی مقدم بودند، حاجیان، دبیران، والیان همه ی، موالی و ایرانی بودند، و مانند مقام خلافت، مقام آنان ارثی بوده، از پدر به پسر (۱۶۷) به ارث می رسید بسیاری از خاندان های ایرانی، مانند خاندان برمک، خاندان وهب، خاندان قحطبه، خاندان سهل، خاندان طاهر و غیره سال ها در وزارت و امارت باقی ماندند. کارهای عمده، مملکت در زمان عباسیان به دست وزیران اداره می شد و چون وزیران ایرانی بودند منصب های مهم را به ایرانیان می سپردند. (۱۶۸) کم کم ایرانیان به آسایش خاطر به کشاورزی، بازرگانی و سمت های دیگر پرداختند. روزگار اموی را از یاد بردند و این حال تا زمان ترکان هم چنان باقی ماند. ۶ - طبقه اهل فتوت (عیاران، جوانمردان): در عهد اسلامی عیارپیشگی رونق یافت و بعدها با تصرف در آمیخت و به تدریج جزیی دیگر به نام فتوت یا جوانمردان در اسلام تشکیل یافت. جوانمردی از صفات برجسته جوانان ایرانی محسوب می شد. شعرا در این باره اشعار گفتند و جوانمردی را ستودند. اساس مشی اجتماعی عیارپیشگان و مملوکان عرب و سالکان ایرانی که همه از مردم فقیر بوده اند. در آن بود که، حقوق خود را از بیت المال اسلام دریافت دارند و در غزوه ها و جهادها و حفظ شهرها از مهاجمات دشمنان و دزدان، به وظیفه ی دیانت و ملی خود عمل نمایند. گاهی که دولت در ادای حق آنان به سبب ظالم بودن خلیفه را عامل دیگر تعلق کند. مملوکان و عیاران و محققند که حق خود را از مردم ثروتمند طلب نمایند، و یا در سر راه ها از مال تجار خمس گرفته و قبض رسید بابت حقوق عقب افتادگی ملی خود به آنان بسپارند و در هر صورت رعایت فقرا و اهالی شهر به سوی ثروتمندان و توانگران از تجار یا اعیان - همه وقت در ذهن عیاران و مملوکان بوده است غالباً با حکام ستم پیشه، مقابل شده و به منفعت مردم آنان را تنبیه و مجازات می کردند و مانند بعضی از احزاب سیاسی او و یا تشکیلات منظم و دسته بندی و آیین خاصی داشته اند و به تمام معنا، حزبی سیاسی و اجتماعی و هوادار رنجبران و مردم فقیر بوده اند. در تاریخ سیستان که بنای آن کتاب بر چگونگی قیام مشی ایرانی بر ضد دولت عظیم عرب و امپراتوری خلفای بغداد می باشد؛ داستان عیاران سیستان و مردانگی و صفات و اخلاق آن طایفه را شرح داده است و معلوم می دارد که یعقوب لیث و سه برادر او، از عیاران و جوانمردان عصر بوده اند سبب ریاست یافتن یعقوب همه اخلاق و رفتار جوانمردانه و محبتی بوده است که بین او و اتباع او، با مردم محل، مشهود افتاده بود. (۱۶۹) آن چه که به نظر جالب می آید، تشکیلات و سازمان شهری آنان است. آنان شیخ یا استادی داشتند، که بالاترین مرتبه در تشکیلات آنان بود و رییس، که بر گروهی از فتیان (جوانمردان) که به منزله شاگردان بودند، ریاست می کرد به آنان اعمال عیاری و شاطری می آموخت و بنا بر گفته ابن جوزی، آنان در هر محله، پیشوایی (متعمد) داشتند. عیاران، برای پیوستن افراد به تشکیلاتشان شیوه های خاصی داشتند، میان این تشکیلات و تشکیلات اصناف، تشابهی می یابیم، به ویژه این که، بسیاری از پیشه وران و کسبه به این جنبش پیوستند. در تشکیلات آنان چیزهایی وجود دارد که دلالت بر ارتباط آنان با فتوت نیز می کند. آنان خود را جوانمردان و فتیان می نامیدند، پس عیار در او فتوت هست و مروت دارد و حتی خلیفه الناصر الدین بالله (۵۷۵ - ۶۹۲ ه. ق. خود به فتوت توجه نمود و شیخ عبدالجبار بن صالح بغدادی زاهد در سال (۵۷۸ ه. ق.)، جامه فتوت بر او پوشاند و این کسوت را در سراسر ممالک اسلامی منتشر ساخت. فتوت سلسله مراتبی مانند آن چه در تشکیلات اهل اصناف نیز موجود است داشت. در این جا شیخ، پیشرو، مقدم، مهتر (کبیر)، پیشوا، زعیم، رهبر، قائد و پدر آب یا سرگروه (راس الحزب) نامیده می شد و نظر او مطاع بود. دوری از محرّمات، وفای به عهد، چشم پوشی از ستمگری و شکیبایی بر آزار، و نیکی کردن از شرایط شیوخ فتوت بود و هر مهتر، گروهی شاگرد داشت. (۱۷۰) ۷ - عامه مردم و روستاییان: این طبقه، از جمیع امتیازات محروم و حق معاشرت با طبقه بالاتر را نداشتند و در زمان جنگ بدون جیره و مواجب احضار می شدند و در تقسیم غنایم، سهم قلیلی به آنان می رسید.

## نظام دیوانی در زمان عباسیان

در زمان منصور، خلیفه ی دوم عباسی، گامی مهم به منظور ایجاد دستگاه اداری دولت مرکزی برداشته شد. به این معنی که در عهده وی دواير مرکزی بسیار که دیوان نامیده می شد، شروع به کار نمودند یعقوبی - مورخ و جغرافیدان قرن نهم م - دیوان های زیر را نام می برد: دیوان رسائل، دیوان خراج - دیوان مهر دولتی - دیوان جنود - خزانه دولتی - زرادخانه های دولتی عباسیان . بعدها دیوان هایی به این ها اضافه و آن ها را مرتب کردند و یا موسسات اداری ایالات مربوط ساختند. (۱۷۱) ۱ - دیوان وزارت : مهم ترین دیوان مملکت که ریاست آن با وزیر اول بود، این دیوان به امور مملکت رسیدگی می کرد، ماموریت جمع آوری مالیات در نقاط مختلف کشور را به عهده داشت . ۲ - دیوان صاحب الشرطه یا دیوان عرض : بعد از وزیر اول ، این دیوان از بزرگ ترین و مهم ترین دستیاران پادشاه بود که ریاست امور سپاه را به عهده داشت و به نام (عارض لشکر) خوانده می شد که می بایست دارای صفات ممتاز و لیاقت می بود و هنگام صلح ، رسیدگی به وضع سربازان و تهیه لوازم آسایش آنان و هم چنین بسیج سربازان در موقع جنگ ، تهیه خوراک و مایحتاجات سربازان بر عهده وی بود که پس از پایان جنگ ، قسمتی از غنایم به فراخور تقسیم می گردید، سنگ های قیمتی ، زر و سیم و اسلحه ها از آن پادشاه بود. (۱۷۲) ۳ - دیوان رسائل : مخصوص صدور فرامین ، احکام جمع آوری اسناد و مکاتبات دولتی بود. ریاست آن را همیشه به یک نفر از رجال آزموده واگذار می نمودند. وظیفه عمده ی این دیوان نوشتن نامه به خلفای عباسی ، سلاطین و پادشاهان همجوار، حکام و بزرگان برجسته دولت بود. در این گونه موارد خلیفه و یا شاه ، شخصا، نامه ها را دیکته می کرد و رییس دیوان به سبکی که معمول بود آن را اتشاء می کرد. در سایر موارد، نامه ها را زبردستان رییس دیوان می نوشتند و از نظر و می گذراندند. تمام مراسلات مهم و محرمانه که از فرماندهان سپاه و حکام و دیوان برید می رسید، مستقیما به رییس داده می شد. زبردستان رییس دیوان ، دبیران ، مستوفیان ، منشیان هر کدام به فراخور لیاقت ، حقوق و رتبه می گرفتند و فرزندان ایشان بدون دریافت حقوق در دیوان کار کرده ، تا زمانی که به مقام بالاتر برسند. ۴ - دیوان اشراف ، یا دستگاه اطلاعاتی خلافت : یکی از مهم ترین دیوان ها بوده و وظیفه اش تفتیش در کردار و اعمال وزیران ، عمال دولت و سرداران سپاه بود. عضو دیوان اشراف را مشرف ، می خواندند و رییس این دیوان با یاری تعداد زیادی از مشرقین ، بر کارها دخالت می کردند. این دیوان به وسایل گوناگون ، اطلاعات محرمانه را کسب می کرد و غلامان و کسانی را که مورد نظر بودند، با پول و هدایا می خرید و اطلاعات لازم را از آنان کسب می کرد. (۱۷۳) آنان برای کسب اطلاع از ممالک دیگر جاسوسانی داشتند و گزارش ها ..... را که از مشرقان داخلی و خارجی مستقیما به رییس دیوان اشراف می رسید، به وسیله او از نظر سلطان می گذشت . ۵ - دیوان مظالم : ریاست این دیوان بر عهده کسی بود که بر کلیه امور شرع و قوانین و حقوق اطلاع کافی داشت . این دیوان به ترتیب ، به سه شعبه تقسیم می گشت : دیوان قضا، دیوان حسبه ، دیوان شرطه . متصدیان آن ها را، رییس قضا و صاحب حسبه و صاحب الشرطه می نامیدند. ریاست عالیه را، پادشاهان (خلفا) در اختیار داشتند و خود به مظالم می نشستند. ولی در صدور احکام ، با رییس رسمی مشورت می کردند. دیوان قضا، مامور حل و فصل دعاوی بود. صاحب الحسبه یا محتسب ، جهت جلوگیری از مفاسد اخلاقی گماشته می شد. صاحب الشرطه ، در واقع به جای رییس شهربانی امروزی انجام وظیفه می نمود. (۱۷۴)

## توسعه مالکیت زراعی در زمان خلافت عباسی

سیاست دولت عربی - اسلامی ، در قبال مالکیت زمین های کشاورزی ، بر این اساس بود: ۱ - اراضی مفتوحه : که عبارت از ملک عمومی که ملک دولت را به حساب می آمد، ولی در دست صاحبان باقی می ماند ولی باید بعد از کشت ، خراج به پردازند که تفاوتی نیز بین زمین های خراجی و عشری وجود داشت . ۲ - زمین های خراجی : مسلمانان ، آن ها را فتح و در اختیار افراد



گذارده بودند که باید در قبال خراج، می پرداختند. ۳- زمین های عشری: زمین هایی بود که از طرف امام و بین کسانی که آن را به غنیمت گرفته بودند، تقسیم می شد و باید عشر می پرداختند. از طرفی، در زمان پادشاهان ساسانی، مرزبانان که صاحب زمین بودند، و زمین های خود را از دست داده بودند، این زمین ها دیگر در اختیار کسی نبود. دولت اسلامی، زمین ها را به اقطاع می داد که به مرور، این اقطاعات باعث مالکیت های زراعی وسیعی گردید. بدین ترتیب جامعه عباسی شاهد انتقال از دوره کشاورزی محدود، به کشاورزی وسیع و ظهور طبقه ای از زمینداران بزرگ گردید که عبارت بودند از متفقان، نظامیان، صاحبان مشاغل و بازرگانان که اغلب به خاطر عدم آشنایی به امور کشاورزی، از نیروهای ارزان نبطیان، زنگیان و موالی، برای کار بر زمین های خود یاری می جستند. زیرا زمینداران بزرگ خود در شهرها زندگی می کردند و نمایندگانشان درآمدها را جمع و برای آنان می فرستادند. از این طریق، آنان می توانستند دارای زندگی بر تجمّل و درآمدهای میلیونی باشند. نظام بزرگ مالکی یا اقطاع داری که در زمان عباسیان رشد نموده بود، سلسله مراتب بزرگ مالکی را در زمان عباسیان به وجود آورد، یعنی خلیفه در راس قرار می گرفته و با بیعتی که از تابعان درجه اول خود می گرفت، زمین ها را در اختیارشان می گذاشت. آنان نیز به نوعی خود زمین را به تابعان درجه دوم می دادند و تابعان درجه دوم به کارگران آزاد بیش تر وجود داشت به چشم می خورد. در این سلسله مراتب خلیفه از زیردستانش حمایت می کرد و زیردستان نیز، به تابعیت خلیفه گردن می نهادند، در عراق نیز اکثر کشاورزان، ایرانی و از اهل فقه بودند؛ زیرا مسلمانان عرب معمولاً به علت بافت نظام قبیله ای که داشتند یا در بیابان ها بیش تر به فکر شترچرانی و حفظ نظام قبیله ای خود بردند و یا در شهرها می زیستند رشد کشاورزی در دوران عباسی، باعث رونق و رشد صنعت و پیشه ها شد کشاورزی از دو جهت در این روند موثر افتاد. ۱- سرمایه لازم را برای طرح های صنعتی فراهم می ساخت. ۲- مواد خام مراکز صنعتی، وابسته به مواد کشاورزی بود مثلاً؛ صنعت نساجی که به مواد اولیه پنبه نیازمند بود. بنابراین با رشد پیشه و صنعت، اصناف پدیدار شدند. به طور کلی اصناف در دوران عباسی، عبارت بودند از افرادی که دارای منافع مشترکی هستند و بر اساس پیمانی که عرف حد و مرز آن را مشخص می نمود به آن می پیوستند. این جمعیت در مقابل تصمیمات کاملاً تسلیم بودند. اصناف متعدد بودند، مانند: زرگران، فروشندگان گوشت و ... در دوره عباسی بیش تر اصناف به این منظور ایجاد گشته بود. با ارتقاء صنعت در شهرها، اصناف متعدد اهداف خاصی را دنبال می نمودند، که می توان این اهداف را چنین خلاصه کرد: ۱- تنظیم حرفه و فن. ۲- حفظ اسرار صنفی. ۳- تثبیت نرخ های عادلانه تولیدات صنعتی. ۴- نظارت در سطح فنی نیروهای انسانی. ۵- توجه به بهداشت. ۶- رسیدگی به منافع اعضای صنف. ۷- رسیدگی بر مواد اولیه. ۸- تنظیم و کنترل بازار. با رشد صنعت و پیشه، اصناف مختلف، بازارهای مختلف ایجاد شد که هر یک، محل صنف بخصوصی گردید که به شکل تخصصی درآمده بودند.

### مالیات در زمان عباسیان

دوره اول: در این دوره با بهره گیری از کتب و متون تاریخی معتبر چون ابن خلدون، قدامه بن جعفر و ابن خردادبه، می توان صورت جامع از مالیات های عصر عباسی را مورد توجه قرار داد. به طوری که ملاحظه شد، مالیات ممالک شرق، به درهم و مالیات ممالک غرب (باستثنای برقه و افریقیه)، به دینار نوشته شده و ظاهراً برای آنست که معدن نقره در شرق زیاد و در مغرب معدن زر افزون بوده است. صورت حساب قدامه و ابن خردادبه، در قسمت مالیات سواد یکسان می باشد، جز این که ابن خردادبه، شماره ی خرمن ها را نیز ذکر نموده که مورد احتیاج ما نیست و فقط گندم و جو و نقدینه ی آن را به اختصار می نگاریم که از این قرار می باشد: ۱- گندم: ۴۰۰،۶۳ کُر. (۱۷۵) ۲- جو: ۸۵۰،۹۱ کُر. و اگر دو کُر، گندم و جو را به شصت دینار، و هر دیناری را مانند سابق به پانزده درهم تسعیر کنیم، قیمت گندم و جو ۵۰۰،۸۶۲،۶۹ درهم می شود و چون این مبلغ را به مالیات نقدی اضافه نمائیم رقم: ۳۴۰،۳۱۹،۷۸ درهم به دست می آید. سپس ابن خردادبه، مالیات خراسان و توابع آن را ذکر می کند و چنان که می

دانیم از سال ۳۱۲ ه. ق. مالیات خراسان به طور مقاطعه به خاندان طاهریان واگذار شد. در هر حال، مالیات خراسان و توابع، مطابق صورت ابن خردادبه، چنین است: ۱ - نقد: ۴۴،۴۶،۸۴۶ درهم. ۲ - اسب سواری: ۱۳ راس. ۳ - گوسفند: ۲،۰۰۰ راس. ۴ - برده ی غز: به قیمت ششصد هزار درهم ۲،۰۰۰ نفر. ۵ - کرباس کندچی: ۱،۱۸۷ قواره. ۶ - آهن، تخته: ۱،۳۰۰ قطعه ی دوتایی. در آن ایام، پنجاه شهرستان مانند: ری، قومس، گرگان، کرمان، سیستان، نیشابور، طخارستان، طالقان، ماوراء النهر، بخارا، سند و غیره جزو خراسان بوده اند و طاهریان، در آن ممالک مستقلاً حکمرانی داشته و مالیاتی به طور مقاطعه و بغداد می فرستاده اند. در هر حال، برای اطلاع از صورت ریز مالیات سواد و توابع خراسان به کتاب المسالک و الممالک ابن خردادبه، مراجعه شود. اینک به اختصار، صورت مالیات ممالک دیگر را به روایت ابن خردادبه، ذکر می کنیم:

### موجبات ثروت عباسیان

جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام در مورد منابع درآمد عباسیان می نویسد: در اوایل هجرت منابع درآمد منحصر به زکوه بود. سپس در واقعه ی بدر کرا، موضوع غنایم نیز بر آن افزوده شده و بعد از فتح شام و مصر و عراق، خراج ده یک زمین و گمرک و تجارت نیز اضافه گشت. تا پایان دوره ی خلفای راشدین، به همین قرار رفتار می شد بنی امیه در دوران حکومت خود، پاره ای از مالیات ها را به مورد اجرا گذاشتند، مانند: مالیات پنج یک که از معدن ها دریافت می شد و به همین ترتیب مبلغ عایدات، متنوع و متعدد گشت و تا زمان عباسیان، به یازده فقره رسید از این قرار: ۱ - صدقه یا زکوه ۲ - جزیه ۳ - خراج ۴ - گمرک داخلی ۵ - باج ماهیگیری ۶ - ده یک کشتی رانی ۷ - پنج یک معادن ۸ - گمرک خارجی ۹ عایدات ضرابخانه ۱۰ - مستغلات ۱۱ - مالیات صنعتگران و غیره. در دوره عباسیان، موجبات زیادی ثروتی که از طریق مالیات ارضی (خراج)، به دست می آمد بر طبق عوامل زیر می توان دسته بندی کرد: ۱ - وسعت ممالک عباسیان: جرجی زیدان در ادامه می نویسد: که وسعت سرزمین عباسیان، در این دوره وسیع ترین ممالک دنیای قدیم بوده است. به ویژه اگر اسپانی را نیز جز آن حساب کنیم و فقط ممالک اسکندر کبیر، شاید به وسعت آن امپراتوری بزرگ می رسیده است. ۲ - توجه مردم به امور کشاورزی: ضرورت دخالت و بهره برداری از اموال در امور اقتصادی، کل ترمیم خرابی دوره بنی امیه، وسایل آبیاری و زراعت را رواج داد. ۳ - مالیات های سنگین: در زمان عباسیان، خراج (مالیات ارضی) به صور مختلف بوده است. در بعضی جاها از روی مساحت در پاره ای نقاط دیگر، از روی محصول می گرفتند، در صورت اول، چه زمین زراعت می شد، و چه نمی شد، پرداخت مالیات حتمی بود در شق دوم، وصول مالیات موکول به زراعت بود هر یک از این نوع مالیات، مراتب و درجاتی داشت، ولی از زمان منصور، طرز مالیات گیری مداحی را، ظالمانه تشخیص داده و طرز مقاسمه ی مالیات را به درجات ذیل تعیین کرد: (الف) زمین های دیمی، نصف محصول. (ب) زمین هایی که با دلو آبیاری می شود یک سوم و با چرخ یک چهارم. (ج) خرما و انگور و سایر میوه ها، از روی نزدیکی باغ به بازار و بهای آن میوه ها کم و زیاد می گشت. از این طریق، نصف محصولات بابت مالیات، عاید دولت می شد مالیات های متنوعه، که شامل ده یک کشتی، پنج یک معدن ها، جزیه و ذکات، حقوق گمرکی، داخلی و خارجی، مستغلات و عایدات ضرابخانه. (۱۷۶)

### موجبات کمی هزینه ها

۱ - کمی کارمندان. ۲ - دولت عباسی، فاقد وام بود. ۳ - حسن تدبیر خلفا و درک اقتصادی آنان. دوره دوم عصر عباسی، که در واقع دوره ی انحطاط آنان می باشد کمبود درآمدها و ازدیاد هزینه ها، کاملاً مشهود است که علل آن را می توان در موارد زیر جست و جوانمرد: ۱ - زیادی مخارج و کمی عایدات. ۲ - از دست رفتن قسمتی از ممالک. ۳ - کم شدن میزان مالیات نسبت به

گذشته ۴ - نادرستی مامورین ، در جمع آوری مالیات . ۵ - بازماندن مردم از کار، به واسطه آشوب های داخلی . ۶ - ویران شدن ده ها و شهرها. موجبات فزونی هزینه ها ۱ - ولخرجی خلفا. ۲ - تنوع و ازدیاد هزینه های دولت . ۳ - فزونی مقرری و مستمری کارمندان ، استانداران ، وزیران ، نویسندگان ، قاضیان و اطرافیان خلیفه . ۴ - هزینه بیعت گرفتن . ۵ - مال اندوزی رجال دولتی . ۶ - رشوه خواری و ارتشاء. (۱۷۷)

### علل سقوط عباسیان

بیش از آنکه خلافت به وسیله نیروهای خارجی سرنگون شود، عوامل داخلی از درون ، آن را به تباهی کشانیده بود، این عوامل عبارتند از: ۱ - شرابخواری و شهوت پرستی ، عباسی و بیکارگی و سستی خلفا و سایر زمامداران مملکتی . ۲ - روی کار آمدن افراد ضعیف و سست عنصر، که به جای حل مشکلات مملکتی به لذت های حرام پناه می بردند. ۳ - فزونی ثروت و آمادگی وسایل راحتی و رواج کنیز بازی در طبقه حاکم ، که نفوذ مخرب آن به دیگر اقشار مردم نیز رسید و خصال جنگیشان را از میان برد. ۴ - از اختلافات نژادی و اقلیمی ، شورش ها پدید آمد. عرب و ایرانی ، شامی ، بربر، مسیحی ، یهودی و ترک ، که فقط در کار تحقیر کردن یکدیگر متفق بودند. ۵ - تفرقه در دین اسلام ، یا بروز فرقه های مختلف که اختلافات سیاسی را سخت تر می کرد. ۶ - غفلت در کار آبیاری ، نیز در ضعف و تباهی دولت اثر فراوان داشت . به عبارت دیگر در اثر عدم لایروبی و قنات ها و مراقبت از آن ها، تولیدات کشاورزی با مشکلات فراوانی روبرو شد. ۷ - قحط و افزایش امراض و فقر عمومی ، غالباً دست مامورین مالیات را کوتاه نمی کرد و قساوتشان را تخفیف نمی داد. کشاورزان و بازرگانان و صنعتگران که حاصل کارشان خرج حکومت و جلال حکام می شد، علاقه به کار و کوشش و اقدام و ابتکار از خود نشان نمی دادند. تار کار بدان جا رسید که درآمد دولت ، به مخارج آن نرسید و درآمد کاهش یافت . سران دولت نتوانستند، مقرری سپاه را منظم برسانند تا بر آن تسلط داشته باشند. ۸ - وجود ترکان در نیروی ارتش ، که جای عرب ها را گرفته بودند، از دوران معتصم با پایان دولت عباسیان به نصب و عزل خلفا قدرت دولت و احیاناً کشتن خلیفه به دست ترکان بود. ۹ قصرهای خلفا، کانون دسیسه های پست و خونریزی و آدمکشی شده بود. ۱۰ - حکام در مقر خویش دم از استقلال می زدند، آنان می کوشیدند منصب ود را مادام العمر داشته باشند.

### ۱۳ - حکومت طاهریان

با ظهور طاهر بن حسین ، ملقب به ذوالیمینین و ایجاد حکومت موروثی طاهریان در خراسان آرزوی دیرینه ایرانیان در تحصیل استقلال تا حدی فراهم آمد، نخستین ضربه واقعی به امپراتوری عرب در ایران وارد گردید. طاهر، یکی از ایرانیان خراسان بود که چون مامون به سال ۱۹۴ هجری مخالفت خود را نسبت به امین آشکار کرد با وی همداستان شد و به سرداری سپاه وی در چند جنگ سرداران امین را شکست داد و بغداد را محاصره و تسخیر نمود و امین را کشت و از این زمان است که حکومت ممالک اسلامی به دست خراسانیان افتاد. برتولد اشپولر در تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی در این باره می نویسد: طاهر که از لحاظ سیاسی مردی کارآمد بود این امکان را به دست آورد که به محض ورود به نیشابور، در خطبه نماز جمعه از ذکر نام خلیفه خودداری کرد با این عمل ، مطابق مراسم آن زمان حکومت خود را مستقل اعلام نمود (۲۰۷ هـ) (۱۷۸) طاهریان زمانی که استقرار یافتند، برای حفظ موقعیت خود و تامین استقلال ، بیش تر، روش عاقلانه ای در پیش گرفتند سعی کردند قلوب اکثریت مردم را متوجه خود سازند. به همین جهت ، علی رغم اکثریت قریب به اتفاق فرمانروایان عرب و ایران ، با عامه مردم بخصوص یا کشاورزان به مدارا رفتار کردند. کوشش نمودند در حوزه حکمرانی آنان انقلاب و شورشی رخ ندهد، سعی کردند مردم را راضی نگهدارند تا بهانه به دست دشمنان خود ندهند در کتاب زین الاخبار گردیزی آمده است : عبدالله بن طاهر را رسم های نیکو بسیار

است یکی آن است که به همه کارداران نامه نوشت که حجت برگرتم شما را، تا از خواب بیدار شوید! و از خیرگی بیرون آید و صلاح خویش بجوید و با برزیگران ولایت مدارا کنید، و کشاورزی که ضعیف گردد، او را قوت دهید! و بجای خویش باز آید! که خدای عزوجل از دست های ایشان طعام کرده است و از زبان های ایشان سلام کرده است و بیداد کردن برایشان حرام است (۱۷۹) بارتولد درباره سیاست طاهریان چنین می نویسد: عبدالله، کوشید تا میزان خراج را دقیقاً بررسی و ثابت و مشخص نماید و نیروی تولیدی کشور را بالنتیجه استعداد مرد روستا را برای پرداخت مالیات بیفزاید تحریر احکام شرعی کاریز در سیستم آبیاری مصنوعی در زمان وی توسط فقها و علما تدوین گردید. (۱۸۰) در زمان طاهریان، زبان و ادبیات فارسی دوباره زنده شد. زبان دری که از زمان اشکانیان، در گوشه و کنار این مملکت به وجود آمده بود، در عصر طاهریان کم کم رو به ترقی گذاشت. به قولی زبان فارسی دری، زبان دربار طاهریان گردید به علاوه شعرای فارسی زبان چون حنظله بادغیسی، در این دوره زندگی می کرده اند. اما طاهریان به منظور ثبات و قدرت خویش و شاید برای جلب رضایت بغداد، با نهضت های ایرانی، چون بابک خرم دین (۲۰۸ در آذربایجان) و مازیار بن قارن به سال ۲۲۴ - که از لحاظ فکری و عقیدتی، ظاهراً با نهضت های مذهبی خراسان که جملگی به منظور استقلال و احیای نظام حکومت ایرانی و براندازی خلافت بغداد به مبارزه برخاسته بودند، به جنگ پرداخت و آنان را یکی پس از دیگری از میان برداشت. گردیزی در این باره می نویسد: مازیار بن قارن، به طبرستان عاصی شد و دین بابک خرم دین بگرفت و جامه سرخ کرد و عبدالله آن جا رفت و با وی حرب کرد و مازیار را بگرفت و به نزد معتصم فرستاد و معتصم فرمود تا مازیار را پانصد تازیانه بزنند و هم اندر روز از آن مرد بمرد. (۱۸۱) این عملکرد عبدالله بن طاهر، مورد قبول ایرانیان مبارز نبود و همین امر، بهترین دلیل لشکرکشی یعقوب، به خراسان جهت از بین بردن حکومت ابن سلسله می باشد. خواندمیر می نویسد: چون یعقوب کس نزد عبدالله فرستاد، و از وی پرسیدند بی حکم و نشان امیر المومنین به کجا می آیی؟ قاصد محمد، این پیغام به یعقوب رسانید او شمشیر از زیر مصلا بیرون آورد و گفت: حکم و نشان من این است و بعد از مراجعت قاصد محمد بن طاهر، مردم متفرق گشته و از خدمتش فرار نمودند

## ۱۴ - صفاریان

مردم سرزمین حاصلخیز سیستان که دایره وار بر گرد دریاچه هامون و بخش سفلاهی رود هیرمند قرار دارد، به رهبری عقیدتی خوارج، دایماً علیه حکومت خلفا خروج می کردند. سیستان کانون اصلی خوارج بوده که میان روستاییان و پیشه وران معتقدان فراوان داشتند. دولت خلفا برای مبارزه با مخالفان خوارج، از دستجات غازیان استفاده می کرد. (۱۸۲) در اواسط قرن سوم، یعقوب بن لیث وارد صفوف غازیان، یا مبارزین راه دین شد محمد شبانکاره ای، در مجمع النسب می نویسد: یعقوب مردی بیدار بود عبوس، بی حرف، با اراده و جنگجویی بود دلیر و ساده. روی زمین خشک می خوابید و سپر را در پرچم پیچیده به زیر سر می گذاشت غذایش نان خشک و پیاز بود که همیشه در ساق موزه جا می داد. (۱۸۳) یعقوب که سرکرده عیاران سیستان شده بود، ابتدا پوشنگ و هرات را به تصرف خویش درآورد، از غفلت و غرور محمد طاهر، استفاده نمود و در نیشابور او را شکست داد و خراسان را به دست گرفت (۱۸۴) و دولت مستقلی را در مشرق ایران، به وجود آورد، او سعی داشت که تمام سرزمین ایران را از سلطه خلفا خارج سازد، وی در این راه به موفقیت های بسیاری دست یافت، شبانکاره ای می نویسد: یعقوب قصد عراق و پارس کرد و بگرفت و شحنه بنشاند و خود عزم بغداد کرد و برفت و با معتمد خلیفه عباسی حرب نماید معتمد از وی بگریخت و یعقوب از پس او شد به موصل و دیگر حرب کردند یعقوب منهدم شد و باز به بغداد آمد و هم در آن نزدیکی وفات یافت و سپاه او همه باز خراسان شدند. درباره وفات یعقوب تاریخ سیستان می نویسد: پس یعقوب آن جا بیمار شد و علتی صعب پیش آمد او را، چون کار جهان همه روی بدو گرفت، نقش اندر آمد و عمرو (برادر وی) او را ندران علت به نفس خویش خدمت بسیار کرد تا روز

دوشنبه ، ده روز مانده از شوال سنه ی خمس و سین و بایستی فرمان یافت و خیر وفات او به سیستان رسید. او هفده سال و نه ماه امیری کرده و خراسان و سیستان و کامل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند و مجرمین خطبه او را همی کردند، هفت سال و از دیگر جای ها اندر اسلام همه طاعت و فرمان وی پیدا همی کردند و از دارالکفر هر سال او را هندوها همی فرستادند و ملک الدینا همی نوشتند او را به روزگاری دراز. (۱۸۵) پس از مرگ یعقوب - ۲۶۵ ه - برادر وی عمرو، امیر خراسان و سیستان شد وی ظاهرا با خلیفه سازش کرد و یعقوب و عمرو، بر خلاف طاهریان ، به هیچ وجه مالیات و هدیه ای برای خلیفه نمی فرستادند و تمام مبلغ خراج دریافتی را (بیش از ۴۰ میلیون درهم) خود تصاحب می کردند. عمرو فقط در مسکوکات ، نخست نام خلیفه و سپس نام خود را ضرب می کرد و در خطبه ها نام خلیفه برده می شد و به دیگر سخن ، حکومت خلیفه را به رسمیت می شناختند. ولی در واقع خراسان و سیستان در عهد صفاریان کاملا مستقل بود. (۱۸۶) در مورد پیشرفت روزگار عمرو، شبانکاره ای می نویسد: عمرو لیث در خراسان از آل طاهر ذوالیمینین دیار نگذاشت و امارت بغداد طلب کرد معتمد به وی داد و نایب او در بغداد نشست . و عمرو، چنان شد که بر منبر بغداد بعد از نام امیر المومنین نام عمرو نیز به امارت و نیابت یاد کردند و گفتندی . الامیر العادل فلما فی ظل دوله امیر المومنین . اسماعیل بن احمد سامانی ، امیر بخارا و سمرقند و ماوراء النهر که ارتباط خوبی با خلیفه داشت پس از بررسی و هماهنگی ، در فرصتی مناسب بر عمرو تاخت و او را به بند کشید و نزد خلیفه به بغداد فرستاد و در آن جا بود که ، به امر پسر خلیفه در زندان کشته شد. خواندمیر، در کتاب تاریخ حبیب السیر در ادامه حکومت صفاریان ، پس از عمرو می نویسد: چون اکابر و اعیان سیستان از گرفتاری عمرو بن لیث وقوف یافتند. طاهر بن محمد بن عمرو را بر سریر پادشاهی نشانند. وی سپس لشکر به فارس کشید عامل خلیفه را از آن ولایت اخراج نمود و عزم تسخیر اهواز نمود، اما قبل از آن که بر مملکت تمکن یابد، بنا بر مکتوبی که نزد امیر اسماعیل سامانی به وی رسید، به سیستان بازگشت و به همان ولایت قانع گردید. تا این که با گسترش حکومت سامانیان ، صفاریان از میان رفتند. (۱۸۷)

## ۱۵ - حکومت سامانیان

### سامانیان

پس از حکومت های طاهریان ، و صفاریان دولت سامانی ، سومین دولت بالنسبه مقتدری است که در ایران ظهور کرد. در مدتی کوتاه منطقه ماوراء النهر، سیستان ، خراسان را به حیطة ی قدرت خود افزود. در این دوره ، شاهنشاهان سامانی ، نه تنها باعث وحدت بخشیدن حیات سیاسی کشور شدند، بلکه عامل رونق علم و هنر و شعر و فرهنگ شدند. برتولد اشپولر، در تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی می نویسد: حکومت بغداد، دیگر نمی توانست از تصرف خراسان به دست سامانیان و تشکیل یک دولت جدید بزرگ ایرانی جلوگیری کند. بدین وسیله ، مقدمات و شرایط احیای مجدد روح و معنویات ایرانی به وجود آمد وی در ادامه می نویسد: تمدن و فرهنگ ایرانی ، بی نهایت مدیون ایشان است . (۱۸۸) سامانیان ، گرفتار ملوک الطوائفی بودند، هر ناحیه از کشورشان در دست یک امیر محلی بود و با وجودی که دولت مرکزی به شدت با تمایلات استقلال طلبانه امرای محلی و در جهت تثبیت حکومت مرکزی مبارزه می کرد، نتوانست مقصود خود را در بسیاری از نواحی دوردست عملی سازد. آنان جهت جلوگیری از شورش ها و قیام ها در نقاط مختلف کشورشان ، متفدین محلی را به حکومت می گماردند. همین متفدین ، بعدها از موقعیت استفاده کرده و مستقلا حکومت کردند. هر چند ولایاتی چون خوارزم (۱۸۹)، چغانیان (۱۹۰)، ختلان (۱۹۱)، اسفیجاب (۱۹۲)، رسما جزو قلمرو حکومت سامانی بودند، ولی در واقع ، حکام این نواحی ، با استقلال حکومت می کردند. البته باید متذکر گردید، امرا و فرمانروایان محلی ، حکومت خویش را در داخل قلمرو ساسانی ، حفظ نموده بودند. بنابراین ، دولتی که اسماعیل سامانی

تاسیس نمود، به هیچ وجه یکدست نبود، زیرا علاوه بر حکامی که از جانب دربار بخارا به ولایات اعزام می شدند، فرمانروایان محلی نیز وجود داشتند. اما چون دستگاه حکومت با تساهل و نرم رفتاری سامانیان، نه تنها به منافع طبقه ی دهگان صدمه ای نمی رساند، بلکه موجب تقویت این طبقه هم می شد. فرمانروایان محلی و دهقانان از این دستگاه پشتیبانی می کردند و چنین بود که امارت آنان، بیش از یک قرن دوام یافت. اسماعیل، امیر سامانی، خود املاک وسیعی را یا خرید و یا ضمیمه املاک خود نمود و آن ها را توسعه داد، سپس به خاصان و اعضای خاندان خود بخشید. البته واگذاری زمین و ملک ظاهراً از رسوم پیشین نظام فتودال بود. این املاک به نام اقطاع به امرا و سران لشکر اعطا می شد، که بعدها، یعنی در دوره سلجوقیان بسیار وسعت یافت. سامانیان، سیاست ملکداری خویش را بر بنیاد هماهنگی و یا گاهی ایجاد نفاق افکنی، بین روحانیون و بزرگ مالکان و حکام می گذاردند ولی هنگامی که این سیاست نتوانست به تثبیت موجودیت آنان کمک نماید و از طرفی در مقابل شورش و قیام های مردمی، در داخل و حمله ی حکومت های دیگر از خارج، خود را مستاصل دیدند، به تقلید از خلفای عباسی، به تشکیل صنوف مختلف نظامی و حرفه ای از گاردهای ترک نمودند، تا شاید به طور جدی از این طریق در مقابل توده های مردم، نیروی کارآمدی را سازمان دهند. ریچارد فرای در کتاب بخارا، می نویسد: تعداد غلامان در دربار سامانیان، به چندین هزار می رسید، اما تعداد غلامان سرباز که در خدمت سپاه بودند بسی بیش تر از این بود. با گسترش این نیروی عظیم، اهمیت این غلامان بدان جا رسید که به مقامات عالی نیز دست یافتند و حتی مورد مشورت امیران قرار می گرفتند و بالاخره هم اینان حکومت سامانیان را در معرض خطر قرار دادند، حمدالله مستوفی در این باره می نویسد: منصور سامانی، بعد از پدرش، امرا در کار پادشاهی مشورت کردند و از الپتگین (غلام ترک که به مقام حاجبی رسیده بود) که بزرگ ترین امرا بود، اجازت طلبیدند تا نیز کسی را انتخاب نماید چون منصور نوجوان بود، الپتگین جواب فرستاد و عم او را اختیار کرد پیش از آن که جواب الپتگین به امرا رسید، منصور را به پادشاهی نشاندهند، الپتگین از او متوهم شد. به تحف و پیغام او دل خوش می کرد اما فایده ای نبود تا شش سال و پس الپتگین را به درگاه خواند، الپتگین دانست که خواندن او (دلیل) خیر نیست، اما (ناچار) روان شد. در راه با امرا بر سیل آزمون، در مخالفت منصور سخن گفت، امرا تمامت موافقت الپتگین کردند و حق (نمک) رعایت (نمودند). او بر ایشان (دعا) کرد و ایشان را وداع کرد و به حضرت فرستاد و با سه هزار غلام خود، سر خود گرفت و عزم غزنین کرد. امیر منصور جای او در خراسان به ابوالحسن سیمجور داد و پانزده هزار سوار به جنگ الپتگین فرستاد. (۱۹۳) و یا، ترشخی در کتاب تاریخ بخارا در مورد غلامان می نویسد: رسم آن بود که یکی شیر داشتی، هر شبی بر در آن خانه که وی خفتی، به زنجیر بر بستندی تا هر که خواستی که بر این خانه درآید، آن شیر روی را هلاک کردی. آن شب چون امیر احمد بن اسماعیل دلتنگ بود، خاصگان همه، دل مشغول بودند، فراموش کردند. آوردن شیر را، او به خفت جماعتی از غلامان امیر درآمدند و سرش را بریدند و ابوالحسن را تهمت نهادند که او گماشته است و او را به بخارا آوردند و بر دار کردند و آن غلامان (را) که کشته بودند، بعضی را یافتند و بکشتند و بعضی به ترکستان بگریختند. (۱۹۴)

### علل رشد دیوان سالاری

با رشد و گسترش شهرها، بر وسعت و پیچیدگی شهرهایی چون بخارا و سمرقند، خصوصاً نیشابور و دیگر شهرهای خراسان از یک طرف، کاهش نفوذ و استقلال روستاییان از طرف دیگر و یا دهگانان که خود نیز دستخوش تغییر شده بودند و در عین ملکداری بیش از پیش به بازرگانی و صنایع آلوده شده بودند، باعث گردید که به تدریج به شهرها روی آورند. در واحه ی بخارا، دهگانان بیش از پیش به پایتخت روی آورده و در مجاورت دربار سامانی می زیستند و در عین حال املاک خود را نیز حفظ کرده بودند، اما خود بر سر ملک خویش نبودند. روستاییان در شهرها به صنعت و حرفه و فن روی آوردند و یا در بدبختی و فقر و فاقه خویش به سر می بردند. از طرفی مالکان بزرگ (دهقانان) که به شهر آمده بودند، منشاء روابط بازرگانی داخلی و خارجی گردیدند و بدین

ترتیب بود که در ابتدای این دوره رشد صنعت و پیشه و فن بازرگانی، باعث رونق دولت سامانی گشته بود. در این رهگذر، دستگاه‌های مختلف دیوانی به تقلید از دوره قبل (عباسیان) و به رشد نهاد.

### دستگاه اداری و دربار سامانیان

امور ممالک سامانی تحت نظر سه دستگاه: (۱) درگاه یا دربار (۲) دیوان (۳) روحانیت، اداره می‌شد. (۱) ریاست دربار سامانی، با شخصی به نام حاجت سالار یا حاجت بزرگ بود، که بر جمیع امور داخلی دربار رسیدگی می‌کرد. در مواقعی که امر خردسال بودند، نیابت امارت را در دست می‌گرفتند. امرای سامانی، با صلاح‌دید حاجب سالار یا وزیر، حکام ولایات را انتخاب می‌نمودند. از ولایات سامانی، خراسان بیش‌تر از نواحی دیگر اهمیت داشت. حاکم این ناحیه، سمت سپهسالار کل را نیز به عهده می‌گرفت. به همین مناسبت، حکام این نواحی را اکثراً از میان سرداران بزرگ و بزرگان خاندان‌های قدیمی انتخاب می‌کردند. و این امر، غالباً در بعضی از خاندان‌های موروثی بود و به همین دلیل، برای احراز این مقام، روسا و سرداران بزرگ چون، آل محتاج یا خاندان قوتکین و سیمجوریان با یکدیگر اختلاف و نزاع داشتند. حاکم خراسان و یا سپهسالار کل، نفوذ زیادی در دستگاه سامانی داشت، امرای سامانی، وزرا را با جلب نظر سپهسالار یا حاکم خراسان انتخاب می‌کردند. امرای سامانی هر یک، چند نگهبان و غلام شخصی داشتند که مأمور حفظ جان ایشان بودند، ریاست این دسته را امیر حرس می‌نامیدند. (۲) دومین دستگاه متنفذی که تمام امور کشوری را در دست داشت، دیوان بود. که ریاست آن را وزیر یا خواجه بزرگ به عهده می‌گرفت و بر جمیع اهل قلم، دبیران، مستوفیان، ناظران خزانه و نمایندگان مالی ریاست داشت. ولی طبق معمول در انتخاب وزیر نیز رای سپهسالار کل در نظر گرفته می‌شد. این نظرخواهی شاید به این سبب بود که پرداخت مقرری سپاهیان و مخارج قشونی که تحت امر سپهسالار بودند از وظایف وزیر دیوان بود و چنان‌چه هماهنگی لازم بین سپهسالار کل و وزیر وجود نداشت، انجام این مهم با مشکلات فراوانی روبرو می‌شد. دیوان سامانیان، به ترتیب تحت نظر بزرگان چون: جیهاتی، بلعمی و عتبی و دیگر وزرای دانشمند سامانی اداره می‌شد و بیش‌تر طبق دیوان بغداد و به تقلید از دیوان ساسانی بود. بنا به نوشته‌ی زین الاخبار گردیزی: ابو عبدالله جیهانی مردی دانا بود و سخت هوشیار و جلد و فاضل و اندر همه چیزها بصارت داشت و او را تالیف‌های بسیار است، اندر هر فنی و علمی، و چون او به وزارت نشست به همه ممالک جهان نامه نوشت و رسم‌های همه درگاه‌ها و دیوان‌ها به خواست تا نسخت کردند و به نزدیک آوردند و هر رسمی که نیکوتر و پسندیده‌تر بود، از آنجا برداشته، و آن‌چه ناستوده‌تر بود بگذاشت و آن رسم‌های نیکو را بگرفت و فرمود تا همه‌ی اهل درگاه و دیوان حضرت بخارا، آن رسم‌ها را استعمال کردند و به رای و تدبیر جیهانی، همه کار مملکت نظام گرفت (۱۹۵). تشکیلات و اداراتی که تحت نظر وزیران بود به شرح زیر می‌باشد: (۱) دیوان دخل و خرج - استیفاء. (۲) دیوان اشراف (نظارت در خرج). (۳) دیوان برید (اطلاعات و خبرگزاری). (۴) دیوان اوقاف. (۵) دیوان قضا. (۶) دیوان رسائل (دبیرخانه). ولی بنا به نوشته‌ی نرشخی، صاحب تاریخ بخارا، دیوان در دستگاه سامانیان وجود داشته است، این دیوان‌ها عبارت بودند از: ۱- دیوان وزیر، ۲- دیوان مستوفی (خزانه دار)، ۳- دیوان عمیدالملک (دیوان رسایل)، ۴- دیوان صاحب شرطه (رییس نظامی شهر) ۵- دیوان صاحب برید (رییس پست) ۶- دیوان مشرف (ماموران خفیه) که تحمیل اشراف نیز گفته می‌شد ۷- دیوان املاک خاصه (شاهی) ۸- دیوان محتسب ۹- دیوان قضا و دیوان اوقاف (۱۹۶)، این کثرت ادارات و نظام اجرایی، توسط وزیری که رییس اجرایی این تشکیلات بود انجام می‌گرفت. در دستگاه سامانی، خاندان‌های محلی نظیر خاندان بلعمی و عتبی که دیوانسالاران حرفه‌ای بودند، شغل وزارت را در دست داشتند. باز بنا به نوشته‌ی تاریخ ایران در دوران باستان تا سده هجدهم. ۱۰ دیوان را، در دوره سامانیان نامبرده که در ذیل به ذکر آن می‌پردازیم. (۱) دیوان خراج، گردآوری مالیات را به عهده داشت. (۲) دیوان رسائل. (۳) دیوان عرض. (۴) دیوان صاحب برید (پست) که تجسس و کسب

اطلاعات را نیز به عهده داشت . (۵) دیوان شرطه (اداره نظارت و بازرسی) . (۶) دیوان قضا . (۷) دیوان محتسب . (۸) دیوان اراضی ، خاص خاندان شاهی . (۹) دیوان وقف . (۱۰) ارتش ، که از غلامان و سپاهیان مرکب بود. بارتولد، از قول تاریخ هلال الطالبی درباره ارتش می نویسد: مشاغل عمده نظامی نه تنها به رییس نگهبانان شاهی ، بلکه نمایندگان خاندان های اصیل و بزرگ محلی نیز، تفویض می گردید و در شمار لشکریان ، گذشته از ترکان ، دهقانان نیز بوده اند بر روی هم ، در آن عهد بیش تر ساکنان ماوراء النهر هنوز مسلح بودند. نظام الملک در کتاب سیر الملوک درباره ی غلامان ترک در دربار سامانیان می نویسد: در عهد سامانیان ، این قاعده پابرجا همی بوده است . به تدریج به اندازه ی خدمت و هنر، شایستگی غلامان را درجه می افزودند و چنان که غلامی خریدندی و یک سال او را پیاده خدمت فرمودندی و در رکاب با قبای زندینجی (از نام قریه زندیه در بخارا مشتق می شود) شدی و این غلامان را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا در این یک سال بر اسب نشستنی و اگر معلوم شدی ، مالش دادندی و چون یک سال با موزه خدمت کردندی وثاق باشی یا حاجب بگفتنی و حاجب معلوم پادشاه کردی ، آن که او را اسبی ترکی بدادندی با زینی در کام گرفته ، و لگام و دوال ساده و چون یک سال با اسب و تازیانه خدمت کردی ، دیگر سال ، او را قراجوری (شمشیر دراز) دادندی تا بر میان بستی و سال پنجم ، زینی بهتر و لگام به کوب و قبای دبوسی (گرز آهنی ) که در حلقه آویختنی و سال ششم ، جامه ی عنوان و سال هفتم ، خیمه ی یک سری و شانزده میخی دادندی و سه غلامک نو خریده را در خیل او کردندی و او را وثاق باشی ، لقب دادندی و کلاهی نمدین سیاه سیم کشیده و قبایکی گزنی در او پوشانیدندی و هم چنین ، هر سالی جامه و تجمل و خیل و مرتبت او می افزودندی تا خیل باشی شدی ، پس هم چنین حاجب شدی و چون شایستگی و هنرها و شجاعت او همه کس را معلوم گشتی و کارهای بزرگ از دست او برآمدی و مردم دار و خداوند دوست بودی ، آنگاه او را تا ۳۵ سال و ۴۰ سال نشدی ، امیری ندادندی و به ولایت نامزد نکردندی . (۱۹۷) (۳) سومین قدرت ، در اختیار نهاد روحانیت بود علمای دینی و روحانیون در این دوره ، یکی از نهادهای جامعه بود که با حکومت غیر روحانی کوس برابری می زد. اختیارات وسیعی که موسسات مذهبی از آن بهره مند بودند، موجب گردید که روحانیون در بسیاری از فعالیت های دولتی و در زمینه های مختلف به تفتیش و تحقیق به پردازند. در واقع به مثابه یک قدرت در قدرت ، نقش ایفا نمایند. ریچارد فرای می نویسد: به موازات سازمان مدنی ، حکومت نظامی روحانی نیز وجود داشت و این دستگاه اخیر، ظاهرا از ثبات بیش تری برخوردار بود چون قضات به همه ی مسائل شرعی رسیدگی می کردند، تعداد و نفوذ مقامات روحانی بسیار زیاد بود قاضی بر همه مرافعات و امور جنایی - به جز بعضی تخطی های سیاسی - و به تمام مسائل حقوقی رسیدگی می کرد مسجد شهر معمولا محلی بود که قاضی در آن جا رای خود را صادر می کرد، گرچه در متون قدیم مواردی هست که نشان می دهد قاضی ، در خانه ی خود به قضاوت می نشست است . پیشوایان روحانی اهل تسنن ، در بخارا نفوذ و قدرت خاصی داشتند، زیرا پیشوایان اهل تسنن بودند که نخستین بار امیر اسماعیل را به بخارا خواندند و بعدها، مدتی بعد از انقراض سامانیان ، این پیشوایان اداره سیاسی و اجتماعی شهر را نیز در دست گرفتند. فقهای شهر بسیاری در این دوره ظهور کردند و هر یک از آنان پیروان و شاگردانی داشتند، عقیده فقها و علمای دینی به صورت یکی از نهادهای جامعه در می آمد که در دوره سامانیان کارداران دولت و علما معمولا همکاری نزدیکی داشتند، گرچه مردم کم کم پیشوایان روحانی را، حامیانی در مقابل ظلم و جور حکومت تصور کردند، هنگام شورش های عمومی و تظاهرات مردم نیز، حکومت وقت نمی توانست پیشوایان دینی را پشتیبانان مطمئنی برای خود تصور کند. اختیارات وسیعی که موسسات مذهبی از آن بهره مند بودند، موجب می گردید که روحانیون در بسیار از فعالیت های دولتی و در زمینه های مختلف به تفتیش و تحقیق پردازند. (۱۹۸) با توجه به سنی بودن سامانیان ، اکثر جنگ هایی که می نمودند جنبه ی مذهبی و جهاد داشته است به همین سبب امیر اسماعیل لقب سالار غازیان را دریافت داشته بود. فرق مذهبی در قلمرو حکومت سامانیان کاملا آزاد بودند و فشار مذهبی وجود نداشت . چنان که در دربار پادشاهان سامانی ، مذاهب گوناگون با نهایت آزادی عقیده زندگی و کار می کردند. فقط مساله



اسماعیلیه و کشته شدن امیر سامانی به دست غلامان متعصب ترک ، مساله ای است که صحت آن موجب تردید می باشد.

## مالیات در دوره سامانیان

پرداخت عوارض و مالیات در ایران ، بعد از اسلام نیز همواره وظیفه طبقات زحمتکش ، بخصوص کشاورزان و پیشه وران بود. وجوهی را که به نام مالیات با ظلم و زور از مردم محروم به دست می آورند؛ یا صرف مخارج شاه و درباریان می شد و یا صرف اداره ی دستگاه و زد خوردها و قشون کشی ها می شد. مهم ترین نرخ مالیات های این دوره ، یکی ، مالیات جنسی بود، که از اجناس و کالاهای مختلف اخذ می گردید مانند: مالیاتی که از گندم ، ارزن و سایر حبوبات و یا مالیاتی که از گوسفند و گاو و غیره دریافت می شد و دیگر مالیات ارضی بود، که از زمین های زراعتی بر حسب جریب اخذ می گردید. به نوشته ی تاریخ بخارا: به روزگار امرای سامان ، به یک بار، هزار هزار و صد و شصت به هشت هزار و پانصد و شصت و شش درهم و پنج دانگ و نیم بوده است با خراج کرمینه ، (۱۹۹) در حقیقت اخذ مالیات در قلمرو سامانی همیشه - خاصه در دوره های اخیر آن دولت ، چندان سبک خوش آیندی نداشته است . بیهقی می نویسد: هنگامی که در سال ۳۷۰ ق . / ۹۹۰ م بغراخان هارون قراخانی به بخارا آمد، از خزاین سامانیان مال های بی اندازه و ذخایر نفیس برداشت .

## عوامل سقوط سامانیان

تعقیب رشته وقایعی که منجر به انقراض سامانیان گردید، مشکل می باشد. دلیل آن کثرت شخصیت ها و عواملی است که در این وقایع نقش داشته اند. (۲۰۰) این عوامل را می توان چنین جمع بندی کرد: ۱- تضاد شدید طبقاتی ، بین طبقه زحمت کش - دهقانان و صنعتگران - از یک طرف و طبقه حاکمه و فئودال ها از طرف دیگر که به صورت چالش درآمده بود، یکی از عوامل عمده محسوب می شد. ۲- بی کفایتی ابوالفضل محمد بن احمد فقیه ، وزیر نوح بن نصر، را می توان یکی از عوامل مهم انقراض سامانیان دانست . ۳- افزایش اهمیت فرماندهان گاردهای ترک ، که باعث گردید امور حکومتی به دست آنان بیفتد. (در این زمان نقش الپتگین بسیار حساس بود، زیرا به مقام حاجب کل ارتقا یافته و به ریاست گارد ترک رسیده بود). ۴- مبارزات داخلی بین درباریان و دیوانیان شدت یافت ، قیام فئودال های داخلی که طالب استقلال و خودمختاری بودند، گسترش یافت . ۵- عایدات دولتی ، در اثر لشکرکشی و قیام فئودال ها بیش از پیش نقصان یافت . ۶- اختلاف سران سپاه و بزرگان دربار سامانی . تحریک پی در پی روسای دیوان ها و حکام ولایات . ۷- حمله قراختائیان و ضعف حکومت سامانی ، که باعث سقوط سامانیان گردید. (۲۰۱) ۸- مالیات های روزافزون (مالیات خراج ) به شدت تضادها را افزایش داد. ۹- کودتای درباری بخارا، که طی آن ، منصور دوم در نتیجه ی توطئه ی اشراف به رهبری بکتوزن و فائق ، توقیف و نایبنا گردید (۳۸۹ ه / ۹۹۹ م)؛ و این فرصت خوبی برای محمود بود. ۱۰- اختلاف سامانیان و آل بویه ، که علت آن ، سیاست خارجی این دو سلسله بود. (۲۰۲) ۱۱- صدور سکه های بخارا توأم با درهم های اسلامی ، که از یک طرف مواجه با کاهش وسعت قلمرو سامانیان و نرخ سکه های بخارا (خداها) نیز کاهش یافت و از طرف دیگر، مقدار سرب و فلزهای دیگر آن ها بیش تر گردید، سودمند نبود. ۱۲- بحران نقره قرن یازدهم م . نیز، از جمله عوامل زمینه ساز ضعف سامانیان به حساب می آید. ۱۳- نزاع بر سر آب ، همراه با پایین رفتن سطح آب های زیرزمینی در واحه ی بخارا، که کشاورزان این ناحیه را با مشکلات و مشقات اقتصادی مواجه ساخته بود. گسترش ریگزارها و پیشروی بیابان ها، به زبان اراضی زراعتی ، علاوه بر آن قسمت عمده آبی که از رودخانه ها بسوی واحه ی بخارا جریان می یافت ، به اراضی دولتی می رفت . قطع اشجار، از بین رفتن جنگل ها و درختزارها نیز، به بحران اقتصادی و فقر بیش تر روستاییان دامن می زد. ۱۴- زوال طبقه دهگانان در قرن چهارم و پنجم هجری ، در سراسر ایران و نیز ماوراء النهر که این خود عامل مهمی در تضعیف سامانیان بود زیرا که

انقراض این طبقه، باعث به انقیاد درآمدن و خدمت فرمانروایان ترک گردید. (۲۰۳) با انقراض حکومت سامانیان، ایران بارها مورد تهاجم ترکان زردپوست آسیای مرکزی قرار گرفت و طی آن، نه قرن، ترکان سلجوقی، غز، قبچاق و غیره برای استفاده از منابع طبیعی و اقتصادی به مملکت ایران حمله ور شدند و به تدریج، خلق و خوی وحشیانه دیرین را از دست دادند و راه و رسم مملکت داری را از مطلعین و خبرگان ایرانی فراگرفتند.

## ۱۶ - دولت غزنویان

### غزنویان

پراکندگی نظام اجتماعی از یک سو، وجود خلاء قدرت سیاسی در ایران از سوی دیگر و هم چنین، تضاد و اختلاف خاندان‌های حاکمه و عدم توانایی آنان، جهت پرکردن این خلاء و ایجاد یگانگی ملی، عامل عمده‌ای برای زمینه‌سازی تسلط سلسله‌های غیر ایرانی بوده است. ترکان نمونه عالی استحاله‌ای هستند که در حکومت سامانیان خدمت سربازی می‌نمودند در جوانی و در سنین انعطاف پذیر به عالم اسلام آورده شدند، در محیط گسترده تمدن اسلامی غوطه خوردند و در این محیط به مقام عالی رسیدند و مجبور شدند با پیچیدگی‌های زندگی سیاسی و اداری آن خود را هماهنگ سازند. دیری نپایید که دین و فرهنگ نوین، میان این مردم و بیابانی که در پشت سر داشتند، جدایی افکند اما قابل توجه است، که گرچه در آغاز، در عصر حکومت سامانی، از اصل خود جدا افتادند، اما به سرعت خود را با عالم ایرانی محیط خود تطبیق دادند (۲۰۴). محمود غزنوی، که فرد شاخص عرصه‌ی سیاست ایران گردیده بود، ابتدا سعی در تصرف و توسعه دولت خویش نمود (۲۰۵). چنانچه سرزمین‌های خراسان، طبرستان، سیستان و افغانستان کنونی را به قلمرو دولت غزنویان درآورد. (۲۰۶) محمود، پس از آن که امارت وی از طرف خلیفه‌ی بغداد، به رسمیت شناخته شد، خود را سلطان نامید، کلیه فتوادل‌ها و متنفذین محلی را سرکوب نمود و توانست سیستان، خانیان، ترکستان، امرای خوارزم و جرجانیه را محکوم خویش گرداند و سپس تجاوزات یا غزوات تاریخی خود را به هندوستان آغاز نمود. محمود با حمله به هندوستان و فتح معبد سومنات، به پول و ثروت فراوان دست یافت، هر چند که برخی از مورخان، مقصود محمود از لشکرکشی‌ها به هندوستان را برانداختن کفر و بت پرستی از آن سامان و انتشار دین اسلام دانسته‌اند. محمود سنی حنفی مذهب متعصب - که بعداً توسط امام عبدالله ابن احمد قفال مروزی، فقیه شافعی، به مذهب شافعی گروید - در برانداختن کفر کوشا بود و به خلافت عباسیان، ایمان داشته و رفتار وی با کفار و پیروان سایر فرق اسلامی مانند اسماعیلیه و قرامطه و شیعیان خوب نبوده، نیکو می‌توان دریافت که فقط دینداری و تعصب یگانه محرک لشکرکشی‌های او به هندوستان نبوده است. بهترین دلیل این که بتکده‌های هندوستان، بیش تر از بتان آن سرزمین، طرف توجه محمود بوده است، که چون شنید جمعی از رایان هند، با لشکر بسیار سر راهش نشسته‌اند، برانداختن دشمنان اسلام را فراموش کرد و برای حفظ غنایم خویش به جای به دریا زدن، از بیراهه بازگشتن را بر مقابله با دشمن که ممکن بود، نتیجه‌ی لشکرکشی او را به باد دهد، ترجیح داد. به همین جهت بسیاری از لشکریان و همراهانش، در صحرای بی آب و گیاه تلف شدند، این لشکرکشی‌ها، مخصوصاً جنگ‌های او در هندوستان، عایدی سرشاری داشت، جنگجویان در طی این مبارزات، از راه غارتگری و قتل و کشتار، ثروت فراوانی به چنگ آوردند ولی توده‌های مردم که در مسیر این لشکرکشی‌ها بودند، بیش از پیش فقیر و ناتوان تر می‌شدند. خواندمیر در کتاب تاریخ حبیب السیر در این باره می‌نویسد: یمین الدوله و امین الملّه محمود غزنوی، چون روزی چند از مشقت سفر برآسود، جهت تقویت دین نبوی عزم غزو کفار هند نموده به آن جانب نهضت فرمود و پس از آن که رایات ظفر آیات سایه‌ی وصول بر شط و به هند افکند، ای بال بن اندپال که به افزون اموال و انبوهی ابطال رجال از دیگر سلاطین هند ممتاز بود در برابر آمده قتالی شدید به وقوع انجامید و اعلام اسلام ارتقاع

یافته الوبه کفر و ظلام انحضاض پذیرفت و سلطان به نفس نفیس مشرکان را تکامشی نموده جمعی کثیر به تیغ تیز بگذرانید و به قلعه بهیم بغرا رسیده نواحی آنرا ممکسر ظفر اثر گردانید و آن قلعه بود بر قله ی کوهی بنا یافته و اهل هند آن را مخزن صنم اعظم پنداشته و قرنا بعد قرن، ذخایر و خزاین بدان جا نقل کرده آن را به زر و گوهر برگردانیده بودند و این معنی را سبب تقرب به بارگاه احدیت تصور نموده و چون محمود آن قلعه را محاصره فرمود رعب و هراس بر ضمائر ساکنان آن حصن آسمان محاسن راه یافته فریاد الامان به ایوان کیوان رسانیدند و در قلعه گشاده در پیش اسب سلطان بر خاک راه افتادند و یمین الدوله به همراهی والی جوزجانان به آن حصار درآمده به ضبط اموال فرمان داد و از جمله غنایم آن چه ضبط درآمد هفتاد هزار درهم بود و هفتصد هزار من آلات زرین و سیمین و جواهر و دور و اثواب و اجناس حد و قیاس نداشت. (۲۰۷) حمدالله مستوفی شرح جنگ محمود را در هندوستان با چیپال هیتال می نویسد: محمود او را اسیر کرد و امان داد و خراج بستند اما چون غارت هندوان چنان بود که هر پادشاه که دو نوبت در دست مسلمان اسیر شود، دیگر پادشاهی را نشاید و گناهی جز به آتش پاک نشود، چیپال، پادشاهی به پسر داد و خود را بسوخت، محمود در این جنگ غازی لقب گرفت. (۲۰۸) ناصر خسرو در این باره با شکوه از این ماجرا چنین می نویسد: آنکو به هندوان شد، یعنی که غازی از بهر بردگان نه زبهر عزا شده است. محمود، پس از طرد مخالفان و شکست قطعی سامانیان، خطبه به نام القادر بالله خواند و با این اقدام بستگی و ارادت خود را به حکومت بغداد نشان داد و چون به کسب خلعت و فرمان خلیفه توفیق یافت، اجازه یافت، که در روی سکه، نام خود و خلیفه را نقش کند. به طور کلی روابط محمود با خلیفه کاملاً دوستانه بود - هر چند که بعدها معلوم گردید که محمود قصد داشت علیه خلیفه قیام نماید و به استقلال کامل برسد - به همین لحاظ شاید روابط آنان صرفاً به خاطر منافع مشترکی بود که این پیوستگی را به ارمغان می آورد به عنوان مثال رفتار وحشیانه محمود با اسماعیلیان و قرمطیان، نیز بیش تر برای جلب توجه خلیفه بغداد بوده است و متقابل با حمایت معنوی خلیفه نیز، حکومت عنصر ترک را مورد تایید و تثبیت قرار داد.

### موقعیت طبقات در دوره غزنویان

علیرغم تحقیری که، طبقات فرادست به طبقات فرودست جامعه روا می داشتند، نشانه ای از هرگونه خصومت و رشک ورزی میان آنان قابل مشاهده نبود، زیرا روحانیون پیوسته بر این شکاف پلی می زدند و آن را پر می نمودند. روحانیون از لحاظ پایگاه خانوادگی و مقام اجتماعی دقیقاً به طبقه ی اعیان مربوط می گشتند و مناصب کشوری را که غالباً نیمه موروثی بود اشغال می کردند و همواره میان علما و اعیان، اشتراک منافع بسیار وجود داشت و به همین لحاظ، پیوند تنگاتنگی بین آنان وجود داشت. (۲۰۹) به طور کلی، نظام طبقات در این دوره را می توان چنین عنوان نمود: سلطان - با خواجه گان، غلامان، شاعران، ندما، بردگان خاصه ی ترک. وزیر - با دیوانسالاران، فقها، و عالمان (کارمندان و کارگزاران). روحانیون. فرماندهان لشکر - همراه با سپاهیان و لشکر غازیان. قشر میانه حال - مدرسان، شیخیان، صوفیان، زمینداران روستایی، نجبای شهری. اقشار فرودست - پیشه وران، کارگران، خدمتکاران، ترکان نوکر، عیاران. قرمطیان علل گرایش مردم به عقاید قرمطی، شدت بهره کشی طبقه بالا از طبقه ی پایین و وجود ستم و بیدادگری حکام از یک سو، و رشد جوامع شهری و آزادی نسبی عقیده و سرایت دانش یونانی، در میان مسلمانان و رواج ارزش اجتماعی بحث و اظهار نظر از دیگر سو بود، که سبب روی آوری عمومی، به دانش جویی و علاقمندی به دانایی و رشد فکری و شعور اجتماعی می شد. مقدس بشاری، در بازدید از شهر بخارا و ابن حوقل، در وصف مردم خوزستان از فضایل مردم، مجالس بحث و گفت و گو و رواج علم و دانش و هم چنین، درباره عوام و پیشه وران که مانند خواص و علما به علم کلامی آشنایی داشتند، مطالبی ذکر نموده اند. نهضت قرمطیان که افزون بر جنبه طبقاتی در ایران، خصلت ملی هم پیدا کرده بود - پس از کودتای اشراف و فئودال ها و سپهسالاران اقطاع دار بر ضد نصر بن احمد سامانی - هم چنان در زیر فشار

کشتار و سرکوبی، ادامه یافت، تا این که در دوران منصور اول و نوح دوم دوباره نیرویی فراوان گرفت؛ چنان که اشرافی همپایه‌ی امیران سیمجوری و بعضی دیگر از بزرگان خراسان هم، به قرمطیان پیوستند. شاهان سامانی برای سرکوبی آنان، از سلطان سبکتکین و سلطان محمود غزنوی کمک گرفتند چندی بعد هم، نوبت کشتار قرمطیان بخش شرقی و مرکزی ایران، به وسیله محمود غزنوی رسید. (۲۱۰) در تاریخ بیهقی، شرح به دار کشیدن حسنگ وزیر، به جرم قرمطی بودن به درستی به تصویر کشیده شده است و این، بیانگر نفوذ و رواج این نهضت، در میان توده‌های مردم و حتی قشر بالای جامعه می‌باشد. (۲۱۱) آل بویه، در دوره‌ی فرمانروایی خود، با قرمطیان مدارا می‌کردند و سبب آن، شیعه بودن آنان بود و برنامه‌های آنان تا اندازه‌ای با خواسته‌های قرمطیان نزدیک بوده و منافع طبقه پایین را نیز شامل می‌شد. بارتولد می‌نویسد: پادشاهان غزنوی، در چهل سال دوران سلطنت خود، پیوسته و با شدت هر چه تمام‌تر با انواع الحاد، که شکل ایدئولوژیک ناخرسندی از فرمانروایی آنان بود مبارزه کردند، مخصوصاً برخورد امرای دولت سلطان محمود با قرمطیان که در زمان او به واسطه‌ی ارتباط با خلفای فاطمی، یعنی دشمنان سرسخت خلفای عباسی، خطرناک‌تر شده بود، شدتی بیش‌تر داشت. علت اصلی یورش محمود به هند - غیر از بهانه‌ی ترویج اسلام و انگیزه‌ی مادی و دست یافتن به ثروت‌های آن سرزمین - ترس از رواج عقیده قرمطیان مولتان (۲۱۲) در هند و خطر عکس‌العمل آن در قلمرو حکومتش بود. (۲۱۳) عتبی، تأکید می‌کند، محمود در روز فتح مولتان آن قدر از قومطیان به دست خود کشت، که شمشیر خون‌آلود، به دستش چسبید و دست و شمشیر را در آب گرم نهادند تا از هم جدا شدند، ولی، شورش‌های قرمطیان ادامه داشت و محمود برای بار دوم به آن جا لشکر کشید، ولی این بار نتوانست ریشه آنان را برکند. آغاز رواج کیش قرمطی و اسماعیلی در هند، را در قرن چهارم باید دانست. (۲۱۴) ناصر خسرو در کتاب سفرنامه خود در این باره می‌نویسد: روزی پنهان به شهری وارد شده و به کفشدوزی برای دوختن کفش خود رجوع کردم. در همین اوان، غوغایی از آن سوی بازار برآمد و کفش دوز برای تماشای غوغا به او گفت، اندکی صبر کن تا به بینم قضیه چیست. با گزن کفاشی از حجره بیرون رفت و چون باز آمد قطعه‌ای گوشت بر سر گزن داشت. ناصر خسرو پرسید چیست؟ کفاش گفت: پاره‌ای گوشت از تن یکی از موبدان ناصر خسرو است، که مردم به قتل آورده‌اند و من برای ثواب، این قطعه گوشت را همراه آوردم. (۲۱۵) سرکوبی و کشتار قرمطیان ری با رشد نهضت قرمطیان در بخش مرکزی کشور، که به مرحله‌ی حادی رسیده بود، محمود با توطئه اشراف و فئودال‌های محلی، در دوره‌ی مجدالدوله دیلمی به ری آمد و قرمطیان را که به قول گردیزی در آن جا زیاد شده بودند، کشتار و سرکوب کرد (۴۲۰ هجری) در این هنگام که قرامطه در جنوب ایران نیز پیشرفت کرده بودند امیر آل بویه (بوکالیجار) از بیم و روی مصلحت ابتدا دعوت رهبر آنان ابونصر عمران را پذیرفت، سپس با همکاری فئودال‌ها و حکام محلی آنان را سرکوب نمود. محمود قصد داشت به مصر حمله و فاطمیان را در آن جا نابود کند: ملک ری از قرمطیان بستدی میل تو اکنون به منا و صفا است. با مرگ محمود، نقشه لشکرکشی او عقیم ماند پس از دویست سال نبرد طبقاتی و مبارزه ملی، نهضت قرمطیان در پایان دوره غزنوی، تا حد زیادی سستی گرفت و بالاخره با یورش ترکان سلجوقی و پیش از آن که تبدیل به نهضت اسماعیلیان شود، از پیشرفت و فعالیت آشکار بازماند. (۲۱۶)

## نظام مالی غزنویان

نظر به این که گردش چرخ امپراتوری غزنوی، که هزینه سنگین می‌طلبید اداره مرکز دولت و تامین هزینه‌های مالی اردوکشی‌های نظامی که مستلزم حفظ حرکت توسعه طلبی بود به جریان وسیع مالیات گیری و انباشتن خزانه نیاز داشت، ذیلاً به بررسی این جنبه برجسته از حکومت غزنوی، خواهیم پرداخت. سیر تکامل ارتش‌ها از یک زمینه فئودالی یا قبیله‌ای، به ارتش‌های مزدبگیر و حرفه‌ای، اصولاً - سبب افزایش هزینه دولت‌ها گردیده بود. با افزایش هزینه دولت، مالیات‌های تازه وضع می‌گردید؛ و

گردآوری این مالیات‌ها نیز به حکومتی توانمندتر نیاز داشت و نتیجه‌ی آن، رشد قدرت پادشاه در برابر رعایا بود. این افزایش قدرت پادشاه را می‌توان در میان سلاطین غزنوی مشاهده کرد زیرا آنان در دست یافتن به منابع مالی بخت خوشی داشتند. ۱ - نخستین منبع عبارت بود از: ولایات پر نعمت تحت حکومت آنان و دیگر، غنایمی بود که از سفرهای جنگی به هند به دست می‌آوردند. حاصل، آن بود که سلاطین غزنوی مستمری‌های لشکریان را نقداً می‌پرداختند و بر خلاف آل بویه و سلجوقیان، ناچار نبودند که به فتودالیسم نظامی و اعطای اقطاع رو آوردند. ۲ - دوم آن که احتیاجات مالی فوری برای سفرهای جنگی سلطان زیاد بود، تجهیز یک ارتش برای سفرهای جنگی به تامین هزینه‌های تشکیلات مقدماتی، خدمات فرعی، ترتیب آذوقه‌ی سپاه، حمل و نقل و تجهیزات ویژه و غیره نیاز داشت. (۲۱۷) ۳ - سوم آن که، زندگی پر تجمل دربار غزنوی و روبنای سنگین دیوانسالاری موجود که به آن اندازه انعطاف نداشت تا زیاده‌روی‌های سابق را ترک گوید و امپراتوری را از آن همه تَبذیر و اسراف باز دارد، بنابراین تدریجاً زمینه‌ی خود را از دست داد. سلاطین غزنوی، در تنعم زندگی می‌کردند، و عادت به اسراف داشتند. تعداد نفرت‌اعضای دیوانسالاری پیچیده‌تر شده بود. در آغاز پادشاهی مسعود، مشاهرت (۲۱۸) دبیران دیوان رسالت به ۷۰،۰۰۰ درهم سر می‌زد و دبیران دیگری نیز بودند که تازه استخدام شده بودند و چون ایام کارآموزی را می‌گذرانند هنوز اجرتی دریافت نمی‌کردند. درآمد غزنویان را می‌توان به طور کلی به پنج قسمت تقسیم کرد: ۱ - املاک خالصه و دارایی خصوصی سلاطین. ۲ - ضبط دارایی بی‌وارث به نفع سلطان و مصادره‌ها. ۳ - خراج و هدایایی که ملوک تابعه و والیان و غیره به خزانه دولت غزنوی می‌پرداختند. ۴ - غنائم جنگی. ۵ - مالیات مرسوم، یعنی خراج و مالیات‌های اضافی. چهار منبع درآمد نخست از طریق دستگاه اداری دولت غزنوی نظیر؛ دیوان‌ها، بی‌درنگ به دربار سلاطین می‌رسید. پنجمین منبع درآمد، نشان‌دهنده‌ی تماس مستقیم عاملان سلطان است با توده‌ها در ولایات مختلف. منابع پنج‌گانه‌ی درآمد غزنویان توضیح، این منابع پنج‌گانه به شرح زیر می‌باشند: ۱ - املاک خالصه و دارایی‌های خصوصی سلاطین غزنوی: در دولت غزنوی تشکیلاتی دو بخشی وجود داشت که بخشی از آن، دیوان و کالت بود که املاک خالصه را اداره می‌نمود و بر جنبه‌ی مالی امور حرم سلطان نیز نظارت داشت. دیوان وزیر که زیر نظارت سلطان بود، عمده‌ترین دیوان مالی کشور و دخل و خرج اموال، با این دیوان بود و دیوان فرعی آن یعنی دیوان استیفا، مامور بود تا معاملات را در دفاتر کل ثبت نماید و علت آن را بنویسد. درآمدی که از دارایی‌های سلطان حاصل می‌شد، جدا از آن چه که دقیقاً خرج حرم می‌گردید، ظاهراً از طریق دیوان‌های وزیر و مستوفی نیز به مصرف می‌رسید. وکیل خاصه، مباشر املاک خصوصی تمامی خاندان غزنوی بود؛ اما گاه ممکن بود پاره‌ای از املاک ویژه به زیردستان نیز واگذار شود. به نظر می‌رسد که محل دیوان غزنه، پیوسته در پایتخت قرار داشت حال آن که دیوان‌های عمده‌ی دولت ثابت نبوده و در سفرهای جنگی و پیشروی‌های سلطان همراه او بودند. اوقاف خاندان غزنوی، مباشر یا کدخدایی خاص داشت سلاطین غزنوی علاوه بر زمین، مستغلات، دارایی‌های دیگری نیز داشتند که از آن جمله بود، خیل‌های اسب، رمه‌های گوسفند، شتر، گاو، گاو میش که نگهداری آن‌ها احتیاج به گله‌داران و کدخدایان بسیار داشت. ۲ - درآمد سلاطین غزنوی، حق الملک دارایی‌های بی‌وارث و مصادرات بود. سلطان، وارث مایملک کسانی بود که ورثه‌ای برای دارایی آنان یافت نمی‌شد. یعنی دارایی غلامان خاصه و خواجه سرایان نصیر الدین طوسی این گونه درآمد‌ها را طیارات می‌خواند، که به معنی اقلامی از درآمد است که به تصادف حاصل می‌شود. سلطان از میان اموال متصرفاتی، از این قبیل، دارایی‌های منقول و غلامان شخصی را در میان خاندان شاهی تقسیم می‌کرد و مستغلات و غلامان لشکری را به سپاهسالاران دیگر می‌بخشید هرگاه سلطان، غلامی از غلامان خود را آزاد می‌ساخت، حق دیگری، به نام حق ولی، وجود داشت که این غلامان آزاد شده را هم چنان به آزادکننده خود وابسته می‌کرد، بنابراین حق، در صورت فوت آنان، سلطان وارث ترک‌ه‌ی آنان بود. (۲۱۹) ۳ - خراج و هدایای پادشاهان دست‌نشانده و والیان، یکی دیگر از منابع درآمد حکومت غزنوی بود حکام تحت‌الحمایه‌ی حکومت غزنه، حکومت‌های برخی نواحی زیر

پوشش امپراتوری، شاهزاده نشین‌های ماورای جیحون، ختلان و چغانیان، خراج سالیانه خود را به نام مال ضمان یا مال مواضعه به معنی خراج مقرر بر طبق قرارداد یا توافق می‌پرداختند. ۴- غنایم فراوان مناطقی نظیر جلگه‌ی شمالی هند و ایران غربی، عامل موثری بود در ساختن امپراتوری غزنوی، به عنوان پویاترین قدرتی که از بعد از فتوحات اعراب در ایران شرقی پیدا شد ارتش حرفه‌ای غزنویان ارتشی مزدبگیر بود که می‌بایستی پیوسته موجود باشد و نمی‌توانست در ایام فترت میان سفرهای جنگی، اسلحه خود را به زمین گذاشته و به کارهای دیگر پردازد. در پرداخت مستمری به سپاه درآمد منظم مالیات‌گیری بیش‌ترین اهمیت را داشت. اما به این مستمری، غنایم جنگی نیز افزوده می‌شد. از این گذشته، علاوه بر حقوق ثابت گونه‌هایی، از اجناس نظیر: جنگ افزارها، هدایای پربها و بردگان نیز میان سربازان قسمت می‌شد. ۵- یکی دیگر از منابع درآمد غزنویان، مالیات ویژه (یا غیر معمول) یا خراج و مالیات بر زمین‌ها و فرآورده‌های کشاورزی بود که در آن قسمت از امپراتوری غزنوی، که مستقیماً تحت حکومت دولت غزنه بود، وضع می‌شد و برای جمع‌آوری آن، عمال سلاطین غزنوی با توده‌ها و تماس مستقیم بودند احتمالاً غیر از این گونه مالیات‌های مرسوم، باج‌های متعدد کوچک‌تر نیز وجود داشت، نظیر اسمار یا مالیاتی که بر آذوقه می‌بستند، که البته اطلاعات ما از آن بسیار اندک است. علاوه بر این، مالیات‌های منظم و حضور سلطان و لشکریانش در بخشی از امپراتوری که مختصر شورش‌های در آن جا بروز کرده و یا تاخیری در پرداخت مالیات‌ها حادث شده بود، معمولاً منجر به تحمیل مالیات‌های غیر معمول و مطالبه‌ی به‌عنف آن می‌گردید، که اقدامی مفاتیح‌العلوم به حساب می‌آمد. مالیات‌البقیای که بدهی از پیش مانده‌ی توده‌ها بود، خود شرحی مفصل دارد. به هر حال بنا به گفته‌ی بیهقی، مردم توان پرداخت مالیات جاری (مال لرواج) را نداشتند، تا چه رسد به مالیات‌البقیای خراج جمع‌آوری شده را عاملان به دیوان ولایتی می‌آوردند و در آن جا به حساب آنان رسیدگی می‌شد. این عاملان و کارگزاران مالی، در ولایات معمولاً مستمری خود را از روی مالیات‌های گردآوری شده برداشت می‌کردند و باقی‌را به دیوان ولایتی یا دیوان مرکزی می‌فرستادند.

### دیوان‌ها در زمان غزنویان

از آن جایی که غزنویان میراث‌دار بخشی از نظام سامانیان بودند، بسیاری از دیوانیان سنتی سامانی را به کار گرفتند. زمانیکه محمود، اختیار خراسان را به دست گرفت، برخی از این دیوانیان در مقام‌های خود باقی ماندند و برخی دیگر به هنگام فتح ماوراءالنهر به دست قراخانیان، به غزنه جلب شدند. دیوانسالاری غزنوی، از این مردان کارآمد به گرمی استقبال نمود، زیرا بسط و گسترش دولت غزنوی در زمان محمود حوزه عمل و حجم کار آن را وسعت داده‌لاجرم به کسانی که توانایی برآمدن از انجام امور را داشتند، بیش از پیش نیاز بود، این دیوانیان توانستند، سنت‌ها و فنون اداری سامانیان را در نظام دیوانی قوت بخشند. از مهم‌ترین آنان، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، نخستین وزیر محمود را می‌توان نام برد. دیگر، خاندان احمد بن عبدالصمد شیرازی وزیر دوم مسعود که از خطه‌ی فارس بود و یا ابوالقاسم کثیر، دبیر و کارگزار نامی غزنویان که کرارا نامش در تاریخ بیهقی آمده است. (۲۲۰) بیهقی، شرح مشورت و انتخاب وزیر و دبیران را با اعیان و ارکان چنین آورده است: امیر مسعود چون بار بگسست خلوت کرد با اعیان و ارکان و سپاه سالار، علی دایه، و حاجب بزرگ بلگاتگین و بوالفتح رازی عارض و بوسهل حمدوی و بونصر مشکان، پس گفت: خواجه احمد گذاشته شد پیری پردان و با حشمت قدیم بود و ما را بی‌دردسر می‌داشت و ناچار وزیر می‌باید که بی‌واسطه کار راست نیاید، کدام کس را شناسید که بدین شغل بزرگ قیام کند؟ (۲۲۱) که آخرالامر حسنک به وزارت انتخاب شد. شرح حال کارگزاران سایر دیوان‌ها در تاریخ بیهقی، کرارا به زیبایی کامل آمده است. به هر حال، دیوان‌هایی که مسوول حفظ و انجام امور مختلف در دوره غزنویان بوده‌اند عبارتند از: ۱- دیوان رسالت: در دوره غزنویان دیوان رسالت در حکم دبیرخانه و دفاترخانه برای سلطان بود این دیوان نیز مثل دیگر دیوان‌ها نظیر دیوان مستوفی، جامه‌خانه و

حرم، معمولا در سفرهای جنگی و گردش پادشاه در اطراف مملکت، او را همراه بود، کاغذهای دیوانی و دفاتر ثبت را چهارپایان حمل می کردند و هنگامی که سلطان در جایی درنگ می کرد، چادرهایی برای اسکان دبیران و تجهیزات آنان بر می افراشتند، در چنین مواردی، چادر دیوان رسالت در نزدیکی سرپرده پادشاه بود. در این دیوان، عده‌ی کنیزی از منشیان با مستمری مکفی زیر نظر سلطان کار می کردند که پیوسته یکی از آنان می بایست به نوبت در دیوان حاضر بماند که او را دبیر نوبتی می خواندند. دیوان رسالت، در مقام دبیرخانه سلطان، نامه‌هایی را که از قدرت‌های خارجی می رسید، دریافت می کرد و بنوبه‌ی خود نامه‌هایی برای آنان ارسال می داشت. به علاوه این دیوان در تماس‌های سیاسی نیز ذی ربط بود. از این رو گزارش‌ها و پیام‌هایی که منهبان توسط اسکداران از سراسر امپراتوری می فرستادند به دیوان رسالت می رسید، هم چنین گزارش‌های مربوط به قیمت ارزاق، مصایب طبیعی، تهاجمات دشمنان خارجی، فعالیت راهزنان و مسائل دیگر را شامل می گردید. جمع‌آوری اطلاعات - رفتار کارگزاران محلی و مخپیان - و انتقال سریع آن توسط شبکه‌ای از کارگزاران خبری و جاسوسان انجام می گرفت. سلطان مسعود صاحب بریدان و مشرفان مهم را خود، به کار می گماشت. ۲- دیوان اشراف: نظام اشراف و جاسوسی در ولایت متشکل از دیوان دولتی بود که دیوان مستقل اشراف مملکت خوانده می شد. ۳- دیوان عرض: گردآوری سپاه، تنظیمات داخلی ارتش، پرداخت مستمری و آذوقه به عهده دیوان عرض بود اهمیت شغل عارضی پس از وارث دارای اهمیت فراوان بود. ۴- دیوان برید: وظیفه دیوان برید، انتقال خبر بود، بر این دیوان که اهمیت بسزایی در اطلاع از اکناف قلمرو غزنوی داشت، صاحب برید و یا صاحب خبر نظارت می کرد. ۵- دیوان استیفا، رسیدگی و تنظیم دفاتر و دخل و خرج کشور و ثبت کلیه درآمدهای دولتی و محاسبات است. ۶- دیوان وزیر یا دیوان مرکزی. ۷- دیوان ولایتی

### ارتش در زمان محمود غزنوی

غلامان ترک زرخید، مانند عهد خلفا و سامانیان هسته مرکزی و اساس نیروهای جنگی محمود را تشکیل می دادند، ولی محمود بر خلاف زمان ماضی توانست نظم و انضباط سختی را در میان ایشان برقرار سازد، لشکر غلامان وسیله‌ای بود که محمود را به یاری آن موفق به لشکرکشی‌های مظفرالله و وسیع کرد و در عین حال، توانست توده‌های مردم را در متصرفات وسیع خود در حال انقیاد و اطاعت نگاه دارد. محمود، گذشته از لشکر غلامان ترک، از داوطلبانی که به اصطلاح غازیان یا مبارزان راه دین نامیده می شدند نیز به منظور لشکرکشی‌های غارتگرند و جهان‌گشایی‌های خویش استفاده می کرد، اینان از ملت‌ها و نژاد متفاوت تشکیل یافته بودند، چنان‌چه بیهقی می نویسد: عارض بیامد و چهار هزار سوار با وی نامزد کرد، دو هزار هندو و هزار ترک و هزار کرد و عرب و پانصد پیاده با او همراه نمود (۲۲۲). دولت محمود با جلب روستاییان بی زمین به صفوف غازیان و قریب ایشان به امید کسب ثروت از غنایم جنگی هندوستان که در واقع، جز مستی از خروار آن نصیب آنان نمی گشت می کوشید تا تناقضات طبقاتی را محو و نارضایی عامه مردم را تقلیل دهد. نهضت غازیان، می بایست کار یک مجرای انحرافی و دریچه اطمینان را انجام دهد و جدی‌ترین عناصر، مردم استثمار شده و زحمتکش شهر و روستا را منصرف کند و در مسیری که برای قدرت فئودال‌ها خطرناک نباشد قرار دهد. غازیان پس از لشکرکشی، در مرزهای نواحی تسخیر شده، باقی می ماندند یا یا اموال غارتی به میهن باز می گشتند و شریک و انباز دستبردهای مشروع می شدند. اما راجع به عامه‌ی مردم زحمت‌کش روستاها و شهرها، کامیابی‌های جنگی محمود، و زرق و برق دربار او، نه تنها وضع اینان را بهتر نمی کرد، بلکه دشوارتر می ساخت، غنایم حاصله از لشکرکشی‌ها، هر قدر هم زیاد می بود، هرگز نمی توانست هزینه‌های هنگفت نگاهداری لشکر و دربار و اشتهای روزافزون محافل درباری و سران نظامی و فئودال را جبران و ارضا کند (۲۲۳). به هر حال دولت غزنوی، از آن‌جا که گرایش به ارتش سالاری داشت، می توان گفت که نهاد ارتش در داخل امپراتوری از بیش‌ترین اعتبار برخوردار بود. لشکریان ترک را به خاطر بی‌ریشه‌گی و عدم

وابستگی محلی غالباً از دیار کفر به دارالاسلام می‌آوردند و پس از تربیت جسمانی و ایجاد روح وفاداری و تعهد در آنان به صفوف منظم سپاه می‌پیوستند. به طور کلی در قرن چهارم هجری، ارتش‌های شرق اسلامی به گرد هسته‌ای از بردگان بنا شده بود، هر چند که آنان به وفاداری مشهور بودند ولی گاه خطراتی نیز داشتند، مثل الپتگین برای سامانیان و یا در زمان مسعود غزنوی که گاه در مقابل او می‌ایستادند، و ایجاد خطر می‌نمودند.

### علل انقراض غزنویان

۱- دیوانسالاران و کارگزاران، بر خلاف فئودال‌ها و اشراف، راهی در دولت غزنویان نداشتند تو از استقلال عمل، محروم بودند. همین امر باعث شد که آنان که به کاردان دولتی - مواجب بگیر دولت - تبدیل شوند، لذا، آنان با ایجاد فساد و دستگاه‌های اداری و تاسی جستن از سلطان و بزرگان اشراف و فئودال‌ها شروع به غارت مردم کردند. در نتیجه مورد نفرت و کینه‌ی عام قرار گرفتند.

۲- اخذ مالیات سنگین برای تأمین هزینه‌های جنگ و مصارف دربار که اثرات آن باعث فرار روستاییان، از بین رفتن زمین‌های زیر کشت، تضعیف اقتصاد کلی و تولیدات کشاورزی و صنعتی گردیده و داد و ستدهای بازرگانی میان نواحی مختلف کشور به حداقل خود برسد. ۳- مال پرستی و ثروت اندوزی و دنائت طبع و آزمندی محمود و مسعود. ۴- غارت‌ها و ستم‌ها و بیدادها، ارکان دولت غزنوی و کارگزاران و ارتش آن را فاسد و عیاش و بد و بی‌اعتقاد کرده بود. ۵- قرار دادن قدرت دولت و اساس اقتصاد مملکت بر لشکررداری، که هم برای مردم و هم برای فئودال‌ها، خالی از زیان نبود و خلیفه عباسی هم که زیر قهر و سلطه غزنویان قرار داشت، این روش را نمی‌پسندید.

### ۱۷- آل بویه

تلاش‌های مکرر و پیاپی نهضت‌های مختلف ایرانی، برای تصرف بغداد و تسلط بر مرکز خلافت عباسی، پس از ناکامی‌های مکرر، بالاخره به سال ۳۲۴ هجری به وسیله جنبش نوین استقلال طلبی ایران به رهبری خاندان آل بویه با موفقیت همراه گردید. آل بویه که مانند بسیاری از مدعیان استقلال و فرمانروایی بر ایران، خود را از نواده ساسانیان می‌دانستند - منتسب به طبقه ماهیگیران و از مردم گیلان بودند. درباره نسب این خاندان، حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می‌نویسد: پادشاهان دیلمان، به تخصیص آل بویه، هفده تن، مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال و از خاندان ساسانی (بهرام گور) می‌باشند و بعضی از دیلمان گویند که از تخم دیلم بن ضبه اند. (۲۲۴) فعالیت سیاسی و اجتماعی آل بویه، به ریاست برادران بویه: علی، احمد، حسن، از زمان مرداویج و آل زیار آغاز می‌گردد زیرا مرداویج بن زیار هنگامی که حاکم دیلمان گشت، رودبار و طالقان و رستمدر و سپس، مازندران و ملک ری و قزوین و ابهر و زنجان و طارم را نیز به قلمرو خویش درآورد به این ترتیب، قلمرو تحت حکومت مرداویج زیاری در نواحی مرکزی ایران بود، پس از مرداویج برادران بویه، ایالات مرکزی و جنوبی ایران را زیر فرمان خود درآوردند. در سال ۳۳۵ هجری بود که احمد دیلمی، بعد از تصرف خوزستان، آرزوی دیرین ایرانیان را که تسلط به مرکز خلافت عباسی بود، عملی ساخت و بغداد را اشغال نمود. در واقع تصرف پایگاه عباسیان نقطه‌ی عطف یک دوره مبارزه و برخورد طولانی بین دو عنصر ایرانی و عرب، طی چند قرن بود تصرف بغداد نه تنها به منزله‌ی پیروزی سیاسی و اقتصادی ایرانیان بر عرب بود، بلکه مرحله‌ی نوین تکامل اسلام ایرانی (شیعی) در برابر اسلام عرب (تسنن) بود. ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه در این باره می‌نویسد: دولت و ملک خلفا در آخر خلافت متقی و آغاز خلافت مستکفی از آل عباس و به آل بویه انتقال یافت و خلیفه از این به بعد مانند راس الجالوت یهود بود که تنها ریاست دینی داشت. (۲۲۵) مسعودی هم چنین در کتاب التنبیه و الاشراف می‌نویسد: ... که امور پیشگاه خلافت، امروز به عهده‌ی احمد بن بویه‌ی دیلمی مسمی (ملقب) به معزالدوله است که بر مطیع خلیفه چیره شد و طبق آن



چه ما در این جا (در مصر) می شنویم در زمان ما، یعنی سال ۳۴۵ هجری، بیش تر رسوم خلافت و وزارت از میان رفته است، متقی و مستکفی و مطیع (سه تن از خلفای عباسی در آغاز غلبه ی آل بویه) همچون دست نشانده‌گانند و از خود اراده و نفوذی ندارند. (۲۲۶) از این به بعد، خلافت عباسیان، اهمیت خود را به عنوان عامل نیرومند سیاسی جهان اسلامی از دست داد و تبدیل به یک مقام روحانی و مذهبی گردید که تا حد زیادی زیر نفوذ فرمانروایان مستقل و شاهزادگان جامعه اسلامی بود. در دوران آل بویه، از نظر سیاسی و اجتماعی، یک روش نامتجانس و ناهماهنگ و اغلب متضاد، بر قلمرو آنان حکومت می کرده است. یعنی در حالی که قدرت سیاسی و نظامی در دست ایرانیان و دیلمیان بود، خلافت و حکومت دولتی و روحانی در اختیار خلفا قرار داشت، ولی در عین حال، عمدتاً حکومت و سازمان آن، زیر نفوذ آل بویه طرفدار خاندان علی (ع) و مشوق روش شیعی بوده است. در زمان های بعد بسیاری از آیین های شیعی، نظیر عزاداری برای اولادان علی بن ابی طالب (ع)، تنفر از خلفا، لعن بر معاویه و یزید، آیین دولتی شاهان صفویه شد. در زمان معزالدوله، ایام عاشورای سال ۳۵۳ هجری تعطیل عمومی برقرار گردید و مردم به عزاداری پرداختند. از نظر سازمان داخلی و اداری، سلاطین آل بویه (۲۲۷) موفق گردیدند تا دولتی مستقل و ملی در بخش های عمده ی ایران مرکزی و جنوبی و شمالی تا حدود میان رودان (بین النهرین) تشکیل دهند ولی به واسطه عدم آمادگی شرایط اقتصادی و اجتماعی، نتوانستند یگانگی سیاسی و اجتماعی کامل ایران را فراهم سازند و خیلی زود قلمرو آنان به علت اختلافات داخلی گرفتار تجزیه و تفرقه گردید. به طوری که در اواخر دوران آنان، در نواحی مختلفه ایران مانند: فارس، کرمان، خوزستان، اصفهان و ری حکومت های کوچک و مستقل دیلمیان به وجود آمد و روی هم رفته، دوره ی فرمانروایی آنان، به صد و بیست و هفت سال رسید (۳۲۰ تا ۴۹۷ ه. ق.). تشکیلات دیوانی در زمان آل بویه به نقل از کتاب الوزراء صابی عبارتند از: دیوان وزیر، دیوان رسائل، دیوان سواد، دیوان مشرق، دیوان مغرب، دیوان ضیاع خاصه (املاک مخصوص خلیفه)، دیوان مزارع، دیوان زمام خراج و ضیاع عمومی، دیوان زمام نفقات و خزاین، دیوان دار (مقصود، امور مربوط به سرای ها و خانه های خلیفه است) دیوان حرم و دیوان قضات.

## ۱۸ - حکومت سلجوقیان

### سلجوقیان

یکی از پیامدهای مهم روی کار آمدن ترکان سلجوقی (۲۲۸)، تجزیه و از بین رفتن حکومت های مستقل و نیمه مستقل و بقایای شاهزاده نشین های محلی و تشکیل امپراتوری نوین در قسمت عمده ای از فلات ایران بوده است. چنان چه می دانیم، بعد از زوال قدرت غزنویان، طغرل بیگ - امیر ترکان سلجوقی، با سرنگون ساختن ملک رحیم، آخرین امیر آل بویه، در بغداد، نفوذ خود را از ماوراء النهر و خراسان تا میان رودان، گسترش داد. طغرل، برای تحکیم اساس حکومت خود و تلفیق حکومت سیاسی و نظامی، با عنصر معنوی و مذهبی و با شناسایی خلیفه، به عنوان رییس روحانی و تجلیل از وی، موفق به جلب پشتیبانی او و دریافت لقب سلطان شرق و غرب از خلیفه، القائم به امرالله گردید. راوندی، در کتاب راجه الصدور فی آیه سرور، در احوال سلجوقیان می نویسد: چون نامه ایشان به دارالخلافة رسید، امیر المومنین القائم به امرالله، هبه الله بن محمد المامونی را با رسول، پیش طغرل بیگ فرستاد و بر وی، پیغام های خوب داد و هبه الله را که سمت اختصاص و صفت اخلاص داشت فرمود که نزدیک او باشد تا او را به بغداد آورد و بغداد را تشریف حضور او حاصل کند که فرصت وصال چون زمان خیال گذرانده است، هبه الله مدت سه سال آن جا بماند به حکم آنک طغرل بیگ را از ناحیه ها و گرفتن ولایت ها فراغت بغداد نبود و در سنه سبع و ثلثین، و اربع مایه ی امیرالمومنین بفرمود تا بر منابر بغداد طغرل بیگ خطبه کردن، و نام او بر سکه نقش کردند و القاب به گفتند: السلطان رکن الدوله

ابوطالب طغرل بیگ محمد بن میکائیل یمین امیر المومنین و هم در این سال ماه رمضان طغرل بیگ به بغداد رفت و امیر المومنین او را بسیار نثارها و نزل‌ها فرستاد و ملک رحیم به نهروان آمد به استقبال، او را بگرفت و بند کردی و به طبرک ری فرستاد. (۲۲۹)

دولت سلجوق بعد از طغرل، در دوران آلب ارسلان - جانشین او - توسعه بیش تری یافت. بدین معنی که از مشرق، هرات و قسمت عمده ای از افغانستان کنونی را به تصرف آورد، از غرب و شمال غربی؛ ناحیه ارمنستان، ضمیمه‌ی امپراتوری سلجوق گردید. حمدالله مستوفی، شرح این جنگ‌ها را در گرجستان و ارمنستان این طور می‌نویسد: سلطان آلب ارسلان، به غزای گرجستان رفت، بعد از محاربه، حاکم آن جا بقراط بن گریگور با سلطان صلح کرد و بعضی امرای گرجستان در دست سلطان اسیر شدند. بعضی مسلمان شدند. از ایشان، یکی بیشکین بود، به جای حلقه‌ی بندگی، نعل اسب در گوش او کرد. سپس سلطان به استخلاص ارمن رفت و با ملک آن جا صلح کرد و دخترش را به زنی به خواست و بعد از مدتی طلاق داد و فرمود تا نظام الملک او را در نکاح آورد. (۲۳۰) این گسترش، منجر به تصادم با امپراتوری رم شرقی شد که نتیجه‌ی آن پیروزی سلجوقیان و اسارت دیوژن رومانوس، قیصر روم بود. اما دوران درخشان سلجوقیان و مرحله‌ی عالی آن در عهد ملکشاه است که حدود امپراتوری از ماوراءالنهر و افغانستان تا سوریه و سواحل شرقی مدیترانه امتداد یافت. حمدالله مستوفی می‌نویسد: سلطان ملکشاه دو نوبت به مطالبه‌ی ولایات رفت از انطاکیه‌ی شام و لازقیه تا ماوراءالنهر به حدود خطای ختن و از بحر خزر تا حدود یمن و طایف در نظر آورد (۲۳۱). و خواندمیر در تاریخ حبیب السیر می‌نویسد: سلطان ملکشاه در این سلطنت خویش پایه‌ی قدر و منزلت بیگانه و خویش را بلند گردانید مملکت روم را به داوود بن سلیمان بن قتلش بن اسرائیل ارزانی داشت و کرمان را به سلطان قاوردین جعفر بیگ و بعضی از بلاد شام را به برادر خود تکش و خوارزم به انوشتکین غرچه و حلب را به قسیم الدوله آق سنقر و موصل را به چکرمش و حصن کینفی و فارسی را به رکن الدوله خمارتکین و سال‌های بسیار حکومت آن ولایات و اعصار بر آن جماعت و اولاد و احقاد ایشان مسلم بود. (۲۳۲) البته، همان طور که اشاره رفت، به وجود آمدن چنین حکومتی در مرحله اول، معلول تجزیه قدرت سیاسی و مذهبی خلافت اسلامی از اواخر قرن دوم هجری بود، تجزیه قدرت خلافت و هم چنین، ضعف و انحطاط شاهزاده نشین‌های ایرانی، باعث ایجاد خلاء اقتصادی و اجتماعی و فراهم آوردن موقعیت برای تشکیل دولت سلجوقی بود. از طرف دیگر، به وجود آمدن این امپراتوری در این منطقه، یک سلسله آثار و نتایج تاریخی با خود به همراه آورد: ۱ - تجدید وحدت اسلامی: به طوری که قبلاً اشاره کردیم از قرن دوم هجری، به علت ضعف حکومت بغداد و واکنش‌های مذهبی سیاسی و نظامی ایرانیان و علل دیگر، خلافت اسلامی، دچار انحطاط و تجزیه گردید، در این میان، مصر، شمال آفریقا، خلافت‌های جداگانه تشکیل دادند. سوریه و شمال بین‌النهرین عملاً در دست امرای محلی بود. در ایران، شاهزاده نشین‌های مختلف و مستقل به وجود آمدند. علاوه بر تجزیه سیاسی، پیدایش فرق و دسته‌های مذهبی نوین، نظیر اسماعیلیان و شیعیان، موجب پراکندگی بیش تر نظام معنوی و روحانی خلافت عباسی گردید. خلاصه از امپراتوری نیرومند و متحد اسلامی، دوران هارون الرشید در این زمان جز یک خلافت ضعیف با قدرت بسیار محدود و دست‌نشانده‌گان شاهزاده‌گان بویه، چیزی باقی نمانده بود. سلجوقیان که با استقرار در فلات ایران و تماس با مسلمانان به تازگی به آیین اسلام گرویده بودند، با تعصب به مذهب نوین وابسته گردیده و طریقه سنی اسلام، صورت مذهب رسمی این طوایف چادر نشین شد. چنان چه دیدیم، پس از تسلط بر ایران، برای جلب پشتیبانی خلیفه، طغرل، سلطان سلجوقی نامه چاکرانه به خلیفه نوشت و شناسایی خود را به عنوان سلطان و او طلب نمود. پس از ورود به بغداد، فرمانروای سلجوقی مراتب خدمتگزاری خود را نسبت به خلیفه بجا آورد خلافت در حال زوال عباسی که زیر تسلط شاهزادگان شیعی آل بویه مراحل انحطاط خود را می‌گذرانند، از ظهور ترکان سلجوقی، به عنوان حامیان نوین مقام خلافت استقبال کرد و جانی تازه گرفت. بدین ترتیب، جامعه اسلامی که در سراسری انحطاط و تجزیه سیر می‌کرد با کمک طوایف سلجوقی، یگانگی دیرین خود را دوباره بازیافت. ۲ - ادامه سنت ایرانی: در زمان سلجوقیان، با وجود تسلط عنصر ترک بر ارکان دولتی و گرفتن زمام حکومت و

سلطنت به وسیله ترکان سلجوقی، تمدن و فرهنگ ایرانی که اساس آن به وسیله خاندان‌ها و حکومت‌های ایرانی، بعد از اسلام گذارده شده بود راه خود را ادامه داد. طوایف شبان و چادرنشین سلجوقی با تمدن ساده و سطحی خود بعد از استقرار در فلات ایران - خواه و ناخواه به طور طبیعی تحت تاثیر راه و رسم ایرانیت قرار گرفتند و بسیاری از مشخصات این مرز و بوم را به عنوان اصول زندگی قبول کردند. همان طور که گفتیم در دوران استیلای خلفای عباسی و عرب، بسیاری از آنان، زمام امور حکومتی و اداری کشور را در اختیار ایرانیان می‌گذارند، در دوره ی سلجوقی نیز برای استفاده از تجزیه و کفایت ایرانیان رشته کارها به دست ایرانیان با کفایت سپرده می‌شد. در این دوره، مهم‌ترین عامل حکومتی ایران، ابوعلی بن اسحق معروف به نظام‌الملک (۲۳۳)، می‌باشد که از زمان آل بارسلان (۴۵۵ - ۴۵۶ ه. ق.) تا پایان دوره ملک‌شاه (۴۶۵ - ۴۸۵ ه. ق.) مقام صدارت عظمایی دولت سلجوقی را در دست داشت. ۳- افزایش ارتباط بین الملل و نزدیکی شرق و غرب: دیگر از آثار قابل ملاحظه تشکیل امپراتوری وسیع سلجوقی، نزدیکی بین المللی سرزمین‌های تابع قلمرو سلجوقی بود تا قبل از حکومت سلجوقیان، به واسطه تجزیه امپراتوری اسلامی به حکومت‌های کوچک و شاهزاده نشین‌های محلی، روش اقتصادی اجتماعی و سیاسی این ناحیه تا حدود زیادی تابع اصول قلمرو ناحیه ای شبیه به وضع اروپای غربی در قرون وسطی بود. پس از تشکیل امپراتوری سلجوقی و تجدید یگانگی موقتی اسلامی، رابطه ملل مختلف افزایش یافت. با این وضع می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در این شرایط، تبدیل و تبادل و تجارت به طور محسوس توسعه یافته بود. این وضعیت، نه تنها موجب افزایش ارتباط بین الملل شرق مدیترانه گردید، بلکه باعث نزدیکی شرق مدیترانه با اروپای جنوبی و غربی شد. تماس‌های اقتصادی و تجارتمندی و مذهبی بین شرق و غرب، تاثیر فراوان در شکوفا شدن اقتصاد اروپای غربی در دوره دوم قرن وسطی و شروع عصر جدید داشته است. به طور کلی، عصر سلاجقه را در ایران که از سال ۴۲۹ ه. ق. تا اوایل قرن هشتم ه. ق. به طول انجامید، می‌توان به دو دوره تقسیم کرد.

### تقسیم بندی دوران حکومت سلجوقیان

دوره ی اول دوره ی نخست، که از سال ۴۲۵ ه. ق. تا مقارن سلطان سنجر (سال ۵۵۱ ه. ق. یا تا سال ۵۵۲ ه. ق.) که پایان دوره سلاجقه بزرگ است ادامه داشت ( دوره ی دوم، که از سال ۵۵۲ تا اوایل قرن ۸ ه. ق. می‌باشد. از ویژگی‌های اجتماعی این دوره، به رسمیت شناخته شدن مالکیت بالفعل در مقابل مالکیت حقیقی است. ظاهراً این امر، به تصاحب زمین‌های زراعی توسط قبایل ترک مربوط است که برگشت از آن، یعنی پس دادن اراضی زراعی به مالکان اصلی ناممکن بوده است. مرکزیت در این دوره، نیرومند بود، اقطاع‌گرچه داده می‌شد ولی دولت (دیوان) نظارت دقیقی بر آن داشت - دیوان شاهی - و دیوان‌های دیگر حکومت می‌کرد فی‌المثل، اغلب اقطاع لشکری و دیوانی، از طریق دیوان شاهی داده می‌شد. (۲۳۴) اقتصاد چادرنشینی (عمدتاً) بر دامداری بسیار نیرومند استوار بود. گروه‌های زیادی از قبایل ترک به حالت چادرنشینی در ایران زندگی می‌کرده‌اند و دامداری سهم مهمی در تولید آنان داشت. تضاد بین دو نظام سکونت - آبادی نشینی و چادرنشینی - در اوج خود بود. علاوه بر آن، گرچه مرکزیت در مملکت وجود داشت، ولی تناقض بین نظام دیوان و نظام اقطاع ساخت اجتماعی جامعه را تهدید می‌کرد. نیرومندی چادرنشینان و روابط خویشاوندی بین سلجوقیان که حکومت را در دست داشتند با سایر خانواده‌های قبایل ترک، مانع از آن می‌گردید که سلاطین سلاجقه - به خصوص سنجر - بتوانند جلوی چادرنشینان را به طور قاطع بگیرند. وجود عصبیت - به تعبیر ابن خلدون - در بین آنان این وضع را تشدید می‌کرد و باعث پیدا شدن مشکلات اجتماعی، به ویژه مالی برای دستگاه دولتی سلاجقه شده بود؛ زیرا اقطاع داران، بخصوص قبایل، به هر صورت که بود، از خراج و مالیات سرباز می‌زدند و درست به لحاظ همین تناقضات، دوره ی سلاجقه به پایان رسید. (۲۳۵) سلسله مراتب اجتماعی در عصر سلجوقی: در دوره ی سلاجقه، به طور رسمی، در راس دوم قدرت، سلطان قرار داشت. سپس ملک‌ها (۲۳۶) قرار داشتند و پس از آن، نوابان ولی در حقیقت پس

از ملک‌ها، مقطعان، متصرفان و گماشتگان سهم مهمی در قدرت سیاسی دارا بودند و در قاعده دوم قدرت، توده‌ی مردم (رعیت) قرار می‌گرفتند. سلسله مراتب قدرت در عصر سلجوقی: سلطان (خان)، ملک، نوابان، مقطعان و متصرفان (گماشتگان)، نمایندگان مقطعان، رعیت. و نیز، گروه اجتماعی دیگری به نام ارباب، اسباب در دوره سلاجقه وجود داشت که مشخصان آنان به درستی روشن نیست. آنان به جای حقوق، از املاک بهره‌برداری می‌کردند، بدین ترتیب قدرت اجتماعی و اقتصادی در دست گروه‌های مختلف اجتماعی قرار می‌گرفت که تا پیش از دوره سلاجقه، بدین صورت در جامعه‌ی ایران دیده نشده بود. گروه بندی اجتماعی در ایران عهد سلجوقی: جامعه، قبایل سلجوقی در وحله‌ی نخست، به دو گروه قبایل ترک و آبادی نشین (تاجیک) (۲۳۷)) تقسیم می‌شد و پس از آن، گروه‌های اجتماعی مختلف دیگری قرار داشتند. تاجیک‌ها، آبادی نشین - شهری و روستایی - بودند. سلاجقه از یک طرف با ساکنان - تاجیک - و از طرف دیگر با قبایل ساکن و چادرنشین و با نظامیان سروکار داشتند. در اوایل دوره‌ی نخستین، چادرنشینان پایگاه اجتماعی مستحکم سلاجقه محسوب می‌شدند، و هر قدر که حکومت سلاجقه نیرومندتر می‌شد و مرکزیت قوام بیش‌تر می‌یافت، تکیه‌گاه سلاجقه از قبایل چادرنشین، به نظامیان مستقل تغییر می‌یافت. (۲۳۸) دوره‌ی دوم دوره‌ی دوم سلاجقه، آغاز دوره‌ی اتابکان می‌باشد در این دوره اقطاع رواج کامل یافت و سیاست‌های متمرکز دولتی از میان رفت و واحدهای سیاسی و اقتصادی مستقلی در ایران پدید آمد. انواع بهره‌برداری از زمین در دوره‌ی سلاجقه، انواع و اقسام اقطاع یعنی روش‌های بهره‌برداری از زمین در ایران دیده می‌شد که عبارتند از: ۱ - اقطاع دیوانی: وضع این اقطاع چنین بود که زمین‌ها را به امیران واگذار می‌کردند. این نوع اقطاع در سراسر دوره سلجوقی مرسوم بود. در زمان سلاطین سلجوقی، اعطای این گونه اقطاع تنها به منزله‌ی شناختن حق مالکیت بالفعل یک امیر نسبت به یک ناحیه بود. سلاطین اخیر سلجوقی، به علت ضعف و ناتوانی، از عهده امیران بر نمی‌آمدند و بی‌شک به همین سبب بود که اقطاع این را به آن می‌دادند و حتی اقطاعی را در آن واحد به دو تن می‌بخشیدند تا به این وسیله آنان را به جان هم اندازند. به طور کلی مقطع ناچار بود که اقطاع خود را به زور بگیرد، مگر در مورد امیری که موفق به فتح ناحیه‌ای شده بود، در این صورت، اقطاعی به نشانه‌ی سپاسگزاری به وی می‌بخشیدند با این همه به تدریج که قدرت امیران فزونی می‌گرفت، این تمایل در آنان بیدار می‌شد که اقطاع خود را موروثی کنند. هم‌چنین، مواردی پیش‌آمد که گروهی از امیران، اقطاع خود را طبق وصیت نامه به دیگران انتقال داده‌اند، ظاهراً اداره‌ی املاک و مستقیم انجام می‌گرفت، مقیاس و اندازه‌ی چنین اقطاعاتی قابل ملاحظه بود. (۲۳۹) ۲ - اقطاع لشکری: وضع کلی اقطاع لشکری به این قرار بود: اولاً- قشون توسط عایدی اقطاع، امرار معاش می‌کردند، اندازه چنین اقطاعاتی کوچک‌تر از اقطاع دیوانی بوده و به ارث به فرزندان منتقل نمی‌شد. ثانیاً ظاهراً مقطعان نیز به زور آن را تصرف کرده بلکه از دیوان آن را دریافت کرده بودند این اقطاع تفاوت‌هایی با اقطاع شخصی داشت. (۲۴۰) ۳ - اقطاع شخصی: احتمالاً چنین اقطاعاتی، به ارث به فرزندان منتقل می‌شد و گیرنده آن تعهدی در مقابل دیوان نداشت و ظاهراً از خراج هم معاف بود ضمانت در دوره‌ی سلاجقه تفاوت‌هایی بین اقطاع شخصی با املاک شخصی دیده می‌شد. ۴ - املاک شخصی: وضع املاک شخصی و رابطه زارع با مالک در آن به درستی روشن نیست. ظاهراً املاک شخصی نظیر املاک دهقانی بوده است. علاوه بر بهره‌برداری مذکور، بهره‌برداری دیگری هم مانند املاک وقفی در دوره سلاجقه وجود داشت. ۵ - املاک وقفی: این املاک گرچه مانند دوره صفویه زیاد نبود ولی وجود داشته، و توسط دیوان اوقاف یا قاضی عسگر اداره می‌شد. ۶ - املاک سلطانی: املاک سلطانی به سلاطین سلجوقی و خویشاوندان آنان تعلق داشت این املاک در مناطق بسیار آباد و پر برکت مملکت از خراسان گرفته تا آذربایجان و عراق عجم پراکنده بود. مانند ولایت ری و ساوه در عراق عجم و خطه‌ی مرو در خراسان و خوی، در آذربایجان و غیره. (۲۴۱)

سیستم تشکیلات کشوری سلجوقیان، مورد استفاده تمام رژیم‌های متعاقب آن‌ها قرار گرفت. با این وجود، باید گفت که این سیستم در خلال دوره سلجوقیان هنوز در حال تکوین بود گو این که این نظام نیز بر پایه ی قالب‌های کهن پایه ریزی شده ولی، تغییرات و اصلاحاتی در آن صورت گرفته بود که بدیهی است این نظام، تنها محصول اندیشه ی خواجه نظام الملک نبوده است. با این وجود، نظام الملک وزیر معروف عصر سلاجقه، از جمله افرادی بود که این نظام را منظم کرد، مناصب و وظایف دیوانسالاری، از جمله، نظام آموزشی (مدرسه) را در جاده ی ترقی انداخت. این تشکیلات به دو دیوان متفاوت تقسیم می شد، تا وظایف مختلف حکومت را انجام دهد. البته تشکیلات کشوری از عصر عباسیان، به دیوان‌های مختلفی تقسیم شده بود و سامانیان و غزنویان نیز از آن اقتباس کرده و این، ویژگی امپراتوری‌های متقدم آسیایی را در این منطقه به کار برده و هر چه بیش تر منظم نموده بودند. در عصر سلجوقیان، تشکیلات کشوری به پنج دیوان عمده تقسیم می شد: ۱- وزارت یا دیوان اعلاء. ۲- دیوان استیفا. ۳- دیوان طغرا (شامل دیوان انشاء و رسائل) که از نهادهای ساخته و پرداخته عهد سلجوقیان بود و نشان آن عبارت از مهری با نقش تیر و کمان بود که به وسیله ماموری به نام طغرای در بالای نامه‌های رسمی زده می شد. ۴- دیوان اشراف ۵- دیوان عرض (۲۴۲) روسای این دیوان‌ها، تشکیل یک سلسله مراتب دیوانی را می دادند که وزیر، مهم‌ترین مامور تشکیلات کشوری دولت بشمار می رفت. علاوه بر این‌ها، تا زمان ملکشاه، دیوان برید و دیوان اشراف وجود نداشت در این زمان، از دیوان‌های دیگری به نام‌های دیوان اقطاع و دیوان مصادره نام برده شده است. در زمان امپراتوری سنجر در خراسان، اشاراتی هم به دیوان خاص که سر و کارش با اراضی خالصه بود و هم چنین، دیوان اوقاف شده است.

### نقش علما و قضات و چگونگی تاسیس نظامیه‌ها

یکی از نوآوری‌های عمده ی سلجوقیان، این بود که آنان سعی می کردند با حمایت دولت از نظام آموزشی (مدرسه)، حکومت مرکزی را با نهاد مذهبی پیوند دهند تردیدی نیست که سازمان دهندگان متقدم امپراتوری سلجوقی در صدد بودند تا از این راه، امر احیای تسنن را به پیش برند و حمایت طبقات مذهبی را با شرکت دادن آنها در اجرای صحیح امور کشوری، برای خود تامین نمایند و از این راه، تشکیلات دیوانی را علیه تجاوزهای دستگاه لشکری تجهیز کنند. فقها - علی‌الخصوص غزالی - از آن‌جا که به واقعیات تاریخی توجه داشته و نیز نسبت به پایگاه خلیفه در امپراتوری جدید دلواپس بود، لذا نوعی قالب نظری در عین حال که بر ضرورت وجود خلیفه پافشاری می کرد، بر این مساله هم آگاهی داشت که در زمان او تنها روش انتخاب خلیفه، روشی است که به وسیله صاحب قدرت واقعی اعمال شود. بدین ترتیب غزالی برتری شریعت را به عنوان قانون جامعه اسلامی، به رسمیت شناخته و خلافت را نماینده تمام حکومت اسلامی فرض کرد، و بدین طریق موازنه وظایف مرجعیت را بین سلطان، خلیفه و علما در چهارچوب دولت برقرار نمود. از آن‌جا که علما در دولت سلجوقی، نوعی حالت روحانی و مستقل کسب کرده بودند، توانستند نقش بسیار مهمی را در حفظ موازنه ی قدرت بین مراجع دینی و دنیایی ایفا کنند. غزالی در برخورد با علما، آنان را تشویق می نمود تا در مقابل سلطان مقاومت کنند. با این وجود، چه بسیار قضات و طبقات مذهبی که خود کفایی مادی نداشتند، تا استقلال معنوی خود را تضمین نمایند. از این رو آنان، خود را به عنوان دانشمندان ممتازی که در دولت جدید به بهترین وجهی سود می دادند، در یک حالت استثمار یافتند. با این همه، قضات و طبقات مذهبی، نقش نمایندگان مردم را در برابر دولت ایفا می نمودند، از این‌ها گذشته، شایان توجه است که اعتبار علماء تنها از طرف دولت تایید می شد نه از طریق تنها نهادی دیگر. خواجه نظام الملک با دو انگیزه، دست به تاسیس مدارس مذهبی زد: یکی علاقه به علوم دینی و دیگر جانبداری از مذاهب شافعی و اشاعه طریقه اشعری که خود از پیروان سرسخت و متعصب آن بوده است. او هنگامی دست به این کار زد که عمیدالملک کندی،

پیروان مذهب شافعی را، سخت مورد سختگیری قرار داده بود. خواجه عملا، به یاری مذهب اعتقادی خویش قیام نمود و با تاسیس مدارس شافعی این ضعف را از بین برد. او چنان امکانات مادی و معنوی را به خدمت گرفت که نظامی‌وی، نظامی‌های دیگر را تحت الشعاع قرار داد. البته هدف از رشد بیش از حد نظامی‌ها، این بود که این مرکز نیرومند و گسترده به تواند افرادی را تربیت نماید تا جلوی پیشروی و گسترش تبلیغات وسیع، پیروان اسماعیلی و داعیان خلفای فاطمی را در قسمت شرق سرزمین اسلام و حوزه خلفای عباسی و پادشاهان سلجوقی، سد نماید. بدین طریق، توانست اساس یک وحدت مذهبی را در این بخش از دنیای اسلام فراهم سازد. و از طرفی، راه را برای گرویدن سایر فرقه‌ها به شافعی، باز نماید و جلوی تبلیغات جامعه الازهر مصر را که در اشاعه تبلیغات شیعی، توفیق حاصل نموده بود، بگیرد. در ظرف یک سال، هفتاد مدرسه، در کلیه بلاد اسلامی تاسیس گردید و عشر درآمد مملکت را به تاسیس مدارس اختصاص داد برای مدارس، کتابدار، دربان و خدمتکار تعیین و استادان بنام را استخدام نمود. مدرسان هنگام تدریس، لباس مخصوص بر تن می کردند. خلاصه آن که، این مدارس، از نظم بسیار پیشرفته‌ای برخوردار بود.

### اسماعیلیان و سلجوقیان

اسماعیلیان نزاری (۲۴۳) هنگامی نهضت خود را آغاز کردند که هنوز قدرت سلجوقیان نسبتا دست نخورده بود، اما زمانی که ملک‌شاه فوت نمود، سپاهیان سلجوقی بی آن که هدفی داشته باشند، به ستیز با یکدیگر برخاستند و در حالی که اسماعیلیان جنگاور در همان ایام در سراسر امپراتوری سلجوقی در پی تسخیر قلاع بودند، روابط خود را با حکومت مصر قطع نموده و خود را در سرزمین‌های کوهستانی محدود کردند. آنان نظر به قلاع مناطق صعب‌العبور کوهستانی داشتند. مثل رودبار، سلسله جبال البرز و در جنوب دریای خزر، کویرهای قهستان و یا سرحدات کوهستانی میانه‌ی فارس و خوزستان. بعد از ملک‌شاه، هر چه آشفتگی و نابسامانی دوران سلطنت برکیارق بیش تر می شد نزاریان دامنه عملیاتشان را به قلب قدرت سلجوقی نزدیک تر می ساختند (۲۴۴). شاید هدف اسماعیلیان، براندازی امپراتوری سلجوقی نبود، بلکه ایجاد جامعه مجزایی بود تا به طور کلی، در مقابل سایر مسلمین قد علم کنند. از قرار معلوم، در همان ایام بود که قتل عام بزرگ نزاریان در اصفهان صورت گرفت. اسماعیلیان نه تنها به تسخیر قلاع دور و نزدیک مشغول بوده و امرا را به قتل می رساندند، بلکه مستقیما در امور دولت سلجوقی دخالت می کردند، حتی در نواحی اصفهان و گردکوه از کالای تجارتنی و محصول کشاورزی مالیات می گرفتند. (۲۴۵) در زمان کیا بزرگ امید، جانشین حسن صباح، جنگ با سلجوقیان همچنان با شدت بیش تری ادامه داشت و اسماعیلیان به صورت دولت پایدار با قلمرو فرمانروایی ثابت اما پراکنده به حیات خود ادامه می دادند (۲۴۶).

### انگیزه‌های اجتماعی نهضت اسماعیلیان نزاری

اساسی ترین انگیزه‌های اجتماعی نهضت اسماعیلیان نزاری و علل بنیادی آن به شرح زیر است: ۱- تکامل روند فئودالیزم که منجر به نیرو گرفتن فئودال‌ها در بهره‌کشی و تسلط بیش تر آنان در حاکمیت سیاسی شد. چنان که خود راسا به جای دولت با اسماعیلیان جنگ و مقابله می کردند. ۲- رواج اقطاع داری به وسیله رجال و سران نظامی و عوامل دولت سلجوقی که عامل خودکامگی و هرج و مرج مالی و برهم خوردن سیستم مالیاتی و خراج زمین‌های مزروعی و از بین رفتن مرکزیت در حاکمیت سیاسی دولت بودند. ۳- رشد نیروهای مولد شهری، که با رشد فئودالیسم تناقض داشت. ۴- تشدید فقر و سیه‌روزی روستاییان که هم به وسیله فئودال‌های خصوصی و اقطاع دارها که برای آنان حاصلی جز زیان نبود. ۵- القیاد اسارت بار خرده مالکان، به زنجیر قدرت اقتصادی و سیاسی فئودال‌ها و اقطاع دارها که برای آنان، حاصلی جز زیان نبود. ۶- تسلط بی حد و حصر سلاطین

جبار سلجوقی، به وسیله فتودال‌ها و اشراف و فقهای سنی برای سرکوبی جنبش‌های دادخواهانه مردم که به سراسر ایران کشیده شده بود. ۷- افزایش قدرت و عظمت مذهب حاکم سنت و جماعت و فقها که از پادشاهان و حکام و فتودالها در مقابل مردم ستمکش و غارت زده حمایت می‌کردند چنان که ناصر خسرو از عمل ضد مردمی آنان می‌نالید و می‌سراید: این قوم که این راه نمودند شما را زی آتش جاوید دلیلان بشمارند این رشوت خواران فقهاوند شما را ابلیس، فقیه است، گر این‌ها فقهاوند ۸- نارضایت مندی زحمتکشان شهرها، پیشه‌وران، اهل حرف و بازاریان که از ستم و بیداد شحنة‌ها و شرطی‌ها و دیگر عوامل دولت و فتودال‌ها و اشراف رنج می‌بردند. ۹- تضاد طبقاتی، که کینه را میان مردم زحمتکش شهرها و روستاها با طبقه‌ی حکام و فتودال‌ها و اشراف روزبروز بیش‌تر می‌نمود. ۱۰- اختلاف، میان عناصر و گروه‌های مختلف طبقه‌ی حاکمه و شاهزادگان که برای ربودن زمام دولت از دست هم، پیوسته با یکدیگر در رقابت و جنگ و ستیز بودند. ۱۱- افتراق و مبارزه‌ی شدید میان دو مرجع خلافت، عباسی و فاطمی در بغداد و قاهره که پیوسته برای نابودی یکدیگر توطئه می‌کردند. ۱۲- افزایش مالیات و اخذ باج‌های سرانه به عناوین مختلف که در زندگی اقتصادی مردم اثری دردناک می‌گذاشت. ۱۳- آزار اقلیت‌های دینی، به شدتی که به نوشته‌ی هاجسن، آنان را برای دفاع از حقوق خود به حمایت اسماعیلیان و سرانجام به جنگ دولت کشاند (۲۴۷).

### پایگاه اجتماعی اسماعیلیان نزاری

ماهیت نهضت اسماعیلیان پیش از آن که ملی باشد، طبقاتی بود و انگیزش آن، نه از عوامل اصلی، بلکه عاملی سیاسی بود که پس از تعبیر و تفسیر می‌توانست یک وسیله کمک‌کننده باشد. به تحقیق روشن است که فتودال‌ها، اقطاع‌داران، اشراف، حکام جبار و فقیهان اجیر و عامل دولت، از مخالفان سرسخت آنان، و رعیت‌های وابسته به زمین، خرده مالکین روستا، پیشه‌وران و دیگر افراد شهری، از موافقان و حامیان نهضت اسماعیلیه بودند. هاجسن در مورد تکیه‌ی اسماعیلیان به طبقه‌ی فرودست با گلدزبهر و برنارد لوئیس هم عقیده است و می‌نویسد: خطر اسماعیلیان نزاری به مفهوم کلی آن، یک نوع ناسازگاری با نظام موجود جامعه تلقی می‌شد و این آن چیزی بود که پیش از هر چیز دیگر مایه ترس و از دست دادن منافع مسلم اقتصادی و مالی برای بزرگان اهل سنت (حکم فتودال) می‌شده، همینطور متذکر می‌گردد که اسماعیلیان توجه به کسانی که مال و مکتبی نداشتند عرضه می‌کردند و همواره به طبقات پایین مهربان و بخشنده بودند (۲۴۸). برنارد لوئیس، نیز می‌نویسد: بیش‌تر پشتیبانان اسماعیلیان از روستاها بودند، پایگاه اصلی اسماعیلیان در قلعه‌ها و دژها بود و آنان وقتی می‌توانستند کاملاً موفق باشند که از لحاظ پشتیبانی و نیز برای تجدید قوا، بر ساکنان روستاها و آبادی‌های اطراف آنان متکی باشند. نیروی پشتیبانی اسماعیلیان در نواحی روستایی و کوهستانی به طور موثرتر به جنبش افتاده و هدایت می‌شد؛ اما این نیرو فقط محدود به این نواحی نبود. اسماعیلیان در شهرها نیز پیروانی داشتند که اینان در موقع لزوم، به مردانی که از قلعه‌ها به شهرها گسیل می‌شدند، با احتیاط کمک می‌کردند گاهی این پشتیبانان شهری در جاهایی مثل؛ اصفهان و دمشق تا حدی نیرومند بودند که آشکارا برای به چنگ آوردن قدرت حاکمیت تلاش می‌کردند. تردید نیست که بسیاری از رهبران و معلمان اسماعیلی، از افراد شهری تحصیلکرده بودند حسن صباح، از ری بود و تحصیل دیری کرده بود، این عطاش، در شام، طیب بود، سنایی، معلم و از خانواده سرشناس بصری بود. بنابراین، جنبش اسماعیلیان، عکس‌العمل نیازمندی‌های گروه‌های مختلفی بود، که از استیلای قدرت و نظام جدی سلجوقی و فتودال‌ها و اقطاع‌داران منسوب به ایشان زیان دیده بودند. از این رو، هم طبقه‌ی مخلوع دهقانان، حکم‌فرمای سابق و هم مردم ناراضی شهرها را شامل می‌شد و باز نگرشی دیگر، این کیش را نهضت عامیانه‌ای می‌داند، که از پیشه‌وران و مردمان فقیر و مستمند شهرها و روستاییان نواحی کوهستانی تشکیل شده بود (۲۴۹) به همین لحاظ، قوای اسماعیلیان بر خلاف سپاهیان امرای سلجوقی، حتی پس از شکست‌های شدید و سخت نیز از هم نمی‌پاشید (۲۵۰).

## روش‌های مبارزاتی اسماعیلیان نزاری

استراتژی یا هدف کلی اسماعیلیان در مبارزه عبارت بود از: برانداختن دولت‌های متحد ترکان سلجوقی و خلفای عباسی بغداد، اضمحلال نظام حاکم فتودال و اقطاع داری، احیای نظام تولید دسته جمعی در جامعه‌ی قدیمی آزاد کشاورزی، دادن آزادی کار و کسب به پیشه‌وران، صنعتکاران و بازاریان و در نهایت، برقراری حکومتی که برای مردم حتی الامکان مطلوب و مبتنی بر عدالت باشد. اما تاکتیک یا روش مبارزاتی آنان، در راه رسیدن به آن استراتژی و هدف کلی، به قرار زیر است (۲۵۱): ۱- (الف) تسخیر، قلعه‌های امن و دست نیافتنی موجود در نواحی حساس، به روش‌های سیاسی و اعمال نفوذ سازمانی و یا با نیرنگ؛ و در صورت لزوم جنگ، (ب)، ساختن قلعه‌ها در جاهای مناسب، به منظور تبدیل آن‌ها به مراکز دعوت و پایگاه فعالیت، چنان‌که حسن صباح، بزرگ‌امید، حسین قایینی، ابن عطاش، ارجانی و دیگران کردند. (۲۵۲) ۲- تربیت داعی‌ها و فرستادن ایشان به شهرها و مراکز مهم اجتماعی، جهت تبلیغ و دعوت مردم. ۳- افزایش و گسترش واحدهای هر سازمان در هر بخش و تحکیم اساس و مبانی مخفی‌کاری و راز داری. ۴- به کارهای حساس گماردن شخصیت‌های نهضت، در میان اطرافیان سلطان، و جلب رجال و بلندپایگان کشوری از راه دعوت آنان یا به هر نحو دیگر. ۵- دامن زدن به آتش جنگ و اختلاف، بین وزرا و سلاطین و نیز میان شاهزادگان سلجوقی. ۶- برانگیختن مردم ستم‌دیده در هر جا به شورش و تولید ناامنی و غارت حاجیان و متمکنان که عقیده داشتند از خوردن خون مردم و بردن بهره‌ی کار زحمتکشانشان، پروا و ثروتمند شده‌اند. ۷- گسترش کشاورزی و بهبود دامداری، رونق دادن به فعالیت‌های اقتصادی و بیرون شهرها و مراکز زیر فرمان خود تا قلعه‌ها از لحاظ مادی و ذخیره‌ی مواد غذایی، در مواقع جنگ و محاصره برای سال‌ها تامین باشند. ۸- تقویت بینه مالی جنبش با گرفتن عوارض و مالیات عادلانه، از نواحی تحت فرمان خود و اخذ پیشکشی و باج‌های گران به تهدید و ارباب از ثروتمندان و اشراف و فتودال‌ها که بصورت امری عادی درآمد بود. ۹- تحت فرمان داشتن جنگجویانی کارآمد و منضبط، تا در مواقع لزوم، آماده دفاع از قلعه‌ها و دفع حملات لشکریان سلطان و سایر دشمنان باشند و در ضمن بتوانند، در جنگ‌ها و رویارویی‌های احتمالی موفق باشند. ۱۰- ادامه‌ی انواع مبارزه و جنگ بی‌وقفه، در دو جبهه‌ی ملی و طبقاتی، یکی بر ضد دولت‌های متحد سلجوقی و خلفای عباسی بغداد و دیگر بر ضد طبقه ممتاز و فتودال‌ها و اقطاع‌داران و دیگر بهره‌کشانشان. ۱۱- ترورها و کشتن رجال سیاسی دولتی و دینی و مخالفان دعوت اسماعیلی مثل وزرا، خلفا، حکام، قضات و غیره. مراتب درجات و مسوولیت‌های تشکیلاتی اسماعیلیان بشرح زیر بوده است: ۱- پیر اول یا پیشوا و امام، که در مرکز سازمان، مقام نمایندگی امام غایب و رهبری اسماعیلیه را بر عهده داشت. ۲- روسا یا شیوخ جبل، در سرزمین‌های مختلف، مثل رهبران محلی قهستان، ارجان (۲۵۳)، شام و ... ۳- حجتان، که سرپرستی‌سی‌تن مبلغ را به عهده داشتند. ۴- داعیان، مبلغان، رسولان و نمایندگان سیاسی، که یا به دستور پیر اول از الموت، و از مراکز فرمانروایی شیوخ جبل و داعی‌الدعای محلی، به مأموریت تبلیغی و مذاکره فرستاده می‌شدند. ۵- رفقا یا داعیان درجه دوم که به آنان ماذون می‌گفتند. ۶- فداییان و مجرمان خاص، که به مقام حزب شهادت رسیده و افتخار آمادگی دریافت ابلاغ ترور دشمنان را داشتند. ۷- پاسداران راه‌ها و گردنه‌ها و پیرامون دژها. ۸- مستحییان یا نومریدان مبتدی، که برای هرگونه فعالیت سربازی در پایین‌ترین سطح هرم سازمان آماده بود و دوره‌ی آموزش، آیین‌نامه و نظامنامه و اصول و مقدمات دانستنی‌ها و مبانی عقیدتی اسماعیلیان را می‌آموختند. ۲۵۰ سال موجودیت نهضت اسماعیلیان نزاری، دورانی بود بس طولانی که توانستند در طی آن تنها با نیروی اراده و ایمان به طور شگفت‌آوری، در زیر سرکوب، شکنجه و کشتار، پایداری کنند و دوام بیاورند از اواخر قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم، ظهور آثار انحطاط، در کلیه‌ی شئون اجتماعی گریبانگیر سران نهضت اسماعیلیان هم شد؛ چنان‌که آن‌ها نیز دچار فتودال زدگی و اشراف‌منشی گردیدند. از این رو نهضت آنان رو به سستی و کاستی نهاد، تا جایی که نتوانست در برابر فشار دشمنان



سرسخت خود مقاومت نماید و با وجود قلاع تسخیرناپذیر و نیروهای سازمان یافته و حاکمیت پنهانی اسرار آمیزش، سرانجام در برابر دومین یورش بزرگ مغولان در برابر هلاکوخان مغول تاب نیاورده و از هم متلاشی شد.

## علل انقراض دولت سلجوقیان

سلجوقیان قادر نبودند، برای مدت مدیدی کشورها و نواحی ای را که روابط اقتصادی میان آنان سست بوده و از نژادهای مختلف تشکیل شده بودند، متحد سازند و علاوه بر آن، نمی توانستند جریان طبیعی پراکندگی و پاشیدگی فتودالی را متوقف کنند. چنان که در عهد طغرل بیک، قلمرو مستقل سلجوقیان در کرمان تاسیس شد (سال ۱۰۴۱ م) که بازماندگان قاورد، برادرزاده ی طغرل، بر آن حکومت می کردند. جز آن اعقاب قتلش، عموزاده طغرل بیک در ناحیه آسیای صغیر، حکومت سلجوقیان روم را مستقر ساختند (۱۰۷۷-۱۳۰۷ م) ۴۷۰ ه. اساس تشنج و اضمحلال حکومت سلجوقیان به زمان فوت ملکشاه بر می گردد. مرگ ملکشاه، جنگ خانگی شدیدی را به خاطر به دست گرفتن قدرت، میان اعضای خاندان سلطنتی برانگیخت. (۲۵۴) ستم و بیداد در دوره اول سلجوقیان که نظام فتودالی در اثر درآمیخته شدن با شیوه تولید شبانی و سنت های آن تبیین گشته بود، اندک بود و بعدها رفته رفته با گذشت روزگار ابعاد آن گسترش بیش تر یافت، تا به حد معمول و بالاخره حداکثر خود رسید. از دیگر عوامل انقراض سلجوقیان، برهم خوردن رابطه پادشاهان با بزرگ وزیران خود بود. البته علت آن بود که بزرگ وزیران در طی مدت زمامداری و دولتگردانی خود دارای املاک، اموال و ثروت فراوان می شدند و اقوام و کسان آنان نیز از دولت او، هر یک به نوبه ی خود به نعمت رایگان و اقطاع و موقعیت ممتاز می رسیدند، که البته این امر، به اقتضای وضع نظام فتودالی، از راه بهره کشی شدید زحمت کشان روستاها، اخاذی هایی به شیوه های مختلف در دیوان ها، سودهای کلان، از معاملات بازرگانی بی بند و بار، موسسات دلالی، توزیع مقاطعه و اقطاع وابسته به دولت در شهرها به دست می آمد، این قاعده عمومیت داشت و پادشاه که می دانست این اموال و املاک، از چه راه هایی فراهم شده است، برای آن حرمت قایل نمی شد. (۲۵۵) در موقع مقتضی، وزیر بزرگ را به بهانه یی عزل و زندانی کرده یا می کشت و دارایی او و خویشانش را به سود خود مصادره و ضبط می کرد در حالی که خود او و اطرافیان و وابستگانش از همان قاعده یی که وزیر بزرگ برای انبار کردن مال و ثروت و تملک املاک وسیع برای خود و کشاکش در مدت زمامداری در پیش گرفته بود، همچنان پیروی می کردند. افزایش قدرت فتودال ها، در اواخر دولت ملکشاه و مخالفت خواجه نظام الملک و سیاست تمرکزی قدرت او، در تضاد با منافع فتودال ها قرار گرفت با مرگ او، مهم ترین مغز متفکر سلجوقیان از بین رفت. لذا همین عامل، در ضعف حکومت سلجوقیان تاثیر گذاشت. جنگ میان پسران ملکشاه جنگ های طولانی و فرساینده قساوت و مردم کشی را دامن زد. در زمان برکیارق، به جان و مال مردم تعرض گردید، به طوری که مردم سراسر ایران، آرزوی زوال آنان را می کردند. جنگ بین برادران - برکیارق و محمود و سپس محمد برادر دیگر - گسترش فساد بسیار، چه بسیار خاندان ها را برانداخت و اموال آنان غارت شد خون ها ریخته، شهرها ویران، روستاها سوزانده شد و بسیاری از مردم آواره گشتند. این جنگ های خانگی، بیش از بیست سال، بین برادران به درازا کشید یکی دیگر از تضعیف حکومت سلجوقیان، رشد و گرایش به خرافات در درون حکومت بود که قابل بررسی و توجه است. ابوالمحاسن، وزیر ملکشاه مبالغ زیادی خرج کیمیاگری کرد. وی شخصی کیمیاگر را به استخدام گرفته بود و برای او کار می کرد. ستم سلجوقیان، در زمان سلطان محمد، به جایی کشید که مردم سمرقند به سرکردگی قدرخان جبرئیل قیام کردند. این قدرخان، چنان که ابن اثیر می نویسد: یکصد هزار جنگجو از مسلمان و کافر گرد آورد و بر خراسان چیره شد و سپس، قصد قلمرو سنجر کرد. نیال کارگزار برکیارق تمام مردم شهرها را مورد ستم و بیدادگری قرار داد و اموال آنان را مصادره کرد و دست کارگزارانش را در زدن، کشتن مردم و باجگیری از آنان آزاد گذاشت. از دیگر علل اضمحلال سلجوقیان، بی اعتنایی آنان به اساس دادگری و عدل، و تکیه بر اسباب و

افزار جنگی و افزایش هر چه بیش تر افراد ارتش بود که از هیچ راه جز به قیمت تباه کردن معاش مردم میسر نمی گشت .

## دولت های کوچک سلجوقیان (اتابکان)

نخستین تجزیه های دولت در دوران سلجوقیان ، پس از مرگ ملکشاه ، بین چهار پسر او ، برکیارق ، محمد ، سنجر و محمود پدید آمد. این تجزیه ، در نتیجه ادامه و رشد رسم اقطاع داری در قالب نظام فئودالی و طمع شاهزادگانی که هر کدام دعوی قدرت داشتند و بخشی از مملکت را اقطاع سلطنتی خود می دانستند. هم چنین ، در اثر بی کفایتی آنان در اداره سرزمین پهناور ایران ، هر یک از سلاطین بخش های تجزیه شده ، به تبعیت از قاعده اقطاع بخشی ، هر بار ، پاره یی از قلمرو خود را به اقطاع به شاهزاده یی از نسل خود می سپرد و یکی از معتبرترین سرداران را هم مامور خدمت و تربیت او می نمود. این سردار که عنوان مربی یا لله ی آن شاهزاده را داشت ، ضمناً قلمرو اقطاعی مربوط به او را هم اداره می کرد، اتابک ، یعنی پدر بزرگ خوانده می شد. اتابک ، پس از به سلطنت رسیدن آن شاهزاده به عنوان حاکم ، همچنان اقطاع در آن بخش از کشور باقی می ماند و چون علی الرسم ، هر مقام منصبی می توانست موروثی باشد، این حق نیز از او به فرزند ارشدش به ارث می رسید و پس از طی دوره ای ، از لحاظ اجتماعی موقعیت خود را تثبیت می نمود و خود آن اتابک با فرزندش ، آن بخش را مستقل از حکومت مرکزی اعلام و قلمرو اتابکی خود می خواند. پیدایش اتابکان فارس ، آذربایجان ، لرستان از یکسو، و دولت های کوچک سلجوقی در عراق مرکزی ، کرمان از دیگر سو، و علاوه بر این ها، دولت غزنویان در خاور هرات و خوارزمشاهیان در سرزمین باستانی خوارزم و خودسری و اعلام استقلال خلیفه های بغداد، یکی دیگر از بزرگ ترین تجزیه های دولتی را در تاریخ کشور ایران پدید آوردند.

## ۱۹ - حکومت خوارزمشاهیان

### خوارزمشاهیان

از جمله دولت هایی که به واسطه ی خدمت به دولت سلجوقیان ، به وجود آمد و نام و نشانی کسب کرد. دولت خوارزمشاهی است . انوشتکین ، در نتیجه خدماتی که به نضج دولت سلجوقی انجام داد از طرف ملکشاه ، به حکومت خوارزم منصوب شد. (خوارزم منطقه ای است بین رودخانه جیحون و کرانه ی شمالی دریای خزر) پس از مرگ انوشتکین ، سنجر، فرزند او قطب الدین محمد را در ۴۹۰ هجری به حکومت خوارزم برگزید. این شخص خود را خوارزمشاه خواند و در تمام دوران حکومت ، خود را مامور و مطیع سلطان سنجر دانست . پس از مرگ وی ، فرزندش اتسز، فرمانروای خوارزم گردید. اتسز در فضل و دانش معروف و مشهور بود. او در حکومت سلطان سنجر به پایه های فوق العاده ای رسید (۲۵۶). اتسز، موسس واقعی حکومت خوارزمشاهیان است . چه او و جانشینانش از هر فرصتی برای کسب استقلال استفاده کرده اند. اتسز، در سال های اول فرمانروایی خود از سنجر متابعت می کرد؛ ولی بعداً، علیه سنجر قیام کرد. پس از آن که سنجر به دست ترکان غز و قراختائیان در جنگ اسیر گردید، مقدمات مخالفت و رستاخیز حکومت های تابع ، علیه سلجوقیان فراهم شد، و به تدریج حکومت های مستقلی در آذربایجان ، فارس و خراسان تشکیل شد و موقعیت سلاجقه نزد خلفا به کلی متزلزل گردید و مقدمات پیشرفت کار خوارزمشاهیان فراهم شد (۲۵۷). پس از مرگ اتسز، پسرش ایل ارسلان و بعد از او، تکش ، به هوای سلطنت برخاستند. علاء الدین تکش ، که وفات یافت . فرزند او، علاء الدین محمد، زمام امور را در دست گرفت . متصرفات دولت خوارزمشاهی ، در عصر او به منتهای وسعت رسید، ولی به دلیل جنگ های متوالی و بی تدبیری ، عدم توجه به آسایش اکثریت ، توده ی مردم از سختی خود ناراضی کرد و چون مصمم شده بود که بغداد را به حیطة تصرف در آورد، ناصر، خلیفه عباسی هم با دشمنان سلطان همداستان شد و ظاهراً برای حفظ موقعیت خود، محرمانه با

چنگیز رابطه برقرار کرد و او را به تسخیر مناطق متصرفی خوارزمشاهیان تشویق نمود. در حقیقت بعد از سلجوقیان، خوارزمشاهیان موفق به ایجاد نیرومندترین امپراتوری غرب آسیا گردیدند. همین امپراتوری وسیع و مقتدر بود که در قرن هفتم هجری، با شدیدترین و مصیبت‌بارترین موج هجوم مغولان و اقوام آسیای مرکزی مواجه گردید (۲۵۸). نکته‌ی قابل ذکر آن است که، گرچه خوارزمشاهیان، دارای بسیاری از خصوصیات اقوام ترک بوده‌اند، ولی به احتمال بسیار قوی، اینان از نژاد ایرانیان شمال شرق بوده و از قرن‌ها پیش از زمان پارتیان، در این ناحیه سکونت داشتند و مانند بعضی از ایرانیانی دیگر، در اثر تماس و اصطکاک با اقوام ترک نژاد، یک سلسله از مشخصات اجتماعی و زبان آنان را فرا گرفته بودند.

### خوارزمشاهیان و موقعیت ممالک اسلامی

در حدود قرن هفتم هجری و سده دوازدهم میلادی، سلطان محمد خوارزمشاه پس از محاربات بسیار، سرزمین ماوراءالنهر را از قراخانیان و افغانستان را از ملوک غور و منطقه اراک و فارس و آذربایجان را از کف اتابکان خارج نمود و ظاهراً فرمانروای تمام ایران گردید. ولی در داخل ممالک اسلامی، صلح، یگانگی و وحدت نظر وجود نداشت. مناسبات سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه عباسی (۲۵۹) بسیار تیره بود و سلطان برای طرد او، از علمای مملکت، فتوی گرفت و او را رسماً معزول و نامش را از سکه و خطبه انداخت. اما اکثریت علما و روحانیون، اطاعت از خلیفه را بر خود فرض می‌شمردند و به همین علت سلطان که به روحانیون اعتماد چندانی نداشت و در بین مردم نیز تکیه گاه و هواخواهی نمی‌دید، برای حفظ موقعیت خود به ترکان دشت قبیچاق، که مادر او ترکان خاتون نیز از آنان بود، تکیه کرد و به همین علت، مداخله سران ترک و ترکان خاتون در امور مختلف مملکتی و تجاوز و زورگویی آنان به مردم به تشمت و نابسامانی اوضاع کمک کرد. در این باره، آن لمبتون در کتاب تاریخ میانه ایران می‌نویسد: واکنش نهایی روستاییان در مقابل ستم و زیاده‌ستانی و عدم امنیت فرار از روستاهایشان بود. المختارات من الرسائل در یک سند بدون تاریخ به پراکندگی و فرار روستاییان (رعایا) از یکی از روستاهای، مادر سلطان اشاره دارد در این سند آمده، که کسی حق دخالت در کار روستا را ندارد، صادر و وارد در آن نزول نمایند و از دیوان ایالت و شحنگی به قسم عوارض مونات و نزول مواخذتی ننمایند و از فرمان تجاوز نکنند و چیزی نخواهند تا رعیت فارغ دل و امیدوار، روی به وطن نهند و به عمارت و زراعت مشغول گردند (۲۶۰).

### علل زوال امپراتوری خوارزمشاهی

در مقام مقایسه، از نظر قدرت اقتصادی و امکانات کمیته و نظامی، دولت خوارزمشاهی، به مراتب نیرومندتر از طوایف چادرنشین و بیابان گرد مغول بودند و در حقیقت دولت خوارزمشاه در برابر مغولان حالت یک کشور پیشرفته و دارای سازمان اقتصادی و اجتماعی متشکل در برابر یک جامعه‌ی عقب مانده‌ی بربر و شبانی را داشت. به استثنای عامل مذهبی و ایدئولوژی، در مقیاس ضعیف تر و پایین تر، تا حدی شباهت به موقعیت اعراب، در مقابل امپراتوری ساسانیان را داشت. با توجه به همین امر، در ابتدای کار با وجود نقشه‌های دور و دراز، مغولان و برابر دولت خوارزمشاهیان جانب احتیاط و احترام را نگاه می‌داشتند، حتی قبل از واقعه اترار، در یکی از ماموریت‌های جنگی که سربازان خوارزمشاه برای تعقیب طوایف قبیچاق رفته بودند، وقتی به سربازان مغول برخورد کردند، با وجود اصرار سربازان خوارزمشاه به نبرد مغولان از برخورد احتراز کردند و شبانه عقب نشینی نمودند، ولی از وضع داخلی شاهنشاهی خوارزمشاهی اطلاعات زیادی کسب کردند و به ضعف و تشمت رژیم ایران پی بردند و در هجوم این کشور، مصمم گردیدند. در هر حال، پیروزی مغول و زوال دولت خوارزمشاهی معلول یک سلسله علل و عوامل بوده می‌توان آن را به شرح زیر خلاصه نمود: ۱ خوارزمشاهیان با اتکاء به قدرت امپراتوری و مغرور از پیروزی‌های قلبی، در ارزیابی نیروی واقعی

مغول و استحکام سازمان اجتماعی و نظامی آن دچار اشتباه گردیدند. آنان تصور می کردند، پس از شکست اولیه، طوایف بیابان گرد، پس از غارت چندین شهر، به زودی به سرزمین اصلی خود باز خواهند گشت (۲۶۱). ۲ نفوذ فوق العاده و دخالت های زیاد در امور کشوری، توسط ترکان خاتون، مادر سلطان محمد خوارزمشاه، کشتار و خونخواری مادر و فرزند، در شهرهای مختلف، رعب و وحشت ایجاد نموده بود. ۳ پراکنده نمودن سپاه در شهرها و به عبارت دیگر، از جنگ تعرضی چشم پوشیدن و اکتفا به دفاع نمودن و از دشت های نبرد، خود را به داخل دیوار شهرها و پشت باروی قلاع کشاندن. ۴ تصرف سرزمین قراختائیان در سال ۶۰۷ ه. توسط سلطان محمد که به مثابه سدی در مقابل تاتار بودند. سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۷ ه. به کمک کوچلک خان، پادشاه قوم نایمان و عثمان خان، صاحب سمرقند، حمله به قراختائیان، سرزمین متصرفه را بین خود تقسیم نمودند و خوارزمشاه حدود سلطنت خود را تالب کاشغر و سند رسانید (۲۶۲). ۵ اختلاف و ناسازگاری با خلیفه عباسی، مبنی بر این که خلیفه چرا حیظه متصرفات او را وسیع تر نمی کند و برای او مقامی چون سلاطین سلجوق قائل نمی شود. سپس با فتوا گرفتن علیه بی کفایتی او، سعی در بی اعتباری خلیفه نموده و یکی از سادات ترمذی را خلیفه خواند. ۶ یکی دیگر از عوامل شکست آن بوده است که طوایف خلع، قبیچاق، قنقلی و ترکان غیر مسلمان که از برای عمارت و غنیمت می جنگیدند و بر تقسیم غنایم، با ترکان خوارزمی دایم در حال نزاع بودند، از لشکر او جدا شدند، ولی چنگیز توانست، دسته های جدا شده را یک به یک مغلوب سازد (۲۶۳). ۷ یکی دیگر از عوامل که بر اثر آن، نفرت طبقه روحانی و مردم نسبت به سلطان بیش تر شد، قتل عارف معروف، شیخ مجدالدین مشرف بن موید بغدادی، برادر بهاء الدین محمد رییس دیوان رسایل تکش بود که در خوارزم نفوذ فوق العاده داشت و حتی مادر سلطان نیز از او حمایت می کرد. این حرکت شاه ترکان خاتون و مردم خوارزم را سخت نسبت به سلطان خشمناک و روحانیون بیش از پیش به دشمنی او برخاستند. ۸ بدرفتاری با رعایا و مغلوبین، کینه جویی، عیاشی و شرابخواری سلطان جلال الدین باعث گردیده بود که وی بدون یار و یاور به ماند. سلطان جلال الدین، به طور همزمان با خلیفه، اسماعیلیان، ملکه گرجستان، سلطان سلجوقی روم، پادشاه الجزیره درافتاد. در صورتی کم مغولان در پشت سر او بودند. سلطان جلال الدین، چنان مردم ولایاتی را که بر آنان می تاخت از خود رنجاند که در موقع ضرورت، هیچ کس به داد او نرسید و غالب این جماعت، حکومت مغول را بر استیلائی جلال الدین ترجیح دادند و به میل خود، لشکریان چنگیز را برای نجات از تعدیات اتباع جلال الدین جز کشاندن مغول به بسیاری از نقاطی که ممکن بود از شر ایشان محفوظ بماند و مزید بر آن جز خوبی و کشتار مردم بی گناه نتیجه ای دیگر به دست نداد (۲۶۴) ۹ واقعه اترار: عده زیادی از تجار مغول، بین (۴۵۰ تا ۵۰۰) نفر، به مردم ماوراء النهر حرکت نمودند، آنان، اجناس و امتعه ی گران بها از قبیل؛ طلا و نقره و ابریشم و پارچه های قیمتی و مشک و احجار کریمه با خود آورده و به شهر اترار که اوایل خاک خوارزمشاهیان بود رسیدند. در این باره، حمدالله مستوفی در کتاب تاریخ گزیده می نویسد: جماعتی تجار روی به ایران نهادند، به اترار رسیده بودند و اینالجب حاکم آنجا که با مادر سلطان نسبت خویشی داشت، بغرض، ایشان را موقوف کرده و از سلطان اجازت قتل ایشان خواسته بود سلطان را چون آخر دولت بود، نکبت با فکر نگذاشت تا بیندیشیده به خون فرمان داد. اینالجب، قریب پانصد آدمی بیگناه را بکشت و اموال ایشان برداشت. ۱۰ عزل وزیر، نظام الملک ناصر الدین و سپردن امور کشوری، به ۶ تن دیگر به جای او، که امور کشوری را به دست گرفته و باعث هرج و مرج و نارضایتی بین مردم گردیدند. ۱۱ یکی دیگر از علل عمده، ضعف ممالک اسلامی و وقوف نفاق در آنجا و وجود خلیفه ی مغرض و هوس ران عباسی، یعنی الناصر الدین له ۵۷۵ ه ۶۲۲ است که چهل و شش سال خلافت خود را صرف ظلم به مردم و جمع مال و فرستادن جاسوس به بلاد مختلفه و کبوتربازی و گلوله اندازی و پوشیدن لباس اهل فتوت نموده، سلاطین اطراف را مخفیانه به جنگ با خوارزمشاه دعوت می کرده؛ چنان که غوریان را به مخالفت با سلطان محمد ترغیب می نموده است. هم چنین قراختائیان، تاتارهای نامسلمان را هم به برانداختن خوارزمشاهیان خواند. مردم بلاد مختلفه ماوراء النهر و ایران در دفاع مقابل مغول، مردانه جنگیدند و فداکاری ها و رشادت ها و

جان نثاری ها که در این واقعه ی عظیم ظاهر ساختند نشانه ی نهایت درجه غیرت و شرافتمندی ایشان است ، ولی افسوس که نفاق سران کشوری و لشکری با یکدیگر و خیانت سپاهیان ترک در غالب موارد و نداشتن قائد مدبر و فزار خوارزمشاه مانع از آن بود که این همه رشادت ها و مدافعات دلیرانه به نتیجه ای قطعی منتهی گردد. به هر حال ، مجموعه عوامل ، یعنی بی تدبیری ، غرور، عجب ، ترس و ضعف رای باعث گردید، که دولت خوارزمشاهیان به نابودی کشیده شود.

### علل پیشرفت چنگیز و مغولان

۱ کاردانی چنگیز، ثبات و صبر و خونسردی و عدم غرور و نخوت او. ۲ اطلاع کامل بر احوال ممالک خوارزمشاه و استفاده از معلومات تجار مسلمان و مترجمین و راهدان ها، ساندرز می نویسد: یکی از علل موفقیت چنگیز در حفظ ارتباطات ساخت یک رشته پاسدارخانه یام در مسیر راه های ارتباطی بود. ۳ حفظ نظام مغول و مطیع کردن جمیع ایشان به یک امر و فرمان توسط یاساهای چنگیزی و اجراء احکام سخت آن . ۴ انفاق کامل بین سرداران و پسران او، تا آن جا که هیچکدام در مقابل چنگیز، از خودرایی نداشتند و همه آلت اجرای احکام او بودند. ۵ بودن نژاد، زبان ، اخلاق ، آداب و هدف واحد، در بین لشگریان چنگیز، عامل مهمی در موفقیت مغولان بود. در حالی که درست خلاف آن به نحوی بارز در میان لشگریان مدافع خوارزمشاه دیده می شد.

### ۲۰ - حکومت مغول در ایران

#### مغول در ایران

استیلای قوم وحشی مغول ، بر سرزمین های اسلامی و شرق ، از مهم ترین وقایع تاریخ این ممالک است و به قدری بر سرنوشت سکنه ی سرزمین های مزبور تاثیر گذارده که شاید در تاریخ آنان مخصوصا در تاریخ ایران ، نمونه ی آن را نتوان یافت . محاربات و حملات چنگیز و جانشینان او در ایران را به طور کلی ، می توان به سه مرحله تقسیم نمود: ۱ مرحله اول : مربوط به زمان حیات چنگیزخان و آغاز حملات او به ایران ، در عهد سلطان محمد و سلطان جلال الدین می شود که از سال ۶۱۲ ه . ق . آغاز و تا سال ۶۲۴ ه . ق . که زمان فوت چنگیز و اواخر سلطنت جلال الدین خوارزمشاه در ایران است ، ادامه داشت (۲۶۵). ۲ - مرحله دوم : بعد از زمان چنگیز و جانشین او، اکتای قآن (۲۶۶) که از سال ۶۲۵ ه . ق . شروع و در سال ۶۶۳ ه . ق . ختم می شود، دوره ای است که بر حسب وصیت خان مغول و تصویب قوریلتای (۲۶۷) مغولی ، اکتای قآن ، مامور تصرف بقیه سرزمین های ایران و تعقیب سلطان جلال الدین می شود، باز در این زمانست که منکوقآن ، برادر کوچک تر خود هلاکو را مامور تسخیر بغداد و برچیدن اساس خلافت عباسی ، و تسخیر قلاع اسماعیلیه ، می نماید. حمدالله مستوفی ، در کتاب تاریخ گزیده درباره این وقایع می نویسد: تولی خان بن چنگیز خان ، هلاکو به فرمان برادرش منکوقآن ، به التماس قاضی شمس الدین احمد ماکی قزوینی جهت دفع ملاحده ، به ایران آمده و به جنگ ملاحده رفت و قلاع ایشان قلع کرد و خود شاه ، پادشاه اسماعیلیان ، از قلعه میمون دز، به خدمت آمد هلاکو او را به حضرت منکوقآن فرستاد و در راه ، فرمان رسید و او را به دوزخ رسانیدند پس ، هلاکو خان عازم استخلاص بغداد شد. در ولایت کردستان (قتلی عظیم کرد و به بغداد رفت و با مستعصم خلیفه بغداد حرب کرد و بغداد را بگرفت و درو، قتل عام کرد. چنان که هشتصد هزار آدمی کشته شد. بعد از این ، به استخلاص دیگر بلاد عرب و خوزستان و دیار بکر مشغول شد و تمامت در حیطة ی تصرف دیوان آورد. پس به ملک شام رفت و رام کرد. در شهر دمشق ، خبر وفات منکوقآن بدو رسید، مراجعت نمود (۲۶۸). ۳ - مرحله سوم : حکومت ایلخانان مغول در ایران و تجزیه حکومت آنان است ، که مدت نود و پنج سال به طول انجامید. در این دوره ، ایلخانان کوشیدند تا نفوذ ایلی را، تابع حکومت ثابت شهری نمایند. پس از مرگ هلاکو

(۲۶۹)، دوره ایلخانان مغولی ایران، با سلطنت اباق‌خان - بزرگ‌ترین پسر هلاکوخان - آغاز می‌شود. وزارت این ایلخانان با خواجه محمد صاحب دیوان جوینی، و برادرش عطاملک بوده است. از همین تاریخ است که نفوذ سیاسی و اجتماعی ایرانیان، در بین مغولان پدیدار و دواوین مغولان با اسلوب ایرانی اداره می‌شود. اشیپولر در تاریخ مغول می‌نویسد: ایخان در سال ۶۶۳ ه. ق. وارد پایتخت شد و به تخت نشست، شمس‌الدین جوینی، همچنان وزیر ممالک ماند و امور دولت و با همان قدرت سابق اداره کرد (۲۷۰). پس از اباقا، سلطنت ایلخانی نصیب برادرش تگودار گردید ولی وی به سال ۶۸۳ ه. ق. به دستور ارغون خان کشته شد و ارغون، به مقام ایلخانی رسید (۲۷۱). در زمان او، خواجه شمس‌الدین محمد، صاحب دیوان و کلیه اعضای خاندان جوینی به قتل رسیدند. پس از ارغون، گیخاتو مامور ایلخانی ایران گشت، تا این که بعد از قتل او، ((بایدو به جای گیخاتو نشست که او هم به دست غازان خان در ۶۹۴ ه. ق. کشته شد. طولی نکشید که غازان خان روابط خود را با مرکز اصلی مغولان قطع کرد و با حمایت ایرانیان و مسلمین به استقلال سلطنت نمود. او نیز، تمام مسوولیت اداره امور کشوری را به وزیران و رجال کاردان و بصیر ایرانی سپرد و بدین ترتیب، حق این است که سال ۶۹۴ هجری را که مصادف با انتخاب غازان خان به ایلخانی و بر تخت نشستن از این تاریخ است که بخش دوم سلطنت ایلخانان که تحت عنوان ایلخانان مغولی ایران نامیده شده‌اند، در ایران شروع می‌شود. ایلخانان، ده نفر می‌باشند که از ۶۹۴ تا سال ۷۵۶ هجری سلطنت نموده‌اند، آخرین ایلخان مغولی مشهور اسلامی ایران، ابو سعید بهادر است. پس از مرگ ابو سعید، هشت تن دیگر، به نام ایلخانان مغولی ایران به مدت ۲۰ سال بر ایران سلطنت نموده‌اند و از این پس، طولی نکشید که عوامل سقوط حکومت ایلخانان فراهم شده و در نتیجه، حکومت‌های متعدد دیگری در ایران جانشین ایلخانان شدند، که مهم‌ترین آنان به شرح زیر می‌باشند: ۱- ایلکانیان در عراق و قسمت غربی ایران. ۲- آل مظفر در فارس. ۳- خاندان اینجو در حدود فارس و اطراف آن. ۴- چوپانیان در ناحیه آذربایجان حکومت‌های زیر تا اواخر قرن هشتم دوام داشته، بعداً دچار انقراض گردیدند (۲۷۲). ۵- جلایریان در عراق عرب. ۶- دولت ایلخان طوغای تیمور در خراسان غربی و گرگان که توسط امیران طایفه جانی قربانی اداره می‌شد. ۷- دولت ملوک کرت در هرات و خراسان شرقی و افغانستان. ۸- دولت ملک سیستان در حوزه رود هامون. ۹- متصرفات اتابکان، لر بزرگ و لر کوچک. ۱۰- در گیلان و مازندران، دست کم ده امیرنشین مستقل بودند. ۱۱- دولت بحری صاحبان هرمز. ۱۲- مرغیان در مازندران. ۱۳- آل کیا در گیلان. هر یک از دولت‌های یاد شده، متصرفات کوچک‌تر ملوک الطوایف و امیرنشین‌های جزء را مشتمل بود. از این سازمان‌های بزرگ دولتی و محلی که بگذریم، بسیاری از امیران و مالکان خود و کلان نیز اعلام استقلال کرده کوشیدند تا با تصرف قلاع و شهرها و ولایات، بر گستره قلمرو خویش بیافرینند. یادآوری این نکته‌ی مهم واجب است که انقراض سیاسی دولت مغولی هلاکوئیان، آخرین بازمانده آن - یعنی دولت ایلخانی طوغای تیمورخان که تا سال ۱۳۵۳ م. یا ۷۵۴ ه. ق. در گرگان باقی بود - موجب سقوط کامل سلطه‌ی مغولان در ایران و سرزمین‌های هم‌مرز آن نگشت. اعیان لشکری و صحرانشین مغول و ترک در بسیاری از ناحیه‌ها، تسلط سیاسی خویش را حفظ کردند. قدرت یاسای چنگیزی و سنت‌های کشورداری مغولان و اسلوب‌های سبغانه‌ی بهره‌کشی فتودالی، نه تنها در ممالکی که سلاله‌های مغولی نژاد بر آن‌ها حکومت می‌کردند - مثل چوپانیان، جلایریان، طوغانی، تیمور - محفوظ ماند، بلکه کم و بیش در کشورهایی که قدرت در دست اعیان فتودال اسکان یافته‌ی ایرانی یا تاجیک قرار داشت - آل مظفر و ملوک کرت - نیز جاری بود. در این سال‌ها بود که بر اثر خروج و قیام مردم خراسان غربی، شالوده‌ی دولت سربداران ریخته شد (۲۷۳).

### دیوان در زمان ایلخانان مغول

غلبه مغول بر ایران، تغییرات بنیادی و پایدار در سازمان اداری کشور به وجود نیاورد، اما بی‌توجهی حکام مغول به امر اداره‌ی کشور، و ناتوانی ایلخانان نخستین در اصلاح اوضاع نابسامانی که در سازمان اداری مملکت پدید آمده بود، بحران را تشدید می‌

کرد. در این دوره، فساد و رشوه خواری، دستگاه اداری را بیش از پیش فراگرفت، علاوه بر اراضی دیوانی، حتی مشاغل حکومتی و متصرفی، و عاملی ولایات را به مقاطعه می دادند. حکام و عاملان دیوانی، انواع ستم به مردم روا می داشتند و با تعدی و اختلاس، مال و ثروت می اندوختند. امراء و وزرا بسیار چیزها را به چند برابر قیمت واقعی، برای دیوان می خریدند چنین احوالی، بدبینی عمومی را نسبت به شغل دیوانی تشدید می کرد. مولف تاریخ حبیب السیر در شرح حال شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی، از مشایخ آن دوره، از قول حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده نقل کرده است که: این، رکن الدین، در زمان ارغون خان، عمل پیشه (عامل دیوان) بود و پدرش در مرتبه وزارت، بعد از آن، نایب شد و در عبادت درجه ی عالی یافت، و نیز حمدالله مستوفی خود در شرح حال جدش ابی نصر می نویسد که: او منصب استیفا داشت و در پیری از این شغل توبه کرد و به حج رفت (۲۷۴). اما پس از یک مرحله نابسامانی اداری، که در پی هجوم ویران ساز مغول، به وجود آمده بود، سازمان اداری کشور احیاء گردید و دیوان دوباره رونق پیشین را بازیافت و به عنوان مرکز اهل قلم، دبیران، مدیران، صاحب مناصب کشوری تو به صورت پایگاه مهم اداری کشور و کانون نفوذ و اعمال قدرت سیاسی درآمد که در عین حال وارث بنیادهای ایرانی نیز بود. دیوان به مفهوم امور مورد تصدی با نظارت دولت و نیز سازمان و تشکیلات اداری و مراتب و مناصب دیوانی، از جهت تنوع و تعدد در این زمینه چنان توسعه یافت، که می توان آن را نمونه ای از توسعه سریع و نسبتاً عظیم دستگاه اداری، در شرایط تاریخی و اجتماعی خاص، به شمار آورد. اعطای این مناصب از اختیارات خاص سلطان بود حتی بعد از پادشاهی یافتن غازان خان که اختیار مطلق در کارها به امیر نوروز تفویض شد او از پادشاه تقاضا کرد: اصحاب دیوان را مقید فرماید که به هر شغلی و عملی، کدام شخص موسوم باشد. موضوع و نشان و علامات هر یک مقرر فرماید (۲۷۵). به هر حال تقسیم بندی دیوان، در این دوره به شرح زیر است: ۱- صاحب دیوان (وزیر ممالک): وی، معمولاً عهده دار امور مالی دولت نیز بوده است این طور به نظر می رسد که توجه و علاقه، بالاترین صاحب منصب دولت، متوجه این قسمت بوده است، اما بعضی اوقات، این دو مسوولیت را از یکدیگر مجزا کرده اند. اموری چون اداره دولت - خاصه امور مالی - افزایش موجودی خزانه، نظارت در امور املاک شخصی، کوشش برای حفظ نظم و آرامش در مملکت، اداره امور پست، نظارت بر امور ساختمانی، اداره اسناد رسمی، شکایات در مورد اجحاف مالیاتی و نیز در مورد زبان هایی که پس از لشکرکشی به بار می آمد، به حضور او فرستاده می شد. درآمد صاحب دیوان، شایان توجه بوده است. در کنار صاحب دیوان، ظاهراً مواقعی که نظارت در کارهای او ضروری بود، شخصی به عنوان مشرف الممالک به کار گمارده می شد (۲۷۶). ۲- اشراف ممالک: اشراف منصبی است که می توان آن را به نظارت و بازرسی در امور عمومی مملکت تعبیر کرد. صاحب این مقام را مشرف الممالک یا متصدی اشراف دیوان بزرگ می خواندند او از طرف پادشاه اختیار نظارت و بررسی امور را می یافت. ۳- نظارت ممالک: ناظر ممالک، نیز مانند مشرف الممالک، عهده دار مراقبت در کلیه امور مملکتی و از جمله در امور مالیه عمومی بود و در رفع و منع تعدی از مردم به طور موثر اقدام و نظارت می کرد. ۴- الغ بتيكچی: از این منصب در منابع متعدد، نام برده شده است و متصدی آن را از اصحاب بزرگ و در ردیف ناظر و مشرف الممالک شمرده اند؛ و یا، به نام های نظام الممالک (ملک ملوک الوزراء) نیز خوانده شده اند، وی، به ضبط امور و اموال و وجوهات می پرداخت و با شرکت دیگر صاحب منصبان و ماموران دیوان در ازدیاد عواید خزانه و نصب عمال امین، مراقبت می نماید و دفاتر جمع و خرج را زیر نظر می گیرد، تا بتواند درباره آن جواب گو باشد (۲۷۷). و نیز کلیه صاحبان مناصب در مرکز و ولایات می باید، در همه امور دیوانی او را از جریان کارها و تفویض مشاغل و تعیین ماموران واقف سازند. ۵- مستوفی ممالک: صاحب عالی ترین مقام مالی در دیوان بود که مالیه یا به اصطلاح کارهای دخل و خرج مملکت را مستقیماً اداره و نظارت می کرد، متصدی این مقام توسط پادشاه معین می شد. مستوفی را با عناوینی چون ضابط دیوان ممالک، حافظ مصالح، حافظ قوانین و صاحب دیوان استیفاء نیز نامیده اند. ۶- دفتر داری ممالک: ترتیب دفاتر مالی و ضبط حسابها، ابتدا با دیوان استیفا بود اما در دوره ی غازان خان، با

توسعه‌ی مالی‌ی عمومی، و نظمی که در کارها به وجود آمد، دفترداری ممالک در دیوان بزرگ، اهمیتی خاص پیدا کرد و صاحب این شغل که دفتردار ممالک نامیده می‌شد، بعد از مستوفی الممالک، عالی‌ترین مقام عالی دیوان به شمار می‌آمد. ۷- قانون و یا سامشی و تعدیل: این منصب از مشاغل معتبر در دیوان بزرگ بود، که به طور کلی عبارت بوده است از ترتیب دفاتر ممیزی و حساب مالیات‌ها. ۸- مستخرجی ولایات: هندوشاه نخبجوانی، معنی استخراج را باز دانستن احوال متصرف ولایات تعریف نموده، وظیفه مستخرج را رسیدگی به حساب مالیات‌ها و حقوق دیوانی ولایات و استرداد مبلغی که متصرف ولایات احتمالاً- اضافه بر مالیات مقرر از مودیان گرفته، یاد کرده است. مستخرج، معمولاً وقتی به ولایتی فرستاده می‌شد، که از زیاده ستانی متصرف و حاکم آن‌جا، شکایت شده بود و او می‌باید در کار متصرف تحقق نماید ناوجب از هر کس گرفته باشد، استرداد نموده و به مستحقان برسانند و او را معزول گرداند و به دیوان آورده ۹ حکومت و متصرفی: حاکم و متصرف، برای اداره‌ی امور ناحیه، به ولایتی معین می‌شد و او عهده دار وصول مالی دیوان و نیز پرداخت برواتی بود، که از دیوان بزرگ، بر عهده آن ولایت صادر می‌گردید. نخبجوانی، این شغل را بر حسب اختیارات و وظایف متعدد، چهار نوع می‌شمارد: الف- متصرفی ولایت به امانت که وظیفه متصدی آن، مراقبت در دخل و خرج و تعیین حقوق دیوانی مقرر، بر مودیان و اخذ آن بود. ب- حکومت و متصرفی به ضمان و مقاطعه: متصدی این شغل، به تدبیر امور ولایت اهتمام می‌نمود و حقوق دیوانی را وصول می‌کرد و وجوه بروات صادر شده از دیوان بزرگ را از محل عواید محلی می‌پرداخت. ج- متصرفی تمغاها: این مقام، عهده دار تمغا (مالیات، تجارت، کسب و پیشه) بود و می‌باید در ضبط اموال تمغا و استیفای حقوق از تجار اهتمام و عواید آن را صرف پرداخت وجه بروات دیوان بزرگ نماید. د متصرفی ولایات مزروعی: چنین متصرفی، در ولایاتی که عواید دیوانی آن‌جا، از مالیات بر محصول کشاورزی بود معین می‌شد در این خصوص، وظایفی مشابه متصرفی تمغا بر عهده داشت، با این تفاوت که متصرف ولایات مزروعی، مسوول حصول مال و حقوق دیوانی متعلق به محصول زارعی بود. عنوان حکومت و متصرفی برای منصب تصدی اداره‌ی شرعی (بیت المال) نیز به کار می‌رفته است و این متصرف را (حاکم بیت المال) و (متصرف بیت المال) هم می‌گفتند. ۱۰- منشی الممالک: نخبجوانی، در دستور الکاتب، در ذکر القاب و ادعیه منشی الممالک، او را (صاحب اعظم، لسان الدوله، القا آینه، موتمن الحضرت الایلخانیه، منشی الممالک الخاقانیه) می‌خواند و می‌نویسد: وی کار زینت دربار و جاه و مقام ایلخانانند. علاوه بر کاتبان، منشیان، متصدیان دیگری هم در تهیه و صدور فرامین و مکتوبات، دست داشتند مانند: آلچیان و تمغاچیان صحه و امضای فرمان‌ها و هم چنین کسانی که تاریخ مکتوبات را می‌نوشتند. ۱۱- قاضی القضاة: منصب قاضی القضاة، پیش از دوره‌ی مغول و از جمله در عهد سلجوقیان، نیز وجود داشته است. محضر قاضی و محل محکمه‌ی شرع را دارالقضاة، و مقر قاضی القضاة را دیوان قضاء ممالک می‌گفتند. خواجه رشید الدین فضل الله، را دیوان قضاء ممالک می‌گفتند. خواجه رشید الدین فضل الله، در کتاب آیین کشورداری، چنین می‌نویسد: وی به استماع مرافعات و فصل مخاصمات و کتب مسجلات و توقیعات و تعیین نواب و ترتیب کتاب و مورخان جهت حج و وثایق و قبالات و عقود و مناکحات و قسمت موارث و ترکات و محافظت بیت المال و اموال ایتم و سفها و سایر لوازم و لواحق و حرام، بین حق و باطل سعی کند و در رفع مرافعات و قطع منازعات بین متداعبین، مساوات را رعایت نماید. بر این اقرار، رسیدگی زوحکم در مورد کلیه دعاوی شرعی و صدور اسناد معاملات و عقود و امور مربوط به ارث، حفظ اموال بیت المال و سایر امور حسبی، در صلاحیت قضاة بوده است. هم چنین نظارت بر موقوفات جزء وظایف اصلی قاضی القضاة بود (۲۷۸). قضاة ولایات، شهرها و نواحی مملکت از طرف قاضی القضاة معین می‌شدند. در دیوان قضا (دارالقضا)، مامورانی خدمت می‌کردند که آنان را کاتب مورخ اسناد و قباله‌ها، امین دارالقضا یا امین حکم، مدیر و وکیل می‌نامیدند. در دوره‌ی غازان خان به قضاة نیز اقطاعاتی داده شده و شماره‌ی قضاة زمیندار تا حدی فزونی گرفت در نتیجه‌ی این احوال، اشتراک منافع قضاة و مالکان، افزایش یافت پیش از این، قضاة میان مردم عادی از یک طرف و طبقه



ممتاز و عمال کشوری و لشکری از طرف دیگر، طبقه متوسطی را تشکیل می دادند و برای مردم عادی در حکم مراجع نسبتاً بی طرف و عادی بودند، لذا، داوری نزد آنان می بردند اما همین که منافع قضات، با طبقه ی زمیندار یکی شد، آنان دیگر بی طرف نماندند (۲۷۹). غیر از محاکم عمومی یا محاکم شرعی، که در آن جا، قضات نسبت به دعاوی مردم طبق احکام شرع و موازین اسلامی، رسیدگی و حکم صادر می کردند، محاکم دیگری هم وجود داشت که به لحاظ وضع (۲۸۰) اصحاب دعوی، یا مبنای رسیدگی و حکم یا ماهیت موضوع، صلاحیت قضات در دعاوی خاصی را داشتند، و از این رو، می توان این محاکم را به اصطلاح محاکم اختصاصی نامیده که شامل مراجع زیر بوده است: الف - دیوان حکمیت: دیوان حکمیت، مقید به رسیدگی و حکم بر مبنای احکام دینی و موازین اسلامی نبود، بلکه می توانست بر اساس معدلت، یا قواعد عرف و عادت، دعاوی را قطع نماید، که خاصه در نیمه قرن هشتم هجری بیش تر رواج داشت؛ و این رواج بیش تر به این علت بود که بر اثر تقویت نفوذهای محلی و غلبه ی مجدد شیوه ی زندگی صحرائنشینی، این نوع رسیدگی قضایی، که مطلوب طبع حکام محل و امرای ترک و مغول بود، در مقابل محاکم اسلامی، حمایت موثر یافت. ب - دیوان یارغو: یارغو کلمه مغولی، به معنی دعوای قضایی است و بنابراین، دادرسی قضایی را نیز یارغو می گفتند. این دیوان به دعاوی میان مغولان یا میان آنان و غیر مغولان و هم چنین به جرایمی که جنبه سیاسی داشت رسیدگی می کرد. آن لمبتون در کتاب تاریخ میانه ایران می نویسد: یکی از قدیمی ترین اشارات به یارغو، موردی است که در روزگار سلطنت هولاکو، برای تاج الدین بن سلایا اردبیلی، رخ داد. هلاکو در هنگام حمله به بغداد، ارقتونویان را برای تصرف قلعه اردبیل گسیل داشت تاج الدین با هدایا و پیشکش نزد او آمد و گفت که به علامت اطاعت قلعه را تسلیم خواهد کرد ولی نتوانست بار دیگر وارد قلعه شده که اکراد را به تسلیم قلعه وادارد. ارقوتوت تاج الدین را به نزد هلاکو، که به طرف بغداد رفته بود فرستاد یارغوئی علیه او تشکیل شد و مقصر اعلام گشت. غازان خان پس از نبرد، یارغوئی را در اوجان بر گزار کرد و امرایی را که باعث شکست سپاهیان ایلخانی شده بودند به محاکمه کشید (۲۸۱). ج - قضاوت امیر اولوس (۲۸۲): امیر اولوس، ضمن سایر اختیارات خود، حق قضاوت هم داشت. وی در هفته دو روز به اتفاق وزرا و قضات و اعیان حوزه حکومتی خود به رسیدگی دعاوی و قضاوت می پردازد و دعاوی را بر طبق قوانین شریعت و عدالت و انصاف و قواعد یاسا قطع می نماید، امیر اولوس حق اجرای مجازت مقرر را نیز داشت.

### مناصب شرعی

الف - حکومت و تولیت اوقاف: منصبی شرعی بود، که در راس متولیان حاکم یا متصدی اوقاف ممالک قرار داشت، وی از جانب خود نایی به حکومت اوقاف هر ولایت و شهر معین می کرد. بدیهی است که موقوفات دارای درآمدهای بسیار بوده است و هر ساله، یک دهم محصول موقوفات به رسم حق تولیت و حکومت، به حاکم و متولی اوقاف داده می شد. ب - نقیب النقبات سادات: این لقب خاص سادات است، متصدی آن باید که در صحت انساب سادات، مراقبت کند و مقرری و وظیفه ای را که برای آنان معین شده است برقرار سازد. ج - مدرسی: شغل تدریس، در حوزه های علوم دینی هم از جمله مناصب شرعی بود و آن مراتب مختلفی داشت که بالاتر از همه مدرسی بود. د اعادت یا معیدی: که در تدریس و تعلیم، دستیار مدرس بود، می باید که در امر تحصیل متعلمان، مراقبت نماید و نسبت به استعدادشان راهنمایی نماید. س - فقاہت فقیه که در مدرسه و حوزه علمی مقیم بود. ع - خطابت: خطیب به تلاوت قرآن کریم و ذکر خطبه و حدیث در مسجد جامع شهر می پرداخت.

### مالیات و خراج در زمان مغول

فشار واقعی مالیات و تحمیل خراج بر مردم روستایی و شهری ایران، در زمان مغولان، بیش از پیش توان فرسا بوده است. در این

دوره، علاوه بر خراج‌هایی که از ادوار سابق باقی مانده بود، مالیات‌ها، و خراج‌های تازه وضع گردید که می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: ۱- قبچور: غیر از مالیات ارضی، و ده درصدی که اغلب به عنوان فرع افزوده می‌شد، مالیات قبچور وضع گردید. قبچور ابتدا شامل چادرنشینان و به ماخذ یک درصد وصول می‌شد، ولی بعدها این مالیات، روستاییان و شهرنشینان را نیز در بر گرفت و مانند جزیه، به طور سرانه از همه‌ی مردم دریافت می‌شد. ۲- قلاان: این که قلاان شامل چه نوع خراج می‌گردیده، نظرات مختلف بیان شده است ظاهراً شامل بیگاری برای کارهای کشاورزی و نظامی و یا عام‌المنفعه بوده است. ۳- اخراجات: خراجی بوده است که برای نگاهداری دستگاه امیران و پرداخت مخارج ایلچیان و روسای مغول، پرداخت می‌گردیده ۴- برات: یکی از تحمیلات غیر عادلانه و بسیار نامتناسب دوران مغول، نوشتن بروات بود رسم برات نویسی که از زمان سلجوقیان نیز وجود داشت در زمان مغول به وضع بسیار خشن و ظالمانه‌ای معمول گردید برات عبارت از حواله‌ای بود که از طرف حکومت به شاهزادگان، امرا و اعیان مغول داده می‌شد و بدارنده آن حق می‌داد که مبلغ معینی مقرر از نواحی و ولایات، وصول نماید. (۲۸۳) ۵- بیغار: ظاهراً نوع دیگری از بیگاری بود که برای کارهای کشاورزی و نظامی بکار می‌رفت. ۶- نزول اجلال: در موقع حرکت و مسافرت فرمانروایان مغول، مردم روستایی و شهری وظیفه داشتند که برای آنان و همراهانشان محل سکونت و استراحت فراهم کند. ۷- تمغا: مالیاتی بود، که از کارهای صنعتی، بازرگانی و کلی و جزئی فروشی وصول می‌شد، مجموع مالیات شهری، رقم عمده‌ای را در مجموع درآمد دولت مغول تشکیل می‌داد. ۸- طرح: در زمان مغولان، دو نوع تحمیل دیگر وجود داشت که آنان را طرح می‌گفتند. یکی آن که بازرگانان و پیشه‌وران مجبور بودند که کالاهای مورد احتیاج حکومت را با قیمت خیلی کمتر از بازار، در اختیار مامورین دولتی بگذارند، از طرف دیگر، خواربار و کالاهایی را که دولت به طور جنسی به به عنوان خراج از مردم دریافت داشته بود، چهار تا پنج برابر بیش از قیمت واقعی آن بخرند به طور خلاصه، در این دوره بیش از سی نوع خراج و مالیات وجود داشت. ۹ جزیه: که در ایران و چین متداول بود و از ۵۰۰ دینار برای ثروتمندان تا یک دینار برای فقرا می‌رسید، و حد متوسط، سالیانه برای هر ۱۰۰ نفر، ۷۰ دینار از این راه به خزانه دولت تسلیم می‌گردید. برجسته‌ترین مامورین مالیاتی در ایالات، نایب‌ها، بودند که تحت نظر صاحب دیوان و یا وزیر ممالک، در کنار حکام انجام وظیفه می‌کردند. در واقع ماموران مالیاتی پیوسته نمایندگان بودند که دولت مرکزی و یا حکومت ایالت را به این سمت منصوب می‌کردند. بدیهی است که این مامورین از هیچ نوع اعمال غرض و سودجویی روی گردان نبوده، نفع طلبی این مامورین را باید یکی از فجایع سلطنت ایلخانان دانست. خراج و مالیات به وسیله مامورین با بسیاری موارد به وسیله دلالان و واسطه‌ها که مالیات نواحی را به مقاطع می‌گرفتند، وصول می‌شد و اغلب در اطراف یک سال، چندین مرتبه خراج دریافت می‌گردید. کسانی که قادر به پرداخت خراج عقب افتاده نبودند، به بردگی فروخته می‌شدند. به واسطه رویه خشن و استثمار ظالمانه مالیاتی در این زمان بسیاری از دهات ایران ویران و خالی از سکنه گشت.

## اصلاحات غازان خان

در این زمان اصلاحات اقتصادی، اجتماعی قابل توجهی انجام پذیرفت، میزان معینی برای مالیات سرانه قبچور تعیین گردید. نرخ‌های مالیاتی بر لوح‌های فلزی و یا سنگی ثبت و بر در مساجد و یا معابر برای اطلاع عمومی آویخته شد. برای ایلچیان مقرر تعیین گردید. آنان دیگر حق مزاحمت روستاییان را نداشتند. رسم نزول اجلال و حواله و برات ملغی گردید. هم‌چنین وصول مالیات از طریق مقاطعه لغو گردید. مالیات راساً به وسیله مامورین حکومتی وصول می‌شد عوارض تمغا ملغی و یا تعدیل شد (۲۸۴). دفتر ثبت املاک برای سراسر کشور تنظیم یافت و از هرگونه تقلب با سقاقان (۲۸۵) و منشیان جلوگیری نمود. بدین منظور، منشیانی به تمام ولایات فرستاد تا املاک شخصی و املاک موقوفه را تعیین و آن‌ها را در دفاتر قانونی ثبت نمایند برای صدور سند مالکیت،

دریافت حداکثر نیم دینار از صاحب سند مجاز بود، و برای عمل خلاف مامورین، حکم مرگ تعیین گردیده بود. اسناد مالکیت، با نشان زرین دولت (آلتون تمغا) ممهور می شد که حاوی نام مالک و توصیف کامل ملک بود، و سرانجام، غازل خان در تبریز، دستگامی برای ثبت املاک سراسر کشور به وجود آورد که طی آن می بایستی از نزدیک با دبیرخانه دولت همکاری کند. از جمله اصلاحات غازان خان، ترتیب تاریخ ایلخانی یا تاریخ غازانی است و این کار را او برای تطبیق سنوات قمری با سنوات شمسی انجام داد، چه به واسطه عقب افتادن نوروز و پیدا شدن سیزده سال اختلاف بین سال های شمسی و قمری در عهد وی، در ۱۳ رجب ۷۰۱، سال قمری و شمسی را که از عهد معتضد خلیفه عباسی و دیالمه، تطبیق نشده بود، تطبیق داد و روز فوق را ابتدای تاریخ جدیدی قرار داد ولی این تاریخ دوامی نداشت و به زودی از میان رفت (۲۸۶). غازان خان پس از تثبیت وضع مالکیت به بهبود کشاورزی پرداخت و فرمان داد تا بذر، آلات کشاورزی، اسب و گاو در اختیار روستاییان قرار گیرد و چنان چه حاکمی در این زمینه کوتاهی می نمود، به سختی تنبیه می گردید، به دستور او درآمد مالیاتی دام و به خصوص، گاوهای نر به منظور تهیه و نگهداری حیوانات، مصرف می شد. تقسیم زمین های متروک میان روستاییان که تعدادشان در این هنگام به دوران پیش از مغول به یک دهم می رسید نیز از کارهای پراهمیت بود، چگونگی پرداخت مال الاجاره ی این زمین ها، روستاییان را به پذیرفتن چنین زمین هایی تشویق می نمود چگونگی پرداخت مال الاجاره ی این زمین ها به شرح زیر بود: سال نخست، معاف از مالیات، سال دوم، یک سوم از حقوق متداول به دولت پرداخت می گردید و میزان مبلغ پرداختی در سال سوم نسبت به خوبی یا بدی زمین طبقه بندی می شد؛ چنان چه زمین حاصلخیز بود، سه چهارم و در مورد زمین های متوسط دو سوم، و برای زمین های کم حاصل، نیمی از مقدار متداول، به دولت می رسید، پرداخت تمام مالیات متداول، برای سال چهارم پیش بینی شده بود به منظور اجرای صحیح این قانون، دیوان خالصات تاسیس یافت تا با دیوان و اداره ی ثبت املاک همکاری نزدیک نماید. با صدور این قوانین، تا حدی امنیت در روستاها برقرار شد. اسکان به سرعت عملی می شد. ارزش زمین ها و بناهای کشاورزی ظاهرا به ده برابر رسید بار دیگر پرداخت مالیات به صندوق دولت مرتب شد و وضع مالی دولت به طرز بی سابقه ای بهبود یافت. (۲۸۷) مرگ ناگهانی غازان خان در سال ۷۰۳ ه. ق. از تحقق بسیاری از اصلاحات او جلوگیری کرد، والی تیو، اعلام نمود که برنامه های برادرش را دنبال خواهد نمود لذا فرمان داد تا موجبات منع فرار از روستاها را فراهم آورند، اما به زودی بی نظمی دیرینه بار دیگر خودنمایی کرد. در سال های نخست سلطنت ابو سعید، وضع بدتر گردید و باعث هرج و مرج عمومی و اغتشاش در نظام آبیاری به وجود آمد. در این شرایط، درآمد مالیاتی به شدت تنزل نمود و میزان آن از پیش از حمله مغولان بسیار کمتر شد.

### انواع مالکیت های زمین در زمان مغول

به طور کلی انواع مالکیت ها در زمان مغول عبارت بودند از: ۱- یورت: حکایت از چیزی نمی کرد و به جز ادامه راه و رسم بیابان گردی، دلالت بر حق مالکیت زمین نمی نمود. ۲- زمین های دیوانی: عبارت بود از زمین های متعلق به دیوان اما از آن جا که پیوسته فرق میان دیوان و خاندان سلطنت روشن نبود، امتیاز میان دیوان و انجو (املاک سلطنتی) مشخص نمی شد. ۳- زمین های ملکی: به املاک خصوصی اطلاق می شد. ۴- املاک سلطنتی (انجو) و اقطاع: انجو، عبارت است از زمین های خالصه که میان اعضای خاندان سلطنتی قسمت می شد و عایدات آن به مصرف مخارج دستگاه شاه و اعضای خاندان شاهی می رسید و شاید هم صرف نگهداری سپاه می شد (۲۸۸). املاک سلطنتی یکی از منابع مهم درآمد دولت را تشکیل می داد. در اکثر موارد نمی دانیم که این املاک از چه راه به ایلخانان تعلق یافته است اما روی هم رفته می توان گفت که زمین های ضبط شده، زمین هایی که مالکان آن ها گریخته و کشته شده بودند، املاک متعلق به شاهانی که مغولان بر آنان غلبه یاته بودند و نیز املاک وقف که ایلخانان آن ها را ضبط کرده بودند، مجموعا املاک سلطنتی را تشکیل می داد. درآمد املاک وقف، مثلا برای پرداخت مواجب

پزشکان مسیحی و یهودی، صاحب منصبان عالی رتبه، منجمان - یعنی آن چه که در اصل برای هزینه های آن پیش بینی شده بود - به کار می رفت. املاک سلطنتی به روایت کاشانی، یک سوم از قلمرو ایلخان را تشکیل می داد و درآمد هنگفتی داشت و امتیازات انحصاری دولت، از جمله صید مروارید در خلیج فارس نیز بر آن افزوده می شد. این املاک را که گاه با واژه انجو، خاصه می نامیدند به هر حال، املاک سلطنتی نه تنها به همسران و برادران و پسران ایلخان به عنوان، سیوری تیمش داده می شد، بلکه بخشی از آن را به عنوان مواجب و یا پاداش در اختیار صاحب منصبان دولت و سرداران سپاه می گذاشتند: این گونه اقطاع در اغلب ایالات مملکت وجود داشت گذشت از اقطاع موروثی، یک صدم از املاک سلطنتی برای اقطاع موقت در اختیار بود، و چون قرارداد منتفی می شد، این زمین ها به اشخاص دیگر واگذار می گردید. این زمین ها در چنین شرایطی از املاک کی که مستقیماً تحت اختیار فرمانروا بود جدا می شد در زمینه اقطاع نیز با گذشت زمان گروهی سوداگر و سودجو، دست به کار می شدند. یکی از خصایص بارز دوره مغول آن است که در این زمان، املاک و اموال شخصی به مقدار قابل مهارتی افزایش یافت و دیگر از خصایص این دوره دشمنی و عناد میان دهقانان و طبقات حاکمه بود که به اوج خود رسید و فاصله میان این دو بیش تر شده بود.

### طبقات در عهد مغول

ارباب جزاف - تجار - دلالان - روحانیون - زمینداران بزرگ - عوام مغول ها در ضمن کشورگشایی، غیر از هنرمندان و صنعتگران، سایر طبقات را غالباً از زمین می بردند و توده صنعتگر را به اسارت به مغولستان می فرستادند. پس از پایان دوره کشورگشایی، بار دیگر مغول ها صنعتگران را در سال سی ام قرن ۱۳ میلادی برای اولین بار در کارگاه هایی به نام (قورخانه) که در شهر طوس احداث شده بود، اسلحه، البسه و مهمات برای قشون تهیه و فراهم می آوردند، در این کارگاه ها، رنج و زحمت دوران بردگی تجدید شده بود. مغولان، بهترین صنعتگران را با خود برده و مورد استثمار بی رحمانه قرار دادند. به هر یک از آنان نان بخورنمیری داده می شد و به صنعتگران شهرنشین، سه روز در میان مقدار کمی گوشت می دادند. آن دسته از صنعتگران که دارای سازمان صنفی بودند، بیش تر مستقل بوده و مالیاتی به اسم تانگه می پرداختند. استثمار رنجبران به وسیله تجار، سوداگران و دلالان تکمیل می شد. این عناصر مورد حمایت جدی قرار داشتند و دولت به آنان کمک می کرد، مقاطعه مالیات شهرها به وسیله این افراد صورت می گرفت و لوازم مورد احتیاج دولت به وسیله آنان فراهم می شد، آنان در سایه این حمایت ها، به انواع ترفندها برای غارت و استثمار مردم متوسل می شدند، به همین علت، مامورین خرید و مقاطعه کاران و دلالان، در نظر اکثریت، مردمی بد نهاد و غارتگر تلقی می شدند. در دوره مغول به علت آشفتنگی وضع عمومی کشور، ده ها هزار انسان تبدیل به برده می شدند. بردگان تنها در محیط خانه ها کار نمی کردند، بلکه در مزارع نیز به انواع طرق مورد بهره کشی قرار می گرفتند. روحانیون زورمند مسلمان نیز در غارت مردم با فئودال ها همداستان بودند. به طور خلاصه، موقعیت اجتماعی و اقتصادی هر یک از طبقات در این دوره به این نحو بود که تکیه گاه اصلی خان های مغول، سران سپاه و ایالات کوچ نشینی بودند که، از مالکیت دهات و اراضی برخوردار بودند و عده کثیری از کشاورزان را استثمار می کردند به این عده، فئودال ها و متنفذین شهری مانند دوره قبل از مغول، عبارت بودند از شخصیت های نامدار، روحانیون عمده، علما، سادات و سردمداران درویش، شیوخ و پیروان آنان که اغلب از فئودال ها و تجار شهر بوده و با دستگاه حکومتی مغول آمیخته شده بودند. به طور معمول مردم فعالیت های مختلف تولیدی را انجام می دادند در دهات، دهقان که بعضی از آنان قطعه زمینی را اجاره می کردند و در شهرها، صنعتگران جزء به تولید اشتغال داشتند و بالاخره در مرحله آخر بردگان قرار می گرفتند. در این دوره، بر فئودال ها و اشراف کوچ نشین اختلاف مهمی وجود نداشت، ولی بین فئودال های بزرگ و روحانیون، یا تجار و صرافان گاه اختلاف مادی ظهور می کرد، روحانیون به طرق مختلف

- مخصوصاً در لباس اهل تصرف و دراویش و شیوخ و غیره درآمده - بین مردم محروم گشته و با پراکندن تخم عرفان آنان را به صبر و تحمل و ناچیز گرفتن امور این جهان دعوت می کردند تا بدین وسیله ، از مبارزه ستمکشان علیه ستمگران و انفجار مبارزات طبقاتی جلوگیری کنند. اکثریت خان های مغول ، پس از اقامت طولانی ، مذهب و آداب و رسوم ایرانی را پذیرفته و سعی می کردند تا با تکیه به روحانیون و تجار، از نیروی گریز از مرکز سران مغول و گروهی از فئودال ها کاسته ، مرکزیتی به وجود آوردند ولی اریستوکرات های ترک و عده ای از عمال مغول ، با این سیاست موفق نبودند و حاضر نمی شدند از حقوق و اختیارات نامحدود خود صرف نظر کنند. در نتیجه ی این اختلافات ، بنیان حکومت مغول متزلزل شد و از مقدمات روی کار آمدند تیمور فراهم گردید. سعدی که در عصر اتابکان فارس یعنی در دوره ی مغول می زیست اختلاف عظیم طبقاتی و وضع آشفته اقتصادی و اجتماعی عصر خود را در اشعار زیر مجسم می کند: نگه کن بر این گنبد روزگار که سقفش بود بی ستون استوار سراپرده ی چرخ گردنده بین در او، شمع های فروزنده بین یکی پاسبان و یکی پادشا یکی کامران و یکی بی نوا یکی باجدار و یکی تاجدار یکی سرفراز و یکی خاکسار یکی بر حصیر و یکی بر سریر یکی در پلاس و یکی در حریر یکی بینوا و یکی مالدار یکی نامراد و یکی کامکار یکی در عنا و یکی در غنا یکی در بقا و یکی در فنا یکی تندرست و یکی ناتوان یکی سالخورده و یکی نوجوان یکی در صواب و یکی در خطا یکی در دعا و یکی در دغا یکی نیک کردار و نیک اعتقاد یکی غرق در بحر فسق و فساد یکی در گلستان راحت مقیم یکی با غم و رنج و محنت ندیم یکی چون گل از خرمنی خنده زن یکی را دل آزرده خاطر، حزن یکی بسته از بهر طاعت کمر یکی در گنه برده عمری به سر یکی را شب و روز مصحف به دست یکی خفته در کنج میخانه مست

### سیری پیرامون نهضت تصوف در ایران

به لحاظی ، نخستین جلوه های تصوف ایرانی در خراسان بزرگ ، یعنی خراسان امروز و کومش و ماوراء النهر پدیدار گردید، که نمونه های بارز آن ، بایزید بسطامی ، ابوالحسن نوری ، شیخ ابوالحسن خرقانی ، شیخ ابوسعید ابوالخیر و شاگردان آنان و تاسیس و ایجاد خانقاه های معروف در این ناحیه است به زعم جنبه ی کلی معتقدات صوفیان که کمال مطلوبشان دست شستن از امور دنیوی و زهد و فنا و در نتیجه ، دور شدن از زندگی فعال است ، اعمال آن نیز به توبه و موقع خود یک نوع مبارزه ی منفی در مقابل بیگانگان متعصب در امور مختلف شمرده می شد (۲۸۹). برخی از طریقه های تصوف ، بیش تر وقت ها منعکس کننده نارضایی (۲۹۰) آشکار مردم از حرص و ثروت و زندگی کاهلانه و پر تجملات و مشحون از گناه بزرگان فئودال و بازرگانان بوده است این اعتراض در بیش تر موارد، غیرفعال بوده ولی گاه نیز اعتراض فعال عامه ی مردم بر ضد مظالم فرمانروایان و سرمایه داران به صورت عقاید تصرف در می آمد البته در این گونه موارد، همواره افکار هدایت کننده عرفانی نقش قدرت محرکه و پشت پرده را داشته است . (۲۹۱) در قرن های پنجم تا نهم هجری ، نفوذ تصوف بیش از پیش در ایران استوار گردید ویرانی کشور، و فقر و فلاکت عامه مردم پس از هجوم سلجوقیان ، غزان و مغولان در قرن هفتم هجری ، و لشکریان تیمور در آستانه قرن هشتم و نهم هجری ، و جز آن به رواج نظر بدبینانه ی تصوف نسبت به زندگی جسمانی ، و جهانی کمک کرد و تبلیغات به سود دست شستن و دوری از امور (۲۹۲) دنیوی و فعالیت اجتماعی و فقر اختیاری و غیره تا اندازه ای موثر واقع شد. در این دوره ها، خانقاه های پراکنده درویشان و صوفیان به شکل سلسله های بزرگ اخوت درآمدند که هر یک پیرو طریقتی از صوفیگری بوده و اولیا و موسساتی داشتند که سلسله یا طریقه به نام ایشان خوانده می شد و ایشان نیز در نوبه خود جانشینان یا شیوخی داشتند. در این دوره یعنی از قرن پنجم به بعد بر اثر ایجاد شعبه های مختلف تصوف مسلکی به طور کامل و یکدست و واحد نبود و جریان های گوناگون تصوف و عرفان اسلامی ، چه کسانی که تابع مذهب رسمی - تسنن - و چه کسانی که مخالف آن بودند، در یک امر با هم پیوستگی و وجه مشترک داشتند که هر فردی می تواند از طریق تزکیه نفس و رهایی از هوس های جسمانی و ترک علایق دنیوی و

پرهیزکاری و سیر و سلوک بی واسطه، به حقیقت تام، واصل گردد و خود مستقیم با خداوند تماس یابد و در مرحله ی عالی که (حقیقت) نامیده شده است به خداوند به پیوندد و متصل گردد شرط لازم این پیوستگی این بود که شخص به اختیار از دنیا و من خویش دست بکشد و به مرحله ایثار رسید خود را (فنا) سازد تا در ذات حق مستحیل گردد (۲۹۳). متأسفانه با گذشت زمان بیش تر، طریقه های تصوف در ایران روز به روز سوی انحطاط و فساد رفتند و به صورت معجزه نمایی های عامیانه درآمدند و به پرستش عده کثیری شیخ زنده و مرده که به درک حق نایل آمده بودند، پرداختند. و به زیارت مرقد و آثار ایشان سرگرم شدند شعبه های درویشی و تصوف و خانقاه ها، مرکز پرستش شیوخ و اوهام و خرافات گوناگون گشت، عقاید عرفانی تصوف، کمتر از هر چیز مورد توجه و علاقه ی توده ی مومنین بود آنان از شیخان معجزه می خواست. و مایل بودند که شیوخ صوفیه در امور زندگی یاری شان (۲۹۴) کنند. کار پرستش شیوخ صوفیه بالا- گرفت و این سبب شد که خانقاه های درویشان به ثروت فراوان دست یابند و مومنان فئودال، امیران و ملوک و سرمایه داران شهری، بخشی از پول و کالا و جواهر و غلات و اراضی خود را وقف خانقاه ها کنند؛ خان ها و پادشاهان نیز موقوفاتی به آنان اختصاص داده و فرمان های معافیت از خراج به نام آنان صادر کنند. محیط اجتماعی قرن های هفتم و هشتم هجری که طریقت های گوناگون تصوف پیروان و مریدانی یافته بودند بسیار متشتت و آشفته بود (۲۹۵). ضمناً اگر بگوییم که طریقه های تصوف در ایران آن زمان، روحیه تمام مردم را منعکس می نموده اند، دورنمای تاریخی را دگرگون جلوه داد و تحریف کرده ایم برعکس، اکثر طریقه های یاد شده با تبلیغ ترک علایق دنیوی و چشم پوشی از دارفانی و امتناع از هر کوشش و فعالیت اجتماعی، قدرت قشرهای بالا و فرمانروایان را استوار ساختند. طریقه های مزبور، تعلیمات تصوف را درباره ترکیه نفس و امساک در استفاده از لذایذ دنیوی به تبلیغ عدم مقاومت در برابر زور و شکیبایی و فرمانبرداری عامه ی خلق، در برابر بیگانه مبدل ساختند، بی سبب نبود که عده ای از سران فئودال ایران و فرمانروایان بیگانه حامی جدی طریقه های درویشی یادشده گشتند، با این وصف، روحیه مخالفت آمیز عامه مردم و صدای اعتراض ایشان که از تحمل یوغ اسارت و بردگی دولت ایلخانان مغول به جان آمده بودند، در تعلیمات برخی از شعبه های تصوف این دوره که هماهنگی و همبستگی و سرانجام آمیختگی پرتحرکی از مذهب مورد قبول، عامه ایرانیان، یعنی تشیع و عرفان در آن ها دیده می شد، منعکس گردید. جنبش سربداران در قرن هشتم هجری از جلوه های آشکار آن می باشد که به رهبری شیخ خلیفه مازندرانی، صوفی شیعه مذهب این دوره به وقوع پیوست (۲۹۶). برجسته ترین نکات تصرف ایرانی را می توان در چند بند جمع بندی نمود: ۱- تعدیل مذاهب و جلوگیری از تعصب تصوف توانست از سخت گیری و فشار ارباب دیانت، نسبت به پیروان سایر ادیان جلوگیری نماید. ۲- احترام به انسانیت عارفان و صوفیان، بیش از همه چیز به آدمی بودن یا انسانیت انسان توجه داشتند، به عبارت دیگر هدف آنان انسان کامل بود. ۳- تعلیم وابستگی و آزادگی: عارفان و صوفیان از آزاده ترین و وابسته ترین مردم جهان بوده اند و این شاید از بی نیازی آنان سرچشمه می گرفت. ۴- تعلیم صفا و بی ریایی و دفع ظاهرپرستی صوفیان اهل دل اند و همواره پاکی دل و روح را خواستارند. ۵- دعوت به اجتماع هیچ فرقه ای مانند صوفیان، به فکر مردم نبوده اند. سماع صوفیان به معنی تجمع و نشان دادن حق و راستی و اصول انسانیت و پراکنده نمودند افکار و عقاید در میان مردم. ۶- بی اعتنایی در برابر مرگ. ۷- ترس دادن فرمانروایان و بزرگان از عواقب ستمگری: آنان نشان می دادند که چگونه فقر مایه اعتماد می گردد الفقر والفخری. ۸- روان پژوهی عمیق و راستین: صوفیان، با باطن کار دارند و معرفت صوفیانه، یعنی آگاهی از اعمال و اطوار قلب و احوال و مقامات باطنی. ۹- تعلیم عشق و محبت و القاء ایمان صوفیان درباره ی زبونی عقل در برابر عشق سخن فراوان گفته اند و عشق و محبت را برترین صفت انسان دانسته اند. ۱۰- شکوفا کردن فلسفه اسلام و ایران.

نهضت سربداران از دو جناح عمده تشکیل یافته بود (۲۹۷): ۱ - جناح شیخیان . ۲ - جناح سربداران . هر دوی این جناح ها، دارای خصوصیات و خصلت های ویژه ای بودند که البته در بعضی نکات نقطه اشتراک داشتند. درونمایه و جوهره ی اصلی قیام سربداران مذهب ، تشیع اثنی عشری بود. دیدگاه این مذهب در خصوص حاکمیت مغولان ، صریح و روشن است . شیعیان ، آنان را غاصب می دانستند و همین عنصر، باعث برخورد شیعیان سربدار، با عنصر مغول گردید و ویژگی های قیام سربداران را می توان چنین جمع بندی نمود: ۱ - مذهب : همان طور که ذکر شد، سربداران عموماً از شیعیان اثنی عشری بودند و مخالفین آنان نیز به مذهب تسنن وابستگی داشتند. ۲ - بیگانه ستیزی : قیام سربداران ، ماهیتاً بیگانه ستیز بوده و مبارزه با مغولان را از اهداف اصلی خود می دانستند. سربداران آخرین بقایای مغولان (طغاتی‌موریان ) را در خاک ایران از بین بردند و برای همیشه به سلطه ی سیاسی - نظامی آنان پایان بخشیدند. ۳ - ستم ستیزی قیام سربداران ، با بهره گیری از ایدئولوژی تشیع اثنی عشری ، قیامی علیه ظلم و ستم هیات حاکمه محسوب می شد ظلم و ستمی که در این ایام اعمال می شد، ابعاد گوناگون ، سیاسی اجتماعی و اقتصادی داشت که توسط هیات حاکمه - چه ایرانی و چه مغولی - بر رعایا و توده مردم تحمیل می شد. ۴ - اعتقاد به مهدویت از جمله اصول اصلی تشیع اثنی عشری ، اعتقاد به مهدویت است ، این مساله در جناح شیخیان و نیز در جناح سربداران وجود داشت آنان با اعتقاد با مهدویت ، توده مردم را علیه مفاسد موجود در جامعه می شوراندند. ۵ - فتوت و جوانمردی : از وجوه عمده ی قیام سربداران ، روح فتوت و جوانمردی بود که نقش عمده ای در جریان قیام ایفا کرد مساله فتوت و جوانمردی ریشه در فرهنگ اصیل تشیع و ایرانیت داشت و اکثر رهبران سربداران از سرچشمه این فرهنگ سیراب شده بودند. ۶ - بعد مردمی : یکی از ویژگیهای اصلی این قیام بعد مردمی آنست که تمام توده های زحمتکش و رعایای بلاخورده و ستمکش را در خود جای داده بود. اقشار بی چیز و محروم جامعه از این قیام - که آرمان های خود را در آن می جستند - حمایت می کردند. ۷ - بعد شهریگری : با یک نظر می توان دریافت که تعداد شهریان در این قیام - خاصه پیشه وران و صاحبان حرف - بیش تر از سیار قشرهای جامعه است . ۸ - مساله حکومت غیرموروثی - این قیام از جمله قیام هایی است که فکر حکومت موروثی در آن رشد نکرده و به جایی نرسید و گرایش هایی دیده شده که متضمن طرفداری از حکومت موروثی و حکومت مطلقه باشد خصلت مذهبی این قیام و بعد مردمی آن ، مانع از رشد این چنین گرایش ها می شد، تا آن جا که توانست تا به آخر مردم را در حصنه مبارزه نگه دارد. ۹ - مساوات طلبی : حس مساوات طلبی و قیام به قسط از جمله آرمان های این قیام به شمار می رفت رهبران سربداران ، خود را جدا از مردم نمی دانستند و خود به راحتی در بین مردم زندگی می کردند. در منابع ، مطلبی که حاکی از ظلم و ستم رهبران به مردم باشد دیده نمی شود در این قیام همه چیز برای مردم و به خاطر مردم انجام می گرفت . ۱۰ - کمک به قیام های دیگر نظیر قیام های سربداران کرمان ، سمرقند، مازندران که تحت تاثیر و همیاری مستقیم قیام سربداران بودند.

### علل فروپاشی و زوال سربداران خراسان

سبب فروپاشی این نهضت را، باید در ساخت سیاسی آن جست و جو نمود. گرایش ها و عملکردهای سران سربداران از همان آغاز قیام ، باعث دو دستگی و انشقاق در بین آنان گردید و آنان را به دو جناح شیخیان و سربداران تقسیم کرد، این دو جناح ، از همان اوایل به مخالفت با یکدیگر پرداختند و باعث تضعیف درونی دولت سربداران شدند. از سوی دیگر، مبارزه بر سر قدرت در میان گروه سربداران نیز، مزید بر علت شد. سربداران دوازده نفر بودند که همراه سران شیخیان به نحوی از انحاء و در اثر اختلافات خانگی ، از بین رفتند. جنگ های سربداران با مخالفین خارجی خود، نیز (طغاتی‌موریه ، جای قربانی ها - ال کرت و غیره ) نقش مهمی در انحطاط آنان داشت . سربداران هرگز فرصت نیافتند، تا دولت یکپارچه ای تشکیل دهند و آرمان های اجتماعی و اقتصادی خود را پیاده کنند، لیکن حاکمیت نیم قرنی آنان ، مختصاتی را عرضه کرد که تا به آن روزگار، سابقه نداشت . بالاخره

علت اصلی زوال و فروپاشی دولت سربداران را، بایستی در روح پرآشوب و پرغوغای آن زمانه جست و جو کرد. حکام ملوک الطوائفی، برای کسب قدرت به جان هم افتاده بودند و در صحنه سیاست از یکدیگر مبارزه کرده و در عین حال، سبب تصمیم یکدیگر می شدند تا زمانی که یکی از سخت کشان تاریخ، باز از میان مغولان - این بار از قبیله تاتار - سر در آورد و همه ی این سلسله های محلی را سر به دار کرد.

## قیام مرعشیان

می توان گفت، قیام مرعشیان، محصول و نتیجه قیام سربداران بود که از آمل آغاز شد و این منطقه را نیز زیر چتر خود گرفت. چون شیخ خلیفه، مقتدای مذهبی سربداران - مرد پاکیزه روزگاری که از اهالی آمل بوده، پس از سیر و سلوک، راهی سبزوار شد و نطفه ی قیام سربداران را در آن جا به بار نشانید و بعدها قیام مرعشیان، به عنوان شعبه ای از قیام سربداران در مازندران ایجاد شد. ایدئولوژی قیام مرعشیان، شیعه اثنی عشری بود که با الهام گیری از تعلیم مذهبی - سیاسی رهبران مذهبی سربداران توانست از آن به عنوان مکتبی برای قیام خود استفاده کند. یکی از اصول اساسی این قیام مبارزه با ظلم و ستم بود. ظلم و ستم در این دوره جنبه اجتماعی، اقتصادی و گاهی سیاسی داشت که بر رعایا اعمال می شد. هیچ نوع امنیتی در جامعه وجود نداشت و جامعه جولانگاه خانان و حکام بود و اینان باری رسیدن به خواسته های خود، رعایا و فرودستان را تحت فشار قرار می دادند. سید قوام با استفاده از بعد ستم ستیزی تشیع توانست بر این حکام ظالم و ستمگر منطقه پیروز شود، از ویژگی های دیگر این قیام بسط عدالت و مساوات اجتماعی بود لیکن باز با انشقاق از هم رزم و هم کشی خود افراسیاب چلاوی، پیروزی از آن جناح شیخیان گردید فتوت، راستی، صداقت و راست کرداری از جمله خصوصیات پیروان سید قوام و کلا، حاکمیت وی بود. اکثر پیروان سید قوام را افراد پیشه ور و روستایی و بیش تر رعایا تشکیل می دادند. علل فروپاشی این نهضت را، بایستی در جنگ های متعدد آنان و نیز ظهور امیر تیمور، در شرق دانست که به هیچ یک از قیام ها و سلسله های محلی رحم نکرد و گویی وی برای سرکوبی این قیام ها آمده بود. از سوی دیگر، دنیاگرایی رهبران بعدی مرعشیان، که به تجمل پرستی گرایش یافته بودند سبب گردید که تدریجا مردم از آنان دوری نمایند. قیام محمد تارابی این قیام، در واقع واکنشی در مقابل ظلم و وحشی گری های عناصر مغول و تاتار بوده است. جوینی، صاحب تاریخ جهانگشا، پس از حمله ی مغولان به شهر بخارا و نابودی کامل آن می نویسد: اهل بخارا به سبب ویرانی شهر همچون ستارگان هفت دختران، پراکنده شدند و به روستاها رفتند و عرصه ی آن جا با زمین یکسان گردید یک نفر که از واقعه ی بخارا گریخته بود و به خراسان آمده بود در مقابل سوال احوال بخارا گفت: آمدند، کندنند، سوختند، بردند و رفتند (۲۹۸). در چنین شرایطی، در سال ۶۳۶ ه. ق. در سه فرسنگی بخارا، در دهی به نام تاراب، مردی به نام محمود الکک ساز با عنوان نمودن شفای محرومان از کلیه دردها، توانست تعداد زیادی از محرومین را به دور خویش گرد آورند. آن گاه با سلطان خواندن خویش و با حمله به فئودال ها و اشراف و مصادره اموال آنان و بخشیدن آن ها به محرومین، توانست دقیقا یک جنبش ضد فئودال و ضد مغولی را تدارک ببیند. تا این که در نبرد با مغولان، این قیام همچون - ابر قیام های دیگر نابود گردید. صاحب جهانگشا، نه تنها این نهضت را فتنه می داند بلکه حرکت مردمی آنان را حرکتی با حمایت اوباش تلقی می نماید. در حالی که این جنبش بیش تر پایگاه دهقانی داشت تا شهری، و خصلت ضد فئودالی آن نیز از همین جا ناشی می شد (۲۹۹).

## ۲۱ - دولت تیموریان

### تیموریان



در نیمه قرن چهاردهم م. (قرن هشتم هجری)، تیمور وارد صحنه سیاست آسیای میانه و ماوراء النهر گردید. وی در جنگ های غارتگرانه خود مانند چنگیز و خان های جغتای آسیای میانه، می کوشید منافع بزرگان چادرنشین مغول و ترک، و بزرگان اسکان یافته تاجیک را تامین و آنان را با هم آشتی دهد. تیمور درک می کرد که بزرگان مزبور، فقط هنگامی که از جنگ های خانگی صرف نظر کنند، پشتیبان یک دولت نیرومند مرکزی خواهند شد. دولت مزبور نیز، می تواند با پشتیبانی نیروهای نظامی آن بزرگان، جنگ های پر دامنه و غارتگرانه ای را به منظور تسخیر کشورهای دیگر به راه اندازد تا بزرگان فتودال بدان وسیله، اراضی جدید و غنایم فراوان به دست آورند. تیمور که سخت می کوشید منافع طبقه ی فتودال، بویژه گروه زمامداران، یعنی بزرگان چادرنشین مغول و ترک را تامین کند، نقشه وسیعی برای فتح و تسخیر اراضی ایران و هندوستان و قفقاز و کشورهای آسیای مقدم (آسیای غربی) طرح کرد (۳۰۰). کلاویخو در سفرنامه خود می نویسد: تیمور، سایه وحشت بر کلیه سرزمین های تحت نفوذ خویش ایجاد نموده است. (۳۰۱) تیمور می کوشید با غارت کشورهای مفتوحه، نیروهای مولد ماوراء النهر را ترقی دهد وجود وسایلی که در جنگ ها از طریق غارت و چپاول به دست می آورد، برای احداث قنوت، ابنیه و تدوین شهرهای آن دیار، مورد استفاده قرار می داد و از ممالک تسخیر شده، پیشه وران را به ماوراء النهر می آورد. ابن عربشاه می نویسد: خلاصه آنان را به سمرقند گرد آورد و در آن شهر از اهل هر هنری شگرف و دانای هر صنعتی عجیب آن را که بر دیگران برتر و استاد بود فراهم آورد (۳۰۲). بدیهی است که تیمور، این اقدامات را به نفع طبقه ی فتودال به عمل می آورد. تیمور در نظر داشت نظارت خود را بر جاده های کاروان رو بازرگانی میان اروپا و آسیا برقرار سازد، و بدین سبب کوشید تا ایران و عراق عرب و کشورهای قفقاز و آسیای مقدم (آسیای غربی) را که اکثراً جاده های یاد شده از آن می گذشت تسخیر کند. تیمور می خواست جاده های کاروان روی شمالی را که از نواحی مجاور کرانه دریای سیاه و صحراهای کرانه بحر خزر می گذشتند به روی تجار و بازرگانان مسدود نماید. زیرا، تیمور نمی توانست قدرت خویش را در آن نواحی مستقر و استوار سازد. بدین منظور، تمام شهرهایی را که بر سر جاده های اخیر الذکر وجود داشت، ویران ساخت. گرگانج، حاجی طرخان، سرای برکه، آزوف و غیره، پس از آن، ظرف مدت سی سال، تجارت میان اروپا و آسیا از طریق جاده های کاروانی که از ایران می گذشت صورت می گرفت. تیمور، مانند فاتحی بیگانه وارد ایران نشد، بلکه مانند دژخیمی خونخوار و فرو نشاننده ی نهضت های خلق و در عین حال، بازگرداننده سنن مغولان، به ایران گام نهاد. در واقع، قابل درک است که تیمور، در لشکرکشی های خود به ایران، از پشتیبانی بخشی از طبقه فتودال به ویژه بزرگان چادرنشین مغول و ترک، که نمی توانستند با نیروی خود از عهده ی نهضت های خلق بر آیند برخوردار بود بر روی هم، سیاست تیمور و اطرافیان وی، کاملاً جنبه ی ارتجاعی داشت (۳۰۳).

### جانشینان تیمور

امیر تیمور در هنگام فوت (۳۰۴)، از پسر و نواته ذکرش، سی نفر بازمانده داشت (۳۰۵)، که دو پسرش، در زمان حیات پدر در گذشتند، تیمور چهار پسر و یک دختر داشت، که عبارت بودند از غیاث الدین جهانگیر، میرزا عمر شیخ، میرانشاه، میرزا شاهرخ. اما خواندمیر در کتاب تاریخ حبیب السیر، در ذکر تعداد اولاد و احفاد تیمور می نویسد: از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات سی و شش نفر موجود بودند (۳۰۶). پس از مرگ تیمور (۱۴۰۴ م. - ۸۰۷ ه. ق.). بنای امپراتوری عظیم وی، که پایه اقتصادی یکدست و هماهنگی نداشت، به سرعت تمام فرو ریخت. جنگ میراث خواران آغاز گشت و در این مبارزه سرانجام شاهرخ، پسر کوچک تیمور، که در دوران حیات پدر، حکومت خراسان را به وی داده بودند، پیروز شد. وی پس از تصرف سمرقند توانست مدت چهل و سه سال حکومت نماید. ابن عربشاه می نویسد: مردم شهر به استقبال از شهر بیرون شدند و به دیدار ماه جیش شادمان گشتند. شاهرخ هر یک از مردم شهر را در مقامی شایسته بداشت و هر تن را در مرتبتی سزاوار جایگزین کرد. در

آن هنگام که سراسر مملکت بر شاهرخ مسلم گشت، بعضی برصدد برآمدند و جماعتی پایمال شدند، یکی را بلندی و دیگری را پستی نصیب افتاد. پس از شاهرخ، فرزندش الغ بیگ، به پادشاهی رسید وی سلطانی عالم و دانشمند بود، که غیر از فعالیت های فرهنگی، به تشویق علما و منجمین همت گماشت، و به یاری آنان زیج معروف الغ بیگی را برپا نمود. در سال ۸۵۲ ه. ق. میرزا عبداللطیف - پسرش - بر وی شورید و او را دستگیر و مقتول نمود. هر چند دوران او نیز کوتاه بود و سال بعد، به دست نوکران خود کشته شد. پس از مرگ الغ بیگ، جنگ های شاهزادگان و حکام، ده سال دوام یافت تا سرانجام ابو سعید - نواده میرانشاه، پسر تیمور - چندی بر اوضاع مسلط شد. پس از شکست و قتل وی به دست نواده ی گوهرشاد آغا، یکی دیگر از بزرگان تیمور، موسوم به سلطان حسین بایقرا، به کمک یاران خود در هرات به سلطنت رسید وی امیرعلی شیرنویی، را که از دانشمندان زمان بود به وزارت خود برگزید. سلطان حسین بایقرا، سی و سه سال سلطنت نمود و آثار هنری فراوان از دوره ی خود به یادگار گذارد. دوران قدرت بازماندگان او، چندان نپایید و سرانجام، حکومت تیموریان با تجاوز شیبک خان و ظهور صفویه به کلی برافتاد.

### تقسیم بندی و نظام اجتماعی دوره ی تیموری

تیمور، اطرافیان خود را به چند طبقه تقسیم نموده بود که عبارت بودند از: ۱- سادات، دانشمندان و علما. ۲- مشاوران سلطان، که از طبقات مختلف انتخاب می شدند. ۳- زاهدان. ۴- فرمانروایان و روسای نظامی. ۵- سپاهیان. ۶- رازداران که به منزله ی مشاوران او محسوب می شدند. ۷- وزراء و مستوفیان که (آینه های امپراتوری) خوانده می شدند. ۸- اطباء، منجمان و مهندسان. ۹ مورخان و وقایع نگاران. سایر طبقات عبارت بودند از: نایب ها، وزراء صدور، یساولان، قراچریک (گارد ملی)، قضات، مفتی ها یا مفسران بزرگ قوانین مذهبی، معلمان، شعرا، نساخ، مکتب داران، مساجد، قاریان و خطاطان قرآن، قصه گوین و وعاظ، رقاصان و آوازه خوانان، کسبه ی بازار، خردفروشان، شحنه ها و داروغه ها، عسس ها یا شبگردان، غریبان، گدایان، قوشچی و شکارچی ها، نوکران، دراویش، کدخدایان و عیاران.

### اوضاع تشکیلات اداری و کشوری و لشکری و مالیات در زمان تیموریان

وزرای عهد تیموری، مجالس مشاوره ای داشتند که درباره ی معضلات امور بحث می کردند. برای تشکیل چنین مجلس مشاوره ای، حداقل چهار تن لازم بود و رییس آنان را دیوان بیگ می خواندند. وزرای این دوره عبارت بودند از: وزیر ولایات، وزیر خارجه، وزیر اقتصاد، وزیر مالیه، وزیر انتظامات، وزیر سپاه، وزیر انبارالسیبیل، وزیر دربار، وزیر سرحدات، وزیر داخله، و صاحب دیوان عرض، که ماموریت داشت درباره ی مسائل مهم مملکت با متخصصان و ماموران، شورا تشکیل دهد. در این دوران، کشور به دو بخش تقسیم گردید: ولایت، که اهمیت بسیار داشت، و تومان، که در درجه نازل تری واقع شده بود. در امور حکومت، سه وزیر، حاعلی بن موسی الرضا را یاری می کردند: وزیر عامه، وزیر سپاه و وزیر املاک بلامتصدی. در زمان تیمور، دیوان برید (اداره پست) اهمیت فراوان داشت، به طوری که تعداد نامه رسانان در حدود سه هزار نفر ذکر گردید، که یک هزار نفر ایشان پیاده و یک هزار تن اسب سواره و بقیه هم شترسوار بوده اند. در این دوره، وصول مالیات یکسان نبود، ولایات مفتوحه روش مالیاتی گذشته خود را حفظ می نمودند و مالیات فردی وجود نداشت. تنها از کشاورزان به نسبت سطح کشت از آنان مالیات گرفته می شد. یرمحمد تیموری، در روش مالیاتی تغییراتی داد و ابوسعید و عمر شیخ که از دیوان سالاران دروه ی تیموری بودند، سیاست مالی خاصی را در پیش گرفتند. عایدات موقوفات و مالیات ها در خزانه جمع می شد و این عواید به وسیله مین باشیان و امیر هزاره - سران سپاه - تقسیم می گردید. تیمور، برای از بین بردن تکدی؛ مکانی را ترتیب داده بود و گدایان که نشانه های مخصوص حمل می نمودند با آن نشانه ها در آن جا غذا دریافت می کردند. ابن عرب شاه در مورد ارتش و سپاه تیمور می

نویسد: در لشکریان تیمور از همه گونه مردان: ترک، بت پرست، آتش پرست، مشرک و کافر، غیب گوی و افسونگر، بسیار بودند و مشرکان، بت های خود را همراه داشتند، گوشت حیوان مرده و خون فروریخته می خوردند و در برابرشان حیوان کشته و خفته شده یکسان بود بعضی آنان فالگیر و پیشگوی بودند. در لشکریان تیمور، هر کس را که سنگین دل تر و بدخوی تر و بی رحم تر و کافرتر و فرومایه تر بودی گرامی تر داشته، به پیشوایی برگزیدندی و به رهنمایی او، نافرمانی و سرکشی با خدای آغاز نهادندی. در لشکریان تیمور بسیاری از زنان بودند که به غوغای میدان نبرد و بانگ هیاهوی جنگاوران رغبت بسیار داشتند با مردان جنگی، برابری می کردند و به سخت ترین کشتارها دست می زدند و اگر یکی از آبستنان آنان را، گاه زدن فرا می رسید، هم چنان که دیگران به راه خود می رفتند. او از زیاده روی بگرداننده در گوشه ای تنها از مرکب به زیر آمده بار فرو می نهاد و کودک خود را پیچیده به مرکب بر می شد و به دیگران می پیوست. در لشکریان او مردانی بودند که در سفر به دنیا آمده و به سن رشد رسیده و ازدواج کرده و فرزند آورده و روی وطن ندیده بودند (۳۰۷). خواندمیر در مورد لشکریان تیمور می نویسد: ملازمان خاصه آن حضرت، در حین توجه به جانب ختای، سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه مظفر در اثر آن سفر، به هشتصد هزار سوار و پیاده می رسید (۳۰۸).

### قضاوت در دوره تیموری

جنایت و جرم ها، بر حسب نوع آن ها، به محاکم شرعی و محاکم فرعی، که قضاوت و روستاییان را صدور می خواندند احاله می شد. تیمور کسی را که برای نخستین بار مرتکب جنایت شده بود می بخشید ولی در مورد تکرار جرم بی گذشت بود. انتظامات شهرها با مامورانی بود که به آنان کوتوال می گفتند. آنان، زیر فرمان قرچی ها بودند، که به کار نظم شهر می رسیدند و نیز شحنة ها و یساولان و داروغه ها هم بودند که به کارهای انتظامی رسیدگی نموده و از ماموران قوای انتظامی محسوب می شدند. ظاهرا کوتوال، قرچی، شحنة، یساول و داروغه ها همه در کار نظم و انتظام شهر بوده اند. اما تفاوت آنان روشن نیست. علاوه بر اینان، گارد ملی از افرادی به نام یساغ<sup>۱</sup> و قراچریک یا قراقولوق تشکیل یافته بود، قراسوران ها، که نوعی ژاندارم محسوب می شدند مامور راهنمایی و همراهی مسافران و مال التجاره ها بودند.

### هنر در دوره تیموری

در عهد تیموری، مدارس می که به روزگار مغول و به همت غازان خان و سلطان محمد خدا بنده و خواجه رشید الدین فضل الله و دیگر بزرگان ایرانی برپا شده بود هم چنان دایر بوده و در این مدارس، فقه، فلسفه، تفسیر، علوم قرآنی و کلام تدریس می شد. شاهرخ، خود طبع شعر داشت و خط نیکو می نوشت. به فرمان او در هرات کتابخانه بزرگی تاسیس گردید. بنای مسجد گوهرشاد در مشهد به دستور گوهرشاد آغا - همسر شاهرخ - احداث شد. احتمالاً مسجد تایباد و مدرسه غیاثیه در خارگرد خراسان نیز از اوست. بایسنقر، فرزند شاهرخ از دوستان کتاب بود وی کتابخانه بزرگی را بنیان نهاد و به فرمان وی چهل خوشنویس به راهنمایی جعفر تبریزی به استنساخ کتب مشغول شدند. بایسنقر خود از خطاطان به نام عصر خود بود. قرآنی که از وی برجا مانده بر این امر گواه صادقی است. هم چنین کتیبه ی مسجد گوهرشاد که از آثار اوست، بر حسن خط او دلیل دارد. شاهنامه فردوسی، که بار دیگر به فرمان وی فراهم آمد، مقدمه ای بر آن نگاشته که به مقدمه ی بایسنقری معروف است. الغ بیگ، فرزند دیگر شاهرخ، خود از ریاضی دانان و منجمان حمایت می کرد. به فرمان وی، در سال ۷۲۴ ه. در سمرقند رصد خانه بزرگی ساختند. الغ بیگ تاریخ اولوس چهار گانه مغول را که در باب چهار طایفه منشعب از نسل چهار فرزند چنگیز خان است نگاشت که خلاصه آن هنوز باقی است، وزیر سلطان بایقرا، حسین امیر علی شیرنوایی صاحب مجالس النفایس، دیوان شعر ترکی و فارسی و از خطاطان

نامدار روزگار خویش بود (۳۰۹). هنر خط و تذهیب و نقاشی و مینیاتورسازی در این عهد به مرتبه بلندی نائل گشت و در باب پیشرفت فن خط کاشی سازی، حکاکی و منبت کاری و نقاشی مینیاتور پیشرفت چشمگیری داشته است.

## ۲۲ - حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو

### ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو

از اواخر دوره ی سلطنت ایلخانان در ایران، قبایلی از ترکمانان، در طی لشکرکشی های مغول، از حدود خوارزم و اطراف بحیره ی آرال و شرق بحر خزر به آسیای غربی آمده و در شمال غربی ایران ساکن شدند. آنان به تدریج قدرت یافته و از فترتی که بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان، پیش آمد استفاده نموده، به دست اندازی به اطراف و تصرف شهرها پرداختند. چارلز گری (۳۱۰) مترجم چهار سفرنامه ونیزیان، در این باره می نویسد: پس از مرگ تیمور، دو طایفه ی ترکمان که با هم رقابت داشتند، اماراتی در آذربایجان و دیار بکر بنیان نهاده بودند، یکی از آن دو قراقویونلو یا سیاه گوسپندان و دیگری آق قویونلو یا سپید گوسپندان، خوانده می شدند و دشمن خونین همدیگر بودند (۳۱۱). نخست قراقویونلوها به ریاست قرامحمد به روی کار آمدند و پس از او، قرایوسف در سال ۸۱۲ - ۸۱۳ ه. یوغ تسلط تیمور را شکست. اسکندر، فرزند قرا یوسف با شاهرخ جنگید و پس از مرگ او، برادرش جهانشاه در سال ۸۴۰ - ۸۴۱ ه. بر اریکه سلطنت مستقر بودند. در این سال، رییس طایفه ی رقیب قراقویونلو، به نام اوزون حسین، که در دیار بکر استقرار یافته بود، لشکر جهانشاه را در نبردی که خود او در آن کشته شد شکست داد و بدین ترتیب، آق قویونلوها بر ایران تسلط یافتند. سلسله ای که اوزون حسن بنیان نهاد، بایندریه خوانده شده است. دون گارسیا، سیاح ونیزی، درباره قلمرو اوزون حسن می نویسد: کشور پهناور اوزون حسن، محدود است به امپراتوری عثمانی و قرامان، نخستین ولایتی که به آن می رسیم، ترکستان است که در حدود ناحیه ی حلب به سرزمین سلطان عثمانی متصل می شود، پایتخت و مقر حکومت ایران، تبریز است که اوزون حسن آن را به مدد بخت سازگار و نه با قدرت نظامی بیش تر، از چنگال جهانشاه درآورد و سپس او را به هلاکت رساند، آخرین ولایتی که به آن می رسیم شیراز است، که به مسافت بیست و یک روز مسافت از تبریز و در جهت مشرق، جنوب شرقی آن قرار دارد (۳۱۲). عهد امیرحسین بیگ بایندری، مشهور به اوزون حسن را باید مهم ترین فصل در تاریخی روابط دیپلماسی میان اروپا، به ویژه جمهور ونیز، با ایران دانست، زیرا با قدرت یافتن سلطان محمد فاتح و قدرت روزافزون دولت عثمانی، بسیاری از کشورها، همچون جمهوری های ونیز، ژن و پیزا، حکومت طرابوزان، حکومت پاپ و غیره نمایندگان را جهت اتحاد نظامی به دربار اوزون حسن فرستادند. همینطور وی نیز نمایندگان را به دربار کشورهای مختلف فرستاد (۳۱۳). این ارتباطات دیپلماسی باعث اعتبار و قدرت یافتن قدرت نظامی دولت بایندری گردید.

### نظام حکومتی، سازمان ارتش و تشکیلات اداری

بنای حکومت آق قویونلوها بر پایه اولوس مغولی بود، که در مجموعه ای از سران قبایل تشکیل می شد اداره امور حکومتی و لشکری همه مطلقاً تحت نظر شاه، که فرماندهی کل قوا را در جنگ و صلح بر عهده داشت، انجام می گرفت. چوزفا باربارو، در سفرنامه ونیزیان، از دربار امیرحسین بیگ اطلاعاتی بسیار جالب را به دست می دهد، وی می نویسد: هنگامی که لشکریان او (حسین بیگ) برای سرکوبی فرزندش، اغورلو محمد، به سوی شیراز می رفتند، وی برای شمارش عده ی افراد لشکری کیسه ی نخود به دست داشت و چنین شمارش افراد و اسبان برای هر پنجاه نفر یکدانه نخود در جیبش می ریخت. بیست هزار اسب سواری، سی هزار شتر، پنج هزار اسب باری، پنج هزار اشتر و دو هزار الاغ بودند که شش هزار خیمه و چادر را حمل می کردند. معمولاً

از بیست هزار اسب سواری، دو هزار راس مجیز به زرهی آهنین بودند که زره هر اسبی شباهت به زره سوار داشت و سایر اسبان همه زره های چوبین و ابریشمی داشتند. زره ابریشمی لشکریان ایران در این عهد، دست کمی از زره های آهنین نداشته و به قدری کلفت بوده است که هیچ گونه تبری در آن کارگر نمی افتاده است (۳۱۴). هم چنین باربارو، که خود از مرکز صنعت زره سازی این عهد دیدن کرده است، می نویسد: این محل را پشتین می نامند که در زمان ما، پنج ده معنی می دهد و آن، محوطه ای است که مجموعاً به مساحت دو میل، بر بالای کوهی که هیچ کس را به آن جا راه نمی دهند مگر آن که خود از صنعتگران همان ناحیه باشد و در آن جا اقامت گیرند، در سایر شهرها نیز، از این زره ها و سلاح ها فراوان ساخته می شود اما هیچ جا ندیده ام که هنر صنعتگران تا به این درجه ممتاز باشد (۳۱۵). سازمان کشوری دولت بایندری از دیوان های متعددی تشکیل می شد که در امور سیاسی، اقتصادی و مسائل نظامی، نظارت مستقیم می کرد. قدرت در این دیوان ها بین دو مقام وزیر و منشی الممالک تقسیم می شد. مقامات دیگر دیوان اصلی عبارت بودند از: مستوفی، صدرالشریعه، قاضی القضاة، قاضی عسگر، امیر دیوان یا دیوان بیگی، امیرالاعمرای، امیر دیوان تواجی، امیر دیوان پروانه چی، خزینه دار، خازن، مهماندار، شقاوول و جارچیان و بکاوولان، که هر یک در چهارچوب وظایف خود به خدمت مشغول بودند. در این دوران هم چنین به گونه ای سیاست های اقتصادی - قضایی، توسط شاه تعیین می شد. برای بهبود وضع مالی و درآمد دولتی، تجار و پیشه وران مالیات می پرداختند، ولی بر خلاف حکمرانان قراقویونلو، که بر مالیات اراضی به مقدار زیاد افزوده بودند. فرمانروایان آق قویونلو در این نوع مالیات تعادلی ایجاد کردند. در زمان اوزون حسن، قانون درباره ی وضع و وصول مالیات های خاص اهالی روستا و اسکان یافته تهیه شد که به نام قانون نامه ی حسن بیگی معروف گردید و بهترین منبع در مورد بررسی های مالیاتی این دوره است. غیر از خراج (مالیات اراضی) در حکومت آق قویونلو، مالیات تجارت و پیشه وری که تمغا گفته می شد، متداول گردید که مقدار آن در شهرها و بنا بر موقعیت ها تفاوت داشت (۳۱۶).

## ۲۳ - زمینه ظهور سلسله صفوی

### سلسله صفوی

پس از حمله مغول و تیمور، بسیاری از ایرانیان که قدرت و امکان مالی داشتند، برای رهایی از مظالم فرمانروایان، راه مهاجرت در پیش گرفتند و در مناطقی که امنیت نسبی وجود داشت، رحل اقامت افکندند و چنانکه در ولایت دکن واقع در سرزمین هند، ایرانیان مهاجر به قدری زیاد بودند که به قول نویسنده ی تاریخ فرشته: در برخی از بلاد نظیر احمد آباد، اگر یک ایرانی وارد می شد، گمان می کرد به یکی از شهرهای ایران قدم نهاده است. غیر از این دسته، جماعتی از ایرانیان برای آن که گلیم خود را از آب بیرون کشند، یا با ستمگران هم داستان شده و به صورت عمال ظلم و ستم در می آمدند و یا خود تسلیم ظلم و ستم گردیده و در مقابل مظالم، مهاجمان دم فرو می بستند. غیر از این دو گروه، عده کثیری از مردم برای تحصیل امنیت و رهایی از قید ستمگران، در جرگه اهل تصرف وارد می شدند، تا در پناه قدرت خانقاه و شیخ م مرشد خود، از بیدادگری عمال مغول و ترکان تیموری، در امان باشند پادشاهان و سران مغول و ترکان تازه مسلمان، نسبت به روحانیون و به خصوص نسبت به خاندان صفوی، اظهار ارادت می کردند و به کسانی که در حلقه ی ارادت این خاندان وارد می شدند، ظلم و بیدادگری روا نمی داشتند. والتر هیتس، در کتاب تشکیل دولت ملی در ایران می نویسد: هنگامی که تیمور لنگ در سال (۵ - ۸۰۴ ه. ق.) از لشکرکشی پیروزمندانه ی خود در آسیای صغیر و جنگ با بایزید سلطان عثمانی بازگشت در اردبیل به زاویه (۳۱۷) خواجه علی رفت و او را ملاقات کرد وی دستور داد اردبیل و کلیه ی دهات و قصبات و اراضی متعلق به آن را به عنوان وقف به خاندان صفوی منتقل کرده و خانقاه او حتی برای خطرناک ترین جنایتکاران بست باشد بدین ترتیب این مکان در طول قرون متمادی خصلت (بست) بودن خود را حفظ کرد

(۳۱۸). در نتیجه ی این احوال ، توجه مردم به مشایخ و پیشوایان صفوی رو به فزونی نهاد تا جایی که مردم گروه به گروه ، به خانقاه آنان سر می سپردند نویسنده صفوه الصفاء، داستان ورود شیخ صفی الدین به حدود گرم رودرو و ولایت ارومیه را چنین می نویسد: جمعیت به قدری در کوه و صحرا موج می زد که شیخ ناگزیر به پشت بام خانه رفت ، گروهی از امیران و سرکردگان سپاه دولتی می کوشیدند مردم را از هجوم مانع آیند، و موفق نمی شدند، عاقبت از پشت بام ریسمان هایی به دست گرفت یک سر ریسمان از طرف شیخ و جمعیت نزدیکانش که روی پشت بام در اطراف وی بودند گرفته شده بود و سر دیگر ریسمان ها را پایین انداخته بودند و گروه مردم آن را می گرفتند و ریسمان به ریسمان می بستند، به طوری که هر رشته از ریسمان ها در دست دو به سه هزار نفر بود و بدین طریق ، با شیخ بیعت و توبه و تلقین دریافت می کردند و شیخ وقتی کلمات توبه را می خواند، برخی از خلفای وی مابین دریای جمعیت آن کلمات را تکرار می کردند تا مردم بتوانند به زبان ادا کنند. (۳۱۹) هنگام وفات شیخ صفی الدین ، اکثر مردم آذربایجان و قفقاز، از معتقدان شیخ بودند، شواهد نشان می دهد که از اهالی ، لاقل نود درصد مردم ، خود را هواخواه و جان فشان شیخ می شمردند. به علاوه در بغداد، سوریه ، فلسطین ، و در ترکستان شرقی نیز مابین مسلمانان ، دستجاتی خود را صوفی صفوی می دانستند و دارای خانقاه و خلیفه و مسند ارشاد بودند بعد از شیخ صفی الدین ، نفوذ خانقاه وی توسعه یافت ، فراوانی مهمانان و تعداد عظیم ایشان چنان بود که هنگام ناهار و شام طبل می کوفتند، تا گروه صوفیان و چله نشینان و مهمانان ، هر کدام بر سر سفره ی معلوم و مشخص خود حضور یابند پس اگر می بینیم که شاه اسماعیل ، جوان سیزده ساله به آسانی موفق می شود تاج شاهی ایران را بر سر نهد، باید متوجه این نکته باشیم که از دوست سال پیش ، زمینه این کار شگرفت به تدریج فراهم آمده بود ناگفته نماند، پس از آن که شیخ صفی الدین به محضر شیخ زاهد گیلانی راه یافت ، به حدی در نظر پیر و استاد خود معین گردید که شیخ زاهد با داشتن فرزندان صالح ، شیخ صفی الدین را به جانشینی خود برگزید پیرزاده زاهدی ، در سلسله النسب صفویه ، در این باره می نویسد: شیخ جمال الدین نام رحمه الله علیه که در ایام حضرت شیخ به سن شیخوخیت رسید و ریش سفید بود چنان چه بعضی کوه نظران را دایه آن بد که شیخ زاهد قدس سره ، او را جانشین خود نماید و غافل از این معنی بودند که پدر - فرزندی را، در آن دخلی نیست و به موجب آیه قرآن کریم وافی هدایه ان الله بامران نود الامانات الی اهلها او جامه ای است که در روز ازل بر قامت قابلیت مبارک حضرت شیخ صفی الدین قدس سره ، دوخته شده و این مشعل هدایت در درگاه او افروخته بود (۳۲۰). این مرد عارف و سیاستمدار، چنان که دیدیم ، نه تنها توجه توده ی مردم ، بلکه نظر عنایت و احترام سلاطین و امرای آن دوران را به خود جلب کرد. شیخ صفی الدین ، از سر عقل و کیاست به پیروان خود دستور داد که طریقت را، با احکام شریعت ، توأم گردانند و در حفظ ظاهر احکام شرع به کوشند، تا از تکفیر فقهای ظاهربین در امان باشند. خانقاه صفویه پس از شیخ صفی الدین ، در دوران زندگانی فرزندش ، شیخ صدر الدین موسی ، هم چنان مورد توجه عامه ی مردم و امرای زمان بود.

### نفوذ معنوی خاندان صفوی

از فرمانی که احمد جلایر، به شیخ صدر الدین موسی ، (۷۰۴ - ۷۹۴ ه. ق.) پسر شیخ صفی الدین اردبیلی ، جد سلاطین صفوی نوشته است ، می توان به نفوذ معنوی این خاندان پی برد. پس از آن که صدرالدین موسی در گذشت ، پیشوایی صوفیان به فرزندش ، خواجه علی ، رسید. این مرد، همان کسی است که امیر تیمور گورکانی به خدمت وی رسید و از وی همت طلبید، و شیخ خواجه علی ، به دست خود شمشیری به کمر امیر تیمور می بندد. بعد از وفات شیخ خواجه علی ، شیخ ابراهیم به اردبیل آمد. و در عصر او، خانقاه اردبیل بار دیگر رونقی به سزا یافت و فعالیت تبلیغاتی خلفا و داعین صفوی ، فزونی گرفت . چون شیخ ابراهیم در گذشت ، فرزند او سلطان جنید بر مسند ارشاد نشست (۳۲۱). در عصر او، اقبال و توجه مردم به خانقاه شیخ افزایش یافت ، تا جایی که میرزا جهانشاه قراقویونلو، بر سلطنت خویش بیمناک شد و گاه با کتابت و زمانی با صراحت ، از شیخ می خواست که از کشور او، رخت

بریند و مدتی به سیر و سیاحت پردازد شیخ، سرانجام تقاضای او را پذیرفت و با یاران خود به جانب دیار بکر، روان شد. امیرحسن بیگ آق قویونلو، مقدم شیخ را گرامی داشت و همشیره خود خدیجه بیگم را به عقد و ازدواج سلطان جنید درآورد پس از چندی جنید بار دیگر راه اردبیل پیش گرفت. این سفر بیش از پیش سوء ظن جهان شاه را برانگیخت تو درصدد برآمد به هر وسیله‌ی ممکن، به مبارزه با شیخ برخیزد بالاخره شیخ، ناگزیر به قصد جهاد به جانب قفقاز رفت. در این موقع، جهانشاه ضمن نامه‌ای از سلطان خلیل شیروان شاه خواست که به جنگ با شیخ اقدام کند. در جریان این نبرد، سلطان جنید با دلاوری‌هایی که از خود بروز داد در سال ۸۶۰ ه. ق. کشته شد. پس از سلطان جنید، سلطان حیدر (که مادرش، خدیجه بیگم همشیره اوزون حسین آق قویونلو) با این که کودک بود مورد مهر و محبت امیرحسن و مریدان پدر قرار گرفت. شیخ حیدر، همواره درصدد بود تا مقاصد او را که شیخ جنید نتوانست عملی سازد، تحقق بخشد. او در صدد بود انتقام پدر خود را از شیروان شاه بگیرد وی، سراسر سال، هم خود را وقف تسلیح پیروان خود کرد. هم چنین، لباس متحدالشکلی که حیدر، برای پیروان طریقت خود معین کرده بود، از استعداد او در کار تشکیلات دادن حکایت می‌کند. نخستین اقدامات او، لشکرکشی به سرزمین شیروان بود که توانست در سال ۱۴۸۳ م. غنایمی را با خود به اردبیل بیاورد و بین اهالی تقسیم نماید. از آن جمله، کنیزان و غلامان زیباروی چرکسی را باید یاد کرد. شیخ حیدر، با تشکیل ارتشی قوی، به مثابه نیرویی با اهمیت در مقابل قدرت آق قویونلو، تجلی نموده بود، که آخر الامر، در نبرد طبرستان، در دامنه‌ی کوه البرز نزدیک روستای، در تبت در سال ۱۴۸۸ م. کشته شد. پس از شکست و قتل او به فرمان سلطان یعقوب آق قویونلو، سرش را در کوچه‌های تبریز گرداندند و سپس بدار کشیدند (۳۲۲). لازم به تذکر است که، معلوم نیست چرخش این خاندان از شافعییت به تشیع، دقیقا از چه زمانی شروع شده، فقط در زمان حیدر است که می‌بینیم وی با حرارتی بیش تر و نیرویی افزون تر، پا بر جای پدر گذاشته و برای جلب مریدان بیش تر و فداکارتر، دست به ایجاد مذهبی زد که (مذهب حیدریه) نام گرفته است. اساس این مذهب بر تشیع تعصب آمیز و دشمنی فراوان، با اهل تسنن قرار گرفته بود (۳۲۳) سلطان حیدر، که خواهرزاده‌ی اوزون حسن بود، دختر خاله‌ی دایه‌اش را به زنی گرفت و از او سه پسر یافت به اسامی: سلطانعلی، ابراهیم و اسماعیل. شاه اسماعیل، از جانب پدر، نواده‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی - روحانی و صوفی بزرگ و از جانب مادر، نوه‌ی اوزون حسن آق قویونلو بود. وقتی پدرش شیخ حیدر - رهبر شیعیان - در سال ۱۴۸۸ م. به دستور سلطان یعقوب آق قویونلو و به دست فرخ یسار، پادشاه محلی شیروان کشته شد، وی یک سال بیش تر نداشت و چون خواهرزاده‌ی سلطان یعقوب به شمار می‌رفت، لذا، فرخ یسار، از ریختن خون وی و برادرانش صرف نظر کرد و آنان را به استخر فارس تبعید نمود. در نتیجه‌ی هرج و مرجی که متعاقب درگذشت سلطان یعقوب به وجود آمد، قلمرو سلطنت آق قویونلو، میان الوند بیگ و سلطان مراد، تقسیم شد. در این هنگام، اسماعیل و برادرانش، مخفیانه از تبعیدگاه خود به گیلان رفتند. مدتی در لاهیجان، نزد حکمران آن شهر که متمایل به مذهب شیعه بود، به سر بردند. در آن جا، به تدریج عده‌ای از شیعیان به دورشان جمع شدند. در ماه اوت ۱۴۹۹ م. اسماعیل با عده‌ای از پیروان خود عازم زیارت آرامگاه جدش شیخ صفی، در اردبیل گردید (۳۲۴). حاکم اردبیل، از هجوم شیعیان آسیای سغیر و شام و قفقاز که هر روز تعدادشان افزایش می‌یافت بیمناک شده و اسماعیل و پیروانش را از آن شهر بیرون کرد. اسماعیل ناچار در راس پیروان و مریدان خود، به طرف آستارا و طالش رفت و در شهر کوچکی به نام ارجوان، اقامت نمود. وی که در این موقع ۱۳ سال داشت، با مساعدت نه‌قبیله (۳۲۵) ترک تبار: استاجلو، شاملو، تکاملو، روملو، ورساق، ذوالقدر، افشار، قاجار و صوفیان قراباغ - که با او دست بیعت داده بودند در تابستان سال ۱۵۰۰ م. در این شهر، ارتشی به نام قزلباش، تاسیس و دعوی استقلال نمود به محض خبر قیام اسماعیل میرزا، مریدان بیش تری از سوریه، دیاربکر، سیواس به او پیوستند. در سال ۱۵۰۱ م. وی توانست به کمک قزلباش، فرخ یسار، پادشاه شیروان را در نزدیکی قریه گلستان، شکست دهد. اسماعیل پس از تصرف شماخی، باکو و ایروان به جانب آذربایجان رهسپار شد. الوندبیگ، آق قویونلو، حکمران آذربایجان که قصد مقابله با وی داشت، در سال ۱۵۰۲ م

. در محلی به نام شرور واقع در حوالی نخجوان ، شکست خورد و به خاک عثمانی پناهنده گردید. اسماعیل ، فاتحانه وارد تبریز شد. به نام ابوالمظفر شاه اسماعیل الهادی ، تاج گذاری نمود.

## تشکیل دولت صفویه

قبل از روی کار آمدن صفویه ، ایران ، دارای یک حکومت ملی و یک واحد سیاسی یک پارچه ، نبود ظهور صفویه در قرن ۱۶ م . و قرن ۱۰ ه . ق . نشانه ی آغاز دوران جدید تاریخ ایران است . زیرا؛ تا قبل از آن ، در مازندران ، حدود ده سلسله محلی حکومت می نمودند، در گیلان ، و در ناحیه لاهیجان ، (بیه پیش ) و رشت ، (بیه پس ) و طالش ، از سه حکومت محلی تشکیل شده بودند؛ در ارمنستان و آذربایجان ، الوند میرزای آق قویونلو، در عراق عجم ، مراد آق قویونلو، حاکم بودند. و هم چنین دیگر نواحی جنوبی ایران مانند: عراق عرب ، فارس ، یزد و کرمان اگرچه به دست حکام آق قویونلو اداره می شدند، اما عملاً حکومتی مستقل داشتند. سیستان نیز امیر مستقلی داشت ؛ و بالاخره در خوزستان نیز خاندان مشعشع حکم فرمایی می نمودند. شاه اسماعیل ، توانست بسیاری از دولت های محلی را از قدرت براندازد و تنها حکومت هایی توانستند با تایید شاهان صفوی ، به موجودیت خویش ادامه دهند، که رنگ مذهبی داشته و حکام آن ، از زمره سادات بودند (۳۲۶). به این لحاظ، اساس وحدت ملی را بر پایه محکم مذهب بنا گذارد و سراسر کشور ایران را تحت یک حکومت در آورد و در ضمن ، با رسمی نمودن مذهب تشیع ، همه ی مردم ایران را با یکدیگر متحد و متفق نمود و آنان را بر آن داشت ، که دیگر زیر بار اقوام مسلمان کشورهای همسایه ، مخصوصاً دولت عثمانی ، نروند یکی دیگر از آثار سیاسی سلسله صفوی آن بود که توانست در مجمع ملل اروپایی وارد شود و با آنان روابط سیاسی برقرار کند. سیاست مذهبی صفوی را می توان نسبت به نوساناتی که در طور عصر صفوی طی کرده است به سه دوره تقسیم نمود: ۱ - دوره ی شروع ، عهدی که با سیاست خاص مذهبی شاه اسماعیل اول آغاز و به همراه خود، برخی نوآوری ها را به کمک قزلباشان و در راس آن ، مقام مذهبی اسماعیل اول برقرار نمود. ۲ - دوره ی اوج ، عهدی که مذهب و روحانیون مذهبی ، از اقتداری خاص که شاه اسماعیل ، بدعت گذار آن بود برخوردار می شوند و در طول سلطنت شاه طهماسب ، استمرار می یابد و سنواتی از عصر شاه عباس اول ، را نیز در بر می گیرد. ۳ - دوره ی افول ، عهدی که از اواسط سلطنت شاه عباس اول شروع شد که حذف مقامات آنان و نیز دگرگونی تشکیلات نظامی صفوی را، در پی داشت . به طوری که در عهد شاه سلیمان ، صوفیان و روحانیون به استثنای دوره کوتاهی ، به کارهای برتر گمارده نمی شوند و مذهب و مذهبیون ، از ارج کمتری برخوردار می باشند و کارهای بی ارزش حتی مشاغلی مانند: نسقچی گری و مهتری ، به آنان واگذار می شد. ولی به طور کلی ، چند عامل در هر سه دوره : تاثیر به سزایی داشت که عبارت بودند از: عامل یکم - زمینه مذهبی خاندان صفوی . زیرا این زمینه ، ابتدا پشتوانه ای برای ابداعات و اقدامات اسماعیل اول ، در جهت تعقیب و نوآوری های وی بود. به طور کلی ، تشیع در طول دوران گذشته ، زمینه ساز بسیاری از نهضت های رهایی بخش و واکنشی ، علیه حکام و مذهب رسمی آنان و مورد توجه توده ی محروم بود. عامل دوم - جلوگیری از پیشرفت عثمانیان و ازبکان سنی مذهب و غرب و و شرق ایران بود که در تمام دوره صفوی به چشم می خورد. برای سیاست مذهبی صفوی در جهت جلوگیری از نفوذ عثمانیان باید اهمیت فوق العاده ای قایل شد، زیرا؛ همین سیاست بود که سرانجام باعث تغیر سیاست دولت عثمانی گردید و ارکان قدرت این امپراتوری را، متزلزل ساخت و اروپاییان را به علت توجه دولت عثمانی ، به مرزهای شرقی اش و متمرکز ساختن سپاهیان در این قسمت ، آسوده خاطر گذاشت تو به همین سبب نیز از سرعت پیشرفت اسلام ، در اروپا کاسته شد. عامل سوم - وحدت سیاسی در کشور و وجود قدرت های محلی ، که تا عهد شاه عباس اول ، وجود داشت و در عهد وی کاهش چشمگیری یافت و در اواخر حکومت صفوی مجدداً پایدار گشت . پس از استیلای ترکان عثمانی بر قسطنطنیه ، راه تجارت اروپا با مشرق زمین به کلی بسته شد و رشته ارتباط اروپاییان ، با کشورهای آسیایی قطع گردید. اما اروپاییان ، که به



کالاهای آسیایی احتیاج داشتند، درصدد برآمدند برای رسیدن به ایران، هندوستان و چین راه دیگری پیدا کنند. در این زمان، دولت‌های اسپانیا و پرتغال، از بزرگ‌ترین دول مستعمراتی جهان به شمار می‌آمدند، دریانوردشان، جزایر و سرزمین‌های مجهول را با نام پادشاهان خود، تصرف می‌نمودند و چون در این امر رقابت به وجود آمد، ایجاد درگیری بین آنان در حال تکوین بود. در سال ۱۴۹۳ م. پاپ الکساندر ششم بورژیا، فرمانی صادر نمود که به موجب آن، کره زمین از نصف النهار ۴۶ درجه غربی، به دو قسمت منقسم شد. نیمکره غربی، (به استثنای برزیل)، متعلق به پادشاه اسپانیا، و نیمکره شرقی، متعلق به پادشاه پرتغال شناخته شد. این فرمان پاپ، با انعقاد عهدنامه توردوسیلاس، بین دو دولت اسپانیا و پرتغال در ۱۸ ژوئن ۱۴۹۴ م. جنبه سیاسی و رسمی یافت. از این تاریخ، دولت پرتغال، که خود را مالک الرقاب نیمکره شرقی می‌دانست، به منظور توسعه دامنه‌ی متصرفات خود در پیدا کردن راه دریایی در آسیا پیشقدم شد. در سال ۱۴۹۷ م. به فرمان مانوئل اول، مشهور به خوشبخت، پادشاه پرتغال (۱۴۹۵ - ۱۵۲۱ م.) واسکودوگاما، - دریاسالار پرتغالی - از دماغه‌ی امیدنیک، در جنوب افریقا عبور کرده و به سواحل غربی هندوستان رسید و راه ایجاد مستعمرات را در هند و سایر نقاط آسیا، برای هموطنانش باز نمود. پرتغالی‌ها، پس از استقرار در بندر گوا، در ساحل غربی هندوستان شروع به دست اندازی به نواحی اطراف نمودند. در تابستان ۱۵۰۷ م. دریاسالار پرتغالی آلفونسو آلبوکرک، با ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی، روانه‌ی خلیج فارس شد. و ابتدا مسقط و شهرهای ساحلی عمان، را تصرف نمود و آتش زد. سپس جزیره هرمز، واقع در دماغه خلیج فارس و بندر گمبرون، واقع در ساحل جنوبی ایران را اشغال کرد و راه سیادت پرتغالی‌ها را بر ناحیه خلیج هموار نمود. از جانب دیگر، طوایف ازبک و ترکمن، مرتباً خراسان را مورد تجاوز و غارت قرار می‌دادند و چون با هیچ‌گونه مقاومتی روبرو نمی‌شدند، در حملات خود جسورتر می‌گردیدند. بدین ترتیب در آغاز قرن شانزدهم میلادی استقلال ایران، از سه طرف در معرض خطر نابودی از جانب بیگانگان بود. شاه اسماعیل، برای آن که لشکرکشی او به نواحی مزبور، باعث نگرانی ترک‌ها و مصریان نشود، سفیری به نام قلی بیگ را به دربار سلطان بایزید دوم و سفیر دیگری به نام ذکربایک را نزد سلطان مصر، فرستاد و به آنان اطمینان داد که این لشکرکشی، برای امنیت سرحدات ایران ضروری است و در دوستی آنان هیچ خللی وارد نخواهد نمود. شاه اسماعیل، در سال ۱۵۰۷ م. علاءالدوله را در محلی به نام البستان، شکست داد و توانست قلمرو او و اماکن مقدسه، کربلا و نجف را ضمیمه ایران نماید. حرکت بعدی شاه اسماعیل، حمله به بغداد بود. در این زمان امیر مبارک، از جانب سلطان مراد آق قویونلو، در بغداد حکومت می‌کرد که در مقابل سپاهیان شاه اسماعیل، تسلیم گردید و سراسر میان رودان بین النهرین در سال ۱۵۰۹ م. به تصرف ایرانیان درآمد و مذهب شیعه، در عراق عرب نیز مذهب رسمی اعلام گردید. سپس شاه اسماعیل، به ناحیه خوزستان آمد و شیخیان علی‌اللهی هویزه، را به شدت تنبیه کرد و رهبر آنان را به قتل رساند. سپس لرستان فارس را تحت اطاعت درآورد و از آن جا به شیروان رفت و پس از تصرف شیروان (در بند) جسد پدرش حیدر، را به اردبیل انتقال داد و طی مراسمی در آرامگاه شیخ صفی، به خاک سپرد (۳۲۷). درگذشت سلطان حسین بایقرا، آخرین پادشاه تیموری که بر هرات و قسمتی از خراسان، سلطنت می‌کرد باعث شد که شاه اسماعیل، به آسانی آن جا را ضمیمه خاک خود نماید. بدین ترتیب، شاه اسماعیل، پس از ۱۳ سال جنگ و ستیز توانست وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را تأمین و میان کشورهای سنتی مذهب عثمانی، ترکستان و هند، سد محکمی ایجاد نماید (۳۲۸). شاه اسماعیل و جانشینانش، با اجرای این سیاست، توانستند اولاً: ملت را به وحدت یگانگی رهبری نموده؛ ثانیاً: با ایجاد مرکز مقاومتی در برابر تکران عثمانی، نظر مهر و محبت اروپاییان را که دشمن ترک‌ها بودند، بسوی خود جلب نماید و به تدریج، باب روابط سیاسی و بازرگانی را با آنان مفتوح سازند - این دو اصل، بنیاد سیاست خارجی صفویه را طی دو قرن تشکیل می‌داد. ثالثاً: با توسعه و رشد بازرگانی، صنایع و هنرها، دولت صفوی به طور عمده و با استفاده از تغییر عمده‌ای که در آخر قرن ۱۵ م. در موازنه تجارت جهانی روی داد، به رونق بی نظیری دست یافت. تقریباً مدت دو قرن و نیم قبل از آغاز قرن ۱۶ م. قدرت برتر تجاری، در کرانه‌ی خاوری مدیترانه بود اما دو

حادثه، در قرن ۱۵ م. ضربه مهلکی بر این برتری وارد آورد. نخستین حادثه، تصرف قسطنطنیه در ۱۴۳۵ م. توسط ترکان و دومین حادثه، کشف راه دریایی به جنوب شرق آسیا با دور زدن دماغه‌ی امیدنیک در ۱۴۸۷ م. توسط پرتغالی‌ها با هند - از طریق دماغه‌ی امید - جلوگیری کنند، اما تلاششان به شکست انجامیده بود. برقراری سلطه‌ی پرتغالی‌ها در خلیج فارس و اقیانوس هند، الگوی سنتی تجارت در منطقه را تغییر داد. قرن‌ها قبل از آمدن پرتغالی‌ها خلیج فارس، یکی از شاهراه‌های بزرگ تجارت شرق و غرب بود، محصولات چین، مجمع‌الجزایر مالایا و هند، بسمت غرب می‌رفت و کالاهای ایران، ممالک عرب و اروپا به سمت شرق، دولت‌ها و شهرهای تجاری، که همه بدون استثنا، در خلیج فارس واقع بودند، به وجود آمده و از میان رفته بودند (۳۲۹). طبعاً پرتغالی‌ها (۳۳۰) صرفاً به عنوان تاجر حضور نداشتند، بلکه همچون فاتحان وارد شده و هدف آنان برقراری حاکمیت پرتغال، بر تمامی آسیا بود حاکمیت پرتغال، نه تنها ناقوس مرگ و نیز را به عنوان ملتی تاجرپیشه به صدا درآورد بلکه بر رونق اقتصادی کشورهای مسلمان سواحل خلیج فارس نیز، تاثیر بسیاری نهاد. بازرگانان این کشورها، با فرستادن کالاهایی که از اروپا می‌آمد به نقاط شرقی تر و خرید اجناسی که سرانجام در اروپا به فروش می‌رسید. در مراکز داد و ستدی چون سبلان، کالیکوت (۳۳۱)، ساحل مالایا، و کالایا، در ساحل غربی مالایا، اشتغال داشتند. دولت صفویه، یکی از دولت‌هایی بود که به واسطه‌ی استیلای پرتغالی‌ها بر تجارت ساحلی، ضربه خورد با بیرون راندن پرتغالی‌ها از بحرین توسط شاه عباس، در سال ۱۶۰۲ م. و جایگزین نفوذ انگلیسی‌ها در تجارت منطقه و در پی آن، تاسیس کمپانی هند شرقی انگلیس، در ۱۶۰۰ م. شاه عباس، فرمانی به مدیر عامل کمپانی هند شرقی انگلیس، داد که طی آن، امتیازات تجاری مختلفی به ماموران کمپانی واگذار می‌کرد و به آنان اختیار می‌داد تا کارگاه‌هایی در ایران تاسیس کند به دنبال این امتیازات کارگاه‌های فراوانی در جاسک، شیراز، اصفهان دایر گردید (۳۳۲). در پی آنان هلندی‌ها و فرانسوی‌ها، به عنوان استعمارگر وارد این سرزمین شدند. مواد قراردادهای تجاری، از سوی ماموران این قدرت‌های اروپایی به شاهان صفوی، تحمیل نمی‌شد بلکه، آزادانه مورد مذاکره قرار می‌گرفت که نتیجه‌ی آن، شراکت دولت صفوی، در سود حاصله از این تجارت بود. کمپانی هند شرقی انگلیس، به منظور دستیابی به قراردادهای تجاری سودمندتر، کوشید به شاه عباس اول (۳۳۳) فشار آورد اما تسخیر بغداد در ۱۶۲۳ م. توسط وی، عاملین کمپانی را از هرگونه اهرم فشاری که در نتیجه تشویش شده، از عثمانیان می‌توانستند بکار گیرند، محروم ساخت، با سقوط هرمز، از آن جا که در آن زمان، کمپانی هند شرقی انگلیس، در خلیج فارس تفوق داشت، به سود او بود تا بکوشد تجارت بین‌المللی صفویه را از مسیرهای سنتی منحرف نموده و آن را به راه دریایی خلیج فارس، منتقل سازد و از این طریق، وابستگی شاه را به کمپانی افزایش دهد. لیکن این کمپانی فقط حدود یک سال دست بالا را در معامله داشت و در ژوئن ۱۶۲۳ م. اولین هیات تجاری هلند، به خلیج فارس رسید. شاه عباس، در جهت توسعه بازرگانی و تمایل او به اجتناب از وابستگی بی‌جهت کمپانی هند شرقی اروپایی بود، بنابراین، از طریق راه‌های سنتی، بازرگانی ایران به تحرک افتاد. یعنی مسیری که سرزمین عثمانی را دور می‌زد، از گیلان و از طریق دریای خزر به هشترخان و سپس در مسیر ولگا جلو می‌رفت. مسیر دیگری وجود داشت که شمال اسکانندیناوی را از طریق دریا دور زده و به بنادر دریای سفید می‌آمد و از آن جا از طریق روسیه مسیر را ادامه می‌داد. این مسیر که اولین بار توسط بازرگانان کمپانی مسکوی روسیه گشوده شده بود، از ۱۵۸۱ م. به واسطه خطرات زیاد بین راه، متروک ماند و مسیر گیلان، هشترخان و جنوب روسیه هنگامی که عثمانیان و صفویان در جنگ بسر می‌بردند - که اغلب هم چنین بود - اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کرد. تجارت بین‌المللی که در این مسیر به عمل می‌آمد، پارچه‌های زربفت تافته، چرم دباغی نشده، چرم مراکشی، مخمل و بالاتر از همه ابریشم، از طریق گیلان به مسکو و از آن جا به لهستان و معمولاً اروپا صادر می‌شد. در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، ایران در تجارت ابریشم مقام شایانی داشت (۳۳۴). در این دوره کالای عمده تجارتهای ایران، ابریشم بود. این محصول از ایالت گرجستان، خراسان، کرمان، مازندران و به ویژه گیلان به دست می‌آمد. ایران سالیانه بیست و دو هزار عدل، محصول ابریشم داشت و هر

عدل، به دویست و هفتاد و شش لیور (۳۳۵) بود. گیلان ده هزار، مازندران دو هزار، آذربایجان و خراسان هر یکی سه هزار، این رقم باز در حال صعود بود چون کشت و کار مدام در افزایش بوده است. تجارت ابریشم را باید یکی از موفقیت‌های بزرگ شاه عباس، در زمینه برنامه ریزی اقتصادی محسوب نمود و در واقع، این تجارت بزرگ‌ترین منبع درآمد پولی نقد، برای خزانه سلطنتی بود البته تجارت ابریشم را بازرگانان ارمنی در دست داشتند (۳۳۶). این بازرگانان نه تنها تجارت شاه را اداره می‌کردند، بلکه با بازرگانان اروپایی از جمله کمپانی‌های مختلف هند شرقی هم رقابت می‌کردند با به سلطنت رسیدن شاه صفی - ۱۶۲۹ م. کنترل شاه بر تجارت از میان رفت وی با دریافت رشوه از جامعه ارامنه، به هر کس پروانه خرید ابریشم می‌داد. بار دیگر کمپانی هند شرقی هلند بر انگلیسی‌ها غلبه کرد و با تجارت دو طرفه - هم با شاه و هم با تجار محلی، از جمله ارامنه - که مشغول تقویت روابط خود با ایتالیا و توسعه شبکه بازرگانی شان به فرانسه، انگلیس، هلند و روسیه بود، موفق شد از این فرصت جدید استفاده کنند، در زمان شاه صفی، با دریافت عوارض گمرکی سنگین بر ابریشمی که از بازار آزاد خریداری می‌شد، سعی نمودند عایدات از دست رفته‌ی دولت را که نتیجه این وضع بود جبران کنند. هم چنین به قول تاورنیه: عبور و مرور گوسفندان از نواحی تبریز و همدان به بازارهای استانبول و اوزنه، به میزان وسیعی وجود داشت. علاوه بر آن، کارگاه‌های کاشی‌سازی، منبت‌کاری، نقاشی، مینیاتور، پارچه بافی و ابریشم بافی به سرعت رشد نمود. هم چنین توپ ریزی، که از زمان شاه عباس، ایران دارای لشکری با تشکیلات مجهز به اسلحه گرم و توپ گردیده بود لذا، توپ‌های جنگی در کارگاه‌های عظیمی ساخته می‌شدند. البته دلیل رشد بازرگانی در این دوره، امنیت راه‌ها، ساختن جاده‌ها و ایجاد کاروانسراها و آب‌انبارهای بین راه بود، که موجب تسهیل در امر تجارت و بازرگانی می‌شد.

### ساختار اجتماعی دولت صفوی

(۱) شاه در جامعه صفوی، در راس قدرت، قرار داشت. او حاکم مطلق بود. امور مملکت را با رعایت قوانین مذهبی انجام می‌داد و هیچ‌یک از وزیران و درباریان در مقابل شاهان صفوی (به خصوص شاه عباس اول) قدرت و نفوذی نداشتند. وی همواره و همه روزه مجلس مشاوره در کشیک‌خانه تشکیل می‌داد و امور جاری مورد مطالعه واقع می‌گردید و نتیجه به عرض شاه می‌رسید و اگر وی تصویب می‌کرد، به مورد اجرا در می‌آمد. عزل و نصب کلیه مقامات بر عهده شاه بود (۳۳۷). (۲) وزیر، که در راس دیوان سالاری بود، لقب اعتماد الدوله را داشت. (۳) اشرافیت کشوری و لشکری، سران فنودال ایالات قزلباش که دولت صفوی با حمایت آنان به قدرت رسیده بود، تا قبل از روی کار آمدن شاه عباس اول، دارای اختیارات و نفوذ بیش از حد بودند و در امور مملکت به دلخواه خود دخالت می‌نمودند و در واقع، مملکت ایران به مملکت قزلباشان معروف گردیده بود آنان در شهرها، املاک مردم را به تصرف در می‌آورده و به بستگان خویش منتقل می‌نمودند و کلیه پست‌ها و املاک و اموال در اختیار خود را به طور موروثی در دست داشتند (۳۳۸). یکی از وقایع اجتماعی مهم این دوره، تغییر و جابه‌جایی این طبقه بود که با روی کار آمدن شاه عباس، به وقوع پیوست، وی از ابتدای سلطنت خود، تصمیم گرفت به نفوذ زیاده از حد سرداران قزلباش خاتمه دهد و مقدمات و مناصب موروثی آنان را منسوخ نموده و خود با قدرت کامل حکومت نماید او توانست، این سیاست را طی چهل و دو سال دوره‌ی سلطنت خود دنبال نماید، افراد زیادی را در اجرای این هدف به قتل به رساند و سایر قزلباش‌ها نیز به جای خود به نشاند. شاه عباس، هم چنان که در اندک زمانی سرداران خودسر و صاحب نفوذ را به نیروی تدبیر با شمشیر از میان برداشت، سراسر ایران را به فرمان حکومت مرکزی یعنی اراده‌ی شخصی خویش آورد. با روسای طوایف و عشایری هم که می‌خواستند در قلمرو ایل و عشیره‌ی خود مستقل و فرمان روا باشند، از در مخالفت درآمد و هر یک را که سر از قبول فرمانش باز زد، بی‌ملاحظه و درنگ از میان برداشت به خصوص با آن دسته از ایل‌های کرد که در سرحدات غربی آذربایجان و کردستان به سر می‌بردند و

در جنگ های ایران و عثمانی در عهد پادشاهی پدرش ، سلطان محمد خدابنده به سبب اشتراک مذهب از دولت ایرانی روی بر تافته و به سلطان عثمانی پیوسته بودند با کمال سرسختی و بی رحمی رفتار کرد. شاه عباس ، غالباً برای مطیع ساختن این یاغی ، ابتدا برای آن که از قدرت و تسلط آن ایل در قلمرو دیرینه اش به کاهد ، چندین خانوار از مردم آن را ، به ولایتی دور دست می فرستاد و جای ایشان را به دسته ای از مردم ولایات ، دیگر ایران می داد و یا در همان حال ، افراد ایل را به گناه یاغی گری جریمه می کرد و مبالغ هنگفت از ایشان می گرفت . از آن جمله در سال ۱۰۰۳ ه . ق . برای تنبیه شاهوردی خان عباسی لر ، حکمران لر کوچک به لرستان لشکر کشید ، دویست خانوار لر را به ولایت خوار فرستاد ، و بسیاری از اموال و احشام ایشان را تصرف کرد ، و با ایل بیات را جریمه و بیش از سه هزار اسب و مادیان و سه هزار تومان زر نقد از ایشان گرفت (۳۳۹). هم چنین حسن خان ، حکمران ایل کهگیلویه و خاک بختیاری را دستگیر و به زندان انداخت . قبایل الوار بختیاری و رعایای جانکی و بندانی فهبد و ممسنی و غیر و ذلک را تا ده هزار تومان جریمه نبود و یا ایل مکرری را قتل عام کرد . چون شاه عباس ، در سال ۱۰۱۳ ه . ق . هنگامی که در آذربایجان و ارمنستان با سنان پاشا ، وزیر اعظم سردار عثمانی ، معروف به چغال اغلی ، سرگرم جنگ بود ، با این نیت که لشکر دشمن را از آذوقه و آب و علف محروم سازد ، فرمان داد تا تمام شهرها و دهکده هایی را که در ارمنستان بر سر راه سپاهیان عثمانی بود ، ویران کنند و بسوزانند . مردم آن جا ، مخصوصاً ارمنه شهرهای جلفا و ایروان و اطراف آن را ، که به یک روایت پیش از شصت هزار خانوار بودند ، به نواحی مختلف ایران ، خاصه اصفهان و گیلان فرستاد . از آن جمله نزدیک بیست و هفت هزار خانوار را به گیلان کوچانید ، که بیش تر به علت ناسازگار بودن آب و هوا ، تلف شدند تعداد دیگری از ایشان را نیز به ولایات مرکزی و جنوبی ایران منتقل کرد . حدود سه هزار خانوار را نیز در کنار زاینده رود اصفهان جای داد . این دسته ، با اجازه و فرمان او ، در ساحل این رودخانه ، به یادگار زادگاه خویش ، شهری به نام جلفای نو ساختند ، که بعد از آن زمان ، به جلفای اصفهان معروف شده و جمعی در قصبات بین اصفهان و شیراز ساکن شدند و اینان پس از یکی دو نسل مسلمان شده و با ساکنان محل در آمیختند . هم چنین شاه عباس ، پس از تصرف شیروان و گرجستان ، گروهی از مردم شیروان و اسیران گرجی را نیز به خراسان ، مازندران و گیلان فرستاد که با جمعی از مهاجرین به سبب ناسازگاری آب و هوا تلف شدند (۳۴۰). بقول دلاواله : - جهانگرد ایتالیایی - در فرح آباد مازندران چهل هزار خانواده ارمنی ، دوازده هزار خانواده گرجی ، هفت هزار خانواده یهودی و حدود بیست و پنج هزار خانواده مسلمان که شاه از شیروان به مازندران کوچانیده است زندگی می کنند (۳۴۱). (۴) روحانیون ، اهمیت دادن دولت صفوی به تشیع و توجه ویژه به علمای شیعی مذهب و حمایت از علمای مذهبی باعث شد که به تدریج علما در امور اجتماعی و سیاسی مملکت موثر واقع شوند و این تاثیر و نفوذ در دوره ی شاه طهماسب اول و شاه سلطان حسین ، به اوج خود رسید . تشویق سلاطین صفوی به رونق فلسفه و فقه تشیع ، مرجعیت علما ، مشروعیت دولت را تقویت نمود . در واقع نوعی رابطه بین قدرت مذهبی و قدرت دنیوی یعنی زعامت معنوی و زعامت سیاسی پدید آمد که یکی از نتایج آن اداره برخی از تشکیلات دولتی ، مانند امور قضایی ، اوقاف ، امور مالکیت بود که توسط روحانیون انجام می گرفت . در طور حکومت صفویه ، قدرت مذهبی و قدرت دنیوی ، جز در مواردی نادر (مالک شیخ احمد اردبیلی ) که روش شاه عباس اول را در اداره ی حکومت نمی پسندید و آن را حکومت بر ملک عاربه می دانست ) بین دو قدرت حاکم - قدرت مذهبی و قدرت دنیوی - عدم تفاهم چندانی پیش نیامد و اتحاد دولت و علما به صورت پدیدار شدن مشاغل و مناصب تجلی نمود (۳۴۲). سلاطین صفوی ، برای جلوگیری از نفوذ مذهب در امور مملکت ، ابتدا ، تعداد محاکم عرف را افزایش دادند و سپس ، در محاکم شرع ، ایجاد اغتشاش و بی نظمی کردند و سرانجام ، با تحت سلطه در آوردن پیشوایان مذهبی و دینی و علاقه مند شدن آنان به امور ظاهری و دنیایی ، از فعالیت آنان کاستند (۳۴۳). (۵) طبقات متوسط تجار به علت توسعه روابط تجارتهای ایران با اروپا ، وضع بسیار خوبی داشتند و منابع سرشاری از راه تجارت به دست می آوردند و به علاوه سلاطین صفوی - به خصوص شاه عباس - چون افزایش ثروت ملی را نتیجه توسعه تجارت می دانستند ، تسهیلات فراوانی برای

تجارت داخلی و خارجی قائل شدند و آنان را به عناوین مختلف تشویق می کردند و به همین دلیل ، در آن دوره ، ایران یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان بوده است . می توان گفت که در این دوره ، تجار ، متمول ترین مردم زمان خود بوده اند و با وجود این که تجار خارجی ، به خصوص تجار پرتغالی و هلندی در کار آنان اخلاص می کردند ، با این وجود کار آنان بسیار خوب بوده و ثروت زیادی از این راه نصیب شان می گردید (۳۴۴). تجار ایرانی ، امتعه ایران و سایر کشورهای شرق را حتی به دورترین نقاط اروپا می بردند و امتعه غرب را در بازارهای ایران عرضه می نمودند. شاردن در سفرنامه خود می نویسد: بازرگان ایرانی بهترین روش را در بازرگانی داشته و آن را به بهترین وجهی به مورد عمل می گذارند. بازرگانان ایرانی در تمام نقاط دنیا ، از سوئد گرفته تا چین نماینده دارند و به کار بازرگانی مشغولند (۳۴۵). یکی از علل بهبود تجارت و وضع تجار ، امنیت راه ها و وجود راه های متعدد و قابل عبور بوده است . با ایجاد کاروانسراها و آب انبارها کاروان های تجارتی در نهایت آسایش به سفر خود ادامه می دادند. (۶) کارگران و اصناف ، شهر اصفهان مرکز کار و فعالیت آن دوره بود. پیشه وران و کارگران مختلف مشغول کار بودند و به علت فعالیت های هنری و ساختمانی که در این دوره به وجود آمده بود ، روز بروز بر عده آنان افزوده می شده است (۳۴۶). راجر سیوری از قول شاردن می نویسد: هر رشته از صنعت ، ریسی دارد که از میان صنایع مربوط از طرف شاه برگزیده می شود ، وی از مقامش برکنار نمی شود ، مگر به واسطه شکایت کسانی که وی نماینده آنان تلقی می شود. حتی در این مورد هم قبل از آن که او را از مقام خود برکنار نمایند ، بایستی وی را به غفلت یا خلافکاری متهم و جرم را ثابت نمایند (۳۴۷). صنعتگران مجبور بودند برای شاه (۳۴۸) کار کنند. یعنی به محض صدور فرمان ، به طور رایگان برای شاه انجام وظیفه نمایند. پیشه ورانی که از بیکاری معاف می شدند ، عبارت بودند از کفشگران ، کلاهدوزان و جوراب بافان برای این قبیل صنعتگران وجهی می پرداختند که خرج شاه نام دارد ، یعنی مخارج ملوکانه ، کارگران و پیشه ورانی که در دربار خدمت می کردند ، امتیازشان بر سایر کارگران این بود که اولاً همیشه در شغل خود باقی بودند ، ثانیاً در زمان پیری ، حقوق سالیانه خود را بدون کم و کاست دریافت دارند و علاوه بر این ، از طبیب و داروی مجانی نیز استفاده می نمودند. ضمناً این کارگران ، از سن ۱۲ سالگی به خدمت پذیرفته شده و پس از مرگ پدر ، حقوق وی را دریافت می داشتند و حقوق آنان ، هر سه سال یکبار افزایش می یافت و هر کارگر ، جیره ای به شکل یک چهارم پیمانانه و نیم پیمانانه و یک پیمانانه دریافت می کرد ، هر پیمانانه می توانست کلیه مایحتاج را تامین نماید. اما چنان که متذکر گردید ، هیچ یک از طرفین ، تعهدات متقابلی برای مدت معلوم به عهد خویش ندارند چنان که ارباب آزاد است که هر وقت بخواهد ، شاگرد خویش را بیرون کند ، و شاگرد نیز مختار می باشد که ، هر گاه دلش خواست استاد را ترک به گوید. به همین جهت ، استادان در آموختن صنعت کوتاهی می کنند ، و ارباب به جای تعلیم رموز صنعت ، سعی دارد که هر چه بیش تر از شاگرد کار بکشد ، و برای تعلیم نوآموز به خود بسیار زحمت نمی دهد ، بلکه مطابق بهره ای که می تواند از وی به کشد او را به کار می گیرد. کارگران کارگاه های سلطنتی ، طبقه ای ممتاز از پیشه وران بودند ، علاوه بر مواجب که مبلغ آن در قرارداد استخدام معین می شد و هر سه سال یک بار افزایش می یافت . هر کارگر جیره ای بشکل یک چهارم پیمانانه ، نیم پیمانانه یا یک پیمانانه دریافت می کرد (یک پیمانانه شامل همه چیزهایی بود که برای گذران زندگی لازم است و برای تغذیه ی ۶ - ۷ نفر کفایت می کرد). کارگران در صورت تمایل می توانستند به جای جیره ، پول نقد دریافت کنند. ارزش پول جیره در حدود ۲۰ تومان بود و هنگامی که آن را با میزان دستمزد که بین ۲ تا ۵۵ تومان در سال بود (۳۴۹). وقتی مقایسه کنیم ، معلوم می شود که جیره اضافه یک نوع درآمد سهمیه ای محسوب می شد به علاوه به کارگران بسیار ساعی ، هدایایی داده می شد و گاه کارگران به جای اضافه دستمزد سه سال یکبار ، هدیه ای که بالغ بر حقوق یک سال می شد دریافت می کردند (۳۵۰). کارگرانی که در کارگاه های سلطنتی کار می کردند ، امنیت کامل شغلی داشتند. آنان مادام العمر در استخدام بوده و هرگز اخراج نمی شدند در صورت بیماری یا تحلیل نیروی کارشان ، مواجب آنان کم نمی شد و اطبا و داروسازان دربار ، آنان را مجانی درمان می کردند. این کارگران چه از سوی شاه ، سفارشی

دریافت می کردند و چه دریافت نمی کردند، نه تنها حقوقشان پرداخت می شد بلکه هیچ محدودیتی هم بر سر مقدار کاری که برای نفع شخصی خود انجام می دادند وجود نداشت. به کارگرانی که می بایست در سفرهای دربار همراه شاه باشند، شتر و اسب داده می شد اما آنان به آسانی می توانستند اجازه ماندن در محل خود را به دست آورند، یا در عوض، پس از ۶ تا ۱۲ ماه دوری از محل خود به مرخصی بیایند. فرزندان کارگران از سنین ۱۲ تا ۱۵ سالگی به خدمت گرفته می شدند و پس از مرگ پدر حقوق مرا دریافت می کردند. اصناف موظف به انجام بیگاری و هم چنین پرداخت مالیات به نام (بنیچه) بودند تقسیم کل مبلغ بنیچه - بین اعضای صنف - از وظایف کلاتر بود. (۷) کشاورزان، این طبقه که در تمام ادوار قبل، به علت وجود حکومت های محلی و اختلاف بین آن ها و پیدایش جنگ های داخلی و نبودن قدرت مرکزی، همیشه مورد هجوم و حمله و غارت بوده اند. در این دوره، به علت وجود امنیت و قدرت مرکزی، کشاورزان زندگانی راحت و آرام داشته اند (۳۵۱). شوالیه شاردن، در سفرنامه خود می نویسد: آنان در رفاه هستند، چنان که به جرات می توانیم بگوییم در سرزمین های حاصلخیز اروپا رعایایی وجود دارند که آسایش آنان را ندارند همه جا زنان روستا را دیدیم که سینه بندهای (گردن بند - سینه ریز) نقره بر گردن و حلقه های زرین و سیمین در دست (انگشتان) داشتند. (۳۵۲) در این دوره کشاورزان، خود کمتر صاحب زمین بوده اند، بلکه زمین را اجاره می کردند و یا با مالک شریک می شدند و در خصوص تقسیم محصول در این دوره، به نسبت پنج عامل (زمین - آب - گاو - بذر - کار) تقسیم می شد و اگر زراعت دیم بود محصول به چهار قسمت می شد وضع مالکیت در این دوره، متزلزل بود و مالکیت مطلق و مستمر وجود نداشت، زیرا زمین های دولتی و سلطنتی، زمین های بایر تحت نظر دولت و دربار بوده و فقط به عنوان اجاره ۹۹ ساله در اختیار مردم گذاشته می شد که پس از پایان مدت باید قرارداد را تجدید نمایند زمین های وقفی نیز در اختیار اداره موقوفات و تحت نظر، صدر بزرگ بود و به اجاره واگذار می شد. به طوری که ملاحظه می شود پس از لغو مالکیت های بزرگ از طرف شاه عباس و ضبط املاک سران قزلباش، دیگر مالیات مطلق در این دوره دیده نمی شود. راجر سیوری، در ایران عصر صفوی می نویسد: کشاورزی در ایران همیشه متأثر از محدودیت های اقلیمی و تامین آب بوده و هست. در بیش تر اراضی کوشر، بسیاری از محصولات، تنها با آبیاری قابل کشت هستند و در آن بخش هایی که بعضی محصولات و به طور عمده غلات را می توان با تکیه ی صرف بر آب باران کشت کرد حاصل شاید فقط یک چهارم حاصل اراضی آبیاری شده غیر دیم است (۳۵۳). همین طور سیاحان دیگر مانند اولتاریوس، از رشد کشاورزی ایران می نویسد: که ایران در طی دوران صفوی، صادرکننده انواع محصولات تولید شده در بخش کشاورزی بوده است از نظر میوه مانند خرما، فارس، خوزستان، سیستان و کرمان و یا انار شیرین یزد و شیراز و یا پرتقال مازندران، پیاز شیرین و بسیار بزرگ خراسان. گندم و جو در همه جای ایران کاشته می شد. بنا به گفته شاردن در ایران، نان گندم فراوان بود و همه جا نعمت ارزان یافت می شد. برنج نیز به مقدار زیاد زراعت می شد. پنبه کاری در برخی نواحی تمرکز یافته و متداول گشته بود. کشت تان چندان متداول نبود، زراعت خشخاش توسعه یافت (۳۵۴). در حدود سال ۱۶۷۰ م. تقریباً در همه جای ایران، کشت توتون متداول بود و بهترین اقسام آن در خوزستان و همدان و کرمان و خراسان زراعت می گردید کشت درختان میوه دار و احداث تاکستان ها پس از یک دوره انحطاط و سقوط، مجدداً در قرن هفدهم ترقی کرد. در تمام نقاط ایران درختان میوه، به ویژه درختان زردآلو، هلو، گلابی، به، بادام و انجیر و جالیزهای کشت خربزه دیده می شد. به طوری که شاردن خوراک یک روز خربزه مردم اصفهان را بیش از مقدار مصرف یکساله خربزه، کشور فرانسه می داند و ادامه می دهد که تولید به طور کلی چون بیش از مقدار مصرف می شد ایرانیان در این عصر، بیش تر مربا و شربت آلات تهیه می بینند. هم چنین در قرن هفدهم پرورش کرم ابریشم در ایران چنان ترقی کرد که نه قبل و نه بعد به آن درجه از اوج و ارتقا نرسید (۳۵۵). بنا به گفته ی اولتاریوس، در قلمرو دولت صفوی، سالیانه بیست هزار عدل ابریشم خام تولید می شد و به گفته ی شاردن، ۲۲ هزار عدل، که هر یک ۲۷۶ پوت (۳۵۶) وزن داشت (۳۵۷). طبق اظهار شاردن، گیلان ده هزار عدل ابریشم خام، مازندران ۳ هزار و

گرجستان ۲ هزار عدل تولید می کردند و از این مقدار فقط در حدود یک هزار عدل در ایران باقی می ماند و مصرف می شد و باقی به هندوستان صادر می گردید حقوق گمرکی از صدور ابریشم خام ، به ۴ هزار تومان بالغ می گردید.

### انواع مالکیت ارضی در دوره صفوی

اراضی ایران ، به زمین های دایر و بایر تقسیم می شوند. یعنی اراضی مزروعی و اراضی المزروع و غیر مسکون . زمین های قابل استفاده بر چهار نوع تقسیم می شوند: اراضی دولتی ، اراضی خالصه ، موقوفات مذهبی و املاک خصوصی . اراضی دولتی که قسمت اعظم کشور را در بر می گیرد در تصاحب دولت است . دولت بخشی از آن برای تحصیل درآمد نگاه می دارد و بخشی دیگر را برای پرداخت حقوق ماموران و مستخدمین و واحدهای قشون اجتماعی می دهد، حقوق هر کس حتی یک سرباز ساده از عواید یک دهکده یا اراضی دیگر تعیین می گردد. اراضی خالصه ، ملک شخصی و خصوصی شاه است . قسمتی از این اراضی تیول مشاغل است و قسمت دیگر حقوق غالب ماموران و خدمتکاران دربار و حقوق افراد قشون را تامین می نماید. این زمین ها از در به پسر و تا چندین نسل انتقال می یابد. علاوه بر این دو قسمت ، بقیه اراضی سلطنتی به منظور پس انداز عواید آن در دست وزیران با مباشران بود که هر یک در ایالت خویش به بهره برداری از آن مشغول بودند. املاک خالصه شامل ایالات عراق عجم ، کرمان ، گرگان ، آذربایجان و فارس بود. اراضی متعلق به موسسات ، مذهبی و موقوفات اراضی متعلق به موسسات مذهبی ، یا از جانب شاه و یا از طرف اشخاص دیگر داده می شد و رد این صورت دیگر هیچ گونه حقی بر آن ها نداشتند هم چنین این املاک حتی اگر وقف آن پیش از وقف ، مرتکب جنایتی می شد، مصادره نمی گردید (۳۵۸). زمین های وقفی بر سه نوع بودند: الف - اوقاف تفویضی ، که تحت نظارت صدر خاصه و عامه بود. ب - اوقاف محال اصفهان ، زیر نظر وزیری که معروف به وزیر فیض آثار بوده ، اداره می گردید. وظیفه او، این بود که بداند آیا املاک و زراعات به نسبت استعدادی که دارند، کشت و زرع می شوند یا نه و به طور کلی وظیفه و سعی خود را در آبادی محال و تکثیر زراعات حاصل سازد (۳۵۹). ج - موقوفات در ولایات ، که اداره آن با مستوفی مخصوص بود. همه ی وزرا و مستوفیان ، متصدیان ، متولیان ، مباشرین موقوفات خاصه و موقوفات دیوان ممالک ، می بایست محاسبه خود را برای ممیزی ، به دفتر موقوفات تسلیم کنند. دفتر موقوفات ، دارای مستوفی مخصوصی بود که از جمله وظایف او، رسیدگی به حساب رعایا و مستاجران و صدور مفاسد حساب برای آنان بود. از بعضی موقوفات ، حق التولیه و حق النظاره ، در وجه صدراعظم اخذ می گردید. اراضی متعلق به افراد (املاک خصوصی) ، این گونه املاک ، نود و نه سال به ایشان تعلق داشت . این افراد می توانستند در طول این مدت هر طور که مایل باشند آن را به فروش برسانند و یا در تملک خویش نگاهدارند. اراضی بایر، بسته به این که در کدام منطقه از کشور واقع شده باشد، متعلق به دولت یا شاه است اما چون شاه مالک املاک دولت می باشد، هرگاه اراده کند، می تواند آن را جزء خالصه قرار دهد. در حالی که ایالات نمی توانند مالک اراضی باشند، مگر با نظارت مباشران که تحصیلداران شاه می باشند. می توان گفت ، کلیه زمین هایی (انفال) که در حال حاضر در تصرف و اشغال کسی نیست تا شخصی آن را به تملک خویش درآورد (۳۶۰). یعنی زمین اگر در اراضی دولتی باشد، حاکم و یا مباشر، طی درخواست متقاضی با مبلغی در سال به درخواست کننده واگذار می نمود، واگذاری زمین طبق نص قانون مدنی در ایران ، نود و نه ساله می باشد.

### موقعیت کشاورزان

در این دوره ، کشاورزان ، خود کمتر صاحب زمین بوده اند، بلکه زمین را اجاره کرده و یا با مالک شریک می شدند.. تقسیم محصول ، در این دوره ، به نسبت پنج عامل از زمین ، آب ، گاو، بذر، کار انجام می شده و اگر زراعت دیم می بود، محصول به

چهار قسمت می شد و چنان چه دهقان فقط کارش را عرضه می کرد، تنها ۲۰ درصد یعنی یک هشتم از محصول به وی می رسید (۳۶۱). اما شرایط در بخش های مختلف کشور با توجه به انواع گوناگون محصول، فرق می کرد. کمپفر می نویسد: که اگر در محال اصفهان، شاه بذر و آب را فراهم کند، و زارع، تهیه گاو و کود و انجام دادن کارهای عادی و بیگاری را به گردن گیرد، یک سوم محصول، به زارع می رسد. اگر شاه، گاو و وسایل کشت و زرع را فراهم کند و از بیگاری زارع چشم پيوشد، سهم زارع تا یک چهارم تنزل می یابد و اگر عامل کار را هم شاه بر عهده گردد در این صورت، سهم زارع در واقع حکم مزد را پیدا می کند. در مورد برنج، ارزن، پنبه، لوبیا، خربزه و کدو، سهم زارع حتی اگر همه مخارج کشت و زرع را تحمل می نمود، دو پنجم بود از تریاک یازده بیست و هشتم سهمی می برد بابت محصولات صیفی، زارع سهم مالک را به پول نقد و بهای روز می پرداخت و ۱۵ نیز بدان می باید می افزود (۳۶۲). به طور کلی در کلیه اراضی، مالک و زارع بر اساس نوع مشارکت، معامله می کردند که توأم با حسن نیت انجام می گرفت، هر چند که هرگز عدالت رعایت نمی شد، ولی در هر صورت مالک و زارع با یکدیگر کنار می آمدند. شاردن، وضع دهقانان ایران را که در اراضی شاهی کار می کنند و همواره دستخوش تعدیات فراوان و تعهدات فوق العاده هستند، و می کوشند از راه ربودن محصولات و تقلب نسبت به ارباب تا حداکثر امکان، خسارت خود را جبران کنند، می نویسد و نتیجه می گیرد: در هر کجا که با رعیت به خشونت رفتار می کنند در همان جاست که بیش تر تلب صورت می گیرد و بیش تر نادرستی به خرج داده می شود، چنان که گویی این اعمال آنان دستاویز بر ضد زجر و شکنجه است. زارعانی که اراضی شاه را دارند به شخصه، پیش ناظر و یا تحصیل دار رفته، آه و ناله و گریه و ریاد راه می اندازد و شکوه ها می کنند، حتی در وضع بسیار نامساعد اعلام می دارند که اراضی را رها خواهند نمود. در دستگاه ستم و بیدادگری حکومت های شرق، بزرگان، ضعیفان را با سلاح، زجر و شکنجه می دهند و ضعیفان با نیرنگ حق خود را از اقربا می ستانند. (۳۶۳) به این گونه این پادشاهان شرقی، با وجود آن که مستبدند نمی توانند که به همان سمتی که سلطان حق رعایای خود را غارت می کند، رعایا را از غارت حق سلطان، ممانعت کنند. اگر دهقانان ارباب خود را به طریقی می فریبند، اربابان نیز از طریق بیگاری ایشان را از پا در می آورند و تلافی می کنند، مالک آنان را در محل، به ساختن عمارات و (احداث) باغ ها و امور دیگر وا می دارد، با آن که مردم دهکده باید روزانه تعدادی (جهت) بیگاری به او بدهند، ارباب به رایگان از روستاییان وسایل حمل و نقل دریافت می کند. در مدت اقامت در ده، خود و خوراکش به عهده ی رعایاست و گاه پول غذا را نقدا دریافت می دارد. وی در پایان می نویسد که در این داد و ستد تقلب آمیز و پرشکنجه، چه کسی بیش تر رنج می برد؟ با نگاهی به وضع دهقانان ایرانی و در مقایسه با دهقانان اروپایی، وضع دهقانان ایرانی را بهتر و آنان را به طور کلی در رفاه می یابد (۳۶۴). (۷) عامه مردم که در قاعده ی هرم قرار داشتند، شامل: دهقانان مناطق روستایی، صنعتگران، دکان داران و تجار کوچک شهرها می شدند. اصولاً در داخل جامعه، نهادهای محلی عدالت خواهی و حق طلبی وجود داشت که بر روی هم، عوامل وحدت دهنده، آن جامعه را دید می آوردند. چنین نهادهایی، صنف های تجار، صنعتگران و تشکیلات اجتماعی مذهبی، نظیر گروه های فتوت بودند اینان اغلب از دراویش و مردم فقیر بودند و فعالیت هایشان اساس اخلاقی و مذهبی داشت. بازرگانان و صنعتگران نیز مجرای ارتباطی رسمی با دولت داشتند یکی دیگر از مقاماتی که بنابر تمایل جامعه انتخاب می شد کدخدا بود، کدخدا در روستاها به عنوان مامور اجرای عرف یا قوانین عمومی، به ویژه به عنوان حاکم، زیر نظر کلانتر (شهردار) انجام وظیفه می نمود. مقام کدخدا در ورستا، همان ریاست ده بود بنا به قول تاورنیه، کلانتر هر شهر، توسط شاه منصوب می شد. وی فقط در مقابل شاه جواب گو بود در واقع وظیفه ی وی حمایت از مردم در برابر بیدادگری ها و ظلم حکام بود. از آن گذشته، حق سنتی رعایا - تظلم خواهی به شاه - وسیله مطمئنی برای محافظت مردم در برابر ظلم دیوانیان بود. در ایران قدیم شاه هرگز شخصیتی دست نیافتی، همچون فرعون یا امپراتور ژاپن نبوده است (۳۶۵). چنان که از تواریخ و آثار نویسندگان زمان شاه عباس بر می آید وی همواره آرزو داشت که، مردم درویش و تنگدست زمان شاه عباس بر می آید، وی



همواره آرزو داشت که، مردم درویش و تنگدست به ملک و مال توانگر شوند و از رنج و فقر و بیچارگی رهایی یابند. هنگام وقوع حوادث نامساعد طبیعی، به کسانی که اسیر فقر و تنگدستی شده بودند. زمین و گاو و گوسفند می بخشید و یا از خزانه ی خود، سرمایه ای به کسانی که دچار حادثه شده بودند، می داد تا به کار و کسب و تجارت مشغول شوند و بعد از آن، قرض خود را به تدریج از درآمد خویش بپردازند (۳۶۶). شاه، همواره با لباس مبدل در میان رعایا و قهوه خانه ها، چای خانه ها و کاروان سراهای اصفهان سر می زد، شاردن می نویسد: قهوه چی ای که یکی از بزرگ ترین قهوه خانه های اصفهان را در دست داشت، در آنجا به کارهای ناشایست پرداخته و فشار بر مردم اعمال می نمود، شاه عباس دستور داد وی را شکم درند (۳۶۷). روحانیون نیز در خیلی موارد، به مثابه ی پلی ارتباطی بین عامه مردم با مقامات بالا و شاه بودن و بدین وسیله، تعادل در جامعه پدید می آوردند و گاه در مقابل تصمیمات شاه می ایستادند. شاردن هم چنین می نویسد: زینت بیگم، دختر شاه طهماسب، عمه ی شاه عباس که او قصد ازدواج با وی را داشت و بسیاری از ملایان و یکی از مشاهیر ایشان به نام میرباقر در این مرود فتوی داده و موضوع ازدواج را تایید کرده بود اما ملایان دیگر که شمارشان فراوان بود با چماق و اسلحه به حرمسرا آمده و درخواست سر ملا باقر را نمودند، شاه تسلیم ترغیب و تشویق ایشان شد و از ازدواج با وی مطلقاً خودداری نمود (۳۶۸).

### تظلم خواهی مردم

دادخواهی از دربار به دو صورت ممکن بود؛ وسیله مطمئن تر، با نتیجه تر و کم خرج تر، آن بود که هنگام خروج شاه، عریضه ای به وی تقدیم دارند شاردن می گویند: که شاه هیچ گاه عریضه کسی را رد نمی کرد و اغلب به یکی از ملازمان یا معمولاً ایشیک آقاسی باشی، دستور می داد که آن را بگیرد، در دوره ی شاه اسماعیل دوم، برای این منظور، عضو معینی را مامور کرده بودند، لذا، وی پس از جلوس بر تخت سلطنت احمد بیگ آسایش، اغلی استاجلو، را به سمت حامل عرایض مظلومین و فقرا (پروانچی عجزه و مساکین) منصوب داشت. سانسون (۳۶۹) می گوید: با وجود این، حکام توانستند گاه گاه با دادن رشوه، یا در اثر روابط خصوصی که با اطرافیان شاه داشتند. کاری کنند که عرایض پذیرفته نشود و یا معوق و بلااجرا بماند راه دیگر آن بود که مردم عریضه خود را به یکی از صاحب منصبان درباری بدهند و او شکایت شاکی را به سمع شاه برساند. در این مورد می بایست رشوه داده و از دوستان ذی نفوذ برخوردار باشد. طبق اطلاعاتی که شاردن به ما می دهد گاه تا ده هزار نفر شاکی در دربار جمع می شدند اما معمولاً تعداد شاکیان هفت تا هشت هزار نفر بود. هرگاه جمیع اهالی یک ایالت از حاکمی شاکی بودند، در دسته هایی متشکل از چند صد تا هزار تن به پایتخت می آمدند تو در برابر قصر شاه آنقدر هیاهو می کردند تا فرمان می داد. عریضه آنان را بگیرند و یکی از صاحب منصبان درباری را مامور می کردند که به شکایت ایشان رسیدگی کند (۳۷۰). از آن گذشته، صاحب منصبان درباری نیز موظف بودند که چنین شکایتی را به پذیرند و به آن ها رسیدگی کنند. در امور شرعی (صدر مملکت) و در امور دنیوی (دیوان بیگی یا امر دیوان مملکت) صلاحیت رسیدگی داشتند و این هر دو شغل از ابتدای دوره حکومت صفویه وجود داشته است. شاه اسماعیل دوم، کمی پس از جلوس به تخت، یک شورای قضایی به نام دیوان عدالت تشکیل داد (۳۷۱). در زمان شاه عباس، شکایت و دادخواهی به سه قسمت منقسم می شود. اول شرعیات که عبارت بود از حسب الحکم صدارت پناه و مهور به مهر دیوان بیگی. دوم عرفیات: آن چه مالیات دیوان باشد به عرض اشرف رسانند. سوم ستم رسیده ها، به حکم دیوان بیگی یا وقوف صدارت پناه رفت آن ظلم و ستم کنند. شاه عباس دوم، تصمیم گرفت شخصاً سه بار در هفته دیوان عدالت را تشکیل دهد: یک روز وابستگان قشون و ملازمان دربار، روز دیگر رعایات و مظلومین از سراسر مملکت، عرایضی و تقاضاهای خود را تقدیم می کردند و روز سوم، مخصوصاً به عرض رساندن پیشکش های پادشاه و خوانین و سلاطین بود. هرم طبقاتی در دوره صفویه (شاه عباس اول) - شاه - وزیر در راس - دیوانسالار (اعتماد الدوله) - اشرافیت کشوری و لشکری (سران قزلباش) مقامات بزرگ

روحانی - تجار بزرگ - نهادهای محلی حق طلب و عدالت خواه مانند صفوف تجار و صنعتگران، تشکیلات اجتماعی، مذهبی ماند گروه های فتوت، کلانتران و کدخدایان در شهر و روستا - عامه مردم، دهقانان، صنعتگران، دکانداران، تجار کوچک

## جنبش های دوره ی صفوی

### ۱ - تقطویان

مهم ترین نهضت مذهبی - سیاسی عهد صفوی نهضت تقطویان یا پسیخیان است. موسس این نهضت، محمود پسیخانی گیلانی، از قریه پسیخان در نزدیکی رشت بود. محمود پسیخانی گیلانی، در سال ۸۰۰ ه. ق. این طریقت را با الهام از نهضت حروفیان به وجود آورد، که در قرن های نهم و دهم هجری پیروان بسیاری در سراسر ایران، هندوستان و آسیای صغیر پیدا نمود. محمد، به زودی دعوی مهدویت نمود و دوره جدیدی به نام دوره ی استعجام در اسلام را متذکر شد. این دوره که هشت هزار سال به طول خواهد کشید، توسط اولین ایشان - یعنی محمود - رهبری خواهد شد. محمود، به تفسیر قرآن پرداخت و آیات آن را مطابق با اندیشه ی خود تفسیر کرد. تقطوریان به رستاخیز، بهشت و دوزخ معتقد نبودند و انسان کامل را به نام مرکب مبین، و آتش و باد و خاک و آب را که از عناصر قابل احترام بودند و به نوعی می پرستیدند، آنان هم چنین معتقد به تغییر و تبدیل موجودات به یکدیگر بودند و از این جهت به تناسخ و رجعت اعتقاد داشتند. به تقطوریان بنا بر اعتقاد و رسوم شان اسامی مختلفی داده شده است: ۱ - تقطوریان و اهل نقطه زیرا که پیدایش همه چیز را از نقطه (خاک) می دانستند. ۲ - محمودیه، زیرا که نام موسس آن محمود بود. ۳ - واحدیه، زیرا که زناشویی نکردن را می ستودند. ۴ - پسیخانیان، زیرا که موسس آن محمود، اهل پسیخان بود (۳۷۲). ۵ - امناء زیرا که پیروان متاهل فرقه را امین می خواندند. ۶ - ملاحده و تناسخیه، زیرا به خداوند و بهشت و دوزخ و رستاخیز عقیده نداشتند و معتقد به تغییر و تبدیل موجودات به یکدیگر بودند. ۷ - اهل احصاء، زیرا مدعی بودند که از خوی، کردار و دیدار کنونی هر چیز، پی به پیکر و صورت اولیه آن می بردند. ۸ - اهل زندقه، زیرا که محمود تفسیرهای جدیدی از آیه های قرآن ارائه می داد. محمود پسیخانی معتقد بود دین اسلام، برافتاده و دوران سلطه ی، اعراب به آخر رسیده است و از این پس، دین، دین او، و دوره، دوره ی عجم است و این دوره هشت هزار سال دوام خواهد یافت. محمود شانزده کتاب و هزار و یک رساله نوشته و هر یک را نامی مخصوص نهاده است. پیروان آیین تقطوی - پس از مرگ محمود - در سراسر ایران پراکنده شدند و به تبلیغ آیین خود پرداختند. چنان که در ولایات کاشان و نطنز، به خصوص در محله ی فین، مجتمع بوده اند و بسیاری از سخن سنجان و شاعران این ولایت از آیین محمود پیروی می کردند. شاه طهماسب، تعداد زیادی از آنان را در قزوین، محبوس یا کور نمود. شاه عباس نیز که مصمم به سرکوبی آنان بود، در سال چهارم پادشاهی خود، ابوالقاسم آمری را - که در زمان شاه طهماسب، کور و زندانی شده بود - به واسطه ی شورش طرف داران اش توسط بنیاد خان، حاکم فارس، دستگیر و قطعه قطعه نمود، و تعدادی از تقطویان را از بین بردند و بقیه هم به هندوستان گریختند، زیرا، جلال الدین اکبرشاه، مرد معتدل و دانشمندی بود و با آنان مهربانی نمود و آنان می توانستند آزادانه به ترویج (۳۷۳) آیین خود به پردازند شاه عباس، در سفری که به قصد زیارت امام رضا (ع) پیاده از اصفهان به مشهد می رفت، دو تن از همراهانش را به نام های درویش تراب و درویش کمال را که تمایل به نقطویه داشتند، کشت. فرار دانشمندان تقطوی به هند، باعث شد زبان فارسی در عهد اکبر، در هند گسترش فراوان یابد. با تعقیب دستگیری و کشتار اهل نقطه در عهد شاه عباس یکم نهضت مذهبی - سیاسی تقطویان از بین رفت (۳۷۴).

### ۲ - اکراد یزیدی

در همان اوایل سلطنت شاه اسماعیل، اولین اعتراض مذهبی بر ضد وی، از جانب کردهای یزیدی در میان رودان (بین النهرین) و نواحی غرب ایران آغاز شد. موسس این فرقه به قولی شاهد بن جراح است اما ایشان خود را به یزید بن معاویه و نیز یزید بن اونس خارجی، منسوب می‌دانند، که از مروجان طریقت یزیدی بودند. از دیگر مروجان و شیوخ این طریقت حسن بد عدی بن مسافر اموی (مرگ ۵۵۷) می‌باشد که نام دیگر این فرقه عدویه می‌باشد. یزیدیان مانند دیگر طرائق، دارای شیوخ و مقامات معنوی می‌باشند. در سال ۱۵۰۶ م. پیروان این طریقت بر ضد موسس دولت صفوی قیام کردند. رهبری آنان را شیر صارم، بر عهده داشت اسماعیل با سپاهی گران به اتفاق سردار معروف خود بایرام بیگ قهرمانی، عازم سولوک اقامتگاه وی شد و شکست سختی به صارم داد و این اعتراض را در نطفه خفه نمود.

### ۳ - نهضت مشعشعیان

در حدود سال ۱۴۳۷ م. در دوره تیموری در خوزستان نهضتی مذهبی از غلات شیعه به رهبری سید محمد فلاح، از شاگردان احمد بن فهد علی، نضج گرفت و دامنه آن به عهد صفوی کشانده شد. ایام کودکی فلاح، در شهر واسط سپری شد و در ایام جوانی به حله رفت و در نزد ابن فهد با اصول مذهبی تشیع آشنایی یافت اما به تدریج جنبه های صوفیانه در افکار وی پدید آمد و حرکت خود را با چنین زمینه ای و با اعتکاف در کوفه آغاز کرد و به زودی در واسط و نواحی اطراف آن پیروانی یافت و دعوی مهدویت نمود. وی طریقت ویژه ای را به وجود آورد بیماری استاد وی ابن فهد - فرصت بیش تری به محمد فالح داد وی توانست بر کتابی از ابن فهد که راجع به علوم غریبه بوده است یابد. ظاهراً آگاهی از علوم غریبه یکی از آرزوهای محمد فلاح بود و دستیابی به آن می‌توانست جنبه عقاید وی را تسریع بخشد. کاری که ابن فهد، هرگز با آن موافق نبود و حتی در نتیجه آن حکم قتل وی را صادر کرد اما وی توانست با ادعای سید سنی صوفی بودن، از این فتوی رهایی یابد، وی از آن پس، در هویزه و حوالی آن به تبلیغ پرداخت و توانست به پیروان خود بیفزاید. تبلیغات پسرش مولانا، علی، نیز به افزایش پیروان، وی کمک کرد و در این زمان - ۱۴۴۱ م. - با جنگ و غارت و فروش اموال، نیروی خویش را با تجهیزات جنگی آراست و به نواحی دیگر هویزه روی آورد و قدرتی به هم رساند و نام مشعشع - که ریشه ای مذهبی و قوی در تشیع دارد، بر خود گذارد. مشعشعیان معتقد به منشاء واحد انبیاء و اولیاء و متمایل به عقیده حلولیه بودند و با این عقاید، حکومتی مجهز به نیروی روحانیت علوی برپا کردند که در شخص محمد فلاح متجلی بود. پرتقالی ها، پس از استقرار در بندر گوا، در ساحل غربی هندوستان شروع به دست اندازی به نواحی اطراف نمودند. در تابستان ۱۵۰۷ م. دریاسالار پرتغالی آلفونسو آلبوکرک، با ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی، روانه ی خلیج فارس شد. و ابتدا مسقط و شهرهای ساحلی عمان، را تصرف نمود و آتش زد. سپس جزیره هرمز، واقع در دماغه خلیج فارس و بندر گمبرون، واقع در ساحل جنوبی ایران را اشغال کرد و راه سیادت پرتغالی ها را بر ناحیه خلیج هموار نمود. از جانب دیگر، طوایف ازبک و ترکمن، مرتباً خراسان را مورد تجاوز و غارت قرار می‌دادند و چون با هیچ گونه مقاومتی روبرو نمی‌شدند، در حملات خود جسورتر می‌گردیدند. بدین ترتیب در آغاز قرن شانزدهم میلادی استقلال ایران، از سه طرف در معرض خطر نابودی از جانب بیگانگان بود. شاه اسماعیل، برای آن که لشکرکشی او به نواحی مزبور، باعث نگرانی ترک ها و مصریان نشود، سفیری به نام قلی بیگ را به دربار سلطان بایزید دوم و سفیر دیرگی به نام ذکر بایک را نزد سلطان مصر، فرستاد و به آنان اطمینان داد که این لشکرکشی، برای امنیت سرحدات ایران ضروری است و در دوستی آنان هیچ خللی وارد نخواهد نمود. شاه اسماعیل، در سال ۱۵۰۷ م. علاء الدوله را در محلی به نام البستان، شکست داد و توانست قلمرو او و اماکن مقدسه، کربلا و نجف را ضمیمه ایران نماید. حرکت بعدی شاه اسماعیل، حمله به بغداد بود. در این زمان امیر مبارک، از جانب سلطان مراد آق قویونلو، در بغداد حکومت می‌کرد که در مقابل سپاهیان شاه اسماعیل، تسلیم گردید و سراسر میان رودان بین النهرین در سال ۱۵۰۹ م. به تصرف

ایرانیان درآمد و مذهب شیعه، در عراق عرب نیز مذهب رسمی اعلام گردید. سپس شاه اسماعیل، به ناحیه خوزستان آمد و شیخیان علی‌اللهی هویزه، را به شدت تنبیه کرد و رهبر آنان را به قتل رساند. سپس لرستان فارس را تحت اطاعت درآورد و از آن جا به شیروان رفت و پس از تصرف شیروان (دربند) جسد پدرش حیدر، را به اردبیل انتقال داد و طی مراسمی در آرامگاه شیخ صفی، به خاک سپرد (۳۷۵). درگذشت سلطان حسین بایقرا، آخرین پادشاه تیموری که بر هرات و قسمتی از خراسان، سلطنت می کرد باعث شد که شاه اسماعیل، به آسانی آن جا را ضمیمه خاک خود نماید. شاه عباس، هم چنان که در اندک زمانی سرداران خودسر و صاحب نفوذ را به نیروی تدبیر با شمشیر از میان برداشت، سراسر ایران را به فرمان حکومت مرکزی یعنی اراده‌ی شخصی خویش آورد. با روسای طوایف و عشایری هم که می خواستند در قلمرو ایل و عشیره‌ی خود مستقل و فرمان روا باشند، از مخالفت درآمد و هر یک را که سر از قبول فرمانش باز زد، بی ملاحظه و درنگ از میان برداشت به خصوص با آن دسته از ایل های کرد که در سرحدات غربی آذربایجان و کردستان به سر می بردند و در جنگ های ایران و عثمانی در عهد پادشاهی پدرش، سلطان محمد خدابنده به سبب اشتراک مذهب از دولت ایرانی روی بر تافته و به سلطان عثمانی پیوسته بودند با کمال سرسختی و بی رحمی رفتار کرد. شاه عباس، غالباً برای مطیع ساختن این یاغی، ابتدا برای آن که از قدرت و تسلط آن ایل در قلمرو دیرینه اش به کاهد، چندین خانوار از مردم آن را، به ولایتی دور دست می فرستاد و جای ایشان را به دسته‌ای از مردم ولایات، دیگر ایران می داد و یا در همان حال، افراد ایل را به گناه یاغی گری جریمه می کرد و مبالغ هنگفت از ایشان می گرفت. از آن جمله در سال ۱۰۰۳ ه. ق. برای تنبیه شاهرودی خان عباسی لر، حکمران لر کوچک به لرستان لشکر کشید، دویت خانوار لر را به ولایت خوار فرستاد، و بسیاری از اموال و احشام ایشان را تصرف کرد، و با ایل بیات را جریمه و بیش از سه هزار اسب و مادیان و سه هزار تومان زر نقد از ایشان گرفت (۳۷۶). هم چنین حسن خان، حکمران ایل کهگیلویه و خاک بختیاری را دستگیر و به زندان انداخت. قبایل الوار بختیاری و رعایای جانکی و بندانی فهبد و ممسنی و غیره و ذلک را تا ده هزار تومان جریمه نمود و یا ایل مکرری را قتل عام کرد. چون شاه عباس، در سال ۱۰۱۳ ه. ق. هنگامی که در آذربایجان و ارمنستان با سنان پاشا، وزیر اعظم سردار عثمانی، معروف به چغال اغلی، سرگرم جنگ بود، با این نیت که لشکر دشمن را از آذوقه و آب و علف محروم سازد، فرمان داد تا تمام شهرها و دهکده‌هایی را که در ارمنستان بر سر راه سپاهیان عثمانی بود، ویران کنند و بسوزانند. مردم آن جا، مخصوصاً ارمنه شهرهای جلفا و ایروان و اطراف آن را، که به یک روایت پیش از شصت هزار خانوار بودند، به نواحی مختلف ایران، خاصه اصفهان و گیلان فرستاد. آنان در حلقه‌ای می نشستند و ذکر، علی‌اللهی و غیره گفته و به حالت روانی جدیدی دست می یافتند و می توانستند کارهای خلاف عادت، مانند بلعیدن شمشیر برهنه و مقابل شمشیر و تیر رفتن را انجام دهند. شهرت محمد فلاح به زودی در ناحیه خوزستان گسترده شد و موجبات نگرانی مقامات حکومتی و دست نشاندهگان محلی حکومت را به وجود آورد. در نتیجه، لشکری از جانب شیراز، در سال ۱۴۴۲ م. جهت سرکوبی آنان رهسپار شد رشادت پیروان وی موجبات پیروزی قوای او را به وجود آورد اما به زودی با جمله دیگری از جانب حکام محلی، به کمک اسفند - شاهزاده قراقویونلو - پراکنده شدند. محمد فلاح، پس از چند سال مجدداً به خوزستان باز می گردد و در ناحیه هویزه دولتی تاسیس می کند. به زودی مشعشعیان بر سرزمینی از ناحیه اهواز تا حله، استیلا یافتند و شهر نجف را در سال ۱۴۵۴ م. تسخیر و غارت کردند. در سال ۱۴۵۷ م. قوای مشعشع به رهبری مولاعلی، پسر محمد فلاح توانست بغداد را به تصرف درآورد. با مرگ مولاعلی در ۱۴۵۷ م. و سپس محمد فلاح در ۱۴۶۲ م.، پسر دیگرش محسن، سرپرستی نیروهای جنبشی را بر عهده گرفت، اما با فوت وی در ۱۴۸۹ م. این نهضت تضعیف شد و در اولین سال های به قدرت رسیدن دولت فوی، شاه اسماعیل در سال ۱۵۱۰ م. به علت آن که سلطان فیاض مشعشعی علی‌اللهی پادشاه بوده و دعوی الوهیت می کرد عازم هویزه شد و به قول اسکندریبیک ترکمان، پس از جنگی سخت فیاض بدسگال، با بسیاری از اهل ضلال، به تیغ تیز غازیان ظفر مال، به راه عدم، استعجال نمودند، بعد از آن اگرچه والیان خوزستان از سادات

مشعشعی انتخاب می شدند و بالاترین مقام ولایت را در دولت صفوی داشتند، اما امرای مشعشعی اغلب از دست نشانندگان دولت صفوی بودند، در سال ۱۵۲۴ م. در عهد شاه طهماسب امیر دست نشانده آنان به نام علاء الدوله رعناشی، سر به شورش برداشت در نتیجه شاه طهماسب، برای سرکوبی وی عازم خوزستان شد. با فرار رعناشی به بغداد، حکومت آن ناحیه به شجاع الدین مشعشعی رسید، اما دیگر از این نهضت چیزی باقی نمانده بود.

#### ۴ - جنبش تبریز

در سال ۱۵۷۱ م. مردم شهر تبریز علیه تعدی و ظلم والی تبریز و دستگاه دولتی قیام کردند. این حرکت جنبشی مذهبی بود و رهبری آن را یکی از اهل فتوت به نام پهلوان یاری بر عهده داشت. هسته اصلی این حرکت که در مبارزات فرقه ای نضج گرفته بود، در میان دو فرقه ی حیدری و نعمتی قوت یافت فرقه حیدری، خود را منسوب به شیخ حیدر صفوی، می دانستند و فرقه نعمتی، خود را به شاه نعمت الله ولی ماهانی، منتسب می کردند گذشته از اهل فتوت و پهلوانان، نمایندگان دیگر مردم، مانند پیشه وران، کسبه و اهل صنوف نیز در این حرکت شرکت داشتند. با این حرکت، ظرف مدت کوتاهی خانه والی و دیگر اشراف تبریز ویران شد و قدرت به دست مردم افتاد. برای فرو نشانیدن این جنبش، از جانب شاه طهماسب، یوسف بیگ - استاجلو، به سمت والی تبریز انتخاب شد، وی موفق شد که با آنان به مذاکره بنشیند، اما چون مذاکرات به توافق نرسید، دامنه مبارزات گسترده تر شد و به ویژه این که برخی از علمای شیعه نیز فتوای قتل شورشیان را مشروع اعلام کردند. سرانجام در سال ۱۵۷۳ م. قوای نظامی جنبشیان سرکوب شد. اگرچه این جنبش نابود شد اما شاه طهماسب مجبور به صرف نظر کردن از پاره ای عوارض و مالیات پیشه وران گردید و سپس شهر را از پرداخت عوارض دیوانی معاف کرد.

#### ۵ - جنبش گیلان

زمینه جنبش گیلان، از عهد شاه اسماعیل، وجود داشت و در ادوار بعدی دولت صفوی، قوت و ضعف یافت. ولایت گیلان از گذشته ی دور، از جمله مناطقی بود که همواره بر ضد تعدی حکام دولت مرکزی بر می خاست و از زمینه ی مذهبی خاص برخوردار بود. در آغاز دولت صفوی نیز، امیر دیباج، ملقب به مظفر سلطان، از سلاطین اسحاقیه که خود را از اولاد اسحاق نبی (ع) می دانست، بر این ولایت حکم می راند و از حمایت خاندان صفوی برخوردار بود، تا این که با ازدواج وی با دختر شاه اسماعیل (۱۵۲۶ م.) و پیچیدن آوازه قدرت سلیمان - سلطان عثمانی - امیر دیباج تغییر روش داده و برای استقبال قوای سلطان سلیمان با سپاهیان خود عازم اردوگاه سلیمان در خوی و سلماس می شود و به او می پیوندند، کمک نظامی سلیمان به امیر دیباج نیز نمی تواند از مشکلات وی به کاهد، وی پس از شکست در گیلان، به شیروان نزد سلطان خلیل می گریزد اما پس از مرگ سلطان خلیل، امیر دیباج در تبریز دستگیر و به دار آویخته می شود (۱۵۳۶ م.) و از جانب شاه طهماسب، خان احمد از خاندان، کیابیه پیش (۳۷۷) جهت جانشینی وی در (بیه پس) (۳۷۸) تعیین می شود. این تغییر و تبدیلات هم چنان ادامه می یابد، ولی هرگز فریاد اعتراض فئودال ها خاموش نمی شود. در سال هفتم حکومت شاه عباس اول ۱۵۹۳ م. مردم گیلان، بیه پس و بیه پیش، با هم متحد شده و ندای اعتراض سر داده و حتی استقلال گیلان را اعلام نموده و لاهیجان را مقر حکومتی خود قرار دادند ولی شاه عباس با نیروی خود آنان را سرکوب نمود. جنبش گیلان در ادوار بعدی از ویژگی های دیگری برخوردار بود. پس از مرگ شاه عباس اول، در سال ۱۶۲۹ م. مردم گیلان که در نتیجه تحمیل مالیات های سنگین زندگی بر آنان دشوار شده بود، از فرصت استفاده کرده و سعی در استقلال ولایت گیلان نمودند. مردم، پسر جمشید، به نام کلنچار سلطان غریب شاه را فرمانروای گیلان کرده و به او لقب عادلشاه دادند. آنان لاهیجان را تصرف انبارها و مخازن دولتی را در اختیار گرفتند، ولی ساروخان طالشی، که از امیرنشینان وفادار

شاه صفی بود، در سال ۱۶۳۹ م. جنبشیان را در ناحیه کوچصفهان شکست داد. عادلشاه در اصفهان شکنجه شد و بدین سان جنبش گیلان به انجام رسید.

### اصلاح سازمان های لشکری، کشوری و روحانیت

در سال ۱۵۹۸ م. دو نفر از نجیب زادگان انگلیسی، به نام های سرآنتونی شرلی، و رابرت شرلی، به همراهی بیست و پنج نفر انگلیسی دیگر، از راه ونیز و حلب و بغداد به قزوین وارد شدند. برادران شرلی، در خدمت ارل. اف اسکس، از سرداران مقتدر انگلستان بودند، آنان به دستور، وی که از دشمنی بین ایران و عثمانی اطلاع یافته بود، ماموریت یافتند برای بازرگانی انگلیس امتیازاتی کسب نمایند. هیات مزبور از طرف دولت ایران به گرمی پذیرفته شد و شاه عباس، از وجود برادران شرلی (۳۷۹) در تجدید سازمان ارتش خود استفاده بسیار نمود. در این هنگام، ارتش ایران مرکب از شصت هزار سواره نظام قزلباش بود که جز روسای خودشان از هیچ کس اطاعت نمی کردند، و در نتیجه، شاه نمی توانست به غیر از امرای قزلباش به دیگری فرمان دهد. لذا به مشورت برادران شرلی، نیرویی مرکب از ده هزار سواره نظام و دوازده هزار پیاده نظام از افراد گرجی و ارمنی که به دین اسلام مشرف شده بودند تشکیل داد و نام آنان را تفنگچیان شاهی گذاشت و فرماندهی آن را خود به عهده گرفت. این نیرو شباهت تامی به قشون بنی چری عثمانی ها داشت و بر طبق الگوی آنان تشکیل شده بود. ضمناً با کمک یک ریخته گر توپ که در بین همراهان شرلی بود، صف توپخانه را به عنوان یک هنگ مستقل وابسته به پیاده نظام، به بک اروپایی تشکیل داد و در حقیقت انقلابی در سازمان ارتش ایران به وجود آورد و به جای نیروی اسب و شمشیر دوران گذشته، نیرویی تاسیس نمود که مجهز به پانصد عراده توپ برنجی و شصت هزار تفنگچی بود که به خوبی می توانست در میدان جنگ با عثمانی ها مقابله و آنان را از ایالات اشغالی اخراج کند (۳۸۰). ورود برادران شرلی، بیش تر تحت انگیزه دادن تشکیلات منظم به ارتش ایران بود، تا دولت ایران بتواند در مقابل عثمانی بایستد و جنگ با آنان به ضعف دولت عثمانی بیانجامد. از طرفی، رخنه و نفوذ در دستگاه سلطنتی، می توانست زمینه را برای نفوذ انگلیسی ها و کنار گذاردن قدرت های دیگر چون، پرتقال، هلند و غیره آماده نماید. در ثانی، تشکیل سپاه متحد، اروپایی علیه عثمانی، نهایتاً نابودی دولت عثمانی و باز شدن سد بین شرق و غرب که این سیاست بلند مدت هر چند که سرمایه گذاری آن در زمان شاه عباس انجام یافت، ولی در زمان های بعد به نتیجه رسیده و باعث گردید انگلستان، نه تنها به شبه قاره هندند دست یابد، بلکه ایران را در زمان قاجاریه، تحت نفوذ خود درآورد (۳۸۱). در حمله مشترک ایران و انگلیس، جزیره هرمز به دست ایرانیان درآمد و انگلیسی ها نیز از نظر تجارت در خلیج فارس، بدون رقیب و منازع شدند و بهره ی بسیار بردند و به حیثیت و نفوذ شاه در هندوستان نیز به مقدار زیاد افزود. ضمناً انگلیسی ها اجازه یافتند، در بندرعباس کنسولگری تاسیس نمایند. انحصار خرید ابریشم ایران را به خود اختصاص داده و اجازه وارد کردند منسوجات انگلیسی به ایران را بگیرند. در این زمان مذاکرات کاتن (۳۸۲) مبنی بر واگذاری جزیره هرمز و معافیت گمرکی کالای انگلیس بود، اما شاه عباس زیر بار نرفت و کاتن و شرلی در ژوئیه، ۱۶۲۷ در اصفهان درگذشتند، شاه عباس، در این اندیشه بود که با این نیروی مسلح و مجهز و ضمناً تعلیم دیده و هم چنین با کمک نیروهای متشکل از افراد شاهسون یعنی، افراد غیر قزلباش، بر سر ترکان عثمانی به تازد و آنان را از ایالات ایران، در غرب و شمال بیرون افکند. ولی بر اثر تلقینات و نصایح آنتونی شرلی، در صدد برآمد قبلاً زمینه را از لحاظ سیاسی آماده سازد (۳۸۳). در عین حال شاه عباس اقداماتی برای تجدید سازمان کشوری به عمل آورد. وی اساس حکومت خود را بر مبنای تمرکز قرار داد، که کلیه ی قوا و اختیارات از شاه ناشی می شد و مامورین دولتی از طرف او عزل و نصب می شدند (۳۸۴).

به روایت تذکره الملوک، مقامات عالی روحانی در دربار صفوی عبارت بودند از صدر شیخ الاسلام، قاضی و قضای عسکر. این مقامات، گاه در این دوره تغییر نام داده اند و یا زمانی وظایف یک منصف با منصب دیگری ادغام شده است (۳۸۵). - مقام صدر. از زمان شاه اسماعیل اول وجود داشت و آن مقام روحانی علی مقام و رییس دیوان، روحانی بود که در آغاز بدان (صدور موقوفات) گفته می شد. تعیین حاکم شرع و مباشرین اوقاف و قضاوت درباره ی جمیع سادات علما، شیخ الاسلامان، وزراء، مستوفیان و... از وظایف وی بود. دادگاه های چهارگانه (دیوان اربعه) بدون حضور صدر، حکمی صادر نمی کردند. در عهد شاه طهماسب اول دو مقام صدر وجود داشته است، اما وظایف آن تفکیک نشده بود. در عهد شاه عباس اول مقام صدر را مدتی خود شاه عباس به عهده می گیرد. در عهد شاه عباس دوم، منصب صدر در شغل وزیر اعظم ادغام و در عهد شاه سلیمان، مقام صدر به صدور (نواب) خاصه و عامه تقسیم شد و وظایف صدر خاصه، پرداختن به امور خالصه سلطنتی بود و رسیدگی به املاک عامه ی مردم، بر عهده ی صدر عامه قرار گرفت. صدر عامه زیر نظر صدر خاصه انجام وظیفه می کرد و تحت نظارت صدر عامه صدرالممالک بود که گاه این دو سمت به یک نفر تعلق داشته است. مقام صدر، در عهد شاه سلطان حسین، به مقام ملاباشی تبدیل شد و در دوره ی وی، ملاباشی، عالی ترین مقام روحانی تشکیلات دولت صفوی است، مقامات صدور، اجازه ی ازدواج با شاهزادگان خاندان صفوی را داشتند و این امر نوعی تلفیق قدرت علما و دربار بود. - شیخ الاسلام. عالی ترین و مطلع ترین مقام قضایی بوده است و ظاهر این مقام عالی، در طول دولت صفوی و نوساناتی بنا بر حسب شخصیت و اختصاص صاحب منصب داشته است. گاه مستقلا و گاه تحت نظارت مقام دیگر روحانی، انجام وظیفه می کرده است. به طور مثال، شیخ الاسلام اصفهان (پایتخت) عهده دار دعاوی شرعی و امر به معروف و نهی از منکر بود. رسیدگی به اموال غایبین و یتیمان نیز از وظایف او بود. از جمله، شیخ الاسلام معروف، محمدباقر مجلسی شیخ الاسلام دربار شاه سلیمان است که در عهد شاه سلطان حسین، ارتقای منصب یافت. شیخ الاسلامان نیز اجازه ازدواج با زنان دربار را داشتند (۳۸۶). - قاضی. از نظر وظایف قضایی دارای اختیارات محدودی بود و وظیفه وی تشخیص دعاوی شرعیه مردم، نکاح، طلاق، وصایا، ضبط مال یتیم و غایب و غیره بود در برخی از دوره ها، حوزه وظایف قاضی و شیخ الاسلام به درستی مشخص نمی شود و وظایف آنان در یکدیگر ادغام می شد، بعضی از قضات مانند قاضی پایتخت، از توجه و قدرت خاصی برخوردار بودند. - قاضی عسکر. عده امور روحانی لشکر که در ابتدا مشاور کشیک خانه دیوان نیکی بود. بعدها وظیفه رسیدگی به احکام شرعی قاضی عسکر، به صدر محول شد و در اواخر صفویه، وظیفه آنان فقط منحصر به مطالبات سربازان و اثبات دعاوی آنان شد. مشاغل و مناصب روحانی دیگری مانند: خلیفه الخلفا، نقیب النقباء، وزیر مستوفی و متصدی موقوفات، مجتهد، قاضی القضاة، پیش نماز، متولی، موذن و حافظ نیز در عصر صفوی وجود داشته است که در رده های بعدی پس از مقامات عالی روحانی قرار می گیرند.

### منصب های دیوانی و درباری

مناصب درباری و دولتی به تناسب اهمیت آن ها، به چند دسته تقسیم می شد. اول، منصب هایی که نام صاحبان آن ها با عنوان عالیجاه همراه بود. صاحبان این مناصب نیز دو دسته بودند: اول، امرای سرحد، یعنی امیرانی که در خارج از دولتخانه های شاهی خدمت می کردند و دوم، امرای دولتخانه که همگی در دربار شاهی بودند و هر یک شغل خاصی داشت. امرای سرحد، نیز به ترتیب اهمیت، به چهار طبقه تقسیم می شدند: ولایت، بیگلربیگیان، خانان و سلطانان. در ایران چهار والی وجود داشت، اول، والی عربستان، دوم والی لرستان فعلی، سوم، والی گرجستان، و چهارم، والی کردستان. سیزده ولایت را نیز بیگلربیگیان اداره می کردند و آن سیزده ولایت قندهار، شروان، هرات، آذربایجان، چخور سعد (ارمنستان) قراباغ، استراباد، کهگیلویه، کرمان، مروشاه جهان، علیشکر، مشهد و قزوین بود. در هر ایالت و ولایت نیز خانان و سلطانان متعدد در نواحی مختلف حکومت داشتند

که عزل و نصبشان در اختیار ولایت و بیگلربیگیان بود (۳۸۷). در زمان شاه عباس، مقام و قدرت خان فارس، که به عنوان امیرالامرا و بیگلربیگی هر دو خوانده می‌شد، از همه‌ی حکام ایران برتر و بیش‌تر بود. - امرای سرحد. از هر طبقه که بودند ناگزیر بودند که همه سال از درآمد قلمرو حکومت خود، حقوق سربازان مخصوص آن محل را به پردازند و مبلغی معین نیز برای خزانه‌ی شاهی و وزیر اعظم به فرستند. در طول سال نیز چند بار به بهانه‌های مختلف پیشکش‌ها و هدایایی که به اصطلاح زمان، بارخانه گفته می‌شد برای شاه می‌فرستادند. - امرای دولخانه. از میان امرای دولخانه، گذشته از اعتمادالدوله یا وزیر اعظم، مقام قورچی باشی و قوللر آقاسی و ابشیک آقاسی باشی و تفنگچی آقاسی از مقام دیگران عامی‌تر و برتر بود و ایشان را ارکان دولت قاهره می‌نامیدند. این چهار تن با وزیر اعظم و واقعه‌نویس و دیوان‌بیگی که بر روی هم هفت نفر می‌شدند، از امرای جانقی بودند، یعنی در مجلس شورای سلطنتی شرکت می‌جستند و اگر مجلس مشورت، برای فرستادن سپاه و لزوم جنگ به یکی از نواحی کشور بود، سپهسالار نیز در آن مجلس حاضر می‌شد (۳۸۸). - اعتمادالدوله. مقام وزیر اعظم یا اعتمادالدوله، بزرگ‌ترین مقام درباری ایران بود. تمام درآمدها و مخارج مملکت از هر قبیل با اجازه‌ی او وصول یا خرج می‌شد و تمام احکام کشوری و مالیاتی و لشکری، نخست به مهر او و بعد به مهر شاه مهور می‌شد دخل و خرج کشور، با صوابدید و موافقت او معین می‌شد و تمام اسناد و مدارک مالیاتی و گزارش‌های تحویلداران و تحصیلداران و حکام و ماموران دیوان، از نظر او می‌گذشت. اعتمادالدوله همه روز در کشیکخانه‌ی دولخانه می‌نشست و به عرایض مردم می‌رسید. امرا و ارباب مناصب و مستوفیان و وزیران و سرداران بزرگ نیز برای اجرای احکام و دستورهای او، در آنجا گرد می‌آمدند اعتمادالدوله، در حقیقت رییس شورای سلطنتی، وزیر دارایی، وزیر خارجه، وزیر تجارت، و در هر کار نایب شخص شاه بود و چون در مجلس شاه جانب راست او می‌نشست، او را وزیر دست راست هم می‌گفتند. اعتمادالدوله، مواجب معینی نداشت، ولی به عناوین رسم الوزراء و انعام و رسومات (۳۸۹)، مبالغی می‌گرفت. مثلاً؛ وزیر اعظم در زمان شاه سلطان حسین، مبلغ هشتصد و سه تومان و سه هزار و کسری دینار به عنوان رسم الوزراء، و در حدود بیست و هفت تومان وجه نقد و جنس به عنوان انعام و تومانی، پانصد دینار از اجاره‌ی املاک و مستغلات دیوانی، و تومانی، سیصد و سی دینار از تیول ماموران و حکام، و تومانی هفتصد و ..... [.....] دینار از انعام امرا و مواجب و حل السعی عمال و غیره دریافت می‌کرد. - قورچی باشی. به قلب، رکن السلطنه نیز خوانده می‌شد، پس از اعتمادالدوله بزرگ‌ترین امرای دولت صفوی بود ریاست یا ریش سفیدی همه‌ی طوایف و ایل‌های مختلف قزلباش یا او بود. تمام امور قورچیان را او اداره می‌کرد و تیول و موجب سالانه‌ی ایشان با اجازه و تصدیق وی پرداخته می‌شد او خود، هر سال از هزار تا هزار و پانصد تومان حقوق می‌گرفت و ناحیه‌ی کازرون، تیول وی بود قورچی باشی رییس قورچیان بود، این سمت، همیشه به یکی از سران نامی طوایف قزلباش که مورد اعتماد کامل شاه بود، سپرده می‌شد. - قوللر آقاسی. قوللر آقاسی، به رییس غلامان شاهی گفته می‌شد و لقب رکن الدوله داشت. شاه عباس برای این که از خطر قدرت و اهمیت و نفوذ قزلباشان بکاهد، سپاه مجهز و مرتبی ترتیب داد که یک دسته‌ی بزرگ آن، از غلامان شاه، تشکیل می‌شد. افراد این دسته، بیش‌تر از طوایف گرجی، چرکس و ارمنی بودند. مقام قوللر آقاسی، بعد از قورچی باشی، مهم‌ترین مقامات دولتی بود، و تمام امور مربوط به غلامان، به صوابدید و اجازه او انجام می‌گرفت. حقوق سالانه‌ی قوللر آقاسی در اواخر دولت صفوی از درآمد ولایت گلپایگان پرداخته می‌شد و این ولایت، تیول وی بود. در زمان شاه عباس، نخست الله وردی خان، و پس از وی قرچغای خان، مقام قوللر آقاسی داشتند (۳۹۰). - ابشیک آقاسی باشی. ابشیک آقاسی باشی، رییس تمام یساولان، و ابشیک آقاسیان و قاپوچیان و جارچیان، دیوان شاهی، و مسوول نظم و ترتیب مجلس شاه بود جای کسانی را که درین مجلس اجازه‌ی جلوس داشتند، با رعایت مقام و منصب هر کس، او معین می‌کرد. ایستادگان مجلس نیز با صوابدید و موافقت او در جای خود قرار می‌گرفتند. ابشیک آقاسی باشی، چهل ابشیک آقاسی، در تحت فرمان خود داشت که به نوبت در اداره‌ی مجلس شاه دستیار او بودند. - تفنگچی آقاسی. شاه عباس، برای این که از قدرت



قزلباشان به کاهد، دسته ای تفنگدار منظم نیز، از روستاییان و رعایای ولایات و اعراب خوزستان و غیره ایجاد کرد که مثل غلامان شاهی از خزانه ی دولت موجب می گرفتند. رییس این دسته را تفنگچی آقاسی، می گفتند. او مسوولیت تمام کارهایی را که مربوط به تفنگچیان بود - تعلیم و تربیت افراد و جمع آوری ایشان در مواقع جنگ و پرداخت مواجب آنان - بر عهده داشت. - ناظر. ناظر یا رییس دربار، بر تمام بیوتات سلطنتی و صندوقخانه و جبه خانه و املاک خالصه و ایلخی های پادشاه، ریاست و نظارت کرده و رسیدگی به امور درباری از جمله وظایف وی بود. به دستور او، در اول هر سال مشرف یا ممیز بیوتات مخارج ششماهه ی سرکار خاصه ی شریفه، دستگاه سلطنتی را به تخمین برآورد می کرد و به امضای ناظر می رساند و برای اعتماد الدوله می فرستاد و با اجازه ی او، وجه مصوبه را از خزانه می گرفت. ناظر، بر روحیه آن نظارت می کرد لباس های شخصی شاه و خلعت هایی که در مدت سال به اشخاص مختلف می داد، همه به وسیله ناظر تهیه می شد و هیچ گونه خرج درباری، بی اجازه ی کتبی او میسر نبود. میرآخور باشی و جبه دار باشی و متصدیان آشپزخانه و آبدارخانه و اصطبل و بیوتات و املاک شاهی همه در اختیار و فرمان او بودند ناظر را به ترکی کرک یراق هم می گفتند. - دیوان بیگی. دیوان بیگی نیز از ارکان دولت صفوی بود و با عنوان عالیجاه و مقرب الخاقان خوانده می شد. دیوان بیگی هر هفته، چهار روز با صدر خاصه و صدر ممالک در کشیک خانه - که مخصوص دیوان بیگیان - بود - می نشست و به دعاوی مربوط به احداث چهارگانه قتل، ازله ی بکارت و کور کردن و شکستنت دندان، رسیدگی می کرد. اجرای احکام شرعی و مراقبت در نظم و آرامش شهر اصفهان و جلوگیری از تعدیات اقربا بر ضعیفان نیز از وظایف وی بود. دو روز دیگر هفته را هم، در خانه ی خود به دعاوی عرفی می رسید، ولی اگر دعوی درباره ی مالیات دولت یا طرف دعوا، از جمله ی زبردستان و ملازمان وزیر اعظم بود آن را به وزیر مراجعه می داد. دعاوی مربوط به قورچیان و غلامان کارکنان دولتیخانه ی شاهی را نیز نزد ریش سفیدان و روسای هر دسته می فرستاد. دیوان بیگی در حقیقت بر امور قضایی کشور نظارت می کرد و تمام قوانین حقوقی و جزایی، به دست او و دستیارانش اجرا می شد. حتی مردم ولایات هم اگر از حکام شکایتی داشتند، به او مراجعه می کردند و او به شکایات ایشان رسیدگی می کرد و حقیقت را به عرض شاه می رسانید. علاوه بر این، شاه خود نیز گاه به کشیک خانه می رفت و با دیوان بیگی و صدور (صدر خاصه و صدر ممالک) به شکایات مردم می رسید. حقوق دیوان بیگی در اواخر دوره ی صفویه، پانصد تومان به عنوان مواجب و نود و دو تومان و سه هزار و کسری به عنوان تیول بوده و گاه نیز هزار تومان می گرفته است از جرایمی هم که مقصران می پرداختند. ده یک به او می رسید، و چنان که یکی از مورخان نوشته است، اگر مرد درستکاری بود لاقبل سالی سه هزار تومان درآمد داشت. - میرشکارباشی. صاحب این مقام، امور شکار شاه را اداره می کرد و عنوان قوشچی باشی هم داشت. بیش از هزار نفر زبردست او به کار تهیه ی اسباب و ادوات شکار و تربیت بازان و یوزان و سگان شکاری شاه مشغول بودند مواجب سالانه ی او هشتصد تومان به عنوان انعام از درآمد گیلان، پنجاه تومان از ارامنه ی جلفا، و بیست تومان از زردشتیان اصفهان بود، سلاخان، کله پزان و مرغ فروشان نیز همه ساله مبلغی به او رسوم می دادند. - توپچی باشی. رییس توپچیان بود و به کارهای ایشان رسیدگی می کرد. فرماندهی نیروی دریایی ایران نیز با وی بود، ولی در حقیقت کار و زحمت زیادی نداشت؛ زیرا شاه عباس، غالباً توپ را در پشت قلعه ی دشمن می ریخت و توپخانه منظم و مفصلی در کار نبود، نیروی دریایی ایران هم چیزی نبود که نیازمند فرمانده و مدیر باشد. در خلیج فارس، اساساً کشتی دولتی و جنگی، چنان که کشورهای بزرگ اروپایی داشتند وجود نداشت. - میرآخور باشی. در دربار صفوی، دو نفر شغل میرآخور باشی داشته اند: یکی میرآخور باشی جلو، که مامور نظم و ترتیب اصطبل های شاهی و نگاهداری اسبان سلطنتی و آن چه که به او پیشکش می کردند بود، هنگام سوار شدن شاه نیز، در کار جلوداران و همراهان وی مراقبت می کرد مواجب میرآخوران و جلوداران و مهتران خادمان و خواجه سرایان و سیار عمله ی اصطبل های شاهی نیز با تصدیق و مهر او پرداخته می شد. دیگری، میرآخور باشی صحرا، که همه س سال بدان نظر دواب به ایلخی های خاصه ی سلطنتی رسیدگی می کرد و در تربیت و نگاهداری

آن‌ها نظارت داشت. موجب سالانه‌ی میرآخور باشی جلو، صد و هشتاد و دو تومان و کسری بود، و از پیشکش‌ها و انعام‌ها و غیره نیز چیزی به عنوان رسوم می‌گرفت، موجب میرآخور باشی صحرا، سالی صد و بیست و هفت تومان و پنجهزار دینار بود و مبلغی نیز از طریق رسوم و انعام به او می‌رسید (۳۹۱). - مجلس نویس شاه یا واقعه نویس، پس از وزیر اعظم از همه‌ی درباریان دوره‌ی صفوی، یا شخص شاه محرم‌تر بود، و به همین سبب او را (عالیجاه مقرب الخاقان) می‌خواندند. او در مجالس خاص و عام نزدیک شاه می‌نشست، در شوراها و سلطنتی شرکت می‌جست و چون تمام احکام شاهی به وسیله‌ی او نوشته و اجرا می‌شد، از همه‌ی اسرار دولتی آگاه بود، امرای دولت حکام، سرداران و ماموران کشوری و لشکری در حلب دوستی و محبتش می‌کوشیدند تا با کمک وی خود را به شاه نزدیک تر کنند. تمام احکام و اوامر شاهی، به وسیله‌ی مجلس نویس تهیه و ابلاغ می‌شد. جواب نامه‌های پادشاهان بیگانه را او انشاء می‌کرد. احکام مناصب و مواجب و تیول و غیره را او می‌نوشت. عرایض امرا و حکام را که از ولایات می‌رسید به عرض شاه می‌رسانید و جواب آنان را به دستور شاه تهیه می‌کرد واقعه نویس اجازه داشت که در هر موقع چه در مجالس خاص و چه در مجالس عام به خدمت شاه رفته و استدعای خود یا دیگران را به عرض به رساند، زبردست او نیز یک نفر به عنوان رقم نویس دیوان اعلی، و سه نفر دستیار و یک سر رشته دار ثبت ارقام و دو رقم نویس، و دو عضو دفتری و یک نامه نگار خدمت می‌کرده‌اند. مجلس نویس، سالی سیصد تومان مواجب داشت، و از تیول و مواجب امرا و حکام و غیره نیز، تومانی دویست دینار به عنوان رسوم می‌گرفتند. در مجلس شاه نیز دو جانب چپ او می‌نشست و به همین سبب گاه او را وزیر دست چپ می‌گفتند. - مستوفی الممالک. وی مسوول مالیات‌های کشور بود و عمال دولتی بایستی مالیات‌ها را از روی صورت‌هایی که او معین می‌کرد وصول کنند. مواجب و تیول بیگلربیگیان حکام ولایات، رسوم وزیران، مستوفیان، کلانتران، حقوق ارباب قلم و سربازان و غیره نیز با تصدیق و مهر او پرداخت می‌شد. مستوفی الممالک، مسوول کار همه‌ی مستوفیان و نویسندگان دربار شاهی بود و مستوفیان ایالات و ولایات نیز همگی زبردست و فرمانبردار او بودند. موجب سالانه‌ی او در اواخر دولت صفوی، سالی سیصد و دو تومان و نه هزار دینار بوده ولی از تیول و مواجب و انعام امرا و حکام و درباریان و از برواتی که به نام هر کس صادر می‌شد نیز به تفاوت، از تومانی سی تا نود دینار می‌گرفته است. - خلیفه الخلفا. صوفیان در دوره‌ی صفویه، از سایر طوایف قزلباش به شاه نزدیک‌تر و نسبت به او فداکارتر و مطیع‌تر بودند، رئیس صوفیان هر یک از طوایف قزلباش را خلیفه و رئیس همه‌ی صوفیان را خلیفه الخلفا می‌گفتند. این مقام تا زمان شاه عباس اول، از مقامات بزرگ بود زیرا خلیفه الخلفا از نظر صوفیان، نایب مرشد کامل یا پادشاه صفوی محسوب می‌شد و همگی اطاعت احکام او را مانند حکام شاه، لازم و واجب می‌دانستند.

### صاحب منصبانی که عنوان مقرب الخاقان و مقرب الحضرت داشتند

- مهتر، رئیس با ریش سفید خواجهگان شاه را مهتر می‌گفتند و او عنوان مقرب الخاقان داشت. تا زمان شاه عباس، خواجهگان سرای دربار شاهان سفید نبوده و همه‌ی خواجهگان سیاه بودند ولی شاه عباس، صد تن از غلامان گرجی را خواجه کرد و یکی از ایشان را که از دیگران معتبرتر بود. یوزباشی یا رئیس آن صد نفر ساخت و یوزباشی دیگری نیز برای خواجهگان سیاه معین کرد (۳۹۲). مهتر به منزله‌ی پیشخدمت باشی، یا رئیس خلوت شاه بود و از میان خواجهگان سفید انتخاب می‌گشت. این خواجه هرگز از شاه جدا نمی‌شد و از تمام ارکان دولت صفوی، چه در مجالس عمومی و چه در خلوت، به او نزدیک‌تر بود. غذای شاه را او مراقبت می‌کرد، پوشاندن با کندن لباس شاه از وظایف وی بود، جواهر و زر و زیورش را او نگاه می‌داشت. پول نقدی که شاه قصد پرداخت آن را داشت به دست او داده می‌شد. وی همیشه بر کمر خود کیسه یا جعبه‌ی کوچک زرین موضعی به شکل قایق داشت که آن را قابلق می‌گفتند و پیوسته در آن دو یا سه دستمال سفید و کوچک، با عطر و حب‌های تریاک و ادویه‌ی

مقوی مهیا بود تا اگر شاه بخواهد، بی درنگ تقدیم کند. این جعبه‌ی کوچک نشانی از مقام بلند مهتر به شمار می‌رفت و چون او به گوش شاه از هر کس نزدیک تر بود می‌توانست به میل خود به دوستان خدمت و در حق دشمنان سعادت کند. مخصوصاً اگر پادشاه خردسال یا بی اراده بود، مهتر فرمانروای واقعی کشور می‌شد. مهتر و خواجه گان سفید، هرگز به درون حرم خانه شاهی داخل نمی‌شدند، مگر این که شاه، خود ایشان را به آنجا می‌برد خدمت کردن، در حرم خانه، مخصوصاً خواجه گان سیاه بود که هرگز از آن جا بیرون نمی‌آمدند خواجه گان سفید هر وقت که شاه از حرمسرا بیرون می‌آمد، از پی او حرکت می‌کردند و هر گاه که در مجالس بارعام و پذیرایی، بر تخت یا مسند شاهی می‌نشست، ۱۰ خواجه‌ی چون ده تا چهارده ساله‌ی خوب روی، پشت سر شاه، همچون مجسمه‌های مرمر و با لباس‌های فاخر دست به سینه می‌ایستادند و پشت سر ایشان، خواجه گان بزرگ تر که هر یک تفنگی بر دوش داشت، قرار می‌گرفتند مهتر نیز بر دست راست شاه می‌ایستاد. غلامان خاصه‌ای که پشت سر شاه می‌ایستادند، هر یک لله‌ی مخصوصی داشتند، که او را لله‌ی غلامان می‌گفتند. در زمان شاه عباس لله‌ی غلامان خاص او، مجبلی بیگ نام داشت که به لله بیگ معروف بود. خزانه‌های شاهی را نیز، غالباً به یکی از غلامان سیاه و سفید می‌سپردند و او را صاحب جمع خزانه می‌گفتند شاه سلیمان و شاه سلطان حسین ناظر و جبه دار باشی را نیز از میان خواجه گان سفید انتخاب کردند. - حکیم باشی. حکیم باشی به رییس پزشکان گفته می‌شد، که در تمام مجالس عام یا خاص، همراه و مونس بود. نبض شاه را فقط او می‌گرفت و پزشکان دیگر با مشورت و صوابدید او به معالجه‌ی شاه می‌پرداختند. هر وقت که شاه به خوردن می‌نشست، حکیم باشی پهلوی او قرار می‌گرفت تا به پرسش‌های او درباره‌ی هر خوراک چوب گوید و در خوردن غذاهای مفید، راهنمایی اش کند. حقوق و انعام طلبیدن شاهی نیز، با اجازه و تصدیق او داده می‌شد. عطارباشی هم از جمله‌ی اطبا بود موجب حکیم باشی، سالی چهارصد تومان بود و سایر پزشکان و اتباع وی که در زمان شاه سلطان حسین صفوی ۹۷ تن بوده اند هزار و هفتصد و نود و شش تومان و کسری موجب می‌گرفته اند (۳۹۳). - منجم باشی. منجم باشی هم مانند حکیم باشی، از جمله‌ی ندیمان و نزدیکان شاه و مقرب الخاقان بود. شاه به هیچ کار بزرگی بی صوابدید و اجازه او اقدام نمی‌کرد اگر فی‌المثل می‌خواست به سفر رود یا دارویی بخورد یا رخت به پوشد، یا به شهری داخل شود یا با دشمنی به جنگ برخیزد، منجم باشی، قبلاً ساعت سعدی برای هر یک از این کارها می‌جست و به او خبر می‌داد. در روز مولود شاه با هنگام خسوف و کسوف هم که معمولاً قورچی باشیان و امرای دولت وجوهی تصدق وجود شاه می‌کردند، آن را منجم باشی بین مستحقان و درویشان، تقسیم می‌کرد. پس از آن که بعد از شاه عباس، یکی از روحانیون به سمت ملاباشی معین شد، این کار از جمله‌ی وظایف وی گردید. کمپفر در سفرنامه خود می‌نویسد که شاه هر سال، بیست هزار تومان خروج منجمان خود می‌کند و تعداد منجمینی که از شاه مزد می‌گیرند فوق العاده زیاد است. معروف ترین منجم باشیان شاه عباس، ملا جلال الدین محمد یزدی بود. پس از وی، ملا مظفر و پسرانش میرزا محمدتقی و میرزا شفیع، از جمله‌ی منجمان معروف او بوده‌اند. - معیر الممالک. صاحب این مقام، مسوول ضرابخانه‌ی شاهی بود. تمام سکه‌های طلا- و نقره با اطلاع و اجازه‌ی او ضرب می‌شد و عیار آن‌ها را او معین می‌کرد. معیر الممالک هم امکانات مقرب الخاقان داشت. زیرا می‌توانست در مجلس خاص و عام نزد شاه رفته و مطالب خود را بی واسطه به عرض به رساند. عزل و نصب ضراب باشیان، سکه زنان، حکاکان، صرافان، قرص کوبان، آهنگران، چرخ کشان، سفیدگران و سایر عمله‌ی ضرابخانه نیز از جمله اختیارات معیر الممالک بوده است. - منشی الممالک یا مقرب الخاقان. منشی الممالک، کاوش این بود فرمان‌ها و منشورهای شاهی و حکم‌هایی را که از جانب دیوان بیگی داده می‌شد با آب طلا و رنگ سرخ، طغرا می‌کشید و عنوان می‌نوشته و برای آن که به مهر شاه به رسد، آماده می‌کرد در آغاز، احکام موجب و تیول و امثال آن‌ها جمله‌ی فرمان همایون شد، و در جواب نامه‌ها و احکام دیگر، عبارت فرمان همایون شرف نفاذ یافت، می‌نوشت و احکام دیوان بیگی را با جمله‌ی حکم جهان مطاع شد آغاز می‌کرد. منشی الممالک، زیردست خود، نویسندگان با عناوین رقم نویس و حکم نویس و منشی دیوان و امثال ایشان داشته

است که در زمان شاه سلطان حسین، جملگی بیست و هشت نفر بوده اند (۳۹۴). - مهرداد، مهرداری شاه نیز، شغلی ارجمند بوده و مهرداد یا وزیر مهر، همیشه در مجلس شاه نزدیک وی می نشستند. مهرداران شاه، سه تن بوده اند: یکی مقرب الخاقان، مهرداد مهر همایون یا وزیر مهر؛ دیگری مهرداد مهر شرف نفاذ و این دو، هر یک قسمتی از نامه‌ها و فرمان‌های شاهی را مهر می کردند و برخی از احکام را نیز به هر دو می رسانیده اند. سومی، مهر دار قشون بود که فقط احکام مربوط به سرداران و سپاهیان و مسائل جنگی را مهر می کرد. - ایشیک آقاسی باشی حرم. این مقام در زمان صفویه، به یکی از خدمتگزاران قدیمی که درستکار و متدین و نجیب که به شاه از دیگران محرم تر بود، سپرده می شد، ایشیک آقاسی باشی حرم، شب و روز در حرم خانه‌های شاهی حاضر برد و تمام قاپوچیان و ایشیک آقاسیان حرم، مطیع فرمان او بودند. - یساولان صحبت. یساولان صحبت شاه، همیشه از میان امیرزادگان بزرگ و معتبر انتخاب می شدند و تعدادشان از ۸ تن بیش تر نبود آنان در مجالس خصوصی شاه، به جای ایشیک آقاسی باسی خدمت می کردند، و در مجالس عام پیش روی شاه می ایستادند، خدمت این مجالس، با ایشیک آقاسیان بود. یساولان صحبت همگی زبردست ایشیک آقاسی باشی بودند و عنوان ایشان را در مراسلات، منقرب الحضرة می نوشتند، هنگام خدمت چماق‌های منقوش و زرین به دست می گرفتند و کارشان بیش تر راهنمایی سفیران بیگانه با کاخ شاهی، گذراندن پیشکش‌ها و هدایای حکام از نظر شاه، و اجرای دستورهای او بود. - قاپوچی باشیان. دربار صفویه، دو قاپوچی باش داشت یکی قاپوچی باشی دیوان، و دیگری قاپوچی باشی خلوت، که هر یک از آن دو، دستیاران و زیردستان فراوان داشتند. نگاهداری و مراقبت دولتخانه‌های شاه در میدان نقش جهان و اطراف آن، با قاپوچیان دیوان و محافظت قسمت درونی عمارت و خلوتخانه‌های شاه یا قاپوچیان خلوت بود ولی همگی در فرمان ایشیک آقاسی باشی بودند و عنوان ایشان نیز - مثل یساولان صحبت - مقرب الحضرة بود. - جبه دار باشی. جبه دار باشی، مسوول جبه خانه و قورخانه و مامور محافظت آلات و ادوات حرب و انبارهای سرب و باروت و آن چه مربوط به لوازم جنگ باشد، بوده است. عمله قورخانه و جبه داران، کارگزاران کارخانه‌های آلات حرب آتشبازان و باروت سازان، همه زیردست او بودند و با اجازه و دستور او مواجب می گرفتند. - وزیر اصفهان. وزیر اصفهان، مسوول رسیدگی کردن به امور خانه‌ها و عمارات و باغ‌ها و املاک و آسیاها و مستغلات و قنوت سلطنتی و خالصه در شهر و ولایت اصفهان بود، وی عواید آن‌ها را جمع آوری می کرد و به مصارفی که مقرر شده بود می رسانید، محافظت و تعمیر و آباد کردن املاک و مستغلات و دادن بذر و مساعده به مستاجر و رعیت و وصول مالیات دیوانی و رسیدگی به کار املاک و مزارعی که گرفتار آفتاب ارضی و سماوی شده باشد، از جمله‌ی وظایف وی بود. - کلانتر. وظیفه‌ی کلانتر، تعیین کدخدایان محلات و ریش سفیدان اصناف بود، که با مشورت و موافقت مردم هر محل و افراد هر صنف، معین می کرد. رسیدگی به اختلافات کسبه و اصناف و شکایات رعایا و زارعین و رفع ظلم اقربا از ضعیفان و اصلاح حال رعیت نیز از جمله‌ی وظایف وی بوده است (۳۹۵). - داروغه. داروغه، مسوول پاسداری شهر و خارج شهر و جلوگیری از دزدی و غارت و نزاع و ستم کاری و مردم کشی و تقلب و امور خلاف شرع، ماند قمار و شرابخواری (در مواقعی که شاه شرابخواری را قدهن می کرد) و تجاوز به حقوق دیگران و امثال آن‌ها بود؛ یعنی در حقیقت فرماندهی کل پاسبانان یا ریاست شهربانی آن زمان را بر عهده داشت وی مقصران را به تناسب گناه تنبیه و جریمه می کرد، ولی غالباً مجازات نقدی را ترجیح می داد. داروغه‌ی اصفهان، همه شب چون سه ساعت از غروب می گذشت، نخست ساعتی بر در بازار قیصریه توقف می کرد، سپس با جمعی از شبگردان سوار می شد و هر شب یک قسمت شهر را خود، و قسمت‌های دیگر را ماموران و زیردستان وی گردش می کردند و اول بامداد وقتی که نقاره‌ی صبح زده می شد، به خانه باز می گشت گذشته از جمعی عسس که تحت فرمان داروغه بودند، شاه گروهی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان و توپچیان را هم در اختیار او می گذاشت که شب‌ها به پاسبانی شهر مشغول شوند. دعاوی مالی مردم را هم که مبلغش از دوازده تومان بیش تر نبود. داروغه رسیدگی می کرد و اگر زیاده‌تر از آن بود، به دیوان بیگی رجوع می شد ولی دیوان بیگی می توانست در احکام داروغه

تجدید نظر کند. - محتسب الممالک . محتسب الممالک ، مسوول قیمت اجناس و تعیین نرخ آذوقه و خوراک مردم بود. همه ماه قیمت اجناس را یکی از ماموران او به نام صاحب نسق ، با ریش سفیدان هر صنف تعیین می کرد و از ایشان التزام نامه می گرفت و به محتسب الممالک می داد. او نیز پس از رسیدگی و دقت کامل ، آن صورت ها را تصدیق می کرد و نزد ناظر بیوتات می فرستاد. اگر پس از تعیین نرخ هر چنین ، یکی از کسبه از آن تخلف می کرد، او را به دستور محتسب الممالک تخته کلاه می کردند و در شهر می گرداندند، تا مایه ی عبرت دیگران گردد. محتسب الممالک در همه ی شهرهای ایران ، نایبانی داشت که وظایف وی را در هر شهر انجام می دادند (۳۹۶). - نقیب . نقیب ، به کسی گفته می شد که مامور تشخیص بنیچه یا عوارض و مالیات اصناف شهر بود، این مرد، در سه ماه اول هر سال ، کدخدایان هر صنف را جمع می کرد، تا با توافق یکدیگر، مطابق قوانین و مقررات گذشته ، بنیچه ی هر صنفی را معین کنند. سپس صورت آن ها را برای کلانتر شهر می فرستاد، تا به موقع وصول کند، استادان و ریش سفیدان اصناف نیز با نظر و صوابدید نقیب تعیین می شدند و با موافقت وی ، احکام ایشان از جانب کلانتر داده می شد.

### سایر مناصب

سایر مناصب دربار صفوی بر حسب اهمیت به شرح زیر بودند: - صاحب جمع خزانه . که آن چه از درآمد ایالات و شهر اصفهان به دیوان شاهی تعلق داشت ، به او تحویل می شد. - صاحب جمع قیچاجی خانه خاصه . که در حقیقت مسوول خیاطخانه ی شاهی بود و لباس های شاه و پارچه های قیمتی را که برای پوش او تهیه می شد، به او می سپردند، خیاط باشی در ساعتی که منجم باشی تعیین می کرد و به عرض شاه می رساند، در حضور ناظر و صاحب جمع قیچاجی خانه ، لباس شاه را می برید و می دوخت و تحویل صاحب جمع مذکور می داد. خیاط و جوراب دوز و چاقچور دوز و اتوکش و حلاج و صافگر و کلاه دوز، همه از زیردستان این صاحب جمع بودند. صاحب جمع قیچاجی خانه ی امرا نیز خلعت هایی را که به وزیران ، حکام ، کلانتر و امثال ایشان داده می شد فراهم می کرد. - صاحب جمع آبدارخانه . که همه ی اسباب و آلات آبدارخانه ی شاهی در دست وی بود. - صاحب جمع قهوه خانه . رییس قهوه خانه ی شاهی بود. - صاحب جمع مشعل خانه و نقاره خانه . که همه ی مشعل های طلا و نقره و مس و یه و روغن و کوس و نقاره و کرنا و نفیر و سرنا و آن چه متعلق به مشعل خانه و نقاره خانه شاهی بود، در اختیار وی بود. - صاحب جمع انبار شاهی - صاحب جمع اصطبل شاهی - میهمان باشی . که از میهمانان شاه پذیرایی می کرد و وسایل زندگانی و اقامت ایشان را در ایران فراهم می ساخت . وی سفیران بیگانه را به حضور شاه می برد و میهمان داران دیگری در فرمان وی خدمت می کردند. - مشعل دار باشی . که هر وقت شاه ، شب هنگام از دولت خانه بیرون می رفت ، مشعلی بزرگ بر دوش می گرفت و پیشاپیش به راه می افتاد. این مشعل بسیار سنگین بود و به چوب نوک تیزی منتهی می شد که آن را در زمین فرو می بردند. بالای چوب ، کاسه ی گرد بزرگی تعبیه شده بود که در آن پیه و چربی می ریختند. مشعل هایی که پیشاپیش شاه کشیده می شد، زرین ، و آن ها که در کاخ های سلطنتی می سوخت نقره بود. گرم کردن دولت خانه ی شاهی ، از وظایف مشعل دار باشی به شمار می رفت و چون چوب در اصفهان گران بود، این کار هزینه ای گزاف داشت . مشعل دار باشی بر فاحشه خانه ها و قمارخانه ها و مراکز بازی های دیگر، مانند: خیمه شب بازی و شعبده بازی و بندبازی و آن چه مایه ی تفریح و خوش گذرانی مردم بود نیز نظارت می کرد و از این راه درآمد بسیار داشت . - صراف باشی . که آن چه پول زرد و سفید به خزانه می رسید صراف می کرد و در کیسه ها می ریخت و مهر می کرد. - وزیر قورچیان . که به کارهای قورچیان می رسید و با مستوفی قورچیان ، احکام موجب و تیول ایشان را تهیه می کرد. - وزیر غلامان . که به امور دفتری و موجب و تیول و انعام غلامان و سایر کارهای ایشان رسیدگی می کرد. - وزیر تفنگچیان . که با مستوفی مخصوص این دسته از سپاه ، مسوول کارهای دفتری تفنگچیان و یوزباشیان و مین باشیان و جارچیان بود. - وزیر توپخانه . که با مستوفی توپخانه به کارهای توپچیان رسیدگی می کرد. - توشمال باشی . یا ناظر مطبخ و

رییس تشریفات سلطنتی، که بر مطبخ شاه و متعلقات آن نظارت می‌کرد و با غذای شاه - از وقتی که از مطبخ خارج می‌شد تا به سفره می‌رسید - همراه بود و باقی مانده‌ی سفره‌ی شاه نیز از آن او بود. - سفره چپ باشی. که سفره‌ی شاه را می‌گسترده و غذاها را ترتیب می‌داد و این شغل غالباً موروثی بود (۳۹۷). - جلودار باشی. که مامور آماده داشتن اسبان سواری شاه بود و همه روز از پنج تا شش اسب مخصوص شاه را با زین و براق در دیوانخانه، مهیای سواری نگاه می‌داشت. - زیندار باشی. - شرابچی باشی. - میراب باشی. - نقاش باشی. - معمار باشی. - خاصه تراش. که ریش و سر شاه را می‌تراشید و اصلاح می‌کرد و همه سال ده دست لباس سیاهی که شاه در ده روز اول ماه محرم می‌پوشید به او داده می‌شد.

### علل سقوط دولت صفویه

عواملی چند که سبب سقوط دولت صفویه گردید عبارتند از: (۱) با برخوردی که شاه عباس با پسران خود روا داشت، بعد از شاه عباس، تاج و تحت صفوی به دست (۳۹۸) پادشاهان، نالایق و یا کم‌قدرت و ضعیف‌النفس افتاد و روزه به روز از عظمت و اعتبار آنان کاسته شد و این باعث گردید تا دشمنان خارجی ایران، قدم در راه تعرض بگذارند. (۲) پروفیسور مینوریسکی، در مقدمه‌ای که بر کتاب تذکره الملوک نگاشته، عواملی مهم را که به عقیده وی باعث انقراض سلسله صفویه است چنین ذکر می‌نماید: الف - از بین رفتن اساس حکومت روحانیونی که شاه اسماعیل، کشور خود را بر آن پایه استوار کرد و نبودن مرام موثر دیگری که جای آن را بگیرد. ب - مخالفت شدید میان عناصر قدیم و جدید در طبقات نظامی ایران. ج - نفوذ و تحریکات ملکه مادر و خواجه سرایان. د - قساوت شاهزادگان که در حرم سر تربیت می‌شدند و از دنیای خارج غافل بودند به عقیده‌ی مینوریسکی غیر از این عوامل، عواملی چون عدم رضایت عمومی از آخرین شاهان سلسله صفویه، اهمیت فراوانی در شکست و شاهی این سلسله دارد (۳۹۹). (۳) ضعف سیاسی و انحطاط اقتصادی ایران که با مرگ شاه عباس اول آغاز شده بود و مدت سلطنت بیست و هشت ساله شاه سلیمان، بیش از پیش آشکار گردید. شکوه و جلال دربار، ولخرجی شاه، مداخله زنان و خواجه سرایان در امور کشوری، روز به روز به ضعف دولت صفوی کمک کرد تا جایی که در زمان شاه سلطان حسین - پسر شاه سلیمان - یکباره دولت صفوی منقرض گردید. در دوران شاه سلطان حسین میزان مالیات چند برابر گشت که در نتیجه باعث مهاجرت روستاییان و تقلیل فعالیت های یدی پیشه‌وران، رکود بازرگانی و کم شدن توان کارگران شده و این خود باعث ورشکستگی فئودال ها گردید. تا جایی که فئودال ها خود نیز در جدا شدن از دولت سعی می نمودند. تشدید تضادهای داخلی طبقه زمامدار و فساد و دستگاه دولتی، همه و همه باعث اضمحلال، آن دولت گردید. در ضعف شاه سلطان حسین، سفیر روس، آرتمی پتروویچ ولینسکی می نویسد: حتی میان عوام الناس نیز، چنین ابله‌ی کمتر یافت می‌شود تا چه رسد میان تاجداران و بدین سبب در هیچ کاری مداخله نمی‌فرمایند و تمام امور را به اعتماد الدوله خود، که از چارپایی ابله تر است محول می‌سازد. (۴) علت دیگر انحطاط دولت صفوی، تجارت خارجی آنان بود که با افتادن تجارت ایران به کرانه اقیانوس هند و به دست تجار هلندی و هندی و تقلیل حمل کالای ترانزیتی از جاده های کراوانی ایران در طی قرن یازدهم هجری، کشورهای اروپایی با راه دریایی اروپا به هندوستان از طریق دماغه امید و دور افریقا که در سال ۱۴۹۸ کشف شده بود کاملاً آشنا شدند و در نتیجه اهمیت جاده های خشکی کاروان رو، طی قرن یازدهم روز به روز کاهش یافت (۴۰۰) و نقش میانجیگری ایران در تجارت نیز تقلیل پیدا کرد. شاردن اشاره می‌کند: سقوط تجارت خارجی در حدود سال ۱۶۷۰ م. محسوس گشت و در شش هفت سال اول حکومت شاه سلیمان درآمد گمرکات در بندرعباس و گنگ (نزدیک هرمز) بین ۴۰۰ هزار و ۵۰۰ هزار لیور (تقریباً از ۹۱۰ تا ۱۱۰۰ تومان) نوسان داشت، و حال آن که در زمان شاه عباس دوم عواید مزبور به ۱/۱۰۰/۰۰۰ معادل ۲۴۴۴ تومان بالغ می‌گشت. (۴۰۱) (۵) شاه سلطان حسین برای درآمد تجاری خویش دو پیمان بازرگانی با فرانسه منعقد نمود و آنان را از پرداخت حقوق و بازرسی گمرکی معاف کرد. فرانسویان موفق شدند کاپیتولاسیون یا

حق برون مرزی را برای فرانسویان برقرار نمایند ولی سقوط حکومت صفویه، به آنان مجال نداد که از این حقوق سیاسی و اقتصادی بهره مند شوند. (۶) هم چنین شاه سلطان حسین با عدول سیاست مبتنی بر مدارا با پیروان مذاهب مختلف و قتل و تعقیب سنیان در قفقاز، کردستان، افغانستان، شیروان و دیگر ایالات و سیاست نمودن روحانیون و تغییر دادن مساجد آنان به اصطبل، باز خود یکی دیگر از علل سقوط می توان به حساب آورد (۴۰۲).

## ۲۴ - زمینه تشکیل دولت افشاریه

### دولت افشاریه

در نتیجه ی قیام قندهار، در سال ۱۰۷۹ م. توسط یکی از نیرومندترین قبایل افغان (قبیله غلجایی) از دولت صفوی جدا گردید، سپس افغانان قبایل (ابدالی) همان شیوه را با شهر هرات بکار بستند. محمود افغان پسر و جانشین میرویس، در سال ۱۷۲۲ م. روی به اصفهان کرد و پایتخت را به محاصره درآورد. در ۲۳ اکتبر همان سال، شاه سلطان حسین به اردوی محمود افغان رفت و به مغلوبیت خویش اعتراف نمود و تاج شاهی خود را به محمود افغان تسلیم نمود، و از آن زمان، افغانان در نواحی مختلف ایران، هم چون فارس، کرمان، عراق عجم تثبیت شدند. کروسینسکی درباره تسلیم شدن اصفهان می نویسد: شاه و سپاه و مردم اصفهان به خانه ها نرفته، در سرای شاه جمع شدند و به دادن شهر اتفاق کردند. فردای آن روز، شاه چندین نفر از معتمدان را همراه با دختر خویش و پنجاه هزار تومان به عنوان جهیزیه و فرمان فرمانروایی قندهار، خراسان، کرمان را برای محمود فرستاد و خود به پیشواز وی رفت و گفت: تقدیر ازل، تاج و تخت ایران را از من گرفته، به شما لایق دیده، مبارک باد گفت و به رجال توصیه ها نمود که بعد از این شاه من و شماها این است، پس اهل و عیال و اولاد و رعیت و رجال دولت خود را به محمود افغان سپرد و سفارش ها نمود و اجرای حکم شرع را اهتمام نمود... دولت صفویه تقریباً دو بیست و بیست سال به طول انجامید و امروز در زمان شاه سلطان حسین تمام شد که تاج شاهی را بر سر محمود گذاشت (۴۰۳). اما مردم ایران در همه جا در مقابل جملات بیگانگان از خود مقاومت نشان دادند. کروسینسکی درباره مبارزات ایرانیان می نویسد: بعد از فتح اصفهان، امان الله خان، که با شصت هزار سوار از افغانه، برای تسخیر قزوین و دستگیری طهماسب (فرزند شاه سلطان حسین) آمده بودند، با فرار طهماسب وارد قزوین شد ولی مردم قزوین به کمک قزلباشان کلیه افغانان را نابود نمودند. (۴۰۴) حزین در سفرنامه خود در این باهر می نویسد: روزی عوام و مردم بازار به هم برآمده شمشیر در افغانه نهادند و چهار هزار تن کمابیش به کشتند و شهر به ضبط خود درآوردند. ایرانیان در مقابل بیدادگری های افغان، هم چنین در قصه ی خون عوام شوریدند و جمعی از افغانه را با حاکم و سردار ایشان در میان گرفتند و در یک روز، سه هزار تن کشتند و هم اینان بودند که در مدت هفت سال از استیلای افغانه جز صفیر تفنگ از ایشان به افغانه نرسید (۴۰۵). میرزا مهدی استرآبادی نیز در کتاب تاریخ جهانگشای، نادری درباره ماجرای مقاومت مردم قزوین در مقابل افغانه می نویسد: افغانه دست تعدی از آستین برآورده از کوتاه بینی به دست درازی پرداختند، این معنی را حوصله ی قزوینیان برتافته، شمشیر حمیت آختند و هر کس به مهمان خود درآویخت، جمعی از ایشان را به خاک هلاک انداختند (۴۰۶). سقوط حکومت صفویه باعث تشدید فعالیت سیاسی خارجی دولت عثمانی گردید به طوری که در اولین کوشش خود، حکمرانی را در شیروان و برخی ایالات دیگر را که از دولت صفویه جدا شده بودند مستقر ساخت. در همین هنگام پتر اول، به ایران لشکر کشید، قشون روسیه در سپتامبر ۱۷۲۲ م. در بند و در سال ۱۷۲۳ م. باکو را اشغال کرد، ترکان در بهار همان سال، تفلیس را مسخر نمودند. این رویداد، شاه طهماسب را مجبور نمود که در پی اتحاد با روسیه باشد. طبق قراردادی که شاه طهماسب و روسیه برقرار شد، پتر اول، به پادشاه وعده داد که او را در مبارزه با افغانان یاری دهد. شاه طهماسب نیز از از جانب خود، در بند، باکو را جزو قلمرو روسیه

شناخت . گیلان ، مازندران و استرآباد را نیز به آن دولت واگذار نمود (۴۰۷). اما قشون روسیه فقط گیلان را اشغال نمود، لشکرکشی پتر اول ، به ایران و قرارداد ۱۷۲۳ م . سبب تیرگی مناسبات روس و عثمانی گردید، ولی با وجود این تضادها در ژوئن ۱۷۲۴ م . با عقد قراردادی بین آنان حل و فصل گردید. سلطان ترک ، زمین هایی را که در قرارداد ۱۷۲۳ م . به روسیه واگذار شده بود به رسمیت شناخت و در عوض ، روسیه قسمت ماورای قفقاز و شمال غربی ایران را جزء ترکیه دانست . بدنبال این قرارداد قشون سلطان عثمانی تمام شمال غربی ایران ، آذربایجان ، کردستان و حتی قزوین و اردبیل را که در قرارداد پیش بینی نشده بود اشغال نمود. سلطه ی اشغالگران روس ، ترک و افغان بر ایران جنگ های پی در پی آنان با یکدیگر بهره کشی وحشیانه و جدال فئودال های محلی با یکدیگر تاثیر بسیار بدی در وضع اقتصادی و اجتماعی ایران دولت ورشکسته داشت . اگر قشر کوچک تاجران زرتشتی و برخی قبایل سنی مذهب به خصوص قبایل درگزین را که در حوالی همدان بود نادیده بگیریم ، افغانان در میان مردم تکیه گاهی نداشتند؛ چه ، کوشش های میرمحمود افغان و چه کوشش های جانشین و پسرعموی او، اشرف افغان ، برای جلب حمایت ماموران دولت و اشراف قبایل چادرنشین ، نتوانست موفقیتی به بار آورد، بنابراین شاهان افغان مجبور بودند که فقط به قشون خود متکی باشند. حکومت افغانان بر ایران ، با استبداد خشن و اعمال زور اشغالگران همراه بود، این حکومت ، فقط با فشار و زور عمومی حفاظت می شد (۴۰۸). به طوری که در سفرنامه حزین ، مشهود است محمود پس از دو سال سلطنت ، به قتل شاهزادگان صفوی ، که محبوس بودند فرمان داد و سی و نه نفر از صغیر و کبیر و سید بی گناه را به قتل رسانید. (۴۰۹) و با کروسینسکی می نویسد: هنگامی که محمود افغان در اصفهان خبر قتل عام افغان را در قزوین شنید دستور داد در میهمانی ، تمام اهل منصب و کارگزاران از پیر جوان و سه هزار قزلباش را سر به زند و حتی به خانه قزلباشان اصفهان رفته و زن و کودک آنان را نیز قتل عام نمودند (۴۱۰). وضع اشغالگران افغان در زمان اشرف وخیم شد، زیرا از یک سو با شاه طهماسب و فتحعلی خان قاجار، حاکم استرآباد و از دیگر سو، قشون روسیه در گیلان و قوای اشغالی عثمانی نزاع و کشمکش داشت . اشرف در جنگ با روس ها شکست خورد با ترکان نتوانست موفقیتی به دست آورد و طبق قرارداد ۱۳ اکتبر ۱۷۲۷ م . او حکومت سلطانی را بر آذربایجان ، کردستان و خوزستان و قسمتی از ایران مرکزی به رسمیت شناخت . هم چنین در نتیجه شکاف بین غلزیایان قندهاری و افغانانی که در ایران بودند به طور قابل ملاحظه صدمه دید. (البته بهانه این شکاف و اختلاف اتهام اشراف افغان به قتل محمود برادر حسین خان حاکم قندهار بود) و جنبش های روزافزون ، رهایی بخش سبب تخریب و تضعیف و بالاخره متلاشی شدن موقعیت آنان گردید. (۴۱۱) در این میان ، صفی میرزا که از خانواده نامعلومی بود، خود را پسر شاه سلطان حسین نامید و در میان بختیاری ها ظاهر گردید و آنان را به قیام علیه اسارت گران ترک و افغان دعوت نمود و توانست شوشتر، کهگیلویه ، خرم آباد و شهرهای دیگری را تصرف نماید، ولی خان های بختیاری از قدرت روز افزون وی بیم ناک شدند و دست به قتل او زدند. شرح فزونی قدرت و بیم ناکی از آن را از صاحب عالم آرای نادری این طور آورده است : و شاهزاده غالیان در همدان ، طرح اساس سلطنت انداخته ، سکه و خطبه به اسم نامی او زیب و بها یافت اما خوانین و ریش سفیدان قبایل الوار از قبیل پیرعلی خان ، سجانقلی خان علیمردان خان و شاهوردی خان از آن در خوف و هراس افتادند که اگر اندک استقلالی پیدا کند، یک تن از ما را زنده نخواهد گذاشت . خاصه سرتراشی داشت مراد نام ، آن ابله را تطمیع نمودند. وی در هنگام سرتراشیدن ، تیغ را به زیر حلقوم او رسانید، خاطر از آن مهم فارغ ساخت . شخص دیگری به نام شامل کرام ، نیز که یک نفر تاجر بود خود را برادر شاه سلطان حسین نامید و موفق شد سواحل خلیج عمان را به تصرف درآورد، سپس به بلوچستان رهسپار شد و در مصاف با اشرف افغان به هندوستان گریخت .



نادرقلی، که توانسته بود از مبارزات مردم سود جوید از قبیله قرقلوی ایل قزلباش افشار بود به زودی توانست سپاهی فراهم نموده و خدمت شاه پهماسب، شهرهای ایران را یکی پس از دیگری به تصرف خویش درآورد آن گاه پس از اخراج افغانان از ایران، نادرقلی به مبارزه با ترکان پرداخت این مبارزه که گهگاه قطع می شد، تا پایان سال ۱۷۲۵ م. ادامه داشت و منتج به اخراج ترکان از مرزها یاران گردید (۴۱۲). آن گاه ندر با استفاده از نارضایی عمیق مردم، خود را شاه نامید، لاکهارت در این باره می نویسد: نادر که از فتوحات داخلی و عقب راندن دشمنان ایران آسوده کنند، در بهار سال ۱۷۳۶ م. اعیان و اشراف ایران را در دشت مغان جمع آوری و از نایب السلطنه بودن استعفا داد و بزرگان سلطنت را به وی پیشنهاد نمودند و او هم پذیرفت و خود را شاه خواند (۴۱۳). هم چنین تشکیل قوریلتهای نادر در دشت مغان را حزین در سفرنامه خود چنین شرح می دهد: مردم دریافتند و به مقتضای مقام زبان برگشادند و به اتفاق و اجماع، نام سلطنت از شاه عباس صغیر منسوخ گشته، خطبه پادشاهی خان معظم اجرا یافته و تسمیه به نادرشاه قرار یافت (۴۱۴). لاکهارت در ادامه نوشتار خود درباره ی پادشاهی نادر می نویسد: نادر چند شرط برای استقرار بر مسند پادشاهی ایران از طریق پهماسب خان جلایر اعلام داشت: ۱- حکومت باید در خاندان نادر موروثی شود و همه باید از او و فرزندان پشیمان و حمایت نمایند. ۲- ایرانیان طرفداری از سلسله صفویه را کنار گذارند و هیچ یک از اولاد و احقادهای شیخ صفی را در هیچ حال پناه ندهند (۴۱۵). صاحب حدیث نادرشاهی می نویسد: نادر به خوبی می دانست که دوران مدید سلطنت صفویان، توأم با ارتباطات چند جانبه ی اولی الامر آنان، با پیوندهای عمیق میان توده و پادشاهان ایجاد کرده بود (۴۱۶). ۳- مذهب سنی، به جای شیعه برقرار گردید، زیرا مذهب شیعه که از جانب شاه اسماعیل صفوی، در ایران شایع گردیده و همواره موجبات خونریزی و جنگ های ایران و عثمانی را فراهم ساخت، هرگاه اهالی ایران به سلطنت ما (نادر) راغب باشند. باید به مذهب اهل سنت سالک شوند، لیکن چون حضرت امام جعفر صادق (ع)، ذریه رسول اکرم (ص) است، ایرانیان باید او را پیشوای مذهب خود بدانند و در فروع مقلد طریقه اجتهاد آن حضرت باشند با انتخاب نادر، به عنوان پادشاه جدید مملکت ایران، جشن ها و چراغانی های بسیاری در سراسر ایران برپا گشت (۴۱۷). ویلم فلور در کتاب حکومت نادرشاه می نویسد: اما نادر، فرمان داده بود که او را نه شاه بلکه ولی نعمت بخوانند، مانند پیشین بر زمین می نشست و بر مسکوکات نادری عنوان شاه نوشته شد و تنها به کلمه نادر بسنده گردید (۴۱۸). نادر، پس از تاج گذاری در سال ۱۷۳۶ م. جهت رفع کمبود اقتصاد کشور و انتقال ثروت، دست به کشور گشایی زد. ابتدا هرات و قندهار، سپس هندوستان که غنایم فراوانی را به همراه داشت. به طوری که مورخین، آن را بیش از ۷۰۰ میلیون روبل تخمین زده اند. هم چنین، خان نشین های خیه و بخارا، جزو دولت نادر درآمد، پس از آن داغستان و سپس در سال ۱۷۴۶ طی قراردادی بحرین را جزو ایران نمود (۴۱۹). نادر در دوران سلطنت (حدوداً) دوازده ساله ی خود - (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ ه. ق. - به احیای وحدت ایران و تصرف مجدد کشورهای مهم و رسیدن به اتمام ورزید که صفویان پس از تسخیر، از دست داده بودند ولی با این وجود مخارج لشکرکشی های دایمی نادر، از محل مالیات های گزاف و باج های سنگین، باعث رنج و محنت مردم گردید. مثلاً، در سال ۱۷۳۶ م. که درصدد برآمده بود، مجدداً قندهار را تسخیر کند، چنان مردم کرمان را در تنگنا قرار داد که تا ۷ - ۸ سال پس از آن دچار قحطی شدند یا در فوریه سال ۱۷۳۸ م. مردان و زنان کرمان را وادار نمود که برای سپاه وی از کرمان تا قندهار حمالی نمایند، زیرا چهارپایان بارکش لشکر او کم بودند. ژان اوتو که در سال ۱۷۳۷ م. از بغداد به اصفهان سفر کرده است می نویسد: حال و روز دهقانان و عامه مردم خوب نیست و پس از این که در ۱۷۳۹ م. به بغداد باز می گشت خبر می دهد که وضع آنان خراب تر شده است.

### موقعیت نظام ارضی

در دوران سلطه ی افغانان خرابی ای که خاصه در اصفهان و حوالی آن به بار آوردند، شایان توجه است و چنین می نماید که

احتمالا در هنگام محاصره ی اصفهان بسیاری از اوراق و دفاتر دیوانی از میان رفته باشد، از این رو اگر استنباط کنیم که امر اداره کردن زمین و مالکیت زمین - لاقلا در ناحیه ی اصفهان و نه جاهای دیگر - دچار اختلال بسیار شده است به خطا نرفته ایم. از نظر تاریخ زمینداری و اداره امور ارضی، دوره ی افشاریه اهمیت فراوانی ندارد و موجب تغییرات و تحولات دیرپایی درین زمینه نشده است. ظاهرا میل غالب بر این بوده است که در اداره ی امور تیول ها، و سیور غال ها نظارت دقیق تری کنند و آن ها را از صاحبانش پس بگیرند. چنین می نماید که نادرشاه به طور کلی، امرای خود را از تحصیل ملکه و مال منع می کرده است فرمانی از نادرشاه به عنوان سهراب بیگ وزیر، هرات صادر شده است که در آن، نادر پس از اشاره به این که سهراب بیگ، برای خود در قلعه هرات بناهایی ساخته است، می گوید که او - یعنی خود نادرشاه - پیوسته خانه به دوش است و سهراب بیگ حق ندارد که در آن جا زمین را مالک شود، از این رو، به سهراب بیگ فرمان می دهد که ابنیه جدید و حمام و املاکی که او در دارالسلطنه هرات و توابع آن مالک شده است به مالکیت دیوان درآورد و املاک خود را محدود به خانه ای کند که باید در آن به سر برد، و اوقافی را که پیش از آن صرف به دست آوردن ملک و آب می کرد وقف امور مملکتی کند. با این همه، باید دانست که دوران فرمانروایی نادر، چندان کوتاه بود که در آن واحد، با گرفتاری های خارجی او داخلی نتوانست راه و رسم تیول دادن را دگرگون کند ولی بیش از پیش سیاست نادر، در جابه جایی و اسکان عشایر همچون اسلاف خویش دنبال گردید، زیرا در پاره ای از موارد می خواست سرزمین هایی که تازه تسخیر کرده بود، امن نگاه دارد. جابه جایی و اسکان ایالات، از سیاست هایی بود که نادر به دلیل احتمال عصیان سرکشان به انجام رساند. در (۱۷۳۰ - ۱۷۳۴ م.) فرمان داد، تا پنجاه الی شصت هزار خانوار از عشایر آذربایجان و عراق عجم و فارسی به خراسان کوچ کنند. در سال ۱۷۳۲ م. شصت هزار تن از ابدالیان حوالی هرات را به مشهد و نیشابور و دامغان کوچ داد. در همان سال سه هزار خانوار از عشایر هفت لنگ بختیاری را به خراسان فرستاد. در سال ۱۷۳۶ م. پس از فرونشاندن آتش شورش های بختیاری ها، عده ی دیگری از عشایر هفت لنگ را با عده یی از عشایر چهارلنگ که بالغ بر ده هزار خانوار می شدند به تربت جام خراسان کوچ داد. هنگامی که نادرشاه در ۱۷۳۲ م. به تفلیس رسید شش هزار خانوار از گرجیانی را که با وی دشمن بودند به خراسان تبعید کرد (۴۲۰). ظاهر نادرشاه و جانشینانش - مانند شاهان سلف - ایالات و عشایر را بیش تر به وسیله خان ها اداره می کردند. در سال ۱۷۴۶ م. نادرشاه علی صالح خان را به ریاست ایل هفت لنگ منصوب کرد. ضمنا نادرشاه در سال ۱۷۳۶ م. تخت و تاج را پذیرفت و شرط کرده که مذهب سنی، جانشین مذهب شیعه گردد، سپس علی فرمانی، شمار معتنابهی از اموال و املاک اوقاف را از مردم تحویل گرفته و آن ها را به انضمام املاک خالصه، در دفاتر ثبت اراضی، که پس از آن، معروف به وقعات نادری شد وارد کردند. در مواردی که واقف یا متولی از متنفذان بود، موقوفه را تسلیم نمی کرد، اگرچه اسم آن در وقعات نادر ثبت شده بود سایر متولیان، از ترس آن که اموال و املاک اوقاف تحت تولیت آنان را غصب کنند، از ارائه وقف نامه امتناع می ورزیدند، این مساله به دیگران هم فرصت می داد تا این گونه موقوفات را به نام خود ثبت کنند. از این گذشته مستوفیان نمی توانستند، از ثبت این املاک به عذر موقوفه بودن، آبا ورزند، زیرا فرض قضیه این بود که نادر، همه ی موقوفات را غصب کرده است (۴۲۱). ژان اوتو، در سفرنامه خود در این باره می نویسد: نادر، بی درنگ فرمان داد تا بررسی های درستی از اوقاف مملکت و درآمدهای آن بشود. پس از چند روز رسیدگی به حساب های اوقاف رسیدند و وضعیت آن را روشن نکردند و صورت های آن را به شاه دادند، معلوم شد که درآمدهای سالیانه اوقاف که نصب این جماعت می شده پیش از یک میلیون تومان بوده است این چنین اعتبار و سرمایه بی نهایت مورد نیاز ارتش می باشد فرمان داد که این درآمد را به خزانه دولت واگذار کنند (۴۲۲) چون نادر می خواست اموال و املاک اوقاف را از دست مردم خارج کند، این کار سبب اختفای مالکیت حقیقی آنان شد. نادر پیش از آن که بتواند فرمان خود را درباره اوقاف کاملا اجرا کننده کشته شد. جانشین وی علیقلی عادل شاه، فرمان مزبور را لغو و بعضی از املاک مغضوب را به مردم پس داد.

## ارتش در دوره ی افشاریه

نادر تغییرات مهمی در شکل ارتش به وجود آورد، ارتش ایران در این دوره شامل: پیاده نظام، سوار نظام، توپخانه و نیروی دریایی بود. (۱) پیاده نظام. پیاده نظام، از دو گروه تشکیل می شد، یکی گروهی که تفنگ های فتیله ای حمل می کردند - که در حقیقت سلاح سازمانی شان بود - و به آنان، سنگین اسلحه یا جزایرچی می گفتند و گروه دیگر را سب اسلحه می گفتند که اکثرشان به تیر و کمان و نیزه مجهز بودند معمولاً لباس نیم تنه ی آبی رنگ در بر می کردند و کلاه ی از پوست سیاه با ترکش ماهوت قرمز بر سر می گذاشتند پیادگان معمولاً از میان نجبا و خانواده های محترم انتخاب می شدند. ویلم فلور، در کتاب حکومت نادرشاه می نویسد: نادر دستور داد که برای نگهبانان ۵۰۰۰ کلاه خاکستری، از همه گونه پارچه به دوزند و گرداگرد و جلوی آن ها را با کلمات زیر گلدوزی نمایند: ۱۰۰۰ کلاه، با کلمات یا الله، ۱۰۰۰ کلاه با کلمات یا رحیم، هزار کلاه با کلمات یا رحمان، ۱۰۰۰ کلاه با کلمات یا کریم و هزار کلاه با کلمات یا سبحان (۴۲۳). (۲) توپخانه. توپخانه ایران را، توپ های بزرگ و توپ های سبک و کوچک و زنبورک تشکیل می داد. توپچیان و مهندسین توپخانه، از میان ملل مختلف برگزیده می شدند. علاوه بر این سه بخش، افراد دیگری در ارتش نادرشاه خدمت می کردند که وظایف حفاظت و حراست اردو و اموال لشکر، اعلام فرامین شاه به سپاه و حفظ نظم لشکر و کشیک خانه ی شبانه را به عهده داشتند. گارد مخصوص نادرشاه جزو سوار نظام و از ایلات افشار، جلا-یر، قاجار و طوائف شاهسون انتخاب می شدند (۴۲۴). (۴) نیروی دریایی: در زمینه نیروی دریایی، پادری پازن می نویسد: نادرشاه را آوازه ی بحریه اروپاییان، به گوش رسیده بود، پس بی درنگ اراده نمودند که در بحریه یکی در خلیج فارس و دیگری در بحر خزر ایجاد نمایند؛ ولی چون در جنوب، چوب کمیاب بود و در شمال فراوان، لذا در شمال در ناحیه ی بحر خزر، نتیجه بهتری بخشید. چند کشتی بر آب انداخته شد و ساختمان سه کشتی دیگر آغاز شده بود که پادشاه بمرد. تا زمانیکه نیروهای دولتی، بر دریای مازندران و خلیج فارس تسلط نداشتند، اقوام اطراف این دریاها از نادر اطاعت نمی کردند و استقرار امنیت و کنترل تجارت، امکان پذیر نبود. تا سال ۱۵۵ ه. ق که عملیات کشتی سازی به پایان رسید، ناوگان ایران تقریباً برای چهل فروند کشتی بزرگ و کوچک بود (۴۲۵).

## دین و مذهب در دوره نادر

درباره ی دین نادر، اظهار عقیده قطعی نمودن بسیار دشوار است برخی معتقدند که نادر به هیچ دینی اعتقاد نداشت، زیرا گاهی آشکارا خویشتن را همان قدر بزرگ می دانست که بزرگان دینی را (۴۲۶). اما به نظر بعضی دیگر از مورخین، هنگامی که نادر به طرفداران صفوی و قزلباش و شاه طهماسب محتاج بود، شیعه متعصبی به شمار می رفت و به تعمیر مرقد حضرت رضا (ع) اقدام نمود و به دستور او، در صحن امام رضا (ع) گلدسته و حوضی سنگی که از هرات آورده بودند، بنا کردند، نادر خود را غلام و بنده علی (ع) می دانست اما پس از بازگشت از خراسان (۱۱۴۴ ه. ق) عمده سپاه او افغانان و تاتار و ترکمان بودند و به کمک همین سپاه توانست بدون هیچ مقاومتی شاه طهماسب را به زانو درآورد از این پس، محبت نادر به قزلباش کاسته شد، حامد الگار، در کتاب دین و دولت در ایران می نویسد: هنگام مرگ نادر، بی درنگ سپاهیان به شیعه و سنی متقسم شدند و سنیان که از لحاظ شمار افزون تر بودند به قندهار عقب نشستند (۴۲۷). سیاست مذهبی نادر، در همان دشت مغان مورد مخالفت قرار گرفت به طوری که، میرمحمود ملامباشی (صدر الصدور) هنگامی که اعلام نمود در باب امور مذهب، احکام خدا و احادیث پیغمبر (ص) راهنما است و سلاطین نباید تغییر و تجدید در آن صورت دهند، نادر دستور داد او را خفه کردند و سپس، دستور داد املاک و موقوفه کلیه روحانیون را مصادره نمایند و به سپاه اختصاص دهند. به نظر لاکهارت، نادر هیچ گاه تعصب مذهبی نداشت، مذهب

شیعه و یا سنی را فقط و فقط برای پیشرفت در سیاست روز، بالا و پایین می آورد (۴۲۸)، ولی سایرین نظر بر این دارند که شاید وی با ترویج تسنن، خیال برپایی امپراتوری اسلامی را تا مرز چین در سر می پروراند ولی از طرفی نادر مردی سیاستمدار نبود و بیش از یک مرد جنگجوی دلیر، در حیات ایران ندرخشید.

### سازمان کشوری و اداری در عصر افشاریه

دولت مستعجل نادری، با همه ی شوکت و عظمت زود پایش، مجال آن را نیافت تا علیرغم میل و اندیشه بنیان گذار آن بر تغییر سازه های کشوری و دگرگون کردن ترتیبات حکومتی، بتواند تاثیر قاطعی در این زمینه ها باقی بگذارد، با توجه به همه ی آن چه که در این عصر پیش آمد، می توان گفت که دستورالعمل های امور دیوانی، تقریباً همان بوده است که از روزگار صفویه وجود داشته است و تا مدت ها بعد، یعنی زمان قاجاریه و آغاز نفوذ راه و رسم فرنگیان برقرار مانده است آن چه که ما در تذکره الملوک می یابیم با تغییرات مختصری در دستور الملوک میرزا رفیعا نیز به چشم می خورد. نادر همواره در انتخاب مسوولان مختلف امور مملکتی در هر منطقه و ایالتی، افراد مطیع و خوش نام همان مکان را، به حکومت می گمارد. هنگامی که فردی ذی صلاح نمی یافت، آن گاه یکی از سرکردگان معتمد خود را برمی گزید و زمام امور را به دستش می سپرد مسلم است که نادر، از تشریفات زائد و بی فایده ی دیوانی که علی الرسم در دوره های تجمل خواهی و آسایش طلبی، معمول مردم و ملت ها، می گردد بیزار بوده است. شاید بتوان گفت که با توجه به روحیه نادر، در عصر او، هیچ یک از مقامات و مناصب عصر صفوی حائز اهمیت نبوده است. فرضاً عناوینی چون ملاباشی گری، منشی الممالکی و غیره نیز اعتبار و شوکت دیرینه خود را از دست داده بوده اند. روح خودکامه و سرکش نادر، آن چنان عنان اراده و اختیار را از دست عمال و کارگزاران کشوری و لشکری، سلب کرده بود که از سمت های اداری، تنها نامی باقی مانده بود و منتصبان به مقامات عمده کشوری به عمل می آورد تا با سیاست اصلی و اساسی وی هماهنگی داشته باشد (۴۲۹).

### باب اول (قضات)

(۱) شغل ملاباشی. (از سال ۱۱۴۸ ه. ق. - ۱۷۳۵ م. تا پایان کار نادر) این منصب به ملاعلی اکبر ملاباشی متعلق بود (۴۳۰). (۲) شغل صدارت (عامه و خاصه). نادر به هنگام تاجگذاری خود در سال ۱۱۴۸ ه. ق. - ۱۷۳۵ م. میرزا ابوالحسن ملاباشی، صدور الصدور را که گرایش نسبت به دودمان صفویه نشان داده بود، کشت و میرزا ابوالقاسم کاشانی، شیخ الاسلام کاشان را به عنوان صدر برگزید. از وجود صدور خاصه و عامه - به طور مجزا - در این دوره خبری نیست. (۳) قاضی. این مقام در دوره ی افشاریه برقرار بود و هر شهر برای خود قاضی مجزایی داشته است. (۴) قاضی عسکر، لطفعلی بیگ آذر، می نویسد: که نادر، میرزا محمدحسین شمیم شیرازی، را به عنوان قاضی عسکر ایران برگزیده بود. (۴۳۱) (۵) شیخ الاسلام. در سال ۱۱۵۶ ه. ق. / ۱۷۴۳ م. آقا حسین بن آقا ابراهیم، شیخ الاسلام ایران بوده است.

### باب دوم - امرا

امرا دو دسته بوده اند: (الف) امرای غیر دولت خانه (امرای سرحد)، مشتمل بر چهار قسمت: ۱ - والی ها: مرتبه ی این مقام، در میان نویسندگان عصر نادری، به درستی مشخص نشده است. ۲ - بیگلریگیان برای دارندگان این عنوان نیز مناطق مشخصی وجود نداشته است. ۳ - خان ها ۴ - سلطان ها خان ها و سلطان ها، هر دو عنوان از ممتازات اشراف و سرکردگان است؛ در این عصر به چشم می خورد. (ب) امراء در دولت خانه (ارکان دولت قاهره): ۱ - قورچی باشی ۲ - قوللر آقاسی ۳ - ایشیک آقاسی هر سه

مقام، همان گونه که پیش تر گذشت، بنا به روایت محمد کاظم، نادرشاه این سه مقام را از سال ۱۱۴۸ ه. ق. / ۱۷۳۵ م. از دربار خود حذف کرد ولی در جمع مشاغل دربار و ولایات تا سال فوق دیده می شود؛ چنان که علی رضا بیک افشار، در سال ۱۱۴۶ ه. ق. / ۱۷۳۳ م. که هنوز نادر، مقام نیابت سلطنت را داشته، به عنوان ایشیک آقاسی او بوده و در همین سال به فرمان وی، در بغداد کشته می شود (ج یک، ص ۴۴۱... ۴) - تفنگچی آقاسی: از شاغلان این مقام، نامی به دست نیامده، محتمل است که این مقام از میان رفته باشد. ۵- ناظر بیوتات: امام وردی بیک افشار، در ۱۱۴۵ ه. ق. / ۱۷۳۶ م. شاغل این مقام بوده است. (۴۳۲) ۶- دیوان بیگی: تحت نام این نام مسئولی شناخته نشده، شاید همان عریضه بیگی باشد که فریزر، از او نام بوده است رجوع شود به متن اصلی کتاب او ۲۰۶-p shah nadir که مصطفی خان نامی را واسطه این کار می شناسد. ۷- امیر شکار باشی: تحت این عنوان شاغلی شناخته نشده، احتمال دارد که این منصب حذف شده باشد. ۸- توپچی باشی. ۹- زنبورکچی باشی. رحیم سلطان سپاه منصور مروی، در ۱۱۵۳ ه. ق. / ۱۷۴۰ م. توپچی مرو شد. (عالم آرا، جلد ۲، صفحه ۵۳۹-۵۷۸)، در همان سال، مهدی خان مشهدی زنبورکچی باشی که در اردوی نادر بود، توپچی باشی کابل گشت (۴۳۳). لازم به یادآوری است که منصب زنبورکچی باشی در زمان صفویه نبوده است. ۱۰- چرخچی باشی: فتحعلی خان افشار، در ۱۱۴۹ ه. ق. / ۱۷۳۶ م. چرخچی باشی سپاه ایران بوده است (۴۳۴). ۱۱- امیر آخور باشی جلو. ۱۲- امیر آخور باشی صحرا. از دارندگان این دو مقام، در عصر نادری نشانی نیست. ۱۳- مجلس نویس: اگر بتوان شاغل این منصب را در حدود منشی دانست، در ۱۱۴۸ ه. ق. / ۱۷۳۵ م. میرزا مومن ایبوردی، تصدی این امر را به عهده داشته است (۴۳۵). ۱۴- مستوفی الممالک: خانم آرونوا خاور شناس روسی، در نقل یکی از فرمان های نادری، میرزا محمدباقر مستوفی را؛ مستوفی الممالک می خواند. معلوم است که زبردست مستوفی الممالک، مستوفیان متعددی که امور محاسباتی مربوط به ولایات مختلف را به عهده داشته کار می کرده اند، مانند میرزا شفیع تبریزی، به نقل از تذکره الملوک، امراء مزبور که در دولتخانه بوده اند، عالیجاه لقب داشته اند (۴۳۶). به طوری که از شواهد بر می آید، منصب خلیفه الخلفایی که سمت معاونت شاه و سرپرستی این ها را در زمان صفویان داشته، در این دوره دیده نمی شود. میرزا مهدی خان، جزو وقایع سال ۱۱۴۵ ه. ق. / ۱۷۳۲ م. که نادر، در جانب غرب سرگرم مبارزه با عثمانی ها بوده است می نویسد: که نادر قصد داشت شاه طهماسب را مجددا بر مسند شاهی بنشاند و به همین منظور ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانه ی ارض اقدس ساخته... (۴۳۷) از سرنوشت این میرزا کافی خلفا که به احتمال همان خلیفه الخلفا است اطلاع بیش تری در دست نیست. در مورد مقام ممتاز اعتماد الدوله، عصر صفوی نیز پیش تر گفته آمد که نادر با این عناوین روی موافق نداشته است. با این حال، فریزر در جزو وقایع سال ۱۱۵۰ ه. ق. / ۱۷۳۷ م. می نویسد که: قاسم خان ناظم، مناطق معتبرالملک و اعتماد الدوله است. این منصب را در منابع دیگر این عصر نمی توان دید، و بیش تر به نظر می رسد که جنبه ی خصوصیت و محرمیت نادر را به شخص نامبرده می رساند.

## باب سوم

مقرب الخاقان ها ۱- خواجه سرایان ۲- حکیم باشی: بازن، کشیش ژروئیت، در ماه های آخر عمر نادر، به عنوان حکیم باشی او انجام وظیفه می کرده است. ۳- منجم باشی: در سیاهه ی مشاغل این دوره به نام منجمین متعددی برمی خوریم. مانند: ملا محمد حسین، آقا طالب، آقا علی رضا و غیره سید عبدالله شوشتری، ملقب به فقیر، تذکره ی شوشتر، نسخه ی خطی کتابخانه ی ملی پاریس، برگ ۵۰). ولی نام منجم مخصوصی برای دربار به چشم نیامده است. ۴- معیر الممالک: حسنعلی خان معیر باشی، شاغل این مقام بوده است (۴۳۸). ۵- منشی الممالک: میرزا محمد مهدی خان کوبکی استرآبادی، نویسنده ی کتاب های نفیس جهانگشای نادری و دره نادره، از سال ۱۱۴۸ / ۱۷۳۵ عهده دار این سمت بوده است. ۶- مهرداد مهر همایون. ۷- مهرداد مهر

شرف نفاذ ۸ - دواتدار انگشتر شاه این طور به نظر می آید که مناصب درجه ی دوم فوق ، از نظر تشریفات اداری ضروری بوده است و با وجود عدم علاقمندی نادر به مناصب دیوانی ، به حکم احتیاج وجود داشته است .

## باب چهارم

مقرب الحضرت ها صنف اول : ۱ - ایشیک آقاسی باشی حرم : معلوم نیست که نادرشاه این مقام را نیز از بین برده باشد. ۲ - یساولان صحبت : محمد کاظم (۴۳۹)، نظر علی خان را به عنوان ندیم خاص نادر ذکر می کند (۴۴۰). و جای دیگر علی خان بیگدلو را از یساولان صحبت می شمارد (۴۴۱). ۳ - ایشیک آقاسیان مجلس . ۴ - قاپوچیان . صنف دوم : ۱ - صاحب جمع خزانه ی عامره ، در سال ۱۱۵۱ ه . ق . / ۱۷۳۸ م . آقا محمد خزانه دار و صندوقدار، نادرشاه بوده است و در سال ۱۱۵۲ ه . ق . / ۱۷۳۹ م . به خاطر اختلاس سه خروار طلا، در دهلی به فرمان وی کشته شد (۴۴۲). ۲ - صاحب جمع جباخانه (اسلحه خانه). ۳ - صاحب جمع قیجاجیخانه (تحویل گیرنده ی اجناس). ۴ - صاحب جمع قیجاجیخانه ی امرایی . ۵ - فراش باشی و مشعل دار باشی و افراد زیر دست آنان . از نام دارندگان این مشاغل در دربار نادری ، خبر درستی در دست نیست دلیل آن عدم رعایت نویسندگان این عصر، در ضبط اسامی و مسوولیت هاست ، نویسندگانی که هم خود را مصروف به یادداشت اوضاع و احوال یک منطقه و یا شهری خاص نموده اند، به تفصیل از شاغلان مناصب دولتی یاد کرده اند. فی المثل سید عبدالله شوشتری ، ملقب به فقیر، در تذکره ی شوشتر، اسامی افرادی چون حاجی محمد، حاجی محسن ، حاجی محمدعلی و حاجی معصوم را به عنوان تحویلداران شوشتر در ۱۱۴۲ ه . ق . / ۱۷۲۹ م . ذکر کرده است (۴۴۳). ۶ - صاحب جمع میوه خانه . ۷ - صاحب جمع غانات . ۸ - صاحب جمع آبدارخانه . ۹ - صاحب جمع شترخانه . ۱۰ - صاحب جمع قهوه خانه . ۱۱ - تحویلداران عمارات . ۱۲ - صاحب جمع رکابخانه . ۱۳ - صاحب جمع مشعلخانه و نقاره خانه . ۱۴ - صاحب جمع انبار . ۱۵ - صاحب جمع شربتخانه . ۱۶ - صاحب جمع اصطبل . ۱۷ - ضربابی باشی . ۱۸ - صراف باشی خزانه . اسامی دارندگان مشاغل مزبور را نداریم ، آن چه نیز در این جا آمده است به قیاس ترتیبات عهد صفوی است (۴۴۴).

## باب پنجم

(الف) عالیحضرت وزیر بیوتات : حدود مسوولیت این مقام معین نیست ، همان گونه که در مورد ناظران بیوتات ذکر شده ، معلوم است که اشخاصی به عنوان مسوولان نگهداری و حفظ قصور و کاخ سلطنتی بوده اند. (ب) مستوفی ارباب التحویل . (ج) مشرفان بیوتات معموره (د) وزرا و مستوفیان جمع و خرج دفترخانه ی همایون و داروغه و غریب باشی . ۱ - مقرب الحضرت ناظر دفترخانه ی همایون . ۲ - داروغه ی دفترخانه : از آن جا که حکومت نادر، دولتی نظامی بوده است و علی الاتصال ، در تغییر مکان ، طبیعتا به جای داروغه ی دفترخانه نیز داروغه بازار اردوی شاهنشاهی حایز اهمیت شده که مسوولیت بسیار معتبری شمرده می شده است . در سال ۱۱۵۱ ه . ق . / ۱۷۳۸ م . میرحسن بیگ مشهدی ، معروف به میرحسن بیگ داروغه ، شاغل این مقام بوده است (۴۴۵). ۳ - وزیر سرکار غلامان . ۴ - مستوفی سرکار غلامان . ۵ - وزیر تفنگچیان . ۶ - مستوفی تفنگچیان . ۷ - وزیر توپخانه . ۸ - مستوفی توپخانه . ۹ - لشکر نویس دیوان اعلی : در سال ۱۱۴۸ ه . ق . / ۱۷۳۵ م . که نادر در دشت مغان تاجگذاری می کند، میرزا بدیع الزمان نیشابوری و میرزا نظام اصفهانی را به عنوان لشکرنویس برمی گزیند (۴۴۶). هم چنین در سال ۱۱۵۵ ه . ق . / ۱۷۴۲ میرزا هاشم به این سمت انتخاب می گردد (۴۴۷). ۱۰ - سرخط نویس اعلی (ثبت کننده فرمان ها) در سال ۱۱۴۷ / ۱۷۳۴ میرزا حسین اصفهانی به سمت منشی مشغول بوده است . محمد کاظم در همین تاریخ ، تعداد لشکرنویس ها و منشیان اردوی نادری را قریب سیصد نفر ذکر می کند (۴۴۸). ۱۱ - ضابط نویس (متصدی مالیات ها). ۱۲ - صاحب توجیه دیوان اعلی (مسوول امور تجاری).

۱۳ - دفتردار دفترخانه ی همایون (محملاً- همان مقام منشی الممالک است) ۱۴ - عزب باشی (رییس دبیرخانه). ۱۵ - ضابط دوشلک وکیل (ضابط مالیات های متفرقه). ضمناً اسامی برخی از عمال دیوانی، به نام (وکیل مالیات) (سید عبدالله شوشتری تذکره ی شوشتر، برگ ۵۵ - ۵۸) و ضابط مالیات میرزا محمد کلانتر، روزنامه، صفحات ۲۵ - ۲۶، در کتاب های مربوط به این عصر آمده است که تفکیک مسوولیت های آنان به دقت آشکار نیست. ۱۶ - اوارجه نویسان (متصدیان دفاتر هزینه و درآمد) (۴۴۹).

## باب ششم

در ذکر مشاغل مختصر به پایتخت و برخی از شهرستان های درجه ی اول: (در تذکره الملوک این باب، ویژه ی اصفهان است که پایتخت صفویه بوده است)، در دوره ی نادر که چنین پایتختی وجود نداشته و به قول بازن کشیش ژروئیت: دربار او، همیشه در چادر و روی زین اسبش مستقر بوده، طبیعتاً این تفضیلات را باید به همان شهرهای بزرگ محدود کرد. ۱ - وزیر، بیش تر در مورد عنوان (وزیر) توضیح داده شده است، اسامی افراد متعددی را به نام وزیر در این دوره می بینیم چون، خواجه ابوالفتح شوشتری، وزیر شوشتر و میرزا علی اکبر شوشتری، وزیر هویزه، در سال ۱۱۵۳ ه. ق. / ۱۷۴۰ م. (تذکره شوشتر، برگ ۵۸)، میرزا سید علی خوشابی (خوشانی؟) وزیر کابل، در ۱۱۵۳ ه. ق. / ۱۷۴۰ م. (۴۵۰) میرزا باقر، وزیر شیراز در ۱۱۵۸ ه. ق. / ۱۷۴۵ م. (روزنامه میرزا محمد، صفحات ۱۸ - ۱۹) و میرزا بیگ معدلی نیشابوری، وزیر بلخ در ۱۱۵۳ ه. ق. / ۱۷۴۰ م. (۴۵۱) - ۲ - مستوفی موقوفات: با برچیدن بساط موقوفات نادر این منصب را نیز لامحاله حذف کرده است ولی در گوشه و کنار یافت می شده است. ۳ - کلانتر: از میان همه ی شهرهای مهم ایران، نام کلانتران شیراز به خاطر اهمیتی که یافته اند، بیش تر بر سر زبان ها افتاده است. در سال ۱۱۵۸ ه. ق. / ۱۷۴۵ م. در شیراز میرزا اسماعیل، این سمت را داشته (روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۱۸ - ۱۹) و همان گونه که ملاحظه می شود، بعدها میرزا محمد، نویسنده ی روزنامه نویسی این دوره و حاج میرزا ابراهیم خان اعتماد الدوله، وزیر لطفعلی خان زند و آغا محمد خان و فتحعلی شاه قاجار، نیز به شهرت بسیار رسیده اند. ۴ - داروغه: این مقام که در عهد افشاریه، تقریباً منطبق با ریاست شهربانی کنونی بوده، در همه ی شهرهای مهم ایران، وجود داشته است اونز جهانگرد فرانسوی که در دوره ی نادرشاه، به ایران آمده است، شرحی از باب کیفیت کار داروغه ها نوشته است که خواندنی است او می نویسد: پیش از اغتشاشات اخیر (حوادث مربوط به سال های ۱۱۵۶ ه. ق. به بعد) می شد آزادانه از ایران بیرون رفت ولی این طور به نظر رسید که گروه زیادی از ایرانیان و آرامنه - تحت عنوان زیارت، و در واقع به خاطر رهایی از قید فشارها و مظلومی که به آنان وارد می آمد - از این کشور خارج می شدند و دیگر قصد بازگشت نداشتند ترتیبی که موجب پیدایش خلاء جمعیتی عظیمی در اصفهان جلفا و دیگر مناطق شده است، برای جلوگیری از این خسران، به راهداران (کذا) مجاور شهرهای بزرگ و سرجلداران، فرمان داده شده است که به غیر دارندگان گذرنامه های معتبری که به وسیله داروغه ها (کذا) و نمایندگان پلیس صادر شده باشد، اجازه ی معتبری که به وسیله داروغه ها (کذا) و نمایندگان پلیس صادر شده باشد، اجازه ی خروج از ایران داده نشود، این ماموران، آن گونه که فراریان اعلام می کنند، سخت گوش به زنگ و دقیقند به زحمت اتفاق می افتد که کسی از چنگشان بگریزد، آن ها همه را توقیف می کنند و کسانی را که مراعات مقررات را نکرده باشند، باز می گردانند (۴۵۲). در شمار داروغگان این عصر، شیخ جعفر را می توان نام برد که در ۱۱۵۸ ه. ق. / ۱۷۴۵ م. متصدی امر، در شیراز بوده است (روزنامه میرزا محمد، صفحات ۱۸ - ۱۹) و نیز صالح داروغه، که در ۱۱۵۹ / ۱۷۴۶) جانشین او گردیده است (روزنامه میرزا محمد، صفحه ۲۷). ۵ - محتسب. ۶ - نقیب. ۷ - میراب: اجداد، میرزا تقی خان مستوفی شیرازی، که بعدها به منصب بیگلریگی فارس و مستوفی گری کابل و نواحی ماخوذه از هند نیز رسید، منصب میرآبی شیراز و قمشه را داشته اند. ۸ - مستوفی. ۹ - متصدی باغات: میرزا مهدی خان کوکب، موجب فرمان بدون

تاریخ، منصب تصدی باغات باغبان باشیگری اصفهان را داشته است (۴۵۳). ۱۰ - متصدی رباع (۴۵۴).

## ایران بعد از مرگ نادر

در سال ۱۱۶۰ نادر، به وسیله سران سپاه خود به قتل رسید قتل نادر از همان روز اول کشور را تبدیل به میدان مبارزات قدرت طلبی و زور آزمایی کرد برای رسیدن به تاج و تخت شاهی، دو گروه به تلاش افتادند، یک گروه از میان درباریان و دسته دیگر از میان سرداران و روسای قبایل و عشایر و گردنکشان فرصت طلب سردارانی که نادر را به قتل رسانده بودند، سر او را نزد علی قلیخان، برادرزاده ی او فرستادند. وی پس از کشتار سایر عموزادگان خویش - به غیر از شاهرخ - به نام عادلشاه به تخت نشست. پس از وی، و کشتار مجدد دعاویان تاج و تخت بالاخره شاهرخ خان که کور گردیده بود، بر تخت سلطنت نشست وی تا سال ۱۲۱۰ که وسیله آقا محمد خان قاجار خلع گردید، تقریباً با خیال راحت در خراسان حکومت کرد و در حالی که خراسان در آرامش تقریباً ۵۰ ساله شاهرخ به سر می برد، در سایر نقاط ایران، مردمان نیرومند دیگری برای رسیدن به تاج و تخت شاهی و یا دست کم به خاطر احراز قدرت محلی با یکدیگر درگیر بودند. احمد خان، در مشرق، کشور افغانستان را تاسیس و خود را احمدشاه خواند محمد حسن قاجار، در استرآباد، مازندران و شرق گیلان دعوی حکومت نمود. در شمال غرب ایران در استان های آذربایجان و گرجستان یک از سرداران افغان به نام آزاد خان به متصرفاتی نائل آمد. در صفحات غربی ایران علی مردان خان، رییس ایل بختیاری و در همان محل علی خان حاکم همدان مدعی سلطنت شدند در سایر نقاط ایران نیز قدرت های محلی کوچک دیگری از هرج و مرج و آشفتگی سیاسی استفاده کرده و برای خود دم و دستگاهی راه انداخته بودند تا این که کریم خان با تشکیل دولت جدید زندیه اوضاع را به نفع خود دگرگون نمود (۴۵۵).

## ۲۵ - تشکیل دولت زندیه

### دولت زندیه

کریم خان که رییس قبیله ای (۴۵۶) بیش نبود، در سال ۱۱۶۵ ه. ق. پس از شکست علی مردان خان و خروج او از صحنه سیاست ایران، سلطان واقعی و فعال مایشاء این کشور شده بود خود را وکیل الرعایا یعنی وکیل و نماینده مردم خواند و عنوان پادشاهی را برای شاه اسماعیل که خود به کمک علی مردان خان به سلطنت رسانیده بود باقی گذارد. محمد صادق موسوی اصفهانی در تاریخ گیتی گشا در مورد تاریخ زندیه در این باره می نویسد: قرعه ی این امر خطیر را به نام میرزا ابوتراب، ولد میرزا مرتضی که دخترزاده ی شاه سلطان حسین بود نگاشتند، در ساعتی مسعود و طالعی محمود، او را بر تخت سلطنت و سریر دولت طوس داده، شاه اسماعیل سوم نام نهادند و خطبه و سکه به نام وی زدند (۴۵۷). تاریخ نیابت سلطنت و وکالت کریم خان، پر است از جنگ های بی شماری که وی علیه دشمنان سرسخت، انجام داده است و هنگامی که کریم خان به تدریج از کار دشمنان داخلی آسوده خاطر شد، شاه اسماعیل، نوزده ساله بود و چون به سن بلوغ رسید، لازم بود اداره امور کشور به او محول شود، لیکن مجلسی از بزرگان زند در اصفهان رای به عدم لیاقت و خلع او از مقام سلطنت دادند و آن گاه بدن قایل شدن عنوان پادشاهی برای کریم خان او را زمامدار کشور کردند. ابوالحسن بن محمد امین گلستانه در مجمل التواریخ بعد نادریه در این باره می نویسد: با خبر ورود سپاهیان کریم خان به اصفهان در سپاهیان علی مردان خان نیز اختلال به وجود آمد و هر روز عده ای از سپاهیان وی گریخته، به جمع لشکر کریم خان پیوستند، برخورد میان دو سپاه در نزدیکی اصفهان صورت گرفت و سپاه علی مردان خان شکست سختی خورد و علی مردان خان نیز برای یافتن کمک به نواحی شوشتر و هویزه رفت در این هنگام شاه اسماعیل سوم زکریای وزیر و



بسیاری از بزرگان دیگر نیز به لشکر کریم خان پیوستند، و همگی به اتفاق وارد اصفهان شدند. کریم خان خود را وکیل الرعایا خواند و برای نواحی عراق و فارس حاکم تعیین کرد و برادر خود صادق خان را بیگلربیگی اصفهان نمود برای حکمرانی نواحی علیشکر فراهان و توابع، شیخ علی خان زند و برادران وی را در نظر گرفت. کرمانشاهان کردستان و بخشی از لرستان را نیز به محمد خان داد، حکومت ایالت فارس را نیز مجدداً به ابوالحسن شیرازی واگذار کرد (۴۵۸). کریم خان پس از سقوط آل بویه - ۱۰۵۵ م - ۴۴۸ ه. ق - نخستین ایرانی بود که بر سراسر ایران حکومت می‌کرد. در فاصله میان سقوط آل بویه و ظهور کریم خان سلاطین ایران یا ترک بودند یا مغول (۴۵۹). کریم خان با تأمین امنیت داخلی، سعی در توسعه صنعت و تجارت نمود و هنگامی که تجارت داخلی رونق یافت تجدید حیات اقتصادی کشور و امنیت داخلی موجب تجدید حیات تجارت خارجی گردید کاروان‌هایی که در زمان پادشاهان صفوی در جاده‌های ایران در حرکت بودند، در اثر توجه و مراقبت مخصوص کریم خان از نو فعالیت آرام و مداوم خود را آغاز کردند (۴۶۰). کنسول بغداد در این باره می‌نویسد: راه‌ها امن است و تجارت مجدداً برقرار می‌شود، کاروان‌هایی که از این جا به قصد ایران حرکت می‌کنند زیاد است و بیش از پانزده الی بیست هزار خانواده ایرانی (۴۶۱) که به بغداد پناهنده شده بودند، به تدریج به وطن خود مراجعت می‌کنند، استقرار مجدد امنیت داخلی و حسن رفتار کریم خان با خارجی‌ان و تأمین مال و جان آنان موجب تجدید روابط خارجی ایران و استقرار مجدد روابط این کشور با اروپا که از زمان شورش افغانان به کلی قطع شده بود، شد. دروازه‌های ایران ناگهان بر روی خارجی‌ان باز و بار دیگر بر سر بازارهای پرسود این کشور، بین دول اروپایی رقابت شدید آغاز شد. مهم‌تر از همه کریم خان کوشید، با دول غرب سیاست خاصی اتخاذ نماید. کریم خان، در تمام مدت سلطنت خود از اخذ تماس بسیار نزدیک با انگلیسی‌ها اجتناب نمود، لیکن در همان حال، امتیازات و تسهیلات زیادی برای رقبای فرانسوی‌شان قائل شد. و در نتیجه کار انگلیسی‌ها در ایران به جایی نرسید و نتوانستند مطامع استعماری خویش را به انجام برسانند.

## سازمان اداری

درباره سازمان اداری زندیه، اطلاعات، بسیار ناچیز است، منابع تاریخ این زمان نیز، جز وقایع جنگی، به ندرت درباره‌ی سازمان اداری چیزی نوشته‌اند، فقط رسم التواریخ، اطلاعات ناقصی در این باب در اختیار ما گذاشته است. آن چه مسلم است، کریم خان مانند شاهان پیشین دم و دستگاه عریض و طویلی نداشته است و دربار او را می‌توان یکی از ساده‌ترین دربارهای تمام تاریخ ایران به شمار آورد. کریم خان در سیستم حکومت ایران بدعت گذارد، حکومت او را می‌توان یک نوع حکومت وکالتی متمرکز نامید، البته کسی او را انتخاب نکرده بود، اما همین بس، که او همیشه خودش را وکیل مردم می‌شناخت. به هر حال، گمان نمی‌رود، سازمان اداری در این دوره فرق چندانی با سازمان اداری افشاریه و صفویه داشته باشد. البته سازمان اداری کریم خان به مقتضای نوع حکومت او بسیار خلاصه‌تر بوده است (۴۶۲). از گزارش رسم التواریخ، چنین بر می‌آید که کریم خان، برای هر شهر، هفت عامل تعیین نمود که عبارت بودند از: وزیر مستوفی، وکیل الرعایا، محصص، کلانتر، نقیب‌ها و محتسب. اما این که آیا برای هر شهر، یک نفر قاضی نیز که در زمان صفویه، نقش حساسی داشت، تعیین گردیده است، بر ما معلوم نیست (۴۶۳). دیگر مقامات دیوانی، بنا به نوشته‌ی مجمل التواریخ عبارتند از: منشی الممالک، ایلچی باشی، نسوچی باشی، ایشیک آقاسی، معیر الممالک، مستوفی (۴۶۴) و مناسب نظامی عبارتند از: سردار سپاه که خود کریم خان بر عهده داشت و سایر مشاغل نظامی دیگر عبارتند از: قورچی باشی توپچی - تفنگچی باشی - زنبورکچی باشی - چرخچی باشی - یساقچی باشی و یساقان جزایرچی باشی بودند. موجب هر حاکمی مانند حاکم اصفهان، شیراز، یزد، کاشان، ری، قزوین و امثال اینان از بلاد ایران را، مبلغ صد تومان و مقدار چهارصد خروار غله مقرر فرموده و در آن زمان، در بعضی جاها، یک خروار دیوانی غله، که معادل صد من به وزن

تبریز باشند، به دو هزار و پانصد دینار، و در بعضی جاها به هزار دینار و در بعضی جاها به هفتصد و پنجاه دینار، بیع و شرع می شد و همه حبوب و ماکولات مانند غله در خرید و فروش بودند. در هر بلدی، محتسبی با تسلط معینی برقرار فرمود که از روی قسط و انصاف و تمیز و حساب و احتساب و دیانت و امانت و صلاح و اصلاح متوجه نظام و همین طور نسق چی ها و اوزان و کلیه اجناس و کون و فساد بلد باشد و داروغه فهیم، زیرک، امین، متدین، صاحب حسن سیاست (۴۶۵). درباره ی میزان مالیات ولایات مختلف ایران نیز، رستم التواریخ، گزارش بسیار ذی قیمتی در اختیار ما می گذارد. صورت جمع نسبی مالیات حسابی، دیوانی ممالک ایران غیر خراسان هر سال مبلغ پانصد و پنجاه هزار تومان بوده است. دارالسلطه اصفهان مع توابع هفتاد هزار تومان دارالعلم شیراز مع توابع صد و شصت هزار تومان دارالعلم یزد مع توابع بیست هزار تومان دارالمومنین کاشان دوازده هزار تومان دارالخلافه ی ری دوازده هزار تومان دارالبرکت مازندران بیست و پنج هزار تومان دارالمنفعت گیلان بیست و پنج هزار تومان دارالحرب آذربایجان شصت هزار تومان دارالشجاعه کردستان دو هزار تومان دارالسلام عربستان پانزده هزار تومان دارالشراکت کرمانشاهان پانزده هزار تومان دارالحشمت همدان پانزده هزار تومان دارالملک قزوین دوازده هزار تومان دارالنصرت قلمرو عراق شصت هزار تومان دارالغرور لرستان بیست هزار تومان دیگر آن که، حکام و والیان ایران هر یک موافق رتبه و شان خود و گنجایش ولایت خود، پیشکشی، از برای سرکار فیض آثار والجاه وکیل الدوله مذکور می آورند (۴۶۶).

## قضاوت

پس از شاه رسیدگی به کارهای قضایی مردم با قضاوت شرع بود. اما در موارد مذهبی و مخصوصا برای طلاق، قضاوت یا شیخ الاسلام بود، بیگلیک نظارت بر پلیس را بر عهده داشت. داروغه، که مامور برقراری نظم و انضباط در شهر بود و هم چنین تعیین قیمت های ثابت، وظیفه داروغه بود او برای هر جنسی قسمتی ثابت معین می کرد. سیاست مذهبی در دوره زندیه دریای بی کرانه ای که شاه صفوی را، از اتباعش جدا می کرد بر اثر جایگزین شدن استبداد مذهبی، به همان وسعت استبداد سیاسی، این فاصله را گسترده تر کرده بود. در طبقه بندی جامعه شهری، که واقعا جای اتحاد پیشین طوایف زمان شاه سلطان حسین را به خود اختصاص داده بود. علمای روحانی، پشتیبانی از فرمانروایان را به عنوان نایب امام، و نماینده ی خدا فراهم می آوردند و طبق قوانین شرعی توجیه و تفسیر می کردند. قدرت اینان بر اثر تلاش های نادر، برای برگرداندن ایران به سوی مذهب اهل سنت و جماعت و تجدید نظر وسیعش در امور و اموال وقف و صرف آن ها در راه مخارج نظامی، به شدت تضعیف شده بود. در ایام هرج و مرج پس از قتل نادر، بسیاری از علماء به بقای متبرکه عراق مهاجرت کردند. بنابراین روحانیون باقیمانده و کسانی که در دوران فرمانروایی کریم خان به ایران برگشتند، قدرشان تقلیل یافته بود و رهبر تازه ی ایللیاتی کشور که در امور مذهبی لاقید و بی بند و بار بود، نیز، نیازی به تایید آنان احساس نمی کرد. کریم خان بنا به سنت با سکه زدن به اسم امام غایب (صاحب الزمان) (عج) و ساختن مساجد و بقاع و توجه به نمازهای جماعت (گرچه در این راه اجباری در کار نبود) به تقویت مذهب شیعه پرداخت. (۴۶۷) بزرگ ترین مراجع رسمی انتصابی روحانی در شیراز، شیخ الاسلام بود. پروفیسور حامد لگار، در کتاب دین و دولت در ایران می نویسد: شیخ الاسلام شیراز که مستقیما توسط حاکم به کار گمارده شده بود بار دیگر اداره محاکم شرع را که به ظاهر قلمرو آن از محاکم عرف خیلی محدودتر شده بود، به عهده گرفت. قضاوت های شخصی که توسط حاکم اعمال می شد در هر حالی عمومیت داشت، اما ماهیت شیعی حکومت زند مشخص بود معتقد بودند که هر یک از دوازده امام، سرپرستی یکی از دوازده محله ی شیراز را به عهده دارند. کریم خان بقعه امام زاده میرحمزه را ساختمان کرد، مدرسه ای بنا و آن را وقف کرد که پس از مرگش، مدرسه خان نامیده شد (۴۶۸).

## هزینه زندگی در زمان زندیه

از گفته‌های فوق چنین نتیجه می‌شود که بخش عظیمی از مسکوکات که در خزانه دولتی قرار داشت به هیچ وجه سرمایه‌گذاری و خرج نمی‌شده است بلکه از اقتصاد رایج خارج شده و آن را از جریان دور می‌ساختند بنابراین تعجب آور نیست که پول نقد در ایران کمیاب بوده است. از این رو، با وجود شکوفایی اقتصادی و تجارت، مردم وضع بدی داشتند و به مرور زمان فقیرتر می‌شدند. این وضع از پایین بودن قیمت برای خدمات کاملاً روشن می‌شود. سال خرج قیمت منبع مورد محاسبه ۹۸۹ ه. ق. / ۱۵۸۱ م. بار الاغ (شیراز) ۷۰ شاهی ۳۵ شیلینگ ۱۰۷۴ ه. ق. / ۱۶۶۴ بار الاغ (اصفهان شیراز) ۵ عباسی ۶ شیلینگ و ۸ پنس سایر خدمات نیز بسیار ارزان بود: سال خرج قیمت ۱۰۸۱ ه. ق. / ۱۶۷۰ م. قاصد یک لیور در هر روز مسافرت ۱۱۰۵ ه. ق. / ۱۶۹۴ م. کرایه اسب از ایروان به شیراز ۱۰ عباسی برای هر اروپایی که به حد کافی پول نقد در اختیار داشت، حقیقتاً سفر به ایران ارزان بود. تونوبر، سر راه همدان به اصفهان - مسافتی که در حدود ۳۵۰ کیلومتر بود - ارقام ذیل را ارائه می‌دهد. کرایه اسب ۶ عباسی بار ۱۵ عباسی گمرک همدان ۴ بیستی برای ۱۰۰ من هزینه توقف در کاروانسرا ۱ بیستی برای هر شب انبارداری ۳ بیستی برای ۱۰۰ من در هر شب هزینه وی برای چنین مسافت طولانی، حداکثر به ۳۰ عباسی بالغ می‌گردید، به منظور تسهیل دید کلی، تقسیم بندی پول‌های رایج آن زمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. هلند یک گلدن برابر ۲۸ اشتویور در سال ۱۶۰۱ (۶ اشتویور برابر ۸ فینگ) انگلیس یک پوند برابر ۲۰ شیلینگ (یک شیلینگ برابر ۱۲ پنس) فرانسه یک لیور برابر ۲۰ سو (۲۰ سو برابر ۸۲/۱ فرانک در سال ۱۶۶۹) اسپانیا یک اسکودودارو برابر ۲/۱ پیستوله، یک پی آستر برابر یک پسا امپراتوری دریماکسن یک رایش اشتالر برابر ۶۰ کرویزر برابر ۳۵ گروشن در سال ۱۵۳۴، یک رایش اشتالر برابر ۱۰ گروشن در سال ۱۶۰۰ یک گروشن برابر ۱۰ فینگ مواد غذایی نیز برای اروپاییان چندان گران نبود به خصوص اگر تصور شود که جنگ‌های سی ساله، چه تغییراتی را در اروپا به بار آورده بود. دلاواله در سال ۱۰۲۶ ه. ق. / ۱۶۱۷ م. برای یک مرغ مبلغی در حدود ۶/۱ رایش اشتالر پرداخته است. در سال ۱۱۱۶ ه. ق. / ۱۷۰۴ م. دوبروین، این مبلغ را بین ۶ تا ۱۲ اشتویور ذکر کرده است، یعنی تقریباً مانند قیمت اولی است. او اطلاعات دیگری در مورد قیمت‌ها به دست می‌دهد: یک من شاهی اشتویور گوشت گوسفند ۱۶ - ۱۴ گوشت بره ۷۶ - ۶۰ گاو ۲۰ - ۱۶ نان ۱۰ - ۸ کره ۱۶۰ - ۱۰۰ چوب ۵ - ۴ روغن ۵۰ ذغال ۵ - ۴ یک غاز ۵۰ - ۴۰ اگر این قیمت‌ها را به پول مارک طلای آن زمان محاسبه کنیم، به آن معناست که یک مرغ قیمتی بین ۳۳ تا ۶۶ فینیک (واحد پول آلمان)، و نانی به وزن شش کیلو، قیمتی برابر ۴۵ تا ۵۵ فینیک داشته است. اگر مردم با چنین قوه‌ی خرید پولی، در احتیاج بودند، به علت کمبود پول در جریان بود. زیرا در اثر صادرات سکه‌های نقره به هندوستان حجم سکه‌ها کمتر می‌شد صرافان در خلیج فارس نیز سکه‌ها را با طلا مبادله می‌کردند، آن‌چه که در ایران متداول نبود. در زمینه رکود کشاورزی، بایستی به نوشته رستم الحکماء استناد کرد. کریم خان در هر ایالتی انبار غذایی به وجود آورد که هر ساله آن‌ها را برای تدارکات و آذوقه سپاهش پر می‌کرد. در پاییز سال ۱۷۷۵ م. به علت هجوم ملخ و زنگ زدگی گندم‌ها و هزینه لشکر کشی به بصره، در شهرهای شیراز و اصفهان کمبود غله احساس می‌شود و به قدری مضیقه پیش آمد که وکیل ناگزیر گردید برای تامین رفاه مستمندان در انبارها را باز کند، در اصفهان، ارزش نان گندم، به هر من پانصد دینار رسیده بود، در چهار گوشه‌ی میدان شاه غله خرمن می‌شد. در کنار هر خرمنی، یکصد جفت قیان قرار داشت. غله‌ها را به قیمت معین، یعنی در برابر هر من شاه، گندم، دویست دینار و برای هر من شاه، جو، یکصد دینار می‌گرفتند. در شیراز اوضاع چندان بحرانی شد که کریم خان، ناگزیر گردید برای حمل غله تعدادی از حیوانات باربر را به تبریز و قزوین و نواحی مختلف آذربایجان اعزام دارد. پس از وارد شدن غله، به علت سختی راه قیمت‌ها، بالا رفت و هر من تبریز به ۱۴۰۰ دینار رسید، مشاوران وکیل، به او توصیه کردند که برای جبران هزینه‌ها، غله را از قرار هر من هزار و پانصد دینار به مردم به فروشند. در جواب آنان خان زند به صورت طنزآمیزی گفت که در این صورت بهتر است بازار علافی باز کنیم، زیرا با نرخ فوق، دیگر کسی نمی‌تواند غله خریداری

کند، آن گاه بدون چون و چرا دستور دارد که گندم را از قرار هر من تبریز به دویست دینار، جو را یکصد دینار (دو برابر نرخ متداول اصفهان) به فروشند و مابه التفاوت را از خزانه منظور کنند، بدین ترتیب با پرداخت کمک مالی از سوی دولت قحطی برطرف شد. (۴۶۹)

## زوال دولت زندیه

پس از فوت کریم خان دو جریان شدید و مخالف که هر یک تضعیف دیگری کمک کرده است در ایران آن زمان مشخص بود. ۱ - بلافاصله پس از مرگ کریم خان، خاندان زند به حدی دچار نفاق و نفاق و اختلاف داخلی شدند که اضمحلال و انقراض آن سلسله در صحنه سیاست ایران، محرز و مسلم گردید. زکی خان خود را در شیراز، پادشاه و جانشین کریم خان اعلام کرد و کلیه فرزندان کریم خان و کلیه بزرگان زند را به قتل رساند. بدین ترتیب حکومت دست به دست می گشت تا لطفعلی خان که در حقیقت اعلام پایان سلطنت کوتاه خاندان زند و محو نام این خاندان، از صحنه ی سیاست ایران بود. دوران حکومت جانشینان کریم خان از بحرانی ترین و هرج و مرج ترین ادوار تاریخ ایران است. شاید سند زیر که از نامه ی کنسول فرانسه در بصره استخراج شده است، مجسم نماید که شرایط در ایران چگونه بوده است: سالنامه وقایع این کشور، پر است از توطئه و جنایت و قتل این وقایع تاثر آور به قدری برای بشر دردناک و دشوار است که حیف است در تاریخ ضبط گردد و بهتر است که هم چنان برای ابد مجهول بماند. (۴۷۰) از سال ۱۷۲۲ م. تا امروز می توان بیش از سی پادشاه جبار و ستمگر که به نوبت بر این کشور تیره روز سلطنت کرده و آن را ویران و خراب کرده اند نام برد. نامه مورخ اول مارس ۱۷۸۱ م. کنسول فرانسه در بصره آرشیو ملی فرانسه - مکاتبات کنسولی، بغداد، جلد سوم، نمره ۷۷. ۲ - موازی با انحطاط و زوال سریع خاندان زند، قوای روز افزون ایل قاجار آرام و منظم رو به ازدیاد بود. رییس ایل قاجار - آغا محمد خان - که در حیات کریم خان در دربار او زندانی بود، پس از مرگ کریم خان، از دربار زند گریخت و در همان حال که جانشینان کریم خان وحشیانه یکدیگر را مقتول و مسموم می کردند وی با شتاب و عجله افراد ایل خود را گرد آورد و با پشتکار و سرسختی به جنگ مرگ و حیات با خاندان زند پرداخت. آغا محمد خان، یکی پس از دیگری، با علیمراد خان، جعفر خان و لطفعلی خان جنگید و سرانجام خاندان زند را منقرض کرد و حکومت ایران را قبضه و سلسله قاجار را تاسیس کرد. بدین ترتیب حکومت خاندان زند در حقیقت یک دوره ی تحول موقتی در تاریخ ایران است که بین دو دوره ی بزرگ تاریخ این کشور قرار گرفته. این دو گروه بزرگ عبارتند از، دوره ی سلطنت خاندان صفوی که بیش از دو قرن دوام یافت، و دوره ی سلطنت خاندان قاجار که نزدیک به یک قرن و نیم ادامه یافت. خاندان قاجار، که با مرگ لطفعلی خان در ۱۲۰۹ هجری (۱۷۹۵ میلادی) سلطنت ایران را قبضه کرد تا سال ۱۳۰۴ هجری در این کشور سلطنت کرد (۴۷۱).

## ۲۶ - دولت قاجاریه

### دولت قاجاریه

با افول سلسله زندیه بار دیگر حکومت و فرمانروایی از دست ایرانیان خارج گردید و طایفه قاجار که اصلا از نژاد مغول بودند، زمام امور را به دست گرفت (۴۷۲). اینان هنگام تشکیل حکومت صفویه به یاری آنان برخاستند و دوشادوش لشکریان قزلباش، در رکاب شاه اسماعیل شمشیر زدند. پس از آن که شاه عباس به سلطنت رسید، آنان را از محل اصلی خود کوچانید دسته ای را در مرو، عده ای را در گرجستان و دسته سوم را در دو سوی رودخانه گرگان (استرآباد) مستقر ساخت. از این طایفه، آنان که در سمت راست گرگان سکونت داشتند. یوخاری باش و عده ای را که در سمت چپ رودخانه گرگان سکنی گزیده بودند، اشاقه

باش خوانده می شدند، و بین آنان غالباً بر سر امور مادی و اقتصادی نظیر آب، چراگاه و غیره اختلاف و نزاع بود. پس از حمله افغانه - چنان که دیدیم - فتحعلی خان قاجار، که از قبیله اشاقه باش بود، نخست به یاری شاه سلطان حسین، به اصفهان رفت و چون از وی استمداد نجستند، وی بار دیگر به استرآباد برگشت و به یاری شاه طهماسب دوم برخاست و در صفر ۱۱۳۹ ه. ق. به دست یکی از افراد ایل و به تحریک نادر، از بین رفت. نادر، پس از آن که با نیرنگ، کار فتحعلی خان را یکسره نمود قبیله یوخاری باش را مورد لطف خود قرار داد و محمدحسن خان را به حکومت گرگان و استرآباد فرستاد، ولی محمدحسن خان، پسر فتحعلی خان، از بیم نادر مدت ها متواری بود. وی پس از قتل نادر به استرآباد و مناطق ساحلی بحر خزر را متصرف شد و سرانجام در سال ۱۱۷۳ ه. ق. در راه مخالفت با کریم خان زند کشته شد. کریم خان دختر وی را به زنی گرفت و از ۹ پسر محمدحسن خان، دو تن، یعنی آغا محمد خان و حسینقلی خان جهانسوز را به شیراز برد و چون مردی با صفا و نیک نفس بود حسینقلی خان را به حکومت دامغان فرستاد، ولی او راه عصیان پیش گرفت و به دست ترکمانان کشته شد. آغا محمد خان تا مرگ کریم خان، یعنی تا سال ۱۱۹۳ ه. ق. در شیراز بود.

### آغاز حکومت قاجاریه

پس از مرگ خان زند، آغا محمد خان به مازندران رفت و به مخالفت با زندیه برخاست و با غلبه بر جعفر خان زند، تهران را به پایتختی برگزید. البته در تغییر سلسله زندیه به قاجار، حاج ابراهیم کلانتر که از بزرگان متنفذ شیراز بود نقش مهمی داشت نخست در اثر مساعی حاجی ابراهیم کلانتر، لطفعلی خان، فرزند جوان جعفر خان بر اریکه سلطنت جلوس کرد ولی بعدها به لطفعلی خان خیانت ورزید و شیراز را تسلیم آغا محمد خان قاجار کرد و در عوض این خیانت و خدعه، به مقام صدراعظمی ارتقا یافت. لطفعلی خان زند، چندی در کرمان در مقابل آغا محمد خان، مقاومت نمود و بالاخره در نتیجه خیانت اطرافیان، اسیر آغا محمد خان شد و رییس ایل قاجار با دست خود چشمان او را از حلقه درآورد (۴۷۳). آغا محمد خان، در مجلسی که با حضور سرکردگان در تهران تشکیل داد تاجی را که پیش از وقت تهیه دیده بود، به دست گرفت و گفت، اگر ایشان موافقت کنند، تاج را بر سر خواهد گذاشت. اما به این شرط پادشاهی را می پذیرد که همه ی حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده اند از یاری و وفاداری با او دست برندارند پس از آن که همه سوگند خوردند، تاج مروارید نشانی که آماده کرده بود، بر سر گذاشت و شمشیری را که از سر قبر شاه اسماعیل صفوی، موسس سلسله صفوی آورده بودند، بر کمر بست و بدین وسیله، خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهبی شیعه قرار داد (۴۷۴). آغا محمد خان توانست در یک دوره بحرانی و پر آشوب، تاج و تخت ایران را به کف آورد. به قول ملکم، آغا محمد خان قاجار مردی قدرت طلب، لئیم و انتقامجو بود. در بیان اوضاع زمان آغا محمد خان، فرد ریچاردز در سفرنامه خود می نویسد: در این صفحات خونین تاریخ بیهوده است اگر در جست و جوی نشانه هایی حاکی از پیشرفت و ترقی و یا ذکری از هنر دوران صلح و صفا باشیم. در سراسر ایران، گاو آهن فدای شمشیر شده بود به دشواری می توان تصور کرد که در همان هنگامیکه آغا محمد خان در مشرق زمین نام خود را با حروف خونین در صفحه ی تاریخ می نگاشت، منظومه ای از اسامی پر شکوه و جلال کسانی که به کاربردهای هنری مسالمت آمیز سرگرم بودند، در آسمان مغرب زمین می درخشید. در آن زمان، افرادی در اروپا و آمریکا می زیستند که یا به تعقیب یکی از رشته های فرهنگی اشتغال داشتند و یا زندگی خود را وقف پیشرفت و ترقی کرده بودند و در همان زمان در ایران جمجمه ها بر روی هم انباشته می شد و بر حسب دستور آغا محمد خان از چشمان انسان ها، تپه های کوچکی تشکیل می دادند (۴۷۵). با مرگ آغا محمد خان در سال ۱۲۱۱ ه. ق. باباخان، فرزند حسین قلی خان جهانسوز به نام فتحعلی شاه به تخت نشست. وی در تمام دوره ی سلطنت، پیوسته سرگرم کشمکش با مدعیان خصوصی و دشمنان خارجی بود و با این که طبعاً به جنگجویی میل نداشت و عیش و عشرت را بر این حال

ترجیح می داد، اوضاع زمان او را به جنگ مجبور کرد، لیکن شاه خود کمتر به میدان جنگ حاضر شد و به برکت وجود پسران و سرداران با کفایت در مدت ۳۷ سال سلطنت، مدعیان را از میان برداشت و با وجود سیاست های دشمنانه خارجیان، ایشان باز ایران را تحت یک امر و حکومت حفظ کردند (۴۷۶). قاجاریه، عقیده به حکومت پادشاهی استبدادی، و مقدس بودن وجود سلطان را از صفویان به ارث برده بودند، و چون ماهیت حکومت عبارت بود از استبداد و غرور و خیانت، طبعاً عمال حکومت هم بدین صفات متصف بودند. قاجاریه در بعضی جهات آیین مملکت داری سلجوقیان را زنده نمودند و بار دیگر حکومت ولایات، به اعضای خاندان سلطنتی سپرده شد و این همان راه و رسمی است که صفویه تقریباً برانداخته بودند، تبریز - مرکز ایالت آذربایجان - مقر ولیعهد شد. فریزر، می نویسد: قاجار که به حکومت ولایات منصوب می شدند، وزیری داشتند که او را به پیشکاری شاهزاده گماشته بودند، به خصوص که اگر شاهزاده بسیار جوان بود (۴۷۷). در جای دیگر فریزر، درباره ی اسکندر میرزا، پسر محمدعلی میرزا، پسر فتحعلی شاه که پدرش حاکم مازندران بوده است می نویسد: دانستم که این پسر، دستگاهی مخصوص به خود دارد و مانند سایر شاهزادگان دارای وزیر و غلامان و یا نگهبانان، محرم و پیشخدمت ها و ماموران دیگرست؛ و چند تن از برادران کهنترش که صاحب حکومت های جداگانه نیستند، دارای همان دم و دستگاہند، و با شاهزاده محمدقلی میرزا، خانواده ای دارد، مرکب از بیست و پنج بچه و حرمی مفصل، که مخارج سالیانه او را بسیار سنگین کرده و این تمایل را در او برانگیخته است که با نصب فرزندان به حکومت نقاط تابع خود، خویشتن را سبکبار کند بر روی هم، این روش برای حاکم نشین های مربوط، بسیار گران تمام می شد، زیرا باید مخارج یک دربار کوچک و عمال حریص و طماع آن را متحمل شوند (۴۷۸).

### مناصب و مشاغل عالی و درباری در دوره قاجار

گاسپار دروویل، در سفرنامه خود راجع به مناصب و مشاغل درباری این دوره چنین می نویسد که: مقامات عالی سابق درباری، تقریباً به جای خود محفوظ مانده است ولی جنبه ی افتخاری این مقامات به سودبخشی آنان، می چربید. امروزه به استثنای وزیران و معدودی از صاحب منصبان عالی رتبه ی دربار، کسی حقوق و مزایای قابل توجهی دریافت نمی کند. با این حال، خدمتگزاران و کارمندان کاخ سلطنتی به هر صورتی که به خواهند، از اقلام هزینه ها مبالغی به جیب خود می زنند، زیرا دزدی بدون ترس از مجازات، در آن جا رواج کامل دارد گمان نمی کنم که چیزی برای کاخ شاه یا شاهزادگان خریداری کنند، بی آن که بهای آن را سه تا چهار برابر قیمت اصلی به حساب نگذارد. دربار سلطنتی ایران، مخارج هنگفتی دارد زیرا شاهزادگان و حکام نیز به پیروی از پدر یا ارباب تاجدار خویش، پنجاه شصت تن بی کاره را در خدمت نگه می دارند، این بیکاره ها به هنگام گردش شاهزادگان یا حکام، از پیش و پس به راه می افتند تا دبدبه و شکوهی به مرکب وی بخشند بیکاره ها به قلب غلام (یعنی بردگان) ملقب اند، ولی در دربار ایران فقط غلام مترادف با گارد شاهی است. شاه، غلامان متعددی دارد و غلامان را از میان جوانان زیباروی کشور انتخاب می کند. غلامان، اسکورت شاه را تشکیل می دهند و زیر فرمان کلانتر باشی خدمت می کنند. حقوق و جیره آنان بسیار قابل توجه است، ولیعهد نیز غلامان جسوری دارد گرچه غلامان ولیعهد، با شیوه جنگ خاص خود برای روس ها دشمن خطرناکی نیستند، ولی غالباً وسایل مزاحمت آنان را فراهم می کنند (۴۷۹). سابقاً شاغل والترین مقام درباری، اعتماد الدوله نامیده می شد، این مقام امروزه حذف و به جای آن، مقام صدراعظمی یا نخست وزیر ارشد معین شده است. رسیدگی به امور داخلی و خارجی، بر عهده صدراعظم است روزی دیگر زیر دست صدراعظم و تمام دوایر دولتی گوش به فرمان وی می باشند. مقام دوم دولتی در ایران قائم مقامی است این مقام امروزه به پیرمرد ۷۵ ساله ای به نام میرزا بزرگ سپرده شده است، میرزا بزرگ به پنج پادشاه خدمت کرده و از معجب ترین مردان ایران است. مقام سوم دولتی ایران، مقام (وزارت) است. وزیران، معاون صدراعظم تهران و قائم مقام تبریز به شمار می آیند، در دستگاه حکومتی شاهزادگان دیگر، جز مقام وزارت نمی توان یافت شاه پیشکار فرزندان را در

کودکی به لقب وزیر مفتخر می‌سازد. ظاهراً وزیر (میرزا بزرگ) در آذربایجان سمتی جز پست نظامی ندارد. گذشته از وزیران (میرزاها) خدمات مختلف دیوانی انجام می‌دهند، میرزاها روسای دوائر و منشیان دولتی محسوب می‌شوند. پس از میرزاها، مقامات مختلف درباری به شرح زیر است (۴۸۰): (۱) رئیس پزشکان: این شخص که مواظب تندرستی شاه و ضمناً تامین کننده وسایل خوشی اوست. رئیس پزشکان ملقب به حکیم باشی و عضو شورای خاص سلطنتی است. (۲) شیخ الاسلام: رئیس کل روحانیون کشور است و قاضی شرع، رهبر شیعیان و هم طراز با مفتی قسطنطنیه - پیشوای سنیان - است. (۳) ایشیک آغاسی: یا نسق چی باشی، رئیس کل تشریفات و انتظامات که همواره حاضر به خدمت شاه است. چند تن فراش باشی وظیفه برافراشتن خیمه و خرگاه سلطنتی را بر عهده دارند. (۴) نسق چی باشی: ابلاغ فرامین شاه به صاحب منصبان، دیوان و احضار کسانی که باید شرفیاب شوند به عهده اوست ضمناً تأمینات اردوی شاه در سفر نیز با اوست. (۵) مهماندار باشی: موظف است که از بدو ورود سفیران بیگانه به ایران، از آنان پذیرایی کرده و حوائج ضروری شان را برآورد، مهماندار، تقاضاهای سفیران را به دیوان عرضه کرده و یادداشت های آنان را به وزیران تسلیم می‌کنند. مهمانداران دون پایه ای نیز زیردست مهماندار باشی به انجام وظیفه مشغولند. (۶) مهرداد باشی: مهرهای سلطنتی را از گردن آویخته و فرامین شاه را بدان مهمور می‌سازد. (۷) میرآخور باشی: که مسوول اصطبل مخصوص بود. (۸) خواجه باشی: بنا به موقعیت خویش، به حرمسرا راه دارد. گاهی به عنوان ماموریت، در سراسر کشور به سیر و سیاحت می‌پردازد و توسط نمایندگان خویش دختران را به حرمسرای شاه می‌فرستند. (۹) ناظر باشی: مسوول اداره اموال سلطنتی است. بازرسی داخل کاخ‌ها و انتخاب یا تعویض نوکران در صلاحیت اوست. (۱۰) اودندار باشی (اطاقدار باشی): مسوول حفاظت کاخ‌ها و تنظیم وسائل حرکت برای سفر یا شکار است. افسر زیردست او را مشعل دار باشی می‌نامند که مسوول روشنایی کاخ‌هاست و خود، رئیس مشعل داران به شمار می‌رود. (۱۱) شکارچی باشی یا میرشکار: مسوول اداره امور مربوط به شکار است. زیردستان او، سگبان باشی، نگهبانان سگان شکاری و تازیان بودند. (۱۲) منجم باشی: یا رئیس اختر شماران، مسوول تنظیم تقویم و تعیین ساعات سعد و نحس و نقود ستارگان در اعمال خیر و شر است، هر بار که شاه قصد سفر، شکار یا دید و بازدید کند با وی مشورت می‌کند. بنا به نوشته دروویل: عباس میرزا به گفته منجمین اعتمادی ندارد ولی از نظر مصلحت سیاسی، به تقویم منجمی مراجعه می‌کند. (۱۳) انباردار باشی: نگهداری ذخیره خواربار و مواد غذایی با او است. (۱۴) به پز باشی: در شغل آشپزی و قهوه چی باشی، در تهیه دسر و قهوه و چای و شربت زیردست انبار دار باشی کار می‌کند. (۱۵) صندوقدار باشی: مسوول نگهداری لباس‌ها و هدایایی است که به شاه تقدیم می‌شود. (۱۶) شاطر باشی: سردسته شاطران محسوب می‌شود شاطرها، جوانان تیز دو و زبر و زرنگی هستند که پیاده پیشاپیش اسب شاه حرکت می‌کنند تعداد آنان صد نفر است و هر یک کلاه مخصوصی بر سر، چماق کوتاهی در دست دارند، شاطرباشی مواظب است که کسی بدون اطلاع نقره چی باشی که به دنبال اوست به موکب شاه نزدیک نشود. مقامات عالی لشکری، که این مقامات را گاهی شاهزادگان بلافصل اشغال می‌کنند عبارت بود از: بیوک سردار؛ فرمانده کل قوا و توپچی باشی، فرمانده توپخانه است.

### جمعیت ایران در دوره حکومت قاجار

راجع به جمعیت ایران، لرد کرزن اظهار نظر می‌کند که جمعیت ایران روزگاری خیلی بیش تر از مقدار فعلی بوده، حتی اگر برآورد پنجاه میلیون را که بعضی نویسندگان به عهد داریوش، نسبت داده اند مورد تردید قرار دهیم و یا چهل میلیون نفر را که شاردن به دوره صفویه منسوب داشته است باور نداشته باشیم، باز تردیدی نیست که جمعیت این کشور سابقاً به مراتب بیش از جمع سکنه ی فعلی آن بوده است. شهرهای ایران و دهات متروک و بازارهای داخلی و رشته های متعدد قنات های خراب، تاسیسات عمومی، سابقاً عامل عمده حاصلخیزی اراضی پهناوری بودند که اکنون به حالت ویرانی افتاده اند و همه حاکی از شواهد

و آثاری است که قابل اشتباه نیست. (۴۸۱) البته این نکته را هم می‌دانیم که هر محل و مکان متروک، لزوماً دال بر زوال زندگی و ضعف به شمار نمی‌رود. شوالیه شاردن، قلت سکنه را به چهار علت فرعی نسبت داده است که عبارتند از: ۱- فساد غیر عادی، ۲- تجمل بی تناسب، ۳- ازدواج در سن و سال پایین، ۴- مهاجرت پیوسته به سرزمین هندوستان (۴۸۲). ولی دکتر پولاک که شغل طبابت داشت، در گزارش خود راجع به کمی جمعیت ایران عوامل زیر را در ۴ قسمت مورد بحث قرار می‌دهد: (۱) وضع نامساعد زنان، از جمله آسانی کار طلاق و ازدواج در سن و سال کم و پیری زودرس و طولانی بودن دوره شیرخوارگی اطفال که سبب تحلیل رفتن قوه‌ی تولید نسل آن‌هاست (۴۸۳). (۲) نابسامانی وضع بهداشتی و تلفات سنگین حصبه، اسهال، وبا و طاعون و به خصوص فقدان وسایل تلقیح برای جلوگیری از آبله و تلفات جانبی اطفال در زیر دو سالگی. (۳) آسیب و تلفات ناشی از جنگ‌های تاتار و مغول و افغان، حملات ایلات ترکمن به ایالت شرقی و فروش اسیران در بازارهای خیوه و بخارا، جنگ‌های داخلی و تلفات جانبی سربازانی که مادام‌العمر در خدمت‌اند و دسته‌دسته در پادگان‌های خود تلف می‌شوند. (۴) مهاجرت عناصر غیر اسلامی، یعنی زرتشتی، کلیمی، ارمنی، به هند و قفقاز و عثمانی و پیش آمد قحطی به واسطه‌ی نقصان باران و برف که قسمتی از آن ناشی از نبودن راه‌های ارتباط است و در ادامه بحث... فرض این که در هر مایل مربع، حدود چهار تا چهارصد و پنجاه نفر زندگی می‌کنند، با این حساب می‌توان شماره اهالی را بین ۹ تا ۱۰ میلیون نفر برآورد کرد (۴۸۴). عوامل دیگری که باعث عدم رشد جمعیت می‌شد یا شیوع بیماری وبا بوده، یا قحطی و خشکسالی، بیماری وبا را مرض موت و یا مرگامرگی نامیده‌اند. بیماری وبا، از خصوصیات سرزمین‌های عقب افتاده و از عوامل عقب افتادگی است که از جهتی، زاده فقر است و از جهتی، موجب فقر؛ بیماری وبا در اثر قحطی شیوع پیدا می‌کند و در بعضی مواقع، پس از شیوع بیماری و کشتار جمعی مردمان، قحطی به وجود می‌آید، بیماری وبا، معمولاً دامنگیر مردمی است که از وسایل مقدماتی بهداشت و تامین اجتماعی برخوردار نیستند و در بروز بلا محکوم به فنا می‌شوند و محروم از فرار، از نظر گسترش، وبای بزرگ ۱۲۳۶ ه. ق در ایران، بی سابقه بود. در سواحل خلیج فارس روزی ۱۵۰۰ نفر را می‌کشت، که به ناچار اجساد را به دریا می‌ریختند. در شیراز ۴۰۰۰۰ نفر، در بحرین ۴۰۰۰ نفر قربانی وبا شدند، و آمار تعداد ۲۰۰۰۰ نفر را اعلام نموده است در ۱۲۴۷ ه. ق در مازندران و گیلان کشتار عظیمی داشت در اردلان ۸۰۰۰ نفر را کشت. در ۱۲۶۳ ه. ق وبا در آذربایجان، ۶۰۷۷ نفر و در ۱۲۶۵ ه. ق، در ارومیه ۴۰۰ نفر را به هلاکت رساند. در اواخر ۱۲۶۷ ه. ق در تهران وبا به صورت بسیار گسترده شایع گشت و تا اوایل ۱۲۶۸ ه. ق ادامه داشت که گاهی این بیماری مجدداً بروز می‌کرد و تعدادی از مردم این منطقه را از بین می‌برد. به طوری که راجع به برخورد سرکردگان با این بلا ویران کننده گزارش داده شده است، چنین بر می‌آید که حکومت وقت، در سرایت و گسترش و عواقب شیوع وبا، مسئولیت مستقیم داشت. هنگام بروز ناخوشی، حکام راه‌گریز در پیش می‌گرفتند، با پنهان ساختن حقیقت و فریبکاری رسماً مردم را در میان مهلکه رها می‌کردند و کارگزاران از بیم مسدود شدن راه‌ها خبر ناخوشی را به سایر ممالک اعلام نکرده و با برقرار کردن قرنطینه، که مستلزم گردآوری آذوقه و غلات و هزینه‌های گوناگونی بوده، مخالفت می‌ورزیدند (۴۸۵). فریزر، نوشته‌های یک سیاح انگلیسی را که در سال ۱۲۳۶ ه. ق در اثر ابتلا به بیماری وبا در شیراز مرده بود، در کتاب خود، این چنین آورده است: در شیراز، به محض شنیدن خبر وبا، حاکم، حسینعلی میرزا فرمان فرما و وزیر و اطرافیان‌اش فرار کردند و بدون این که دستور العملی جهت حفاظت شهر و مردم بدهند، اهالی را به حال خود رها نمودند و به راستی این بی‌شرمانه‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین اقدامی بود که به همه عمر، شاهدش بودم وقتی مردم به خود آمدند، آشکارا به حکومت ناسزا می‌گفتند (۴۸۶). فریزر خود نیز، از رفتار حکام و بی‌پناهی مردم، بسیار زیاد یاد می‌کند: شاهزاده فرار کرده وزرا و اعیان هم به دنبالش، مردم را سرگردان بر جای گذاردند گاه دیده می‌شد، چند نفری به خیال این که با عنصری دیوانه و متجاوز رو به رو شده‌اند در کوچه‌ها می‌دویدند و فریاد بر می‌آوردند، این ناخوشی پدر سوخته کجاست؟ جرات دارد بیاید جلو تا حساب‌اش را برسیم و گاه از سحر تا شام با دسته‌ی توپ چیان به کوه



می روند تا با غرش توپ و صدای شیپور، همراه فریاد هزاران نفر، وبا را از خود برانند و این حالت دهشت نفرت باری بر آن می افزود (۴۸۷). میرزا تقی خان، روزنامه اخبار را به مردم می رساند و در جهت روشننگری مردم گام های بسیار برداشته شد و از طرفی روحانیون در مجله ها مردم را از عوامل این بیماری آگاه می نمایند (۴۸۸). راولینسن، به سال ۱۸۵۰ م. جمعیت ایران را ده میلیون نفر نوشت اما در سال ۱۸۷۳ م. پس از دو بار شیوع طائون و قحطی، به شش میلیون رسید، ارقامی که نویسندگان دیگر در بیست سال اخیر نوشته اند بین پنج و ده میلیون نفر است البته کرزن در کتاب خود (ایران و قصبه ی ایران) به آمار زیر اشاره می کند، اما باز آن را مورد تردید قرار می دهد: مساحت ایران در حدود ۰۰۰/۲۸۲/۶ میل با ۹۹ شهر، شامل: ۶۳۰/۳۶۳ با ۸۰۰/۹۶۳/۱ نفر سکنه دهات و نواحی بی شهر ۰۰۰/۷۸۰/۳ نفر صحرائشین ها: اعراب ۰۲۰/۵۳ نفر ترک ۰۰۰/۱۴۴ نفر کردها و لک ها ۰۰۰/۱۳۵ نفر بلوچ و کولی ۱۴۰/۴ نفر بختیاری و لر ۸۰۰/۴۶ نفر ۹۶۰/۳۸۱ خانوار با ۸۰۰/۹۰۹/۱ کل جمعیت ایران ۶۰۰/۶۵۳/۷ نفر رقم فوق را از لحاظ مذهب و فرقه به شرح ذیل اظهار کرده است: شیعه ۰۰۰/۸۶۰/۶ نفر سنی و فرقه های دیگر ۰۰۰/۷۰۰ نفر زردشتی ۰۰۰/۸ نفر کلیمی ۰۰۰/۱۹ نفر ارامنه ۰۰۰/۴۳ نفر نسطوری و گلدانی ۰۰۰/۲۳ نفر جمع کل جمعیت ایران ۶۰۰/۶۵۳/۷ نفر کرزن آمار ژنرال شیندلر، را راجع به شهرها غالباً زیادتر از میزان حقیقی می داند و در مورد فرقه های مذهبی هم حرف او با واقعیت منطبق نمی داند، ولی کرزن، نظریه زولوتارف، را در جلسه انجمن جغرافیایی روسیه به سال ۱۸۸۸ م. اظهار نموده کل جمعیت ایران را به شرح ذیل بیان کرده است. ولی آمار دیگری که در این رابطه ارائه گردیده است تفاوت کاملاً کلی دارد: مقایسه آماری جمعیت توسط پژوهندگان در دوره قاجاریه (۴۸۹) با پذیرش آخرین رقم - چرا که این رقم توسط لرد کرزن، یکی از کارشناسان در زمینه مسائل ایران که مدت سه سال در ایران به مطالعه مشغول بوده ارزیابی شده است و افزودن ۸۵ رشد سالانه ای که توسط خود او اقامه شد، جمعیت کنونی ایران، مرکب از ۱۷۵ میلیون نفر ۷۵ مردم اسکان یافته که ۲۵ در شهرها و ۵۰ در روستاها زندگی می کنند و ۵/۲ میلیون یا ۲۵ عشایر می شود. اگر وسعت ایران را ۹۸۶/۲۹ مایل مربع به حساب آوریم تراکم جمعیت در هر مایل مربع، ۸/۶ درصد و در هر ورس (۴۹۰) مربع، ۳۶۷ نفر می شود - بنابراین از نظر تراکم جمعیت، نزدیک به تراکم جمعیت روسیه است که در هر ورس مربع ۷ نفر زیست می کنند و یا نزدیک به تراکم جمعیت ایالات متحده است که در هر ورس مربع ۸ نفر به سر می برند. تراکم فوق الذکر جمعیت چنان که از اطلاعات تاریخی طبیعی ایران بر می آید در همه جا یکسان نیست. ایالاتی که از نظر حاصلخیزی و اوضاع و شرایط زندگی نامساعد هستند، جمعیت شان بسیار پراکنده است. در حالی که برعکس جاهایی که دارای آب و هوای مرطوب و طبیعت سخاوتمندی است تکاثر جمعیت بیش تر است (۴۹۱). عشایر، بیش تر در نواحی جنوبی و جنوب غربی ایران متمرکز شده است. تعداد کل مراکز شهری ایران حدود ۱۰۰ می باشد ولی چنان که از فهرست زیر راجع مایل روسی معادل با ۷ ورس یا ۷۴۶۸ کیلومتر یعنی حدود ۴۶۹ مایل قانونی است. تعداد کل مراکز شهری ایران ۱۰۰ مرکز می باشد ولی چنان که از فهرست زیر راجع به شهرهای مهم و سکنه آن ها بر می آید در ایران شهرهای وسیعی دیده نمی شده است. تبریز ۰۰۰/۳۰۰ نفر تهران ۰۰۰/۳۵۰ نفر اصفهان ۰۰۰/۸۰ نفر مشهد ۰۰۰/۷۰ نفر یزد ۰۰۰/۵۰ نفر کرمان ۰۰۰/۵۰ نفر کرمانشاه ۰۰۰/۵۰ نفر همدان ۰۰۰/۵۰ نفر خوی ۰۰۰/۵۰ نفر قزوین ۰۰۰/۴۰ نفر قم ۰۰۰/۳۰ نفر شیراز ۰۰۰/۳۰ نفر رشت ۰۰۰/۳۰ نفر ارومیه ۰۰۰/۲۰ نفر بوشهر ۰۰۰/۱۵ نفر نیشابور ۰۰۰/۱۰ نفر شاهرود ۰۰۰/۱۰ نفر محمره ۰۰۰/۱۰ نفر شوشتر ۰۰۰/۱۰ نفر قلت جمعیت شهرها، معلول عوامل چندیست، در ایران هیچ نوع کارخانه ای وجود ندارد که در این شهرها متمرکز شده باشد تا موجب گردآمدن جمعیت در آن ها شود. به علاوه، شهرهای ایران با توجه به خدمات و رفاه، نسبت به زندگی روستایی کششی ندارد، از طرفی ایرانیان، تمام گروه های قبیله ای به ده ها عشیره و گروه تقسیم شده که اغلب از نظر شیوه ها و رسوم زندگی و دشمنی متمادی با یکدیگر فرق دارند. این نوع یکی از عوامل اصلی بی نظمی سلطه ایران است که آن را به قطعات مختلفی تقسیم کرده و یکی از علل فقدان وحدت عمیق در دولت و بی نظمی های مداوم داخلی است (۴۹۲).

## درآمد منابع و مصنوعات دولت دوره قاجاریه

لرد کرزن، در این زمینه اطلاعات ذی‌قیمتی را دسته‌بندی و ارائه می‌کند. طبقه‌بندی عواید درآمد ایران را می‌توان تحت دو عنوان تقسیم کرد: الف - مالیات یا عواید ثابت، ب - سیورسات یا درآمد غیر ثابت. درآمد ثابت از چهار منبع تحصیل می‌شود: ۱ - مالیات مرتب ۲ - درآمد املاک شاهی ۳ - گمرک ۴ - کرایه و اجاره‌ها. درآمد غیر ثابت از سه منبع عاید می‌شود: ۱ - صادر یا مصادره‌ی عمومی ۲ - پیشکش‌های عید نوروز و عید مولود (میلاذ نبی) ۳ - پیشکش‌های فوق‌العاده که ناشی از هدایا و جرایم و رشوه و ضبط مال و غیره است (۴۹۳). الف - مالیات یا درآمد ثابت ۱ - وضع مالیات عواید مالیاتی آن بر سه نوع است: شامل مالیات زمین، مالیات چهار پایان و احشام و گله‌داری، مالیات بر دکاندار و پیشه‌ور و کسبه و کار. این مالیات‌های متعدد بنابر وضع و حال متفاوت حوزه‌ها و نواحی و اهالی و نوع اشتغال تغییرپذیر بود. ۲ - مالیات زمین: منبع عمده و اصلی درآمد در ایران، همواره مالیات ارضی بوده است. در روی زمین که همه‌مایه و عایدی فلاحتی نتیجه آبیاری است، میزان مالیات به طور کلی بسته به جنس محصول و مقدار آب و بنابر نوع محصولات محلی یا رسم و عادت قدیم نقدا یا جنسا پرداخت می‌شود، در حدود یک پنجم کل درآمد به صورت جنس و آن معمولاً گندم، جو، برنج یا کاه است. اصلی که مالیات زمین بر آن مبتنی است این است که یک پنجم یا بیست درصد محصول زراعتی یا باغ و بوستان حق شاهی است. در سابق این حق فقط ده درصد بود، ولی فتحعلی شاه مقدار آن را دو برابر کرد و در عمل، ارزیابی مالیاتی غالباً تا سی درصد می‌رسید و مالیات بیست و پنج درصد متوسط معمولی است. البته در سرزمین‌های دیگر ایران، چون آذربایجان، قسمت عمده مالیات از زمین و محصولات اخذ می‌شود و در بعضی از موارد بر تعداد گاوها که اهالی در شخم کاری دارند و در جاهای دیگر مالیات سرشماری، جاری است. به علاوه مالیاتی هم از اسب و گاو و الاغ و گوسفند دریافت می‌شود (۴۹۴). مالیات احشام، مالیات بر گله و گوسفند و حیوانات به دو صورت دریافت می‌شود، یا مثل مالیات ارضی است و یا تنها وسیله‌ی مالیاتی است که در میان ایالات و یا مردم صحرائشین معمول است که زمین خود را در ازای خدمت نظامی در اختیار دارند و یا فقط بر سیل گشت و آوارگی به کشاورزی می‌پردازند و گله و رمه - خاصه گوسفند و بز - مایه‌ی اصلی ثروت آن‌هاست. و می‌افزاید: میزان متداول چنین مالیاتی از نظر آفت فلاحتی، ثلث قران، بر هر راس گوسفند یا بز، دو قران و نیم بر هر گاو ده قران برای هر الاغ و مانند آن است و ضمناً از طرف اقوام چادرنشین به رسم مالیات، مبلغی در بست به حاکم ولایت پرداخته می‌شود. تقسیمات جزء آن بر عهده ایلخان یا خان یا ریش سفید و یا توشمال‌ها (پیرمردان) است؛ از این رو ایل بختیاری، قسمتی مالیات را به والی خوزستان یا بروجرد و قسمتی هم به حاکم اصفهان می‌پردازند. لرها به حاکم لرستان، اهالی پشتکوه به حاکم کرمانشاه کردهای کرمانشاه به حاکم همان جا سکنه کردستان ایران به سند طوایف آذربایجان به والی تبریز، طوائف کوه کهگیلویه و ممسنی و قشقایی و عرب‌های فارس و بولواری‌ها به والی فارس، شاهسون‌ها قسمتی به آذربایجان و قسمتی به عراق (سلطان آباد)، خلج‌ها عده‌ای به حاکم ساوه و بقیه به عراق و همه قبایل خراسان به والی همین ایالت و افشارها به خمسه‌ی زنجان و قراگوزلوها به حاکم همدان می‌پردازند. در میان چند طایفه به جای مالیات خدمت نظامی منظور شده است ولی در اکثر موارد میزان عواید صریحاً مقررات و در ازای خدمت نظامی مبلغی جداگانه پرداخته می‌شود (۴۹۵). تاریخ منتظم ناصری، منابع درآمدهای دولت را به ده بخش معرفی می‌نماید: ۱ - مالیات مستقیم ۲ - مالیات غیر مستقیم ۳ - اداره‌ی گمرکات ۴ - تلگراف خانه ۵ - پستخانه ۶ - خالصیجات ۷ - ضرابخانه ۸ - معادن ۹ - حق تبر و ثبت اسناد ۱۰ - امتیازات و وجه‌الاجاره (۴۹۶). باج سیل ایللیاتی در لرستان انواع دیگر تدارک درآمد وجود دارد که هم از لحاظ زیرکی ذاتی ایرانیان و هم نمایاندن منابع سرشار مالی ایران شایسته یادآوری است. از هر ناحیه و بلوک سالانه مبلغی بین ۲۵ - ۵۰ قران بابت یک نسخه از سفرنامه نخستین مسافرت همایونی به اروپا دریافت می‌شود، این مالیات از زمان وقوع آن سفر در سال

۱۸۷۳ برقرار شده است، تا هم اهالی را به عظمت اقتدار شاهانه آشنا و هم ذات شهریاری را بر تمکن مالی که اتباع او دارند واقف سازد. مالیات کسب و کار، مالیات دکان داران و پیشه وران و تجارت از همه بیش تر مقرون به تلون و بی نظمی است. گاهی به صورت سرانه یا مالیات سرشماری است. ولی بعضی ها نیز گفته اند که بیست درصد بر سود کسب و تجارت دریافت می گردد. در صورت های سبک عواید قدیم ایران در تحت همین عنوان مالیات اجاره خانه ها و کاروانسراها، حمام ها، دکان ها، آسیاب ها و کارخانه ها محسوب شده بود. ۲- عایدات املاک شاهی، اجاره ای است که زارعین بابت املاک شاهی می پردازند، و آن از روزگار قدیم پایه گذاری شده است و منوط به طرز تسهیم هزینه زراعت بین دو طرف است که قسمتی از محصول به این نسبت دریافت و یا واگذار می شود. گاهی دولت بذر می دهد و در ازاء آن قسمت عمده ای از بهره را دریافت می دارد، ولی غالباً پادشاه مالک غیابی پیش نبود. ۳- گمرک در حدود یک پنجم ارزش جنس، حقوق گمرکی بر اجناس وارداتی و صادراتی و به رسم مالیات اخذ می شود. در هر ولایت یا شهر یا ناحیه گمرک را به کسی که مبلغ بیش تری پرداخت کند اجاره می دهد؛ و وی ۲۰ تا ۲۵ درصد به کیسه خود می ریزد، چنان که گمرک بوشهر را در سال ۱۸۸۹، دولت به مبلغ نود و یک هزار تومان، به اضافه ی حق پیشکش، پنج هزار تومان و حق مستاجر به اجاره واگذار کرد. سوء استفاده جای تعجب نیست که چنین سیستمی که فاقد هرگونه اسلوب و تربیت است و در انتهای کار هم امکان وصول عواید از راه زور و فشار باقی است، موجب سوء استفاده های کلان بشود، یکی از موارد تقلب را شرکت استولزه و ندروزنیک، دریافت اند. برای آن که مقدار درآمد، بیش تر از مبلغ اجاره بهایی بشود که به دولت پرداخت شده است. نفع اجاره داران در این است که هر چند بیش تر اجناس از گمرک خانه مورد اجاره آن ها وارد یا صادر شود از این رو رقابتی با ماموران وصول در سایر نواحی و بنادر، آغاز و مال التجاره را از گمرک خانه خود با مبلغ کمتر از تعرفه رسمی گمرکی ترخیص و از این راه تجار را تشویق می کنند که جاده های دیگر را ترک و از طریق گمرک خانه آن ها تجارت کند. ذیلا جدولی از وجوه دریافتی دولت بابت اجاره داری گمرک در ده سال گذشته ضمیمه و معادل مبالغ را هم با نرخ رسمی به لیره ذکر می کنم. در هر مورد باید به خاطر داشت که بعد از اضافه کردن ۲۰ درصد مبلغ مورد محاسبه ی تجارتی به دست خواهد آمد. از مبلغ هشتصد هزار تومان که در آخرین سال مذکور بابت گمرکی دریافت شده است دوپست و نود و چهارهزار تومان در تهران و بقیه در بنادر خلیج فارس و شهرهای مرزی به دست آمده است. عواید گمرکی به فرمان همایونی صرف پرداخت مخارج حرم سرا و خانواده شاهی می شود. ۴- اجاره بها و کرایه ها، این عواید از عایدات دستگاه های مختلف و تاسیسات و اعتباراتی نقل شده است، که به دولت تعلق دارد و به اجاره واگذار می شود، از قبیل پست و تلگراف و ضرابخانه و معادن و غیره در سال ۱۸۸۸ مبلغی که از این چند بابت عاید شده ۱۰۷/۰۰ تومان بوده است.

### عایدات نامرتب

۱- مصادره های عمومی، درآمد نامرتب یا سیورسات مبلغی است که عنفا و ناگهانی جهت رفع پاره ای احتیاجات فوری اخذ و با قهرا تحت لفافه هدیه و پیشکش تحویل می شود، این کار موجب فشار و اجحاف بسیار نسبت به افراد عامه می شود. چه با آن که ظاهرا چنین می نماید که مبلغ مزبور از کیسه اعیان توانگر و عمال تهکار اداری پرداخت می گردد - که احدی را از این بابت تاسفی نیست - ولی در واقع از جیب زارع بی مایه خارج و بنا به مراتب طبقاتی بار سنگین این گونه تحمیلات سرانجام بر شانه ی او وارد می شود. ۲- پیشکش های نوروزی، مبالغی که شاه در عید نوروز برای رفع بخش و کدورت خاطر شاهانه و یا ابراز عنایت ملوکانه دریافت می نمود، سابقا از اقلام عمده ی درآمد شاهی به شمار می رفت. به قول ملکم، درآمد سالیانه پیشکش های نوروزی دوازده میلیون لیره بود. فریزر، آن را رقمی از ده میلیون تا دوازده میلیون تومان اظهار می دارد. ۳- پیشکش های فوق العاده، مالکم این اقلام تقدیمی حضور همایونی را بابت جریمه و مصادره و انعام و غیره همان نصف پیشکش های مرتب روز

مولود تخمین زده بود. ۴ - تنزل پول رایج .

## تغییر و تحول وضعیت ارضی در دولت قاجاریه

پس از آغا محمد خان، میل غالب بر این بود که اراضی وسیعی از مملکت به عنوان (تیول) به این و آن واگذار شود و به وسعت نواحی که من غیر مستقیم اداره می شد، نسبت به سایر نواحی که مستقیماً اداره می شود افزوده گردد. اصلاح تیول مانند زمان صفویه، مشتمل بر انواع مختلف از عطایا بود. در بعضی موارد تیول عبارت بود از اختصاص عوایدی که به مناسبت معینی تعلق می گرفت و در برخی موارد عبارت بود از اعطای زمین خالصه به جای حقوق و مواجب در پاره‌ی از موارد - خاصه در نواحی عشایرنشین - تیولدار متعهد بود که قوای نظامی بنیچه فراهم کند و در موارد دیگر تیول فقط عبارت بود از اعطای حق وصول مالیات ناحیه‌ای که با زمین خالصه به شمار می رفت یا ملک شخصی، عبارت بود از اعطای حق و وصول مالیات ناحیه‌ای که با زمین خالصه به شمار می رفت، یا ملک شخصی ثابت یا ملک کسی که تیول به او داده شده بود و در مورد اخیر، معنی تیول معاف بودن از پرداخت مالیات بود. از انواع تیول‌هایی که یاد شده شاید به توان گفت که نوع دوم بیش از همه معمول و متداول بوده است از این گذشته در دوره‌ی قاجاریه به میل غالب بر این بود که این نوع تیول‌ها موروثی گردد و این‌ها و تیول‌های دسته اول یکی شود مناصب و مقامات مختلف و غالباً مستمری‌ها، رفته رفته حق موروثی بعضی خانواده‌ها شد. و اگر کسی منصب و مقام خود را از دست می داد، باز کماکان دارای تیول متعلق به آن بود، به تدریج که از نظارت دیوان بر تیول‌ها کاسته می شد، این تمایل پدید می آمد که تیول‌ها را مبدل به املاک شخصی کنند و خود مالک بالفعل آن‌ها شوند تا بتوانند آن‌ها را موروثی کنند، یا از طریق بیع به دیگران انتقال دهند. بدین گونه ماموران سابق و لاحق حکومت و هم چنین (تیول‌داران بر عده‌ی مالکان، به معنی اخص) علاوه شدند. در ابتدا این نوع ماموران از طرف دیوان، مالیات را از دهقانان و کسان دیگری که در فلان مالک و زمین به سر می بردند، وصول می کردند و حال آن که دیوان به تیولداران که مالک بالفعل بودند وصول گردید. منتهی دیگر این مالیات‌ها عنوان مطالبات مالیاتی دیوان را نداشت. بلکه در حکم رسوم و عوارض فوق العاده‌ای بود که مالک از زارع می گرفت. به عبارت دیگر، مالیات دیوان با سهمی که مالک از غله می برد (بهره‌ی مالکانه) یا مال الجاره‌ای که از مستاجران خود می گرفت، یکی می شد (۴۹۷). تصاحب زمین برای زمین‌دار سودی نسبتاً فراوان داشت و او را قادر می کرد به این کار عده‌ای از ملازمان مسلح به خدمت خود بگمارد و این کار قدرت بسیاری به وی می بخشید. عملاً معنی این کار آن بود که حکومت می بایست غالباً در نواحی که عمده‌ی مالکان (۴۹۸) زمین داشتند در برابر آنان سر فرود آورد و این نکته به نوبه‌ی خود حیثیت اجتماعی و هم چنین قدرت سیاسی برای مالک کسب می کرد در سراسر دوره‌ی قاجاریه، طبقه ممالک که شامل خوانین ایلات هم می شد مقتدرترین عوامل مملکت به شمار می رفتند. زمین داری، زمینه‌ی سودی برای سرمایه‌گذاری بود و مایه‌ی کسب حیثیت اجتماعی مالک به شمار می رفت و همین امر موجب شود که بر عده‌ی زمین‌داران افزوده شد و این طبقه جدید نه تنها عبارت بودند از ماموران حکومت که با استفاده از مناصب خویش در حوزه ماموریت خود ملک می خریدند، بلکه تجار و کسانی هم که می توانستند سرمایه‌ای به کار اندازند، افراد این طبقه را تشکیل می دادند.

## سیاست جابجایی عشایر به منظور تضعیف قدرت آنان

اراضی وسیعی، واقع در قلمرو قاجاریه، عبارت بود از نواحی ایل نشین، خاصه فارس و بختیاری، خوزستان، کردستان و نواحی سرحدی خراسان و آذربایجان که تقریباً پیوسته در این مناطق زد و خورد برقرار بود و رفت و آمد عناصر یاغی از این سوی به آن سوی مرز، و آمد شد. آنان به ولایات روسیه، افغانستان و عثمانی بر ناپایداری اوضاع می افزود. در زمان قاجاریه، مانند دوران

سلسله‌های پیشین، دوباره به تقسیم و توزیع ایلات در این جا و آن جا و تقویت بعضی عشایر، و تضعیف برخی دیگر پرداختند، مثلاً فتحعلی شاه به قصد تضعیف طایفه، مصطفی خان طالشی، تمام طالشی‌ها را، از میان خاندان‌های مهمی که در آن جا مانده بودند، آن‌ها را تقسیم و روسای آن‌ها را خان گردانید. گاهی برای تضمین از عشایر گورگان می‌گرفت. عشایر دیگری که در دوره قاجاریه به نقاط دیگر کوچ کرده‌اند عبارتند از: سعدوند که آنان از زمان محمد شاه ۱۸۳۴ م از فارس به حوالی مشرق قم آوردند. عشایر نائینی را نیز به شمال قم کوچ دادند. اینان در ابتدا عهده دار امور حمل و نقل دیوانی از راه شترداری بودند و سپس به طیب خاطر از این شغل استعفا کرده و یکباره به زراعت و گله‌داری پرداختند. مراتع آنان در امتداد رودخانه ساوه و نزدیک مراتع شاهسون‌ها بود و از این رو دائم با هم نزاع داشتند. در دوره قاجاریه عشایر عبدالملکی فارس نیز به قم آمدند و مراتع جنوب قم را به دست آوردند غالب آنان شتریان یا فراش حکومت بودند. هم‌چنین عشایر سنی، بروزن چینی و گرزه بر وزن بند کرمانشاه به قم آمدند و مقارن این زمان بعضی از عشایر عرب میش مست، در حوالی تهران اسکان یافتند. بعضی از آن‌ها خاصه عشایر هداوند بر وزن خداوند، از خرم‌آباد بودند و کریم خان زند آنان را به فارس برده بود و آغا محمد خان آن‌ها را از فارس به تهران کوچ داد. در مورد عشایر نیمه بیابانگرد باید دانست که غالباً از لحاظ پرداخت، مالیات تابع سران خود بودند و اینان در برابر حکومت مسوول وصول و ایصال مالیات به شمار می‌رفتند و مالیات برابر حسب عده‌ی اغنام و احشامی که داشتند تعیین می‌کردند. مالیات مزبور به قول فریزر، عبارت بود از قرار هر مادیان یا اسب، یک روپیه از قرار هر کندوی عسل یک ششم روپیه. ژوبر، نیز می‌نویسد که روسای ایلات بابت مالیات غالباً اسب و دیگر چهارپایان و فرش و سایر اجناس می‌دهند اما در چند سال اخیر، شاه از آنان خواسته است که دست کم یک پنجم مالیات خود را نقد بدهند (۴۹۹).

### قضا در دوره قاجاریه

در دوره قاجاریه، اداره‌ی امور مجلس بیش‌تر بر حسب عرف با قوانین عنادی صورت می‌گرفت و مجریان آن عبارت بودند از شاه نواب او و ولایت و حکام و سایر ماموران محلی و کدخدایان که اوامر آنان با دست زورمند قدرت اجرا می‌شد. بنا به قول ملکم، به سرعت و به دلخواه تصمیم می‌گرفتند و چون به نوبت وقت خود را صرف رسیدگی به مدارک و شواهد می‌کردند، بر فرض که نیتشان پاک بود، باز پیوسته احتمال داشت که مرتکب بیدادگری شوند. عمال حکومت بر حسب خوی و مشرب سلطان مستبد زمان اعمال خود را تنظیم و تعدیل می‌کردند کدخدایان مجاز بودند که مجازاتی خفیف درباره‌ی زیردستان روا دارند و جریمه‌های مختصر بر آنان تحمیل کنند. اگر جرم مهم بود، مجرم را نزد ضابط (محصل مالیات محل) می‌فرستادند و هرگاه دعوی از لحاظ اهمیت ملک و مال و رتبه و مقام اصحاب دعوی با فجیع بودن جنایت مافوق اختیارات کدخدا بود، وی آن را به حاکم ارجاع می‌کرد ماهیت دعوی حدود قلمرو محاکم عرف را کاملاً مشخص می‌کرد، اما میل غالب بر این بود که بر دامنه‌ی قلمرو آن‌ها افزوده شود، زیرا این کار بر قدرت و مداخل ماموران حکومت می‌افزود. سایر دعاوی و صلاحیت تیولداران و ملاکان درآمد، دهقانان در واقع از دادخواهی در یک محکمه بی طرف یا نسبتاً بی طرف محروم می‌ماندند بنا به قول ملکم، قوانین عرفی در میان عشایر اصولاً با قوانین معمول در میان سایر مردم تفاوت داشته است و شورای مزبور را از زمین‌داران عمده تشکیل می‌شده است. از طرفی، طرز وصول مالیات ارتباط داشته است با طرز اجرای عدالت در مملکت دستگاه قضایی و مالی کشور، تحت ریاست یک تن بود و این اقتدار بسته به خلق و خوی او برای مردم شوم و یا فرخنده بود. پیوسته از یک طرف میان حاکم ولایت و نوکرهای او، و از طرف دیگر روستاییان و ضابطان و کدخدایان کشمکش بود کمتر دهی بدون مطالبه و درخواست مالیات خود را می‌پرداخت. دادن و گرفتن رشوه و انعام از امور معمول و متداول بود و حکومت از دیدن این حقیقت کور نبود، اما این شغل را به کسانی می‌داد که از راه دیگر معیشت آنان تامین نشود. علاوه بر مالیات عادی، ماموران حکومت برای مخارج خود و ابواب

جمعی خود - در نواحی که تحت اختیار آنان بود - مالیات هایی از مردم می گرفتند که معروف به (تفاوت عمل) بود. به مرور این عوارض بر مالیات افزوده شد و باز ماموران محلی به جهت تامین مخارج خود به جمع مبالغ بیش تری مبادرت کردند. بدین گونه دهقانان غالباً دچار بینوایی و تنگدستی می شدند و نمی توانستند مطالبات دیوان را پردازند. و بدین ترتیب بسیاری از روستاها ویران گشت و از مردم تهی شد بنا به قول ملکم، مالیات ثابت ایران در زمانی که او کتاب خود را تالیف می کرده، بالغ بر سه میلیون لیره استرلینگ بوده است که پیش تر از محصول املاک خالصه و املاک دیوانی و از مالیات محصولات زراعتی، مانند گندم و جو و ابریشم و نیل و غیره جنس و نرخ آن از قرار یک پنجم بود. اما مالیات تره بار و میوه و سایر محصولات زراعتی که چندان مهم نبود به قول موریه، نقدی و از قرار یک پنجم بود. اما واقعیت ماخذ تقویم مالیات، شماره گاوهای مالک بود؛ یعنی ماخذ مالیات بودند نه مقدار غله شاید بستان های خربزه و زمین هایی که تنباکو و پنبه عمل می آورد و مالیات زمین های دیگری از این قبیل، نقدی بود و مالیات را بر اساس ارزیابی محصول تعیین می کردند. مالیات نخل های دالکی، به این طرز تعیین می شد محصول هر نخلی را که کاملاً به شهر رسیده بود، یک من هاشمی در حدود ۱۱۶ پاوند یا ۱۶ من تبریز یا هر من یک چهارم پاوند حساب می کردند که برای صاحبانش تا یک دوم رویه ارزش داشت و مالیاتی که بابت درخت می گرفتند عبارت بود از یک محمودی با ۸ پول سیاه که هشت یک این مبلغ را مستوفی ده و بقیه را حاکم محل به حساب شاه می گرفتند. بنا به قول ویرننگ: صاحبان املاک (اربابی) ناگزیر بودند که مالیات زمین های مزروع و غیر مزروع را به یک نسبت پردازند. به طور کلی زمین های اربابی در دست مردم مستطعی بود که آن ها را برای خود زراعت می کردند. آنان بذر و گاو، جهت شخم زدن و کندن، آب فراهم می کردند و پس از وضع ملغی که قبلاً برای تهیه بذر به دهقانان مساعده داده بودند، پنج یک محصول را به آنان و ده یک آن را بابت مالیات به دیوان می دادند. در زمین های (نقد) (۵۰۰) مالیات دیوان بالغ به پنج یک می شد، زمین هایی که تعلق به خرده مالکان داشت نیز به دیوان مالیات می پرداخت (۵۰۱). به موجب شرحی که ملکم نوشته است صاحبان املاک برای اجتناب از دخالت پردردسر ماموران جزء مالیات بدهی مالیاتی خود را طبق مقاطعه به دیوان می پرداختند به عبارت دیگر مالک با دیوان طی می کرد که مبلغ معینی یا بند مالیات پردازد. از این گذشته - بر طبق رسم و قاعده کلی - مالیات باید به نسبت متساوی به نقد و جنس پرداخته شود اما نسبت واقعی در عمل فرق می کند مردم بعضی دهات که بینوا بودند تقریباً همه مالیات را به جنس می پرداختند، اما در جایی که مالک توانگر بود ترجیح می داد که بدهی مالیات خود را نقد پردازد و بدین گونه از دخالت ماموران جزء مالیات بپرهیزد. در دوره قاجاریه در همان حال که از عده ی زمین های وقفی کاسته می شد، بر شمار زمین های خالصه می افزود و این زمین ها به تدریج اهمیت بیشتری حاصل می کرد.

### نحوه ملک داری در دوره قاجاریه

چگونگی مالکیت ارضی در ایران چهار نوع است: ۱- املاک شاهی که به نام خالصه یا دیوانی معروف است. ۲- اراضی که به عنوان تیول مصرف شده است. ۳- اوقاف ۴- املاک خصوصی یا اربابی املاک سلطنتی ۱- املاک شاهی در ایران وسعتی عظیم دارد و در وضع فعلی خود قسمت اعظم آن نتیجه و حاصل جنگ و نزاع های داخلی در قرن گذشته است. نادرشاه و بعد از او آغا محمد خان قاجار، مشاهده نمودند که خانواده های قدیمی ایران و املاک آنان به واسطه ی جنگ و جدال های طولانی داخلی، از هم پاشیده شده بودند لذا زمین های زیادی را از املاک مذهبی مصادره نمودند. در زمان نادرشاه حدود ضبط املاک موقوفه از جانب او بود. املاک مزبور از آن پس در تصاحب خاندان سلطنتی باقی مانده است و رفته رفته افزایش یافته و هر سال با توقیف اموال خصوصی - به واسطه ی مغضوب شدن صاحبان آن و با تقدیمی اضطراری که حضرت شهریار در عین بزرگواری می پذیرفته اند، مقدار و وسعت آن بیش تر شده است. تیول ها ۲- زمین های فئودال ها، آن هایی است که در دوره های سابق بر اثر

خدمات نظامی و به خصوص خدمت در نواحی مرزی کردستان و ترکمنستان به دست آمده است و دوام تصاحب آن منوط به فراهم ساختن رسد سوار و پاسداران مرزی و نفرات نگهبانی است که گاهی نیز توام با معافیت از پرداخت حصه مالیاتی است. موقوفات ۳- با وجود رویه ی ضد روحانی نادرشاه باز مساجد و مدارس موقوفه های فراوانی، خواه املاک و یا اجاره بهای کاروانسرا و دکان و بازار داشته اند، مثلاً؛ آستانه امام رضا (ع) در مشهد که از جمله اماکن محدودی بود که نادرشاه قدر و احترام می نهاد، در سراسر ایران ملک دارد و از این بابت در آمدی بالغ بر شصت هزار تومان و ده هزار خروار غله عایدی آن است. املاک موقوفه معمولاً از مالیات معاف است اما دولت هر ساله از املاک موقوفه امام رضا (ع) هزار تومان مالیات دریافت می دارد. املاک خصوصی ۴- این املاک در ایران از راه ارث یا خریداری یا اهدای همایونی و یا احیا کردن زمین های بایر به دست می آید. هر فردی می تواند زمین را در صحرا انتخاب و در آن جا شخم و زراعت و یا به نحوی بهره برداری کند که از نتیجه ی آن چند درصد عایدی دولت تامین شود و تا وقتی که از عهده انجام تکلیف آخری بر آید فرد سودمندی به شمار می رود که خلع یدش از آن مالک نارواست ولی مالک ایرانی، معمولاً خود به کشت و کار زمین خویش نمی پردازد و آن را به مستاجران اجاره می دهد که بدون ادعای حقوق مالکیت تا وقتی که از پرداخت معادل اجاره بها قصور یا عدول نکنند حق مسلم بهره برداری از ملک را خواهند داشت و این انتفاع با شرکت طرفین در تامین هزینه کشت که در نقاط مختلف مملکت یکسان نیست حاصل می شود. در سرزمین ایران که مقدار جمعیت قلیل است و زراعت وافی، فقط با کار و زحمت کافی امکان پذیر می باشد کارگر نه تنها در کشتزار زحمت می کشد، بلکه باید در کندن و تمیز کردن قنات، کار و محصولات را جمع و جور کند، نفع ارباب در این است که با مستاجران خود به وجه نیکو حسن روابط داشته باشد. رعیت ایرانی که حتی حق شکایت و بدرفتاری و اجحاف ماموران مالیاتی را داراست، زارع ایرانی فقیر است. نادان و بیچاره است به ظاهر خوش بینه و از جهت زور و قدرت چون گاو نر است. او انتظار و امیدی درباره رونق کار خویش ندارد. بردباری و پشتکار شیوه کار اوست لحظه بدبختی او وقتی است که آب نایاب شود، یا از پس خشکسالی شدید در ناحیه او قحطی پیش آید. در مقابل استفاده از زمین، روستاییان، باید تکالیف زیر را به عهده می گرفتند: ۱- یک پنجم محصول دیم و یک سوم محصول زمین های آبی. ۲- تامین مخارج مباشر و سواران خان. ۳- تقدیم یک سوم بهره مالکان به صورت جنس و دو سوم بقیه به نقد. ۴- حمل سهمیه ارباب به انبارهای او و یا بازار فروش. ۵- در صورتی که سهمیه مالک تا رسیدن محصول جدید در بازار به فروش نمی رفت تا یک ماه قبل از برداشت محصول جدید آن را به قیمت روز بین زارعین تقسیم می کرد در عوض زارعین بایستی هنگام خرمن محصول جدید با قیمت یک ماه پیش، سهم ارباب را به او مسترد دارند و بدین ترتیب ارباب در ازای هر یک من غله، یک من و نیم و گاهی تا دو من دریافت می کرد. ۶- در فصل سرما، اسب های مالک، بین روستاییان تقسیم می شد و آنان هزینه نگهداری اسبان را به گردن می گرفتند. ۷- هنگام ساختمان خانه برای ارباب، روستاییان، مجبور به بیگاری بودند تعیین تعداد آنان با ارباب و تهیه خوراک روزانه به عهده خودشان بود. ۸- تهیه وسایل سوخت ارباب به عهده ی روستاییان بود. ۹- حمل نامه ها بین چاپارخانه ها به عهده ی روستاییان بود. ۱۰- حمل اجناس مالک از نقاط دوردست به ده، به عهده ی روستاییان بود. ۱۱- کوچ نشینان که هنگام زمستان از بیلاق بر می گشتند، توسط مالک بین روستاییان سرشکن می شدند و از این طریق، غذا و هستی روستاییان به غارت می رفت. ۱۲- روستاییان اجبار داشتند، هم برای دولت و هم برای مالک خدمت سربازی انجام دهند و هنگامی که سرباز دولت می شدند. سربازی، پیشه مادام العمر آنان می شد و پس از مرگ، به فرزندانش منتقل می شد. سربازی برای مالک، به دو صورت بود: در حالت اول، مالک از هر ۲۵ خانوار یک سوار می گرفت و تهیه اسب و اسلحه و آذوقه او و خانواده اش به عهده ی سایر روستاییان بود - ارباب از این نوع سواران برای شکار و نیز سرکوبی شورش های روستایی استفاده می کرد - در صورت دوم، در مواقع حساس، که ارباب برای حمله به املاک همسایگان احتیاج به سوار داشت، تمام زارعین که قدرت حمل اسلحه داشتند بسیج می شدند و تهیه لوازم مورد احتیاج جنگ نیز

به عهده ی خودشان بود. ۱۳ - هنگام شکار مالک، روستاییان تهیه مخارج او و اطرافیان و مهمانان او را به عهده داشتند. ۱۴ - مالک زارعین گناهکار را جریمه و حتی تیرباران می نمود، محاکمه کردن، تعیین و تغییر (ازدیاد) مالیات و حبس و شلاق و شکنجه، حق مسلم خان و مباشر او بود. این نوع بهره کشی همان گونه که دیدیم، باعث فرار روستاییان از مزارع می شد و اقتصاد روستایی را فلج می کرد و در نتیجه در سیاست کشور، تاثیرات ناگوار می گذاشت. دهقانان که از همه جا ناامید بودند، دست به سوی روحانیون بزرگ دراز می کردند.

### ارزش در دوره قاجاریه

قوای نظامی قاجاریه عبارت بود از قشون ثابت و بهترست گفته شود: گارد سلطنتی، که هرگز منحل نمی شد، افراد آن را بنیچه ی ولایات و غالباً بنیچه ی عشایر تشکیل می دادند. به همین ترتیب هر شاهزاده ای که حاکم یکی از ولایات بود، برای خود گارد مخصوصی داشت. مثلاً؛ به قول موریه، علی میرزا، فرزند فتحعلی شاه، که در حدود سال ۱۸۰۸ م حاکم شیراز بوده است، عده ای مرکب از هزار سوار زیر فرمان خود داشته، که مزد آنان را نیز خود می پرداختند. از این عده دو بیست سوار، بختیاری ها تجهیز می کردند که گارد مخصوص را تشکیل می داد. علی میرزا به هنگام ضرورت می توانست کلیه بیست هزار سوار به جنگ بفرستد. سپاهیان شاهزاده خود لباس و سلاح خویش را تهیه می کردند و مزد سالیانه هر یک از آنان عبارت بود از چهل پیاستر، جیره روزانه شان عبارت بود از یک من جو و دو من کاه و یک چارک گندم، مگر در فصل بهار که به اسب ها علف تازه می دادند. از این گذشته به هر سرباز جهت تامین معاش خانواده اش - در دهی که اهل آن جا بود مقداری زمین جهت کشت و زرع می دادند که میوه زمین به او تعلق داشت. هر بار که فرمان سربازگیری صادر می شد، رئیس هر عشیره عده معینی از سربازانی را که حکومت از او خواسته بود حاضر می کرد. این روش احضار و تعلیم سربازان که بر حسب اتفاق و تصادف صورت گرفته و در اوایل دوره قاجاریه معمول بود، مانع از به وجود آمدن قوایی بود که بتواند در برابر فشار مهاجمان بیگانه پایداری کند. هیئت ها و مربیان متعدد نظامی استخدام نمودند و زمانی که عباس میرزا در آذربایجان بود، فرمانی، به سال ۱۲۲۱ ه. ق. برای سربازگیری از تمام نقاط آذربایجان صادر و قرار بر این شد که مزد، ساز و برگ و لباس و حوائج سربازان از محل وجوه دیوانی تامین شود، اما در عمل حکومت ایران نتوانست قشونی به سیک جدید تربیت و مجهز کند. قشون ایران کماکان مرکب از سواران بنیچه ای بود که روسای عشایر و دیگران به هنگام ضرورت آماده می کردند. عده دیگر از قشون ایران عبارت از قشون تامین بود که از غلامان تشکیل می شد و این عده را شاه و همه حکام ولایات اجیر می کردند و کماکان انگل مردم دهات بودند (۵۰۲).

### ماموریت گاردان و تشکیل ارتش در زمان قاجار

در سال ۱۸۰۷ ناپلئون، ژنرال گاردان، را در راس یک هیات نظامی به ایران فرستاد. افراد محدود این هیات - هیجده نفر شامل سه مترجم و یک نفر کشیش - و اقامت کوتاه، و علایق منحصر آن به مسایل سیاسی و باعث جلوگیری از ارائه هر نوع بررسی اقتصادی و اجتماعی ارزشمند این هیئت در این زمینه گردید. مع الوصف دو قطعه زیر خارج از علایق بی نظر نبوده است، اولی از یادداشت های مفصل ژنرال گاردان در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ به وزیر امور خارجه راجع به عقیده لشکرکشی بله هندوستان معلوم می شود؛ و دومی از یادداشتی در زمینه تجارت ایران که چند ماه بعد نوشته شده، روشن می گردد. قشون ایران تعداد این قشون یکصد و هشتاد هزار نفر مرد است که از آن ها هفتاد هزار تا هفتاد و پنج هزار نفرشان به نام قشون رکابی هستند و حقوقشان را از خزانه سلطنتی می گیرند، بقیه قشون ایالتی هستند که تحت فرماندهی شاهزادگان مختلف قرار دارند و حقوقشان را از خزانه ی حکامی که وابسته به آن ها هستند - و بیش تر متصدی دفاع از این ایالت می باشند - دریافت می کنند. اگر یکی از این ایالات مورد حمله



قرار گیرد، شاه تعدادی از قشون رکابی خود را برای کمک به آن‌ها می‌فرستد و هزینه اش را نیز پرداخت می‌کند. حقوق سربازان به طرز نامطلوبی پرداخت می‌شود چرا که از و طمع، بین درباریان و رجال ملازم شاه شایع است. در اواخر دوره ی قاجار و با قتل ناصرالدین شاه، تحول بزرگی در جامعه ایران رخ داد. یعنی نهضت مشروطیت ایران، پای گرفت که مهم ترین عوامل را می‌توان در ذیل چنین یادآور شد: ۱- نابسامانی اوضاع ایران در اواخر عهد ناصری و به ستوه آمدن مردم از جور و بیدادگری حکام و عمال استبداد و ماموران متجاوز. ۲- برقراری رژیم مشروطه و تدوین قانون اساسی در عثمانی. ۳- ضعف و سستی و عدم لیاقت مظفرالدین شاه و سبک سری‌ها و طمع ورزی‌ها و غارتگری‌های درباریان و اطرافیان فاسد و ناشایست، و تسلیم در برابر قدرت روسیه و قبول قرضه‌های سنگین و طاقت فرسای خارجی و گسترش نفوذ و قدرت روسیه در ایران. ۴- عزل اتابک و درهم شکستن نفوذ و ثبات حکومت مرکزی و جدال در میان طرفداران اتابک و عین الدوله و بی‌تدبیری و سخت‌گیری عین الدوله. ۵- قیام گروهی از روحانیون بر ضد دولت و دربار و جنبش فراماسیون به دستور محافل ماسونیک لندن و پاریس. ۶- شکست روسیه تزاری، از ژاپن و کاسته شدن حیثیت و اعتبار سیاسی آن دولت و اعلام حکومت مشروطه در آن جا (۵۰۳). ۷- نشر نوشته‌های بیدارکننده ی روزنامه‌هایی مانند: روزنامه اختر، چاپ استانبول، حبل‌المنین، چاپ کلکته، روزنامه ی پرورش، ثریا و حکمت چاپ مصر، و روزنامه قانون چاپ لندن و هم چنین، نشر کتاب‌های طالبوف، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، چکامه‌های وطنی (۵۰۴). ۸- فعالیت اقلیت‌های نوظهور مذهبی، به خصوص، با بیان و ازلیان، برای تشکیل حس انتقامجویی و شکست نفوذ روحانیت شیعه. ۹- مساعدت دولت عثمانی به مشروطه خواهان، به منظور تضعیف قدرت دولت ایران و دست‌اندازی به مناطق مرزی مورد اختلاف. ۱۰- مداخله علنی دولت انگلیس، برای کمک به استقرار مشروطیت و کاستی قدرت شاهان قاجار، جلوگیری از نفوذ روزافزون روس‌ها و تلاش برای به دست آوردن سیاست مقدم و قاطع در ایران. ۱۱- انتقامجویی و خصومت بعضی از مالکان بزرگ و سران بختیاری با حکومت قاجاریه. ۱۲- اختلاف پنهان مظفرالدین شاه و ظل‌السلطان، رقابت ظل‌السلطان و سالارالدوله با محمدعلی شاه و تحریکات دامنه دار آنان برای رسیدن به سلطنت. ۱۳- فقر اقتصادی و فشار قحطی و گرسنگی و ناامنی‌های عسکری، که بر دوش اکثریت مردم سنگینی می‌کرد (۵۰۵). ۱۴- دادن امتیازنامه‌ها، منجمله امتیاز دخانیات، به کمپانی انگلیسی در رجب ۱۳۰۷ هـ ق که از نظر اقتصادی و مالی زیان بخش بود و از نظر اجتماعی، ویرانگر و از جهت سیاسی و به قول حاجی ابراهیم، محمد رحیم اصفهانی، آن‌ها اسبابی را فراهم نموده‌اند که علت عمده ایست که دیوان در فکر رعیت نیستند. هر که هر چه توانست به هر که کرد و از پیش برد. کسی سوال و جواب نمی‌کند جزا در کار نیست همین قدر است که به دیوان، پول و رشوه بدهند (۵۰۶). البته این عوامل، که بعد از قتل ناصرالدین شاه برانگیخته شدند، در طریق پیشرفت نهضت، همفکری و همگامی نداشتند و هر یک به دنبال هدف و غرض مشخص خود بود به همین دلیل، مشروطیت ایران، دچار انحراف شده و از هدف عملی خود دور افتاده و سرانجام، زمام حکومت مشروطه را به مستبدان داد و پیشرفت اجتماعی را مانع گردید و به جای اراده ملی، طبقه حاکم را بر مقدرات مردم چیره ساخت. اما به هر حال، در دگرگونی سازمان اجتماعی ایران، شکستن امتیازات طبقاتی و درهم ریختن کاخ قدرت درباریان و مالکان بزرگ و عمال دولت و استقرار قانون و عدالت، تحولی بزرگ پدید آورد و سازمان پوسیده ی اجتماع ایران را لرزان ساخت و ملت ایران را در مسیر زندگی نو قرار داده و دگرگونی بارزی در اندیشه مردم ایجاد نمود. پایان

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که

امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱ IR۹۰- به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :-

هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبتِ ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریکِ کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

